

UNIVERSAL
LIBRARY

OU_228248

UNIVERSAL
LIBRARY

تاریخ منطقی

از تألیفات جناب مستطاب حقایق و معارف آداب میرزا حسن خان تفرشی لقب منطق الملک
که مدت ها در داخله و خارجه تحصیل علوم قدیمه و جدیده و اسنه نموده و همواره در عدد
اشخاص اولیه معارف خواه وطن دوست بشمار آمده و از بدو ایجاد و تائیس معارف و مدارس
فی همیشه بصورت انجمن عالی معارف و ریاست مدارس دولتی و غیره منتخب بوده و ترویج و توطئه
معارف را فرض مهمت و فرض ذمت خود دانسته و در تربیت انبار وطن عزیز جاذب و سبیل
مبدول داشته و کتب مفصله ذیل را که بصوب مهر و امضای وزارت علوم و معارف
برای تسیل امر تعلیم و تعلم تألیف و ترجمه نموده و بصوب وزارت علوم و معارف بپا
درجه اول علمی و منصب سر قبی اول بان نشان و حایل درجه دویم و سیم خارجه منتظر گردیده

تاریخ منطقی	معلم الاطفال	سیت
مجمع الجواهر	مفتاح اللسان	حق طبع و تقلید این کتاب محفوظ است
حیات جاوید	منهاج الطالبین	
حساب	روح الامان	
جغرافیای منتشن	حکمت طبیعییه ارضیه	



فهرست اسامی ممالک متصرفه سلاطین ایران که مؤخرآ در این کتاب درج شده است

ایران گلدۀ آشور نینوا بابل ایلام مدی کدی

یونان مصر فینقیه روما بنی اسرائیل عرب

فهرست طبقات سلاطین و عدۀ نفرات و سنین بد و ظهور و هر یک

طبقات سلاطین قبل از کیومرث مه آباویان جهان شایان یاسانان

گلشایان طبقات بعد از کیومرث

عدۀ نفرات بد و ظهور بعد از هبوط آدم عدۀ نفرات بد و ظهور بعد از هبوط آدم

۴۵۶۳ کیان بیت نضر ۲۳۱۹ میشادیان ده نضر

۵۷۶۱ ساسانیان بیت نضر ۵۳۶۲ اشکانیان سی الی سی و هشت نضر

۱۱ ابوبکر بعد از هجرت ۶۲۲ حضرت خنجر مرتب بعد از میلاد مسیح

۲۳ عثمان ۱۳ هجری عمر

۴۰ خلفای بنی امیه چارده نفر ۳۵ حضرت امیرالمؤمنین و ائمه اطهار

۲۵۱ صفاریه چار نفر ۱۳۲ خلفای بنی عباس سی و هشت نفر

۳۱۲ آل قابوس هشت نفر ۳۰۸ سامانیه ده نفر

۳۱۷	غرفویه چهارده نفر	۳۲۲	آل بویه هفده نفر
۴۹۱	خوارزمیان نه نفر	۴۳۷	سلاجقه هشت و دو نفر
۵۴۸	اتابکان آذربایجان شش نفر	۵۲۳	سیستانیان هشت نفر
۵۵۰	اتابکان لرستان نه نفر	۶۲۵	اتابکان سیلغری ده نفر
۶۰۲	منول (چکنریه) چهار نفر	۵۴۵	ملوک غوریان ده نفر
۷۲۰	چوپیان دو نفر	۶۵۴	هلاکو خان (منول) یازده نفر
۶۴۸	آل کرت هشت نفر	۷۲۰	ایلیکیان چهار نفر
۷۴۱	آل مظفر هشت نفر	۶۱۸	قراخانیان هشت نفر
۷۷۲	نیموریان نوزده نفر	۷۹۸	سربداریه دوازده نفر
۸۱۷	ترکانان آق قویونلو نه نفر	۸۰۹	ترکانان قره قیونلو چهار نفر
۱۱۲۸	افشاریه شش نفر	۹۰۷	سلاطین صفویه ده نفر
۱۱۳۳	قاجاریه هشت نفر	۱۱۶۳	زندیه شش نفر

اختلاف ازمنه و اعصار و آثار و آثار سلاطین ایران و معاصرین بواسطه عدم تواتر اقوال مورخین بوده که پس از محاکمه تاریخیه رعایت اشهر و ادثاق اقوال نموده

پس از غوص و غور در ریاض تواریخ و سایر سلاطین و ملوک خطه طایفه ایران که بمنزله قبا^ع عالم
ملاحظه کرده که بواسطه طول زمان و مرور ایام اغلب مآثر و آثار تاریخی هس تحریف و نقص
و محو و نابود شده و یا با بسیاری از اراجیف و ارجاف و افسانه و قصص و اساطیر مخفی و غلو
گردیده که اغلب وجه شباهتی میان اقوال مورخین منسب گنی و ایرانی باقی مانده و قس^م که شخص
رجوع به سه دو تاریخ میکند بواسطه تباین و اختلافات کلی مات و تمیز میماند مثلاً کعبه و باران
و سپاهلزار با لیکا و پس و کخمیر و با سیر و س و اردشیر با آرتاگزرس چه شباهت و قس^می دارد
بالمجده تا یک انداز و تطبیق اسامی اشخاص و اکت^م جمع میان اقوال منسب گنی و یونانیان ایرانی
داده و نقوش و تصاویر و وقایع و حوادث اتفاقیه دوره مشروطیت را منظور داشته البته اشخاص
منصفی که حقیقه از روی کمال وقت و مراغت مایل بدست^ن و فحید^ن حقیقت تاریخ از روی
معلومات جوهریه و محاکمات فلسفیه تاریخیه باشد استنباط میکند تا چه درجه من بد و متوجه علمیه و
و جبر و معادله و محولات تاریخیه را کشف نموده و تا چه انداز و تطبیق و تمیز کند و از منسب تاریخیه
داده و تا این تاریخ هیچیک از مورخین این استدلالات فلسفیه و منطقیه را ننموده و در حقیقت
اینهمه دست^ن با ن^ج آمده قصه و افسانه و اساطیر است عجم زنده کردیم باین است^ن
باین حشمت دریا شرح نابد باز گواه حشمت دریا فاقت دریا است

مؤلف



میرزا حسن خان * منطق الملك

۲ الملکُ لله

تاریخ منطقی

بسم الله الرحمن الرحيم

بحان ذی الملک و الملکوت سبحان ذی العزت و الجبروت الذی عجز العقول عن
ابداع آثار عظمت و تحیر الفحول فی آیات قدرته ستایش و پرستش ذات
خداوندی را سزاوارست که آغاز و انجام اشیا را از او و بسوی اوست

(بیت)

اول و آخر شمار توئی هم نکارنده هم نکار توئی
آفتاب نهیقت بها دل یوم نهی فی شان با قدم ذاتی در مایای حدودش افاضت کس
فرموده و تبدلات کوناگون و تجددات رنگارنگ صور نوعیه اشباح مرکبات حیاتی
بساط را بمنضمه بروز و ظهور جلوه گرفته و چهار باش اضداد اربعه را بریده مواید ثلاث
ساخته ذات مقدست تجلیات متکثره در پهنات شیا باقی انا الله تبارک و تعالی

بیت

نیک پید او سخت مستور
 طرفه نزدیک و بولعج و دی
 عیات زاکیات بر روان منی کنت نبیاً و آدم بین المار و الطین یعنی صورت علم ازلی
 و معنی دانش ابدی که وایب لطف و منطق و حاصل صامت و ناطق عنی محمد مصطفی که در عیم
 ستایش و ثنا لاجسی ثنا علیک کما اثبت علی نفسك فرموده صلی الله علیه و آله الطین
 سیم سابق تعینات سالفه و لاحق صاحب ولایت مقیده و مطلقه خطیب خطبه سلونی قبل آن
 نقده و فی ما شرعنا کاشف لفظ علی مرتضی سلام الله علیه و علی آله المصومین المخصوصین بانجام
 و الارشاد الی یوم لهنداد

امابعد

در این زمان سعادت تو امان مینت آفران که اریکه دولت و سمر سلطنت ایران صانها
 عن الحد ثمان مزیّن است بلبوس ظفر مانوس وجود مقدس علیحضرت قوشوکت سلطان التکلیف
 غیاث المله و الدین العادل ابا ذل المقدر قاده جنود حجه الله المنبت نظرماد شاه حرّیت نجیب
 کسرمظفر الدین شاه قاجار لازالت رایات عدله و حسانه که ایجاد عدالت میور
 از نیات مقدر شاهر و بنیان آزادی و حرّیت از مقاصد تقدس محمدی اگشته

بیت

ز توفیق در سپهر نهاده کلاً ز تائید در بر گرفته قبا
چنین خسروی در ممالک است جوان مرد و دیوانه پارسا

از تائیدات کامله و توفیقات شامه خداوند رؤف مهربان رای جهان آرای بایونی علاقه فرموده
که اساس تمدن و ترقی انسانی این خطه طبیعتاً فراهم نموده و مثل عصا رسا بقدره و از منتهی سالفه
اولیه اش محمود ممالک شرق و غرب فرماید چنانکه در او ارمایه غایت و شرف
و قدرت و سعادت این مملکت چون صبح صادق از افق کائنات طالع و لامع و نوحه
افروز زیر عظم علوم و معارف در قطار مشرق و مغارب منتشر و ساطع بود و از حیث
سطوت و لوکش ملوک یونان و رومان خاشع و خاضع متوجعاً بوجه نوحه و جهات نفیسی
و اغراض شخصی منافع ذلیمه ذلتیه و آراء و اجواء عاقل باطل متصدیان امور و بعضی
و نفعت و محمودت گذارده آیین بیداد و استبداد بر افراد انسانی مستولی گردیده بمردودت
از حال صحت اعتدال و باعتماد و حضار نهاده بر تو اقباش مگر ز ظلمانی گشته ظلم
و تعدی لایق و لا تخصی از حد خارج بمضمون چو مکه از حد بگذرد رسوا کند دعای مظلومین
و استغاثه و صهی موهین حاجت درگاه خداوند علای مقرون بمصدق اذ اراد الله

میا اسبابا از شجبه اسباب تنبیه اکاهی ایقا و نفوس راقده فرهم آمده یکبار
 احساسات ملیه نفاق را بدل با نفاق و مضادات را با مضادت مساعدت نموده هر
 اساسی که مابین مقتضیات حسنه منافی لوازم خیریه سیاسیه و مخالف منافع عمومی
 و معنوق و مانع سیاسیات تمدن بوده نابود و مطرود نمودند و چون توسل بحل امتین علم و معرفت
 هیئت اجتماعی نفوس همیمه را از خیر جل و نادانی با علی درجه سعادت مساعدت میداد اسباب
 توسعه علوم و معارف را فراهم و مهیا نموده و برای تنظیم و ترتیب مقام امور مملکتی
 آیه و انی هدایه شاه و رحم فی الامر ایجاد و تأسیس مجلس شورای ملی کرده و قوانین عدل
 موافق احکام الهیه که کافل و مکمل سعادت بشریه اول علت ترقی و تمدن و سیاست
 است وضع نموده و بنیان حصین عدالت و بنیاد متین مشورت را مشید و مشیوم
 ملت با اقدامات مجدانه روحانین از بدل جان مال مضایقت نفرموده پستمدان
 مستعد که ثمره شجره آدمیت و فاقده بر مستبدان مخالف که فاکحه غصهان شجره خشیه
 بتأییدات سبحانی متولی گردیده عموم ملت بکفر صائب رای ثابت و شیرفت مقاصد
 حسن و نیات مستحبه خود از سنگ دمار و حرقت و هنب غارت نیندیشیده تا با شایسته
 مقصود هم آغوش شد ملت شاه در خاتمه شرح تبدیل سلطنت متقله را بشروط و قایع

و حوادث و اتفاقات مرعیه مدش و مساعدت مضادات اشخاص مستعد و مستبد را درج
 خواهیم نمود بحول الله و قوته اما مقصود کلی من بنده جمع و تدوین میان تواریخ فرنگی و ایرانی و حتی
 بیان شرح اختلاف اقوال و احوال تطبیق اسامی غلب سلاطین و ائمه و غیره است که بطور
 سهل و موجز و عبارات ساده جمع و تألیف نموده که با قلت وقت و کثرت انتشار علوم جدید
 مفترض تحصیل تطویل کتب سابقه و عدم رغبت طبایع باین علم شریف متروک میگرد و
 اسامی که بواسطه دور و طول ایام تحریف و تصحیف گردیده تجزیه و ترکیب نموده و بقوه جبر و
 کشف مجهولات تاریخیه را کرده و حدود و تقسبات و صور سلاطین را ترسیم خسته و بری
 خسته شدن اذهان در پیصد و ششت فصل مندرج داشته که درج آن حافظه مثل سایر کتب
 سخت و مشکل نباشد

عجم زنده کردم باین رستان
 فصل اول در تعریف تاریخ

بدانکه تاریخ علمی است که شناخته میشود بواسطه آن احوال سابقین و مساکن و اوطان و صنایع
 و حرف و آداب و رسوم و ترقی و تنزل و تغییر و تبدل طوایف و نژاد و سلسله آنها و کلیه اوضاع
 موالید ثلاث یعنی حیوانات و نباتات و جمادات و شعب به شعبه میشود تاریخ پسای

تاریخ علوم و ادبیات تاریخ طبیعی
تاریخ سیاسی گفتگو میکند از اقوام متدنه عالم در تحت اطاعت و مثال قوانین موضوعه
و تنظیمات مقررده سیاسی

تاریخ علمی و ادبی گفتگو میکند از تفوق و برتری و رجحان ملل بوجه تحصیل و درک علم و ادب
و اشخاص عالم خیر و دانشندان بصیر و حکمای بی نظیر و اختراعات و انکشافات عده و صنایع
و حرف و امته نفیسه احداثات علمیّه

تاریخ طبیعی گفتگو میکند از درجه استعداد و قابلیت عموم حیوانات از خواص و حالات
و کیفیات نباتات از وضع و انترجیح و آثار طبیعی معادن و کائنات جو و لفظ تاریخ مأخوذ
از تاریک است یعنی زمان ظلمت و تاریکی چنانچه اساتیر نیز همین منسی را دارد یعنی تیره و سا
و ظلمت آسا و دساتیر ضد تیرکی است یعنی منور و روشن چون ابتدای احوال هر طایفه را
استکشاف نمودن جتوی در تاریکی است لهذا تاریک و تاریخ گفتند

فصل دوم در موضوع تاریخ

موضوع تاریخ عبارت است از اشخاص ضمیمه یعنی انبیاء و اولیاء و سلاطین و علماء و حکماء
و وزراء و شعرا و دانشندان هر طبقه و کیفیت موالید ثلاث و کائنات تحت ارباب و ارباب

و باران و رعد و برق و قوس و شهاب و نیازک و قیاح ارضی از زلزله و طوفان و قوت

فصل سیم در فایده تاریخ

دانستن تاریخ عالم عموماً و تاریخ وطن خصوصاً نواب و کان باهوش و مدرک و جوانان فطن و زیر
بیاپیران سالخورده و با تجربه و بصیر و تنگه پسنج میراث

شخص تاریخ دان مثل آنست که از اول دنیا بوده و رسوم و آداب و آثار و آثار مرسله و فایده
دیده و کلیه حوادث و وقایع را معاینه نموده و منافع قاطبه علوم و فنون را دانسته و مناسبت
جہالت و نادانی را مشاهده نموده و بقوت علم و معرفت حل مسائل غامضه کرده حکمت تاریخیه
بشایسته کیتی نمائست که زمین آدمی را برای فهمیدن اسباب آثار ظهور و بروز هر قدرت
و شوکت و فقر اضهر دولت و ملت تصفیه کرده و کسانیکه تاریخ نیاکان خود را بداند شرف و افتخار
و اصالت و نجابت خود را ظاهر میازند شخص تاریخ دان باید تاریخ قومیت خود را از روی
معلومات جوهریه و محاکمات فلسفیه کشف ظاهر سازد و او پایان بخصوص مناسبت
احوال قومیت و ملت خود را از روی محاکمات تاریخیه با اوله و برهان هندسی قاطع می کنند

فصل چهارم در نتایج تاریخیه

استدانت قومیت ملل مندر اجز قدرت تاریخ و اساطیر برهما و مہا پارت و احوال

و این کتاب
از تاریخ
عربی است

Ram اقصای غلبی بوده چسبها را جز تاریخ فونجی و هیا و شافع و جودین متعمادی باقی نگذارند
Fau - hi یود را درین همه قمرات ایام و حوادث عظیمه و غشاشات قدیمه فقط احوالات نسبتا و کم
 بنی اسرائیل برپا داشته و مقرر کرده یونان را تاریخ سلاطین و ارباب انواع مستقر
Thae و بواسطه داشتن تاریخ اقوام کلدانی و آشوری (آثوری) و امانی و یهودی و یونانی
Lydie دیگر شدند و اگر همین شاه نامه فردوسی طوسی که صحیح ترین کتب تاریخ عجم است نبود بعد از این
 عرب قتل و غارت و سوزن کتب باغنا و مندم نمودن تمام دوا و ایر علیه بکلی لغت و تنبیه
Syria مبدل عرب شده بود و فارسی زبانان مثل اهل سوریه (شامات) و مصر و کرکس و تونس
 و الجزایر تبدیل ملت کرده بودند و پس از آنکه اعراب حشی متصب آثار و اخبار ایران را
 مندم و شهرها را با خاک یکسان و آنسکه با آب بسته بودند آن را از تاریخ گذرانیده و پلید
 از سبک پنداشته و کتب ایشان را سحر دانسته و سوخته و دیگر ابد آثاری از احوالات آنها
 باقی نبوده تا زمان امیرای سامانی که از نسل بهرام چوبینه بودند ضبط آثار و احوال خلافت
 چون کتابی نبود از روی افسانهای یاقین و داستانهای پیره زمان جبع نموده و آنها را
 بعد از پیدا شدن شاهنامه از میان رفته و بعد از غلبه اعراب اگر شاهنامه در میان نبود
 اثری از احوالات ایرانیا نمانده بود و قمر استیل عرب شده بودند (پس تاریخ تخریب و)

فصل نهم در اوصاف مورخ

مورخ باید زکی و فطن و عدل فی نفسه و صراطه بوده و از حجب بنفش عادی و اغراض و امراض ذاتیه و عارضیه منزّه و مبری باشد و همواره بوظیفه مقدسه تاریخ نویسی از روی حقیقت و واقع عمل نماید و از کلیه مطالب تاریخی بجزریان واقع نمودن مقصدی نداشته باشد و از تعلقات و مدافعت و چاپلوسی حشمتان بکند و مطالب سهل و روشن و موجز را در الفاظ مختلفه و کلمات متفاوته و عبارات مشککه غامضه مندرج ننماید و بتطویل لا طایل اوقات مطالعه کنندگان را مطلق و باطل نسازد و با اغراض شخصی صفحات کتاب خود را دیوان دریاح و دوستان و قریبایح و دشمنان قرار ندهد و بوظیفه انسانیت و آدمیت درین فن شریف قیام و اقدام نماید تا مورد ملامت مذمت مطالعه کنندگان واقع نشود و باید لزوماً حساب مهندسه جغرافیا و ادبیات را بداند

فصل ششم تمام از منه تاریخیه

تاریخ بر سه قسم است اول تاریخ قرون اولی و دوم قسم و نبطی سیم قرون اخیره اما تاریخ قرون اولی بقیعه و زعم فرنگیان از زمان حضرت آدم ابو البشر علیه السلام است تا انقراض امپراطور غربی روما اما تاریخ قرون وسطی از انقراض امپراطور غربی تا انقراض امپراطور شرقی روما است اما تاریخ قرون اخیر از هنگام تسلط عثمانیان است تا انقراض امپراطور

تاریخ قرون اولی از زمان حضرت آدم ابو البشر علیه السلام است تا انقراض امپراطور غربی روما
تاریخ قرون وسطی از انقراض امپراطور غربی روما است تا انقراض امپراطور شرقی روما
تاریخ قرون اخیر از هنگام تسلط عثمانیان است تا انقراض امپراطور

مشرقی روم

اقسام تاریخ بعقیده و زعم ایرانیان
اول قرون اولی از زمان حضرت آدم ابو البشر است تا هجرت حضرت محمد مصطفی صل الله علیه و
دویم قرون وسطی از هجرت است تا زمان جلوس شاه اسماعیل صفوی که دوره قدرند شصت
و نختین تا بیست سلطنت شیعه و تجدید اوضاع ایران بوده سیم قرون خیره که از زمان شاه
اسماعیل صفوی تا زمان سلطنت پنجمین سلطان سلسله جلایه قاجاریه یعنی سلطان عادل ظفرین شاه
قاجار خلد الله ملکه و دولته و سلطانه

فصل هفتم در تقسیم قرون ثلاث

قرون اولی را بچار قسمت نموده اند اول عصر خرافات و اساطیر و آن شامل احوال آداب و
و جیابان و شایان و یاسانیان و کلتا هیسان و پهلوانان است که بطریق افسانه و داستان
قبل از اختراع خط نقل نموده اند چنانچه مصریان مطالب مقصود خودشان را با خط هیئت
که صورت مجسمه و نقوش بر نقل میکردند و میفامانند و بعد از اختراع خط متأخرین آن خطوط را
فرض کرده و بر آنها اثرات تریب میدهند و دویم عصر تاریکی یعنی اوقات مشکوک
عصر آجا میان و پیشه ادیان سیم عصر شفق آئین یعنی اوقات منطونه مانند احوال کین

Strongly
by the

و اشکانیان چهارم عصر منور مانند زمان ساسانیان و بعد از آنها

فصل هشتم در اصل و نژاد ایرانیان

آغاز ملت آریئن ایرانیان در قدیم الا ایام در اطراف سوئل و دیسجون و جیون ساکن بوده و اقوام ترک و تاتار که مردمان شیر و غار کمر بودند متصل با آنها در جنگ و جدال و حمله و ایرانیها ناچار ترک دیار خود گفته جلای وطن نموده بطرف مغرب آن دیار کبک بلخ و حوالی آن باشد رفته و از بلخ تا سمرقند را عرصه جولانگاه خود قرار داده ازین جهت آنها را باربار و جغزنی نیز گویند و جغزنیان سخداست که سمرقند باشد و با قتر اسم قدیم بلخ بوده و سمرقند معرب جا مور کند است که در زبان ترکی بقلعه کلین دلالت دارد چنانچه تا سکنه قلعه پسکی و چون این طایفه آتش و آفتاب را میپرستیدند نام آنها را آریئن یا آدری یا آریا نامیده اند که بمعنی آفتاب و آتش دلالت دارند و هندوستان و ایران بمعنی مشرق استمال کرده اند و بعضی که مرکز اصلی ایشان را در پنجاب هندوستان دانسته اند استباه کرده اند پنجاب مرکز ثانوی ایشان است که خواستند بطرف هند بگذرند از آنجا قلعه بنا کردند بنام آریا و رُپ یعنی بنگاه آری و اسم قدیم افغانستان آریا بوده و سدرجانیان کرده و شعب و مقم شعبات چند شده و ناحیه چند متصرف و متوطن گردیده با سبی موسوم

Picturane

و بزبانی سخن گفتند که اکنون مجموع آن زبانها را آیین تمیسانند و از هر جبهه با هم شتر انگلی

فصل نهم در شعب مختلفه آیین

قسمتی عمده آیین را بطرف ساحل عمان و نهر ابو ازرفتند و ساکن شدند جنس پارسی و ارام
که همان مغلوب ایران است بدیشان منوب است پارو و یا پارس کنار نهر آب را
گویند جمعی بطرف اسپر آباد و کوه البرز و در این فرستند شعبه بطرف هندوستان رفته
طوایف هند و از نژاد آنها است و هند یعنی پاک می باشد و زبان سانسکریت که
اغلب موسیقی و شعار و بدون خود را پیدا در آن حدود از ایشان شایع شد فرق از نهر
طونیه یعنی دانوب گذشته بطرف اروپا رفتند و طوایف کل ژرمن که آلمانها باشند
از ایشان بوجود آمدند و اهل کرمان و زابلستان نیز از این طایفه هستند چه کرمان مغلوب
ژرمان است ژرمن معنی جنگجو است و گروهی از ژرمن ما بفرانسه و انگلیس رفته در آن
تأسیس ملت نمودند و باینجه اروپا میان خود را دارشان نمایند گان ایران میدانند
گروهی بطرف روسیه رفته جنس اینلاد (صقالیه) از ایشان است و متدرجا تا قوام
اسکیت و چون مخلوط شدند بعضی بطرف یونان رفته اقوام کرکس و لاتین از ایشان
تکثیر یافت بعضی بطرف مقدونیا و ایلییری رفته جنس تروا و آرنش که از قوام

Spande

Shamir

Shamir

Latine

Arnavites

Allyrie

نیز گویند از نسل و تبار آنها شد طایفه از ایشان پلار بوده که بیشک در بلغارستان است
 آنها پدید آمدند جمعی دیگر بارستان رقه طایفه های وارمن و آربان از نژاد آنهاست
 و محل اقامت آنها در آرات که کوه جودی باشد بوده قسمتی هم بققاز و کرستان
 کرجی و چرکس از آنهاست که قدما آنها را غرچه و ابازه مینامیدند که وی دیگر در
 مخصوص اطراف همدان و آذربایجان باده نشین بودند که اقوام گرد وید از آنهاست
 قومی هم در ایلام بوده که طایفه لر از آنهاست

فصل دهم در تقسیم نخبه طوایف ایران

چون عمده و نخبه طوایف ایران بایران آمدند سدرجا آریان از کثرت احتمال بایران بدید شد
 که تا بحال باین اسم خوانده میشود و آراین بدو شعبه منقسم شده که همه در ایران بوده و بطور
 ذکر میشود

اول آبادیان که از آنها همین طوایف ابازره و انجاز باقی است که چرکس های ققاز
 باشند و ترکان اسلامبول باینان داخلند و سابقا آبادیان را آبتین می گفتند
 دویم آزادیان که قسمی از اقوام ققازیه و کرجه و لرنکیها و روسها باشند
 سیم اجامیان که جمشیدیان باشند و عجم نیز خوانند

چهارم آنند که هندوان و اهل پسند و پنجاب و سیک و کشمیرند
 پنجم ژرمن که اهل کرمان و سیستانند و طوایف کرک و ژرمن نیز از این قبیله اند و بطوری
 آلمان و کرک و فرانسه و انگلیس از آنها هستند که همه در اروپا سکنا دارند
 ششم پارس که ساکنین بحر عمان و رود ابرو ازند و آنها ده قبیله اند که بزرگان خود را
 کیان لقب میدادند و کی و جی بزبان آنها بعضی بزرگ و پاک و قمار است
 هفتم بد که طوایف کرده است و آنها چوپان و پاستور بودند و طایفه بد از ایشان
 تشکیل یافت و بقایای آنها در اطراف همدان و آذربایجان صحرایشینند و دیلمه
 نیز از آنهاست و بقولی که قباد سلطنت و حکومت را از ایشان گرفته و دنباله همان اگر
 تا بحال میباشد

هشتم های که همان طوایف آرمن میشد و آنها را آرارانی نیز گفته اند و ارمن
 از آربان و آلبانیها مأخوذ است که کوهستان نگز باشد

نهم پلاژ که همان بزرگ است و بلغاری است و بقولی بلوچ از ایشان است
 دهم جغزی که قسمتی از روسها و اقوام اسلاو که صقالیه که از سمرقند با بخارا
 و بعد از اسپتیلای تا تار بر بلاد ماوراءالنهر جنس ایشان از آنجا کم شده و آنها را

رکان بهوش و ذکاوت و مهارت و صنعت و دانائی مشهورند این تقسیم از روی
دلائل علمی و عقلی و طبیسی معین شده و نسبت اقوام عالم با ولاد فوج از روی کتاب است

فصل یازدهم در تعیین سلاطین و نجای طوایف

طایفه از این ده شعبه که همواره سلطنت و حکمرانی داشته اند آبادیان و آزادیان و ایما
بودند و در میان قبایل پارسی کین بهم دارائی این تبه مقام بودند اما طوایف مدنی
و غلبه و تغلب سلطنت کردند و با پستحقاق آثار رمنی تا اغلب پهلوانان و شجریان و امر
لشکر بودند و سوداگران و بزرگایان از اقوام پارسی بودند شبانان و گله داران
از طایفه بد بودند و موبدان و دشمنان از قوم اند که مندا باشد بودند بزرگواران و دایقین
از طایفه خنجر پیست ترین همه طوایف قوم بلر بودند

فصل دوازدهم

طوایف بلاد می که در اول اسمی آنها چرند و آرد و غر و زر و در و هر باشد کلامی
به آیین است مثل ارمنی و آرنش (آرناو) و آرز پس و آرات و اروپ و اروم
و عراق و کرد و لر و اسپند این طوایف بیکدیگر با نذره شبیه پستند که میتوان مصد
همه یکی را قرار داد غریچه چرخس زرمن آرس نیز منسوب بآرین میبند

فصل سیزدهم

مشارت تواریخ عالم عموماً و تاریخ ایران خصوصاً در نزد مورّضین چهار چیز است اول آثار عتیقه
از قبیل نقش و نگار عمارات و ابنیه قدیمه و حفريات و آلات و ادوات قدیمه

مبت

از نقش و نگار در دیوار پشته آثار پدید است پندار عجم
دویم داستانها و افسانهها و حکایات و قصص که از زمان قدیم در سینه و افواه بوده و
بر پدر شنیده اند سیم تواریخ عجمان یونان و کلدانیان و مصریان که از قدیم نوشته اند
مثل تاریخ هرودت یونانی و اکرینوفون و برسس کلدانی و اکثر یاس یونانی
و همچنین مورّضین بابل و سینا و لیدی و مصر و سوریه و اسپطرا و ایران رقیه و غیره
تواریخ تاریخ یونانی و فرنگی است که پسین تاریخ عوض نشد و سینه و خطوط آفرینان
باقی است که از سه هزار سال قبل بود و نوشته جات هرودت و اکرینوفون هنوز موجود
و غریب شرح احوال آنها بیان خواهد شد

فصل چهاردهم

غقیقه مخصوص مورّضین عجم بر این است که این عالم هرگز از بنی آدم خالی نبوده و همیشه قان

طبعی که
سلطنت و شهراری و سیاست مدن برقرار بوده و آنچه که خبر میدهند از سلاطین
در ایران سلطنت کردند تا بحال بختیبه بگو بوده اند و طبقه حسنین آنها هم نیز بحد طبقه
شود و طبقات پنجگانه از انبیا راست اول مآب و دیان و نیم جیان سیم شایان
چهارم یاسانیان پنجم کلسایان

فصل یازدهم

چون ذکر مدت سلطنت چهار طبقه را بر سپیان بسلام و شمار و اسپار و زاد دیان
ناچاریم از شرح آنها بدانکه بعقیده عجمان سلام صد هزار سال است و صد سلام بکشتار
و صد شمار یک اسپار و صد اسپار یک زاد سال است در معنی سلام و شمار
و اسپار اختلافی نیست ولی در زاد اختلاف کرده اند چنانچه در معنی سال کیوانی
گفته اند در هر یک و در کیوانی سی سال معمولی است و آنرا بر سپیان میوز خوانند
و سی روز چنین را یک ماه و دو از ده ماه چنین را یکسال و هزار بار هزار سال چنین را
یک فرد و هزار فصد در ایک و رد و هزار و رد در ایک مرد و هزار مرد در ایک جاد
و هزار جاد در ایک واد و دو هزار واد در ایک زاد گویند

فصل شانزدهم در احوال مآب دیان

این طایفه در ایران هم سلطنت و هم درجه پیغمبری داشته اند اول این طایفه مه آباد نام
 داشته است از احوالات آبادیان تحقیقا چیزی معلوم نیست مگر آخرین آنها که بدست
 اقوام بی گونش کشته شدند که شاید پیامک باشد و ابتدای آبادی در مشرق ازین
 قوم بوده و طوایف آباژه از این سلاله اند سپرده و بقولی چهارده نفر از اولاد او
 درین مملکت سلطنت و شهر یاری کرده اند و همه را آباد نام بوده و پیروی مه آباد را
 میکردند و او را کتابی است آسمانی منسوب است که نسخ آن بزبان فارسی قدیم و
 حالیه موجود است و پسند و پستان بطبع رسیده گویند مه آباد مردم را پنج قسمت کرده
 علما و دماقین و کسبه اهل سیف و ارباب قلم مدت سلطنت این طایفه را یکمهر و پسر
 آذر گویان مؤلف کتاب دبستان المذاهب صد و از سال کیوانی نوشته است
 و بعضی را عقیده این است که مکه معظمه از معابد بنیادین بوده و آزار مکه میخوانند
 یعنی جای پیکر ماه زیر که پاریان پستار با از طلا و نقره میساخته و در معابد
 خود گذارده پرستش میکردند و درین موضع شریف پیکر ماه را گذارده بودند و بعضی
 عقیده بر این است که بنای آبادی را این طایفه گذاردند و باین واسطه این
 آبادیان گفتند و تا دوره آنها علم و صنعت و تمدن نبوده و بقانون این زمان

و پوشیدن نداشتند و غلب در کمر کوهها زندگی میکردند کم با فتن و دوشن صنایع
 و حرف را آشکار کرده و بقولی مردم را بچار طبقه منقسم نمودند اول هیریدان و مونا
 که آتش پرستان باشند و ویم عابدان که عبادت کنندگان و مؤبدان بودند که بزرگان
 همد یعنی ملکه علوی نام نهاده بودند نیم پادشاهان چهارم اهل زراعت و فلاح و بوی
 قدمت ایطایفه از احوال این گروه چیزی باقی نیست و بچکس تاریخ ایان را نوشته
 و کتاب سائر که به مآباد پست میدهند بقولی از مجموعهات زمان اکبر شاه هندی است
 و آنچه از احوالات ایطایفه نوشته اند در کتب هندوان و اساتیر مهادیو که بعقیده
 هندوان خدای بزرگ است نوشته اند هئود و برهما و ویشنو و سِوا را
 خدایان دانند و از برهما که رب الارباب است وجود یافته اند و برهما را خالق
 آسمان و زمین دانند و این طایفه مه آبادیان بواسطه قتل و غارت اقوام بنی گوش شمر
 شدند و پای تحت آنها در حوالی بلخ و بقولی نزدیک پنجانب بوده و بواسطه زهد و کویه
 مغلوب ابرمیان شدند که ظاهراً اقوام بنی حام باشند که در سمت افریقا و جزیره العرب
 بوده بر ایران هجوم آورده و آخرین پادشاه ایران را که از آبادیان بود و قبل رسیده
 که آباد آزاد نام داشته و آن گروه را بواسطه وحشیگری و پستی دیو می گفتند

و بزرگ دیوهار آنها دیو میخوانند

فصل مفهیم در احوالات جیان

اگرچه در پستان المذاهب بعضی مؤرخین دیگر جیان را طبقه دویم قمر ارداو و اندو
مدیدی برای این طبقه و طبقه شائیان یا سانیان که طبقه سیم و چهارمند قلمند لکن توارنج
صحیح عالم خلاف آنرا ظاهر میارزد و این سه طبقه جزو سلاطین آجامیان میباشند که
عربان آنرا معرب کرده عجم و عجمان میخوانند و آنها را پیشدینان و کشتایان و جشیدیان
نیز گویند و چون پادشاه مه آدیوان که آباد آرد نام داشت از مردم کناره گرفت
و منروی شد و عبادت پروردگار شتعال نمود و متد رجا امور ملک مختل مانده مرد
بنای قتل و غارت را گذارد و دوا اساس سلطنت را تاراج کرده مثل سبع و حیوانات
در کوها و صحراها ممکن گرفتند ناچار عقلای آنها برای اصلاح مفاسد کتاب دستاویز
بر داشته نزد جی افرا مبن آزاد رفتند که مرثیه پیغمبری داشت و در کمر کوی منروی
و از کثرت عبادت او راجی می گفتند یعنی پاک هر چه او را دعوت بسلطنت میکردند
قبول نمیکرد بالاخره بقولی ملهم شد یا جبرئیل بر او نازل شد که برو پس میان خلق آمده
و دیگر باره دین مه آباد را رواج داد و عالم را آباد کرد و مدت سلطنت فاسامی طایفه

معلوم نیست لکن آخرین این طبقه جی الاد نام داشته و بقولی سلطنت آنجا یک اسپارال
کیوانی بوده و ربط میان این دو طبقه فقط ربط مذہبی است میان آنها قرون بسیار
فاصله شده است

فصل هجدهم در احوالات شائیان

شای و شائی بمعنی خدا پرست است و باین جهت این طایفه را شائیان گویند اول پادشاه
این طبقه شائی کلکیون جی الاد بوده و مدت سلطنت این طبقه یک شمار سال بوده عده
تحقیقا معین نیست ولی آخسین طبقه شائی مَبُول است که در آخر سلطنت ایتضا^{داوه}
و در گوشه منروی گردیده عبادت خدا مشغول شد و باصح اقوال چیان و شائیان و شعبه
طایفه عجم میباشند بعد از آنکه از اقوام خارج بر ایران ایتسیلا یافتند مردم درل
جبال متفرق گردیده از هر طرف آشوب و فتنه و خونریزی نمودند طایفه چیان و شائیان
که موسوم بازادیان بودند بهمراهی شائی مَبُول و جی فسادام و جی آلا در مقام دفاع برخاستند
کاری از پیش نبرده مغلوب گردیدند

فصل نوزدهم در احوالات یاسانیان

شائی مَبُول چون منروی شد کارها مختل و در هم گریختند و یاسام آجا تم که پسر او بود و

پیغمبری داشت بواسطه الهامات غیبیه قبول پادشاهی نمود او و اخلاش تابعین
 مه آباد بودند پستاره و روشنائیا را انوار نور الهی میدنهند و احکام را از دست
 اخذ میکردند شمار آنها معلوم نیست مدت سلطنت آنها نه سلام است و آخرین آنها
 آجام است و این طایفه کلیه حیوان بی اذیت را محترم می داشتند و اگر کسی آنها را
 قصاص میکردند و گوشت آنها را میخوردند و وقتی که میزدند مردمان فحشتر گوشت آنها
 میخوردند و بعضی حیوانات موزی را می کشتند و عقیده موزین موثق بر این است که
 یاسان آجام جزو طبقه کثابیان بوده با کیومرث متفق شده با پسر داد و وطن
 گردیدند و اقوام خارج را مضحک نمودند و سلطنت ایران نام ایشان شد و زمان سلطنت
 ایشان تا ظهور گلگدانی و عربان یا نهصد سال بود و آنچه مفهوم میشود محاربه اقوام بی
 و گلگدانی با ایران در زمان خیلی قدیم بوده و از پس فرود بر میاید که این نام را ایرانیان
 بر آنها گذارده و آنها را نماروه خوانند یعنی نامردان

فصل بیستم در احالات کثابیان

بقیه موزین عجم مقصود از کثابیان حضرت آدم ابو البشر علیه السلام است که
 بعضی او را کیومرث یا کیومرث که اول پشیدان است خوانند و بعضی بزرطوفان

نوح اور اول پادشاهی که در عالم تشکیل سلطنت و فرمانفرمایی داد و بایجاد قوانین و رسوم و آداب پرداخته و مدت سلطنت کیومرث تا زمان یزدگرد که آخرین پادشاه ساسانیان است غلبه مورخین شهرارومیت چهار سال و پنجاه و سال سلطنت طبقه سال معمولی حالیه است

فصل سبت و یکم

از مآبادیان تا ابتدای سلطنت میشه ادیان را از تواریخ عجم ملخص و تالیف نموده و از اول میشه ادیان تا زمان کجیرو بن کیکاووس که بزعم فرنگیان و یونانیان پسر من اعظم است به بعد از تواریخ عجم و غلبه را از تواریخ یونان و لاتین که از سیرتال قبل تا بحال بهمان خطوط که بر دشت و اکثر فنون و اکثریاس نوشته اند و بایست نوشته میشود که بقدمت و صحت معروفست چنانکه اشاره شد

فصل سبت دوم در احوال آسفره مورخ

اول بر دت یونانی که او را ابوالمورخین گویند در ^{۱۴۸۴} سینه هزار و چهار صد و هشتاد و چهار سال قبل از میلاد مسیح در بدو جوانی سیاحت ممالک یونان و فریقا و اسپانیا کرده و تواریخ و وضع رسوم آنها در کمال دقت مطلع شده و در مراجعت بوطن کنانی بسط

در نه جلد تألیف نموده ده تالان ابل آتن که مبلغ پنجاه و پانصد و شصت تومان و نه
 بول حالیه میشود با وصله و عطیه دادند ~~ص~~ و کتب بر دوت را بچندین
 زبان ترجمه کرده اند و در تاریخ ایران هم بهمان سبک از زمان سیروس عظمی که
 کیخسرو بن کیکاوس باشد نوشته شده است دویم اگر نفعی که صاحب سیف و قلم بود
 معمارن ^{۴۸۵} چهارصد و هشتاد و پنج قبل از میلاد متولد شده در پس شانزده سالگی
 خدمت سقراط حکیم رسیده و از مرده خاص او بوده وقتی که کل اسکندر در یونان
 با جمعی از دلیران یونان داد طلبانه خدمت سیروس جوان برادر آرتاکزرس
 که اردشیر پادشاه ایران و حکمران آنابولی بود رفت اگر نفعی جز آن قشون بود و
 در زمان حیات سیروس که علم مخالفت بر ضد برادر افروخته بود خدمت میکرد
 بعد از آنکه سیروس بدست برادرش پادشاه ایران در جنگ کشته شد سپهسالار
 ایران به تمهید اگر نفعی را سپه دار خود کرده در کنار شط بغداد او را سالما باسلو
 رسانیده و از آنجا بواسطه قرب جوار او را وداع کرده به آتن رفتند صحیح تاریخ
 او محل شبهه نیست تیم اگر یارانش که طبیب و مورخ بوده در ^{۴۸۶} چهارصد و
 سال قبل از میلاد مسیح با ایران آمده بنده سال قامت نموده و از اطباء ی قتا

conque

Antenne - Chaman

آرتاکزرس پادشاه ایران بوده تاریخ هندوستان ایران را مفصلاً نوشته

فصل بیست و نهم در حدود اولیه ایران

ابتدا قلمرو سلاطین فارس مملکت فارس حالیه بوده و اغلب ممالک را از قبیل هندوستان
و افغانستان و پنجاب و ترکستان و عربستان و قفقازیه و تمام آسیای عثمانی و قدس
از اروپا و مصر و غیره را بزور بازو و رشادت گرفتند در آنوقت اقلیم متمدن
قسم منقسم شده بود اول مملکت بابل که از مغرب فارس تا دریای مدیترانه بوده
و پایتخت بابل در کنار شط فرات و از ممالک عظیمه عالم بشمار میآمده است دوم
دولت یونان در شمال غربی فارس که از رود فرات تا دریای اژه
صغیره و دبابل تا سرحد افغانستان حالیه بوده و پایتخت آن اگباتان
حوالی همدان است و ممالک مذکور به آذربایجان و عراق عجم میشد است سیم
لیدی در آسیای صغیره در مغرب مملکت مذکور و مالکین واقع و کوچکر از دولت
مذکور بوده و پایتخت آن ساردو چهارم دولت مصر که از سه دولت
مسطور معتبر تر بقلم میرفته و سلاطین آنجا را فراعنه میخواندند این چهار دولت را
سلاطین ایران بزور متصرف شدند

فصل بیست و چهارم

حدود ممالک ایران در زمان اقتدار سلاطین عجم
از طرف مشرق ملک بت رودخانه پسند و کابل و ماوراءالنهر و خوارزم بود
از طرف مغرب بظرا آبس غرب مصر و دریای مدیترانه و بحر الخزیر و رود دجله
و رود ملی که حالا بقراس معروف است

از طرف شمال رود دانوب و دریای سیاه و جبال قفقاز و بحر خزر و رود سیحون
از طرف جنوب دریای محیط هند و خلیج فارس و صحرای عربستان و حبش و سجستان
و بحر احمر و فلات و دجله
زاین زمین تا متوران زمین
عرصه جلاد پدرانیا
ز حد حبش تا پاقصای چین

فصل بیست و پنجم در مساحت ایران قدیم

طول ایران بحساب بطلمیوس از قونیة روم تا کنار حبشون و بلخ هشتصد و پنجاه
و شش فرسنگ است و از حبشون بلخ تا سلطانیة هفتصد و شصت و یک فرسنگ
و از سلطانیة تا قونیة پیمصد و یک فرسنگ است که جمعا هزار و شصت و دو فرسنگ شود

و عرض ایران از آبادان بصره تا باب الا بواب یصد و پنجاه و هشت فرسنگ است
و ست این مملکت چهار برابر حالیه بوده و در زمان خسرو پرویز شصتصد و هشتاد و شش
هزار دینار زر سرخ مالیات داشته

فصل بیست و ششم در حدود و حالیه

ایران محدود است از طرف شمال به قفقازیه روس و بحر خزر و ترکستان روس از طرف
شرق با افغانستان و بلوچستان و از طرف مغرب بحاک عثمانی و از طرف جنوب
بخلیج فارس و بحر عمان

فصل بیست و هفتم

قبل از ذکر تاریخ خصوصی ایران محتاجیم بدینست تاریخ از منزه اولیه عالم و زمان خلقت
حضرت آدم ابو البشر علیه السلام تا تشکیل سلطنت ایران اما در باب خلقت آدم ابو البشر
محتاجیم بدانستن یک مقدمه عقیده فرنگیان یونانیان و علمای علم راز می و دیگران
بنی نوع بشر با استدلالات متقنه محکمه و دلائل علمی و علمی بر این است که زمین در اول یکپارچه
آتش جوال براق مرکب از مواد ذراته مشغله ملتهبه متضاده مختلف طبعمه شفاف
در فضای لایستناهی در حول شمس در حرکت و جولان بوده و بکرو و زمر و رود و هموار

geologie

سند رجاسطی خارجش منجم و متبرک گردیده کلم شجوت و سخاست نموده روزی بر اکرم و
 گذارده و مواد مذاب پیاله در طبقه فوقانی از حالت انقاد و التهاب بحالت انجماد
 و صعوبت مبدل گردیده طبقات صوانی و معادن جبریه و طفلیه و سایر فلزات را
 تشکیل داده و بواسطه ثنوات ارضیه جبال و تپه ها موجود شدند و این دوره را دوره
 اولیه جمادی نامند و بعد از انقلابات در دوره دوم نباتات و در سیم حیات
 و در دوره چهارم بنی نوع انسان تکوین گردیدند و بیان دو ارار بعد را در اثر کثرت
 بیان کرده اند و ما هم در حکمت طبیعیه ارضیه مشروحاً نوشته ایم مناسب این مقام
 زیاده از این نیست

فصل سیم هشتم

آنچه در باب خلقت آدم ابو البشر علیه السلام از کتب سابقه استنباط می شود آنست که خداوند
 عالم روز جمعه بهم محرم آدم را از خاک آفرید و در زمین نجف طاکمه با مر خداوند او را
 سجده کردند و بعد از پهلوی جا و حضرت حق را خلق فرمود و هر دو را در بهشت
 جای داد و فرمود یا آدم اسکن انت و زوجک الجنة و کلا منها رغدا حیث شئتما
 تقر باذیه الشجره فکلوا من الظالمین یعنی هر چه میل دارید بخورید مگر کدو و شیطان ایشان را

و سوسه کرده و اغوی نمود و از آنها شیطان عیناً فاجر جهنم پس ترک اولی نموده کندم را خوا
و بخطاب فاضل هر دو از بهشت خارج شدند آدم بخیریه سرانیدب و خوابیده بسوخته کرد
پس از پید شدن یکدیگر ملاقات کرده و بایل و قایل متولد گردیدند و هر دو هفت حضرت
یک پدر و یک مادر توأم میسرانید و بهم شکمها را یکدیگر تزویج می نمودند و بنی آدم زیاد شد
و صد سال بعد از ملاقات خانه کعبه را بنا کردند

فصل نهم

در احوالات اولاد آدم پس از یکصد و بیست و پنج سال بعد از هبوط تولد قایل و ایلیم
شد بعد تولد بایل و یلوزا نیز توأم شد آدم خواست همزاد بایل را بقایل و قایل را
به بایل تزویج کند قایل قبول نمیکرد آخر آدم قهار گردید که هر دو چیزی بریند در سر کوه
قرمائی گشتند چون رسم آن زمان این بود که بانی هر کس قبول میشد میخواست چون قایل را
بود و پسته کندم و بایل که شبان بود کوفته او را آتش آید کوفته بایل را خست
با این تفصیل قایل بواسطه میلی که داشت بهمزاد خود بایل را بضرب سنگ کشت این
اول قتل بود که بواسطه محبت بزن واقع شد و بقولی از صلب آدم شیش و فاش
منفرد بوجود آمدند و حوری از بهشت آوردند و با آنها مزاجت نمودند از

پسر و از یافت دختر بوجو آمد بمرا و جت دادند و زریه بی آدم از آنها پیدا شد و شیش
در سال یکصد و سی بعد از مبوط متولد شد حضرت آدم منصب نبوت با و داده و در سال
نصد و سی و سه بعد از مبوط حضرت آدم وفات یافت و شیش سلطنت بهم داشت
آسمانی بهم بر او نازل شد و در یک هزار و چهل و دو وفات نمود و بعد از آن حضرت
سلطنت و پیغمبری توام داشته صحایف آسمانی بر او نازل میشد تا در زمان هشتصد و
و چهار در مصروفات یافت تولدش در هشتصد و سی سال بعد از مبوط بوده و بعد از
منصب نبوت بحضرت نوح علیه السلام رسید

فصل سی ام در احوالات نوح

نوح را آدم ثانی گویند تولدش ششصد و چهل و دو سال بعد از مبوط بوده و بعد از
و پنجاه سال مبعوث به پیغمبری گشت سیصد سال مردم را دعوت کرد ایمان نیاوردند
و همه روزه او را صدمه میزدند و پسکنار میکردند باز مردم را بخند میخواند و او را
ساحرمی گفتند اولاد و ذریه آنحضرت پس از آنکه زیاد شدند احداث عمارات نمود
بنای نافرمانی را گذاردند حضرت مایوس شد بالاخره و لایله و آلا فاجرا کفار را
بلای طوفان بآنها نازل گشت نوح بواسطه وحی آسمانی کشتی ساخت از سیران

حام و سام و یافث را با زمان ایشان و جسد حضرت آدم در کشتی برده و از هر حیوان
 بهم کجبت و خل کرده پس از انجام این امر چهل شبانه روز از آسمان بباریدن گرفت
 دریاها در حرکت و طغیان آمده نهرها جاری گردید و آبها از زمین جوشش نموده تمام
 عالم حتی قلل جبال شامخ و مرتفعه را گرفته پنجاه تمام روی زمین آبها جریان داشته پس از
 آن کم کم کشیده و کاهیده شد این طوفان عام را علما ی شراثری هسم قاعد و با دلیل
 و برهان علمی و علمی نوشته اند چنانکه پس از طوفان استخوانهای حیوانات در مانی در کوهها
 قلل جبال کرو را دید و اثرش باقی مانده پس از طوفان کشتی کبوه جودی بختی نشست
 مدت رجاء اولاد و احاد نوح در روی زمین زیاد شد

فصل سی و یکم

در تفرقه و انتشار اولاد نوح با طراف عالم در ۲۴۵۰ ساله دو هزار و دویست و چهل و پنج
 بعد از بهبوط پس از آنکه نوح رحلت فرمود مدتی اولاد او با یکدیگر زندگانی کرده
 و نسل و نژاد آنها زیاد شد در یک نقطه تنو پسند زندگانی کنند در میان و وسط
 دجله و فرات آمده از ترس طوفان منار بسیار بلندی بنا کرده بعد از آنکه مساکن
 آنها اختلاف افتاد و بقایا را روپائیان با طراف متفرق شدند و باین واسطه اختلاف

قبیل و اسن میان آنها پدید آمد و این مکان را بابل نامیدند و بواسطه تصادم صاعقه
خراب شد پس از آن اولاد یافت هشت نفر بودند بستگان خود را بر دشته روم
ایلی و اناطولی و سایر نقاط اسپیا متفرق شدند مثل فارس و ترک و تاتار و چین و هلا
و اقبرج و چرکس و روم و عت و لاتین از ایشان بطور رسید

اولاد سام مخفی بودند در سوریه و جزیره العرب و آن اطراف متعبد شدند اولاد
حام چهار نفر بودند بعضی با فیه تیار فیه بعضی بمرستان مل هند و پسند و قبط و
از نژاد آنهاست

فصل سی و دوم

سلاطین ایران را مورخین ایرانی تا زمان استیلای عرب بخطبه کرده اند اول آبادیان
دویم جیان سیم شایان چهارم یایان پنجم کلشایان چنانچه ذکر شد طبقه پنجم را
چهارمیت کرده اند اول میشدایان دویم کیان سیم اشکانیان چهارم ساسانیان
اما مورخین فرنگی و یونانی سلاطین ایران را یازده سلاله تا زمان یزدجرد بنفسم
اول آبادیان که از عده و اسامی و مدت سلطنت آنها چیزی معلوم نیست بمقتدر مظهر
که آخرین پادشاه آنها که بدست اقوام بنی کوش کشته شد شاید سیامک باشد و طوایف
آبازه هم ازین سلاله اند دویم میشدایان که آنها را جمشیدیان آجام و عجم نیز گفته

مدت سلطنت آنها را نصف سال دانسته اند ترقی ایران در آن عصر بوده و تا نهمین سال از زمان
 زرتشت است و بدست اقوام کلدانی که آنها را مار دوشان و آژدماک گویند منقرض شدند و سیم
 ساله مار دوشان منقون است که اقوام هیکس و نمازده بابل باشند که در اواخر
 جمشیدیان بر ایران غلبه کرده بعد از آن رامسس ثانی بر ایران تابع مستولی شد و در سیم
 سال سلطنت کرده و بدست کاوه یا فریدون منقرض شدند چهارم آتین که از آبا و اجداد
 بوده و کلدانیها را منقرض کردند بعد از فریدون میان فرزندان او اختلاف شد
 اقوام آشوری (آسیربنی) از منیوا و اقوام اخرا از آب از طرف حیون بر ایران تاخته
 و آنها را منقرض کردند مدت سلطنت آنها یکصد و پنجاه سال بود پنجم ایام فطرت شاپور و کا
 زابل و کرمان و خانواده هخامنشی از طرف ابوز قارین و کوشا و از طرف اصفهان و سایر
 ابطال بر اقوام مهاجم از آشوری و کلدانی و اخرا از آب غلبه کرد و ایران را متجاوز از سیصد سال
 حفظ و حراست کردند

فصل سی و سیم در تشکیل سلطنت بعد از ایام فطرت

ششم کیان در بدی اول آنها کتیباد بود که نینوا را بهم زد و تا زمان کورسوس و سیت
 طول کشید هفتم هخامنشی ابتدا در ایلام (کردستان طائیة) و فارس سلطنت کردند و سیم
 شاهنشاهان پارس اول آنها سیروس عظمی بود تا زمان اسکندر که بر دویست و بیست و یک

نهم ملوکید مدت چهل سال سلطنت کردند و هم اشکانیان چارصد و پنجاه سال مدت سلطنت آنها بود

یازدهم ساسانیان فصل سی و چهارم احوالات پیشدادیان
که آنها را کثایمیان و جمشیدیان دانند با ضحاک عرب و افراسیاب ترک که تورا
بوده یازده نفر بودند نهصد سال سلطنت کردند

اول کیومرث پسر گیان آجام
دویم هوشنگ بن سپامک بن کیومرث
سیم طمورس بن هوشنگ

چهارم جمشید پسر طمورس بقولی برادرزاده او
پنجم ضحاک بن علوان بن عوص بن ارم بن پام بن نوح
ششم فریدون پسر آبتین (اقتیان) بنیره جمشید
هفتم منوچهر بن ایرج بن فریدون

هشتم نوذر بن منوچهر

نهم افراسیاب بن گشنگ نواده تور پسر فریدون که فرنگیان استیازگوند
دهم زاب پسر طلماب نوّه منوچهر یازدهم کرشاسب برادرزاده زاب بنیره جمشید پسر افراسیاب



کیومرث



سیاک

بزبان فارسی جدید ترجمه نمود و حسن بن سهل برادر ذوالریاستین وزیر مامون عباسی بزبان
 عربی ترجمه کرده و استاد علی مکیه آن کتاب حکمت های فرس و هند و روم را محتوی
 باری هوشنگ یعنی هوش و فرهنک (و آذر هوشنگ یعنی عقل منور) همان زردشت
 بزرگ است که همین معنی را دارد و نختین و خورش و نمیر پارسیان است و او قبل از حضرت
 ابرهیم نمیر پارسیان بوده که در بلخ ظهور کرده و اقوام بنی حام و نمارده را از ایران
 بیرون کرده و دین خود را از حیون تا فلسطین و بابل رواج داده و پیدا شدن آتش
 و پرستیدن آن گویند در زمان او شده و جشن سده را که پنجاه روز قبل از حمل است او
 داشت و او فرق میان یزدان و اهریمن فرشته و دیو نمیکذاشت و همه را روحانی و
 در وجود میداشت و قسم نرینه آنها را شاخ گذارده بود و دیو میخواند و قسم مادینه را
 پروبال گذارده فرشته و پرشته میگفت هوشنگ معلوم نیست که خودش پادشاه
 بوده یا دین او را قبول کردند فردوسی در شاهنامه از قول خسرو پرویز میگوید که
 ما را ز دین کهن تنگ نیست بکستی به از دین هوشنگ نیست چنان متفا و میوین
 زردشت بعد پیدا شده و مروج دین هوشنگ بودند با جمله قوانین کتاب زنده بیا فایده
 و به او رزموزدا (خدای یگانه) معتقد بودند و ما در آئینه مکندری مفصلاً نگاشته ایم

و سپسک از فلاخن انداخت همه اوقات اولاد خود را پند و اندرز داده و بعد از
 وصفات حمیده و خصال پسندیده موعظه میفرمود و آنچه از تواریخ استنباط میبود در
 آبادیان بعضی از اقوام بنی حام که آنان را اهرمین و پومی گفتند از افریقا و جزیره
 بر ایران هجوم آورده و با دوشاه خسروین آبادیان را بکشتند و تحت اورا متصرف
 شدند کیمو مرپس آنها را قتل و غارت کرده معدوم و نابود ساخت و این اول عصر
 سعادت ایرانین بوده و مدت سلطنت این طایفه تا ظهور کلدانیان چنانچه اشارت
 بطور اصرار نمیداد بعضی او را اول پشیدادی داند

تاریخ مروج الذهب که بواسطه قدش ممکن است اصح تواریخ کیمو مرز را بجهت تغلب
 بین در فارسی کیمو مرپس گفته اند مثل آ باز و آ باس و اعراب آنرا معرب نموده کیمو
 خوانده اند و هندوان او را شیمو گویند بعضی از مؤرخین را عقیده این است مدت عمر
 و سلطنت بعضی از سلاطین که بنظر غریب میآید یا مبالغه است یا تفاوت با ساهای
 حالیه است یا چندین نفر از سلاطین را بیک اسم خوانده اند و میشود چنانچه در ژورنال
 استدلال میکند و ما مشروحاً نوشته ایم در اعصار اولیه بواسطه مترکم نبودن
 طاهر زمین نزدیک بودن حرارت مرکزی عمر بنی نوع انسان و حیوانات و نباتات یا ژورنال



پوشنا



فصل سی و پنجم در احوال کیومرث

کیومرث را بعضی آدم ابو البشر و برخی ارشد اولاد آدم و کردی ایسم بن لاود بن سام بن نوح دانند و پسر سام بن نوح هم گفته اند و بعضی از مورخین او را شاهی مقبول و مجید و جی گفته اند و نیز دانند بالاتفاق او اول کسی است که بعد از طوفان نوح در سنه ۲۳۱۹ دو هزار و پسیصد و نوزده بعد از بهبوط آدم علیه السلام تاسیس سلطنت کرده و پنج بر سر نهاد کیومرث بلغت سمریانی یعنی زنده گویا است چون از زمان آدم تا آن زمان زبان پرسیانی بوده کیومرث هم خوانده اند یعنی پادشاه زمین چه کی یعنی پادشاه است و مرز یعنی زمین و او شش سپرداشت ارشد و بزرگتر از همه پیامک بود بقولی در غاری منتهی شد و عبادت خداوند مشغول بود دیوان (مردمان بدست وحشی) او را گشتند و بقولی که در جنگ کشته شد در هر صورت کیومرث عازم ترکستان شده و آن دیوان را بکشت و بهوشنگ و لدا ارشد پیامک را و لیعهد خود نمود و سلطنت را با و واکذاژ و بغاری منتهی شده عبادت خداوند مشغول گردید عمر کیومرث را بعضی هزار سال و مدت سلطنت او را از سی الی چهل سال دانسته اند شهر بلخ و دماوند از بناهای اوست و او از پشم جامه و خت وزیر انداز ساخت



فصل سی و هفتم جلوس ظهور

ظهور بن هوشنگ را بعضی پسرزاده هوشنگ دانند و گویند پدرش دیوجان بن هوشنگ بوده و از کثرت شجاعت یو لقب گردید و او را دیوجان و نوبجان بن ارفخشذ بن هوشنگ نیز گفته اند در پشته دو هزار و پسیصد و شتا دونه جلوس کرد و بر اغلب اقایم سیح حکمرانی کرد و تقریباً بر ربع مسکون سلطنت نمود و او بقصاص چون پدر بسیاری از دیوان را بکشت و چون در ایام او قحطی عظیم شد غنبارا امر بر وزه که غذای چاشنگاه خود را بفقرا بدهند تا قانون موات جاری گردد و چون بفرمان او عمل کردند قحط و غلار رفع شد پس وزه از پست های پسنیه اوست و او از گرم ابریشم گرفت و خط بناری نوشتن را اختراع کرد و بار بر دواب گذاشت و آب را از بیابان گرفت و رام کرد و چون آب در سابق دیومی گفتند او را لقب بدیوبند کردند و قندهار و مرو و آمل و طبرستان و ساری و اصفهان با و منوب است یوزاسف که در خطای حکما و دانشندان است در زمان او بوده مذنب صاحبین را که شاه و آسمانها و ماه و خورشید را بر توانوا مجرده میداندا حدث کرده و یوزاسف از زبان هوشنگ تا ظهورش بود مدت عمر ظهورش بقول عجمان شصت سال و زمان سلطنت او سی و هفت سال بود

فصل سی و ششم در احوال هوشنگ

هوشنگ بن سپامک بن کیومرث بعد از پدر بلا فاصله تحت سلطنت جلوس کرد و عجم
 و اورا پیغمبر بزرگ دانند و چنانچه در دستاویز ضبط است صاحب کتاب بوده که سا
 پنجم اورا ترجمه نموده است و اورا پسری بوده که اسمش فاس (طهورث) و زبان
 فارسی منوب باوست چون بسیار ساعی در عدل و داد بود ملقب به پشیداد شد و
 اول کسی است که آهن را از سنگ استخراج و سلاح جنگ ساخت و از پوست و با
 و سمور جامه و خت و مکان را برای حفظ کوفته شدن ان تعلیم کرد و زور و سیم و جواهر
 از معادن استخراج نمود و بعد از چندی بطهورث فرزند خود فرمود باید زمام ممالک
 امور جمهور را بکفایت خود گیری و آباداب و صفات پسندیده رفتار کنی و عدل
 و داد را فرض نموده قرض بخت خود سازی پس منزوی گردیده و عبادت خداوند
 مشغول شد و روزی در هنگام سجود دیوان سپمک بر سر او زده رحلت فرمود
 شهر سو پس و کوفه از بناهای اوست مدت حیاتش با پند سال بوده چهل سال
 سلطنت نمود کتاب جاودان خرد از مصنفات اوست که تمام پند و نصیحت و اید
 و آنرا کجور بن اسفندیار که یکی از وزرای سلاطین عجم بود از زبان فارسی قدیم

فصل هجدهم جمشید بن طهمورث

جم پسر طهمورث دیوبند را بعضی برادر و برخی پسر برادر طهمورث دانستند سلاطین وی زمینها را
روائی او تکمیل کردند بنای شهر استخر و تخت جمشید را در فارس او نهاد که هنوز پستو بنی
چهل مناره او باقیست و جاری با اغلب عیب نگذرد و اسپاب کمال استعجاب است
وضع سال شمسی را او نهاد و روز اول حمل را عید قرار داد و اسپاب عیش فراهم آورد
مردم را امر برزیت کردن فرمود و خود را با جواهر آلات آراسته و در تخت نشست
بسیاری از تختی و درختانی شنید که بمی شاع است با سم خود منضم نمود و جمشید ^{بن} گفت
و آتش افروختن در چهارشنبه آخر سال از اختراعات اوست طبایع ادویه را در
فیثاغورث یونانی تشخیص داد و جام جهان نما که همه عالم در آن نمایان بود که مقصود
هیت باشد از اوست جامه های رنگ رنگ از حریر و خست در استخراج جواهر
سی بلین نمود آلات حرب را از شمشیر زره و خود و غیره تکمیل نمود و در علم طب ادویه
استنباطات فوق العاده نمود و کرمایه رفتن و شنای وری و علامت جاذبه ها
و معابر را اختراع کرد و شراب که بعضی نوش دار و برخی شاه دار و اند او
شد باین تفصیل که روزی انگور را رادانه کرده و در ظرفی ریخته بود بعد از چندی که خوا

بخورد و او را تلخ یافته کمان کرد که زمر شده در ب او را مسدود کرد و کینگی داشت بسیار
 وجهیه در کمال و جمال و حسن معروف عصر خود بود بواسطه صلیع شدیدی طاقت ادا نداشت
 رفته ناچار بخمال زهر قدری از آن انگور با خورد و چنانچه سرکشید حال او دیگرگون شد
 رفع مرض او کرد و جمشید از این حالت آگاهی یافت کمال مسرت را حاصل کرده بعد
 بشرب مدام قیام نمود باری مردم را در عصر خود بیکبار قیمت کرده روحانیان و بسیار
 و زارعین و پیشه واران و حکم داد و ابدار کاریکه مکر و خالت نخواستند و توقیر و احترام هر
 فوق العاده منظور داشت و در آخر عمر دعوی خدائی و ربوبیت نمود و حکم کرد مثال او
 اصنام فاساخته و باطراف مملکت فرستاد و بپستایش او قیام نمایند و او را معبود
 و مسجود خود دانند از اینجا مردم از پرستیدن آتش منصرف شده و بوحدت وجود
 قائل شدند بعضی را عقیده آنستکه صوفی در آن زمان پیدا شد و بعضی دیگر قائلند موجد
 و خدا پرستان در آن زمان بودند و برای ریاضت جامه خشن و پشمی میپوشیدند و
 جبهه در زمان ضحاک عربها آنها را صوفی خوانند و چون ضحاک ایشان را واجب
 میدانست جامه پشمین را در زیر لباس خود میپوشیدند باری شد اد بن عادی بن عادی بن
 خود ضحاک را بجنک جمشید فرستاد و با لشکری یار با پستهر آمده و او را مغلوب ساخت

جمشید یکسال متواری و فراری گشت بقولی زمین بابل و بقولی بیستان آمده در آن زمان
 کورنک در آنجا از طرف ضحاک حاکم بود جمشید در ب باغی آمده دختر کورنک را
 دید بحال او شیفته شد و او را بباغ شده بعد از طی مراسم محبت و اظهار عشق او را بکجا
 خود در آورده این خبر کورنک رسید خوشوقت گردید بعد از چندی خبر ضحاک رسید
 جمشید از آنجا فرار کرده از هند و پستان بچین رفته بالاخره بدست ملازمان ضحاک گرفتار
 شده او را بقتل رسانیدند بقولی او را پیش ضحاک آوردند با استخوان ماهی دو نیم
 زنش شنید زهر خورد و پیری از او بوجود آمد آنگاه که پدر گشت است و گشت بزرگان
 و از زریان سام و از سام زال و از زال رستم عمر او را بعضی ششصد و بعضی هفتصد
 نوشته اند در ^{۲۴۱۹} و هزار و چهار صد و نوزده بعد از هبوط جلوس تحت سلطنت کرد
 و مدت با صد سال سلطنت نمود و بعضی را عقیده بر این است که طوفان نوح در زمان
 او بوده شنید و شت در پارسی معنی علیحضرت است مثل خورشید یعنی آنست که
 و جمشید یعنی جم بزرگ و در زبان سانسکریت او را رب النوع و مدیر و موکل
 اموات و سبب حیات موجودات دانسته اند و گویند جمشید اول کسی است که
 با خدا صحبت داشته و در تاریخ عجم هم را پسر دیوانه آن جهان نوشته اند



فصل سی و نهم احوالات ضحاک

ضحاک بن عنوان بن عوص بن ارم بن سام بن نوح در آنکه دو هزار و نصد و نوزده سال بعد از
 سلطنت ایران نشست ضحاک عرب را قوام نازده بابل و سلاطه مار و دوشان بود
 که هزار سال در ایران سلطنت کردند و او را ده آگ نیز که یزدعیسی صاحب دعب
 بسیار بد خلق و کج خو بوده و یوراست نیز گفته اند زیرا که صاحب ده هزار اسب
 بوده او برادر شداد بن عاد است خواهر جمشید را تزویج نمود در ایران ظلم و تعدی
 و اعتساف و بیرحمی را از حد گذرانید شیطان او را اغوا کرد مرد و نجس پدید
 خور را گشت و گوشت کا و را که مصیبتی گمیره بود خورد معروف است و سعه از شانه
 او در آمده بود و در زیاده میکرد و مردم و عیالش مغرور آدمی بوده همه روزه مردم را
 میکشت برای معالجه پدرش او را نصیحت میکرد او را بگشت چون روزگار مردم
 داغ دیده سخت شد گاو و آهنگر که دوپسرش را کشته بود قرعه باسم پرسیستی آورد
 بود در پی علاج و قتل ضحاک در اندیشه شد اول تدبیری که کرد منجم را پول داد و او
 نمود منتشر کردند که از زل چنین استخراج میشود که آخر سلطنت این خانواده است دیگر
 مردم فهماند که این سلسله از جانب ابریمین بوده اند که حیوان مقدس کا و را کشتن

و خوردن آنها را حلال کردند چون تا زمان ضحاک گوشت حیوانات میخوردند دیگر سرگز
 خود را بشکل سرکا و درست کرده و خود را منظر کا و گفته و اسپم خود را گاو و خواند دیگر
 فریدون را از طایفه آبا دیان پیدا کرده در میان کوهی مخفی نمود و گفت آذر هوشنگ است
 باری مردم دور او را گرفتند پوست باره آهنگری را بر سر چوب کرده گفت
 ملک تو انم گرفت من یکی پارچه غنیمت بود در دکان کوره و دود من

گاه از اصفهان ساز سپاه کرده با جمعیت زیاد در دامنه دماوند و اطراف طبرستان
 که خیمه گاه ضحاک بود وارد شده جنگ سختی نمودند ضحاک را دستگیر کرده در غل و زنجیر
 کشیده تا زیانه زیادی بر او زده و بردار کشیدند و او را اُشته کرده و کارش را
 ساختند تا زیانه زدن بردار کشیدن از مخترعات گاوداست و بعضی راعثیه است
 که چون زمان ضحاک مار را میپرستیدند و او را از طلا و نقره و جواهرات ساخته بود
 و در کردن خود آویخته بود مردم هم هر یک شکل مار را ساخته و در کردن و دوش خود
 میآویختند بیا بان گردا هم کیوی خود را دوشته کرده با نهاتانی میگردند بعضی آن
 را آویخته که تا بحال این مرسوم از اعراب متداول است باین علت این قوم را مار
 گفتند اینکه گویند ضحاک هزار سال سلطنت کرد هزار سال مدت سلطنت میفرموده

بلکه مدت سلطنت کلیه این سلسله بوده که یکی یک اسم خوانده میشدند باری گاده و فریدون
 بن اقیان را که مادرش در زاویه خمول پرورده بود بسلطنت نشاند و آن پست را
 که بر سر چوب کرده بود بجوهرات آراسته فریفت کردند و دانش و علم گاو یا خوانند
 و این علم را در تمام جنگها اسباب فتح و فیروزی میدانستند و تا زمان عمر بن الخطاب
 که جوهرات او را فتنه کرد و چوب او را بوخت این هنگامی بود که ایران را فتح کرد
 چنانچه مستفاد میشود و او آخر سلطنت جمشیدیان عقیده مردم بر این شد که نفس انسانی میراث
 سر تا پا نامی الهی است رفقه رفقه کار بوحده وجود و تصوف کشید مثال جمشید را مظهر
 خدا دانسته و پرستیدن او مشغول شدند باین واسطه از پرستیدن آفتاب و آتش منصرف
 گردیدند و بواسطه اختلاف عقاید یک نوع فقرت و سستی در قوانین روی داد و اختلاف
 آراء و عقاید باعث ضعف ملیت آنها گردید درین اثنا طوایف کلدانی که از اعراب
 بایده و عاریبه و جریم بودند از طرف بابل و نمرفات بریشان هجوم آورده و
 استیلا کردند و عقیده بعضی بر این است که ماردوشان از اعراب عقبه و همکس
 بوده اند ضحاک را از دماغی گفتند چون مارده مار را تقدیس کرده و می پرستیدند
 و بزرگ مار را از دماغی گفتند ضحاک مثل مار بزرگ را از جوهر مرصع ساخته بدو

پیچیده سر و دم آنرا از دوشانه خود آویخته بود و گویا آن جسمه عجالی را
 باین واسطه اختراع کردند بعضی هم گویان خود را تا بیدار روی کفین انداخته
 چنانچه ذکر شد



فصل چلم فریدون

فریدون بن اقیان (ایشین) بن جمشید از سلاله آدایان در پشته سه هزار و نه صد فرسود
 بعد از بهبوط جلوس پس فرمود ضحاک در اواخر سلطنت خود در خواب دیده نفر با و حمله کرد
 و کینفر کیزی که بصورت کاومیش بوده بر کله او زد و صبحی که از خواب بیدار شد
 خواسته گفتند بعد از این فرزندی از دودمان جمشید بوجود آید که ملک ترا منقرض نماید
 او در کمال سختی حکم کرد که هر مولودی از این خانواده متولد گردد مقتول سازند اقیان
 که با ضحاک خصومت داشت زوجه داشت فراگمت نام که فریدون حامله بود او را
 که گشته متواری کرد دیدگان ضحاک او را دستگیر کرده پیش ضحاک آورده قتل رسانید
 فراگمت فریدون را در دماوند متولد نمود و او را بر دشته با طراف دماوند متواری
 گشت بالاخره او را بر دزاری سپرد و دست مزدی از برای او معین کرده رفت
 پس از سه سال آمده فریدون را گرفت و بدامنه کوه البرز برد بعضی را عقیده است
 که زارع او را شیر کاونداد مادرش او را شیر داد چون مادرش از کلدانیان بود
 نحو پستند مردم باین واسطه از فریدون نفرت کنند باری خبر این واقعه بضحا
 رسید از شدت غضب خودش بدانجا آمده چیزی یافت زارع و کاور کشته

خانه اتیان را هم خراب کرد و در این بین چنانچه ذکر شد گاو و از اصفهان حمه و حنوفه
فریدون را برده شته بالاتفاق از دنبال ضحاک بطبرستان رفت و او دستگیر کرد
بجیل و ماوند آورده کار او را بساخت و مشهور کرد که در حبس است پس بمرکز سلطنت
جلوس نمود و این روز و اول مهر ماه پارسیمان بوده و این وزیر اعید مهران قرا
داد پس از آن گاو و را سر کرده شکر فرمود و علم را با لشکری زیاد داد و بخت
عربستان فرستاد که عمال ضحاک را قلع و قمع نماید پس از انجام این خدمت گاو و را
طلبید و بکومت اصفهان فرستاد درین اوقات چون خبر انقراض سلطنت ضحاک
به بانی کینسک پادشاه چین رسید خوشحال شد ولی فریدون را تنیت نخته و از
او تحفه بدایا نفرستاد و کرشاب و زیمان را از زابستان خواسته و گفت تو
در نسب با من انبازی چون مملکت نیاکان ما از دست دشمن خلاص شد حال ما بدید
صلح است اقدام نمائیم پس مدتی تعیش و انباط مشغول بودند بعد فریدون گفت
پادشاهان چین همیشه با پدران ما از در ضراعت بودند و تحفه بدایا خاطر ایشان را
شاد میکردند حال چه شده است که بمن عثمائی ندادند کرشاب عرض کرد اگر چه
پیر شدم و سپید مال از عمر من گذشته اند اما این امر را انجام خواهم داد

بالاخره با لگتری زیاد و ترکان را بر دوشته بطرف مشرق روانه شد و بلخ آمده از آنجا
 از ما و زاده انبرج حاج و اور و کیمکی از شهرهای معروف با شقند است و از آنجا روانه چین
 گردید شب زلزله شدیدی شد و یواریکه در جنب تخیم بود خراب شد چهل و یک کوب
 زیر بیرون آمده کرشاب خداوند را سکر گفته آنها را بر دوشته مغولستان آمده نامه
 پادشاه مغولستان در اطاعت فریدون نوشت قبول نکرد دین بین مکن تماشک
 ما و در خصومت بود آغاز جنگ نهاد چون چاره ندید با کرشاب از صلح آمدند
 او را مهمانی کرده و اطاعت کرشاب را نموده کرشاب هم زریان را بجنگ مکنی
 فرستاده او را دستگیر کرده مراجعت نمود پس از آن چند روزی بهشت مشغول
 تحف هدایا نزد فریدون فرستادند و تفصیل را هم نوشتند و از آنجا روانه چین
 نامه بابائی گسنگ نوشتند که چرا پوشش و نیایش برای ضحاک میکردی و برای فریدون
 نکردی پادشاه پسر خود را با لشکری زیاد بجنگ کرشاب فرستاد که کرشاب
 هم زریان را باده بزرگ بجنگ او روانه کرده زریان او را شکست داده فرار کرد
 زریان او را تعاقب کرده نوزاد بخت پدرش متغیر شده لشکر زیادی فرستاد
 جنگ سختی شده چینیها شکست خورده آخر الامر سر باطاعت آوردند و کچ نفتان

که مال پسرش بود و وجه مصالحه داده رشته انقیاد بر گردن نهاد و قبا که از گیانیا^۱ بود
برای طمع تخلف از کرشاسب نمود قبل رسیدن ملک چین را با تحف هدایای زیادی
بفرستید و آن آورد و بر اسپ بندگی اقدام نمود با جمله بعد از چندی از ملک چین
توسط کرده فریدون او را روانه چین نمود بعد از آن کرشاسب را روانه سیستان نمود
و دختر فربه را فرمائی بلخ را برای نریمان گرفت پس از چندی سام را حامله شد و
نمود گویند فریدون مرد را بد خدا پرست بوده رسم تصوف که اسباب تنبلی
شده بود موقوف نمود و مردم را بر احوال و عیش و تجارت و زراعت امر فرمود
بعضی گویند روز جلوس خود را عید مرکان قرار داد که بعد از نوروز و جشن سده
عیدی از آن بالاتر نیست برخی را عقیده آنست که روز دوشنبه کردن ضحاک را
عید قرار داد مدت سلطنت او را پانصد سال نوشته اند

فریدون پس از آنکه به تخت سلطنت نشست و آیین آذر هوشنگ نخستین بعضی تغییرات
داد و منجمه سعادت حقیقی را که آنها لازمه فقر و سکنت و تنبلی و انزوا و ذلت و نایامید^۲
و کلیه کارها را راجع بقضا و قدر نمیده بودند از اذهان آنها خارج کرد و بزرگوارت و تجارت
و عیش و عشرت دلالت نمود محل قامت فریدون در استخر و بقولی در دانه کوه^۳ مازندران^۴ بنا

ایچ



نور

سم

فصل چهل و یکم احوالات پسران فریدون

فریدون را دوزن بود یکی دختر ضحاک که از او دوسپرد خلق و خوب وجود آمد یکی پسر دوسپرد
 تور و یک زوجه دیگر و ایران تخت بوده دختر شاه مرد نام که از اعظم فرس از نژاد
 تور پس ابرج از او متولد شد که صاحب اخلاق حمیده و اوصاف پسندیده بود کام
 ضعف پیری فریدون پسران سپاه و اعیان مملکت را جمع کرده و گفت که ام یک
 از پسران مرا لایق و لیعهدی میدانید تمام بواسطه مکارم اخلاق حمیده ابرج را قبول
 کردند پس مملکت را به قسمت نمود و عربستان را که با ختر یعنی شامات باشد با روم تسلیم
 داد و ماوراءالنهر و مغولستان را که خاور و توران باشد به تور واکذا کرد و ابرج را
 که از خنایان بود تا باب الا بواب با ابرج تفویض نمود و ایران را مغلوب ابرج دادند
 و از قرار یک استنباط میشود پسران فریدون اسم مملکت خود را بخود گذاردند
 اسامی اولی و اصلی آنها از میان رفته چنانچه بعضی را عقیده این است که مملکتی
 بوده مرکب از آذربایجان و قفقاز و ارمنستان و برخی از لیدی که سلاسل باشد
 و تور مملکتی بوده مرکب از جزیره العرب بابل و نینوا و آشورستان که ابد اذلی
 بر پستان ندارد و ایران همین عراق عجم بوده و بعضی از مؤرخین را عقیده

چنان است که سه حکومت که در زمان کلدانیان خود داری کرده بودند استقلال^{۲۲}
 عهد اطاعت و انقیاد از برای ایرج گرفت و حکومت ثلاث عبارت بودند از
 مملکت بلخ و خراسان و دویم سیستان و کرمان پس پارس و اهواز که آنجا را
 ایلام گویند ایلام و شوش عبارت است از خوزستان و لرستان حالیه باری
 پس از فریدون در میان سپهران و اختلاف افتاد حکومت آشور با حکومت سکله
 اتفاق کرده عراق را متصرف شدند پس از مدتی امراء و اعیان جمع شده از
 فریدون یکی را که فیروز نام داشته تخت نشاندند بر آشور و سلاز تاخت آوردند
 بن اقوام آشوری از یک طرف اقوام ماسا رت و تاتار از سمت قفقاز و بحر خزر
 بر ایران هجوم آوردند در حالتیکه آشوریان از سمت فرات جنگ داشتند اقوام
 ماوراءالنهر که آنها را افرازاب خوانند بطرف بحر خزر در آمل و ساری مشغول
 جنگ بودند و ظاهراً محاربات اقوام آریئیشتر با تاتارها از زمانی بود که در
 رود جیحون ساکن بودند و اقوام تاتار بر افرازاب بوده و این پس افرازاب
 در همان اوقات بانها داده شده و تمامیان ایشان جنگ بود و تاتارها
 کمتر تا نزدیک بابل آمدند و بسیاری از اقوام کلدانی و بخی گوش احتلاط

و استخراج نمودند از تواریخ چنان مستفاد میشود که سمت عراق را اقوام آشوری نصر کرده اولاد منبیدون بطرف مازندران و طبرستان رفته و در آنجا آنها را اقوام
 مومن آسوده نگذاشته مانزدیک آمل و کجور را استیلا و اشغال کردند با بجهت غلب
 مورخین بر اعتقاد بر این است پس از آنکه مملکت را فریدون تقسیم کرد سلم و تور تیره
 اسباب لوازمات راه را کرده روانه مملکت خود شدند و ایرج در خدمت فریدون
 به مات سلطنتی مشغول گردید مردم از او خوش دل بودند لکن سلم و تور کینه او را
 میورزیدند پس از آنکه تور بر مملکت ترکستان و تاتارستان تسلط شد سلم پیغام داد
 که نتوان دست از ایرج برداشت تیره جنگ را فراهم کن سلم لشکری انبوه برداشته از
 دیار بکر و ارزنته الزوم عبور کرده در باب الا بواب فرود آمد تور هم از حد و د
 ترکستان بجا را آذربایجان آمده از آنجا وارد باب الا بواب گردید و یکدیگر پیوستند
 و از برای فریدون نوشتند بچه برتری برادر کوچک را بر ما ترجیح دادی و پادشاه
 روی زمین کردی یا اورا خلق کن یا آنکه علاج اینکار را با مشیر فیصل خواهیم داد
 فریدون نوشت انتخاب او برای جمهور رعیت بود خلاف جمهور که نتوان کرد پس از
 آن ایرج را طلب کرده که بدافعه فرستد ایرج تنها درجه اصرار را کرد که من

راضی بخون ریزی نیستم خدمت برادران میروم و از آنها استقامت میگویم پس بجای از
موبدان و اعیان بخدمت برادران رسید طریق ادب را بجای آورد دفت رضا
شمارا بسلطنت ترجیح داد و از در مسالت آمده بنای سلیم و صلح را گذارد و مردم
پسندید و خصال حمیده ایرج گردیدند خشم تو را فروده گردید با سلیم متفق شدند
او ایرج بفرست یافته هر چه تضرع و زاری کرد فایده بخشید یکم توبه تو که کسی خود را
بر سر ایرج زده و با خنجر سراور را برید علی الصبح بکلت خود مراجعت کردند همره
جدا ایرج را برداشته بخدمت فریدون آمدند تا بسوگواری مشغول بودند تا آنکه فریدون
ایرج که حالمه بود منوچهر را زانید تا بحد بلوغ که رسید فریدون او را ولیعهد گردانید
سلیم و تو را رسید رسیدند که مبادا بخونخواهی پدر برخیزد تحفه و هدایا بطور عجبانه
و تضرع خدمت فریدون فرستادند که ما از کرده پشیمان شدیم منوچهر را بفرست
ما و او را بسلطنت قبول می کنیم چون فرستادگان نزد فریدون آمدند فریدون سران
سپاه از قبیل قارن بن گاو که سپهسالار بود و سام بن زریان و شیر و پور
و قباد و گشتاب و سایر سران لشکر را حاضر کرده با بسیاری از اعیان و بزرگان
سلطنت نشست منوچهر را در پهلوی خود نشاند و رسولان را اذن دخول داد و عرض را

خواندند و نرسید و ن گفت کاری نگردانند که بتوان توبه آنها را قبول کرد من راضی نشدم
 و صلح ندیدم با پسران خود جنگ کنم اینک منوچهر خون پدر خود را بدخواست سولان را
 روانه کرده منوچهر را با پسیصد هزار لشکر روانه فرمود سلم و تور در هر افس شده تخمین
 لشکر نموده دو صف مقابل شدند جنگ سختی شد تور با منوچهر دچار شد و او را از آب
 انداخته سرش را جدا کرد سلم فرار نمود منوچهر او را تعاقب کرده از آب در انداخت
 سر او را بایغ جدا کرد و با غنایم زیاده نزد فریدون شتافت منوچهر بسلطنت منتقل شد
 پس از چندی نرسید و ن بدرد جهان گفت مدت سلطنت او پانصد سال بود
 و ۲۶۷۸ سال قبل از میلاد کید را لاخوته از آلام با جمعیت زیاد به کلد هجوم آورده آنجا را تصرف
 و این استیلا بعد از انقراض غارده بود و جانشینانش کمی کید را لامعربود که تا فلسطین را
 استیلا نمود ولی او را محاصره کرده فرار نمود پس از آنکه ضعیفی عارض حکومت لام شد ملک
 کلد ه از دست آنها خارج شد پس از آن لام و کلد ه حکم ایران آشوری آمد بعد از آن
 آشوریان را منقرض کرد و مدت ها ملک ایران در جدال و قتال و گرفتار مجادلات و تیر
 و افرسیاب بودند و صنادید و ابطال ایران برای دفاع ملک و ائما با اقوام
 مهاجم در جنگ بودند



فصل چهل و دوم منوچهر

منوچهر بن ایرج بن سنهیدون پسر پسر چهار هزار و چهار صد و نوزده سال بعد از هبوط
 باریکه سلطنت جلوس نمود و بعد از پدر از کنای پنجاب تا باب الا بواب را مقصره
 بعد از هس از قتل سلم و تور چنانچه اشاره شد مملکت آنها را بهم مقصره کرد و پسر
 چین هم او را تنسیت گفت حضرت سلیمان پیغمبر در عصر او بود با اینکه او مذمت
 موسی داشت حضرت سلیمان کمال ارادت را می نمود بنای مسجد قصی را حضرت
 سلیمان گذارد و در پسر چهار صد و چهل و چهار وفات کرد حضرت موسی و یونس
 و یوش بن نون هم در عصر او بودند ظهور شعیب پیغمبر در پسر دو هزار و چهار صد
 و دو بود از دلیران سام بن زریان پسر لای بود و قارن پسر گاو و وارث نیز از
 پهلوانان محترم بودند و قاسیکه اقوام هون تا تار تا نزد یک آمل و کجور آمدند
 در قلع مورد شهر رویان بود محاصره کردند پس از جنگهای بسیار قرار بر مصالحه
 توسط ارش که از اقوام ماورالنهر بود و بقولی در آن جنگ ترجان بود و با منوچهر
 خویشی و دوستی داشت قرار گذاشت حدود مملکت فاصله آنرا بر یک تریاب
 قرار دهد و ارش تقسیمه در تیر کرده بود و قاسیکه انداخت از رویان یا قبل

و بقولی از رویان بمرو رفت فایده بطرف منوچهر منظور شد پادشاه ما و راه التهر از او
 بدکان شد ارشش از ترنس پیش منوچهر آمده حکومت کیلان را با و داد کذا نمود و
 واقعه اگریش یعنی جنگ ارشش گویند رفته رفته معرب ساخته اغریث گفتند چنانچه
 فردوسی گوید چو اغریث آمد ز آل بری و بقولی نژاد ارشش با یران منتهی بشود و
 ارشش ترجان است و پشک اقوام تورانی است که با یران در جنگ پیش دستی
 جسته بنا برین اصل پشک پیش آهنگ بود یا آنکه در ما و راه التهر ابرم مکانی است که
 جای ایشان بوده با بجله سام حکومت سیستان را تا سرحد هندوستان داشت و
 در آخر عمر سپری متولد کردید که موهای چشم و ابرو و غیره سفید بود از او در کرامت
 بسمع که یکی از حکما بود سپرد بعد از هفت سال که طلبید محبت او در دلش جای
 و بواسطه سفیدی مو او را زال گفتند و زرنیر خوانند زیرا که زرنیر سپهر سفید
 گویند این خبر منوچهر رسید سام را با زال طلبیده و از زال و کلماتش خوشنود
 نمودنمین حاضر کرده زایج طالع او را دیدند گفتند مثل زریان و کراثت بکمان خد
 خواهد کرد پس او را بشرفیات ملکی مفتخر نمود و با سام روانه سیستان فرمود بعد
 هندی سام او را ب حکومت سیستان گذارده خود بجهت نظم و نسق به پنجاب رفته زال

بهوای مسید و شکار و تفریح از بلاد زابل بیرون شد و بجای آمد مهرباب که نسبت
 ضحاک داشت و از طرف سام حاکم بود و او را بدینا پذیرائی نمود و در ضمن زبال رساند
 مهرباب و دختری دارد و دایه که در عالم نظیر ندارد آتش عشق زبال را گرفته و خرم
 او صاف زبال را در ضمن صحبت با شنیده بود و فریفته شده آتش عشق از طرفین مشتعل
 شد ناچار کاغذی بام نوشت سام ترسید تخته ضحاک باز نمکد مخمّن حاضر کرد
 و احوال اتفاق را پرسید گفت ازین وصلت زیان نباشد فرزندی بوجود آید
 حامی ایران و پشیمان کیان شد رجا این خبر مهرباب رسید قصد قتل دختر کرده پشیمان
 مادر او مهرباب را با لطافت سام خوشدل ساخت تا خبر بنوچهر رسید و اندیشه
 که در ملک مجدد افرزندی آید که نژاد ضحاک تازی باشد در هر حال بنوچهر سام را
 طلبید و او را بقتل مهرباب روانه کرد و خبر بجای رسید زبال گفت تا من کشته شوم
 نگذارم یکم از سر مهرباب کم شود آنکه به پیشگاه پدر آمد از گریه و زاری ضربت
 دل سام آب شد و رقت حاصل کرده کاغذی بنوچهر نوشت خدمات و رنجهای
 خود را بیخ نمود و زبال را روانه خدمت بنوچهر داشت بنوچهر ناچار بنشین را
 خواسته ازین موصلت سؤال کرده گفتند زیان ندارد و پشیمان کیان ایران

قوی خواهد شد و در اجازه داده و مرضی منسوب به خودت پدر آورد و ابه را از تو
نمود بازال بزمستان آمده رود ابه حاضر شد رستم از وی بوحود آمد چشم ایرانیا
از وجود او روشن شد و در خدمت منوچهر بسربردند و سلطنت منوچهر را یکصد و
سال نوشته اند

کوبند نه فرات را منوچهر حذر کرده و آب بهراق آورد و انواع آبادانها از پیشه
و اشجار و انهار نمود و از سخنان دوست که دنیا مانند برف است در آفتاب تابستان
یا خواب نامی بامعشوقه خود و قوانین قواعد و پند و اندرز سیاسی منوچهر بسیار
و نیز از کلمات دوست که مکافات و هر مسلم الی پس مجزئون با عالم شلک کنند
اگر چند روزی زندگانی کند عاقبت کشته شود عیسی بری و بدیگی کشته فاده حیران
شد و بگرفت بدندان سرانگشت گفتا که کراکتی تا کشته شدی زان تا باز کجا کشته
آنگاه تو را کشت انگشت مکن رنج بدر کو حق کس تا کس نکند رنج بدر کو گفتند
و الحکم حجاب الآفات منوچهر مروی بود با عزم ثابت قدمی راسخ و توسعه طاعت
بنوعی بود که اثر احسان منوچهر بدون وصیت عدل نویسر و انی در برابر من
بود و بکارم اخلاق حمیده و صفات پسندیده مشهور



فصل چهل و سیم نوز

نوز بن منوچهر در پشته^{۴۵۳۹} چهار هزار و پانصد و سی و نه سال بعد از مسبوط جلوس نمود مردی
بود درشت خود با اخلاق مردمان و نواغزیر ششردی بزرگان و پهلوانان نغمه گوی
بخاره گرفتند این خبر بهام رسید که غمگین بر روی نوز شمشیر خواند کشید بام
از پستان خج در این نوز رسانید او را نیت کرده مردم را دل کرم نمود بزرگ پستان
مراجعت کرد روزی چند برگذشت که جان را وداع گفته این خبر به پشنگ رسید
افراسیاب پسر خود را خواست و گفت در ایران هرج و مرج و اختلاف کلمه است
و رعیت از نوز دلشکسته اگر کین علم و تور را خواهی کشید کمر استوار کن و ن
فرصت است پس افراسیاب با سی هزار و بقولی چهار صد هزار سواره و پیاد و
آمد هنگام عبور از آب حیون سی هزار نفر بیچستان فرستاد که نوز را کمک بخشند
این خبر نوز رسید با سپاه زیاد بجانب بازندگان روان شد و در برابر افراسیاب
صف کشیده دو شبانه روز جنگ سخت شد قارن کار بمردا گئی کرد نوز دو پیرو
گستم و طو پس را بقارن سپرد که شتاب بفارس روند عیال و اطفال او را بزر
بالبرز کوه آورند در قلعه طبرک جای دهند افراسیاب آگاه شد و نفر سرنگی

فرستاد آنها را بگیرند در وسط راه میان ایشان جنگ سختی شد قارن ایشان را کشته
 و همرازان آنها فرار کرده اما افراسیاب جنگ سختی کرده ایرانیان شکست خوردند و
 با بزرگان درگاه و پهلوانان سپی شدند خواست آنها را بکشد اغریث برادر او که
 او را پیغمبر ترکان دانند شفاعت کرده در قلعه ساری در حبس خود در آورد درین بین
 شکست و کشته شدن کیفر سربلک را آوردند افراسیاب در غضب شد حکم کرد و در
 آوردند سرش را با تیغ بر گرفت مدت ملک او هفت سال و لقب او آزاده است
 سبب کشته شدن یک نفر سربلک این بود او فائیکه افراسیاب از جیون میکشد
 سی هزار نفر را با دو سربلک بجانب سجستان فرستاد تا با سانی و لیران یا نمر
 بنود نه پیوندند در آن چین سام وفات کرد زال نیم بطرفی از اطراف ولایت فته
 بود مهراب کاغلی بخلافت زال حاکم آن نواحی بود چون لشکر اتراک بدان سرزمین
 رسیدند و مهراب دید طاقت مقاومت ایشان را ندارد از دصلح درآمد کس
 نزد افراسیاب فرستاد و گفت من از نسل ضحاکم و بنا بر ضرورت با اولاد فرید
 ساخته بودم اکنون بغیر از فرمان برداری اطاعت در نظر ندارم از آن طرف متعجب
 زال فرستاد و در رسیدن ترکان اعمدّم نمود بلاخره افراسیاب ایران را متصرف و ویران



افسیاب

فصل چهل و چهارم جلوس افراسیاب

افراسیاب بن پشنگ از نژاد تور پسر فریدون بود پس از کشتن نود و پنج سال تسخیر ایران از راه
 مازندران بری آمد بنای حسه ابی شهره و قتل و غارت را کرد و اتفاقاً فقط و غلا
 بالا گرفت مردم در سختی افتادند کثوا به قارن مشورت کرده که باید تدبیری نمود
 پهلوانان ایران که در قلعه ساری در حبس اغریث اند را شنود آنگاه با اتفاق با
 افراسیاب طرف شومیم پس رسولی چرب زبان با نامه محبت انگیز نزد اغریث فرستادند
 که پهلوانان را رها کن و تا بدایرانیان زمین منت خود قرار داده و الا زوال در
 زابستان خداوند سپاه و امیر است و بزرگان ایران مانند خرداد و قارن و کثوا
 و حضرت اوجا و حاضرند افراسیاب را بحال خود بگذارند رسول پیش اغریث آمده جواب داد
 افراسیاب مروتند خوئی است مرا یکصد بهتر است که زال بطرف مازندران آید تا
 از ترس یا ملاحظه دوستی افراسیاب ایستاد کند چون این خبر بکثوا و قارن رسید
 که دست صفتان و بند زال را خبر داده زال کثوا و را با لشکری کران بطرف افراسیاب فرستاد
 از آن طرف این خبر با اغریث رسید پهلوانان را رها کرده بکثوا و طعی شد بطرف زابستان آمدند
 زال خوشحالی زیاده کرده احترامات فوق العاده نمود آنگاه عزای شاهزاده نود را گرفت

چون خبر رمانی اسرا با فراسیاب سید کونید اغریث برادر خود را خواست و او را
 کشت و دوازده سال در ایران سلطنت کرده آنکه از دست زاب فرار کرد و توران
 مولد افراسیاب در ترکستان بود و مورخین در حالات و نسب او اختلاف کرده اند
 و از سلاطین ترکستان دانسته اند مورخین پارسیان معتقد نیستند که او را زاب
 ظلمت کشته است کونید پس از جنگ با منوچهر کار بصلح انجامید و قرار شد از کنار آب
 جیحون تا باب الا بواب منوچهر سلطنت کند و از ماوراءالنهر و صفیات ترکستان
 تا کنار دیوار چین افراسیاب آنگاه افراسیاب ترکستان رفت و دیگر بشورش
 بایران آمد منوچهر لشکری بفرستاد که رستم دستان بجنگ او فرستاده افراسیاب
 فرار کرده و توران رفت تا زمان نوذر که مردی سلیم النفس بود مجدداً بایران آمد
 نوذر را بکشت و هفت سال در ایران سلطنت کرد تا ایرانیان از ظلم او ستوه آمدند پس
 قارن و کسواد او را بیرون کردند و زاب و کرشاسب بغیر مانفرمانی خود برگزیدند و
 دیگر در زمان یکا و پس بایران آمده رستم از نام آوران بدفع او آمد و او را ستوار
 کرده تا دهنه اخیر در جنگ خوارزم رستم خیلی سختی با او کرده افراسیاب فرار کرد
 بدست کسان کفر و کشته شد افراسیاب از نخیان یونانیان آستبار و از یدماک نیز کونید

زب



کراثب

فصل چهل و پنجم زاب

چون افراسیاب مدت دوازده سال در ایران حکمرانی کرد و مردم را با مال غنیمت و قیدی نمود زال و دیگر بزرگان ایران زمین متفق شده که او را از ایران خارج کنند
که مقدم بزرگان ایران بود گفت اول باید از خاندان پشیدادیان کسی را لایق بدست آورد و آنوقت در قلع و قمع افراسیاب اقدام نمود پس زاب بن طحاب را که
بنو چهار داشت اختیار کردند زاب را زراغ و زوز نیز گفته اند هنگام جلوس شتابان
بود در چهار هزار پانصد و پنجاه و هشت بعد از مہبوط تحت سلطنت نشست و کرشاپ
بن دشمنان را که با او سمت برادرزادگی داشت بوزارت تخت نمود پس
ایران را کرد آورد که با سپاهی عظیم رو با افراسیاب در فارس بود آورد و افراسیاب
از قصد زال و زاب آگاه شد با لشکری مشغول از شمار در مقابل ایشان صف کشید
هفت ماه در جنگ جدال بودند تا آنکه قحطی عظیمی در اردوی طرفین افتاد و چارکار
بصالحه انجامید و فرار شد افراسیاب ایران را تسلیم کرده بتوران و داد و قبول
کرده روانه توران شد تا وقتیکه یکا و پس بهمان پادشاه نام اوران بهوس گرفت
سودابه دختر او رفت در آنجا اسیر شده افراسیاب بطرف ایران تاخت رستم

آگاه شده از نام آوران برفع او آمده بر او غالب شد افراسیاب شکست خورد
 بتوران منتهی ارگرد و قتیله سپاوش بن یکاوش بواسطه تنهی که سودابه زن یکاوش
 با وزده بود از ایران بتوران رفت افراسیاب دختر خود فرگیتس را بجماله کج
 او در آورده کهنسرو از او بوجود آمد بعد افراسیاب بعایت کرشور برادر خود از
 سیاهوش بدولت شد و او را بکشت و کهنسرو را بعد از آنکه بدرجه رشد رسید کوب
 کورد ز صفائی از ترکستان بایران آورد با مادرش چون بفارس رسید یکاوش
 پیر شده بود پادشاهی را بکهنسرو واکذا نمود و گویند افراسیاب بدست کهنسرو
 کشته شد و او را فرنگیان استیلا گویند باجمله پس از فرار افراسیاب بتوران
 زاب بملکت فارس آمده مبارکی و فیروزی تحت نشست به تعمیر بلدان و آبادی
 پرداخت مدت پنجاه سال بر احوال سلطنت کرد و او را خرمشید ادیان بود

فصل چهل و ششم در احوالات کرشاسب بن رباب
 پس از آنکه زاب گذشت کرشاسب تحت جلوس گرد و سیال سلطنت نمود زال و راتقی سلطنت
 خلعش کرد و بقولی او را خرمشیدادی بود و این طبعه و هزار و چهارصد و پنجاه سال سلطنت کرده اند
 و تاریخ ایشان جز بمطالعه و بصحت متفردین نیست و فقدان علم کاوین بهمست عمل مشبه

فصل چهل و هشتم ایام قمرت

ایام قمرت را بعضی پسید برخی چهار صد سال دانند ابتدایش در انتهای سلطنت فریدون
و اخلاش بوده تا عهد کیکاووس که اول پادشاه کیان است سلطنت ایران بعد از اخلاش
فریدون مبرج و مبرج شد در هر طرف مملکت چندین نفر بخیال تصرف ایران افتادند و
اقوام آثوری و کلدانی برای استرداد مملکت صفاکی از طرف فرات و از طرف کینا
اقوام افرازاب از آن طرف شاهزادگان جمشیدیان از بیستان و اعیان فریدون
از کرمان فارس و مازندران و سایر امراء و سرداران در خیال نگهداری وطن
افتادند از آن حمله بمکی بهنامش جد بخیر و بود که در شوش و ایلام حکومت داشت
و با آشوریان جنگهای بسیار نمود و تا نزدیکی فلستین تاخت و تاز کرد و دیگر اهل
ایلام خوم با توهم مینا است و دیگر خامورانی است و دیگر که شاسب که او را کرمان
یا کرمان گویند که در سمت کرمان و بیستان بواسطه استقلال لوای استیلا بر افرا
و پائی و ام و ثبات فشرود و دیگر حکومت با کوب بود در طرف بلخ و خوارزم که پائی
ثبات فشرود و این شاهزاده از نژاد آجامیان بود یعنی یکی از سلاطین آجام که در
ابتدای ظهور کلدانیان بیستان با دختر کورگش شاه پیوست یا اسم خود او کورگش

در آنجا توقف کرد این سلسله از او بوجود آمد و کورنگ مبدل سیمخ است که اصل آن
سیم رنگ است که او را مرینی زغال گویند و همین قصه را در ماده پنجانش میگویند و دیگر
سام که او را وزبر و جانشین منوچهر دانند و بعضی او را سیم بن ابان گویند که بر تخت
سلطنت نشست و جنگهای بسیار کرد و شصت سال سلطنت نمود و شاید سام زبجان
باشد که از ایران بکنداری نمود و تخریف یا تقریب سیم بن ابان شد و دیگر از بواخواهان
ایران قارن است که در نزدیکی ابواز یعنی خوزستان لوای استقلال برافراشت
و اطاعت آشوریان ننمود و نهر کارون منسوب باوست و بعضی گویند در نزدیکی صنها
بوده چه در آنجا محلی است موسوم بکارون و گویند نهر کارون بآنجا راه داشته است
و ممکن است محل و مقر آنرا کربلا قرار دهیم که جملش کارون بلاست شاید از سلسله
پنجانشی بوده و آنوقت کثواد پسر پنجانش میثو و او در خوزستان و صنهاان حکومت
داشت و یکروز داشت که پسر اسفندیار بود و در جنگ زابل کشته شد و این
شاهزاده از نژاد سهندیون یا منوچهر بوده و دیگر میلا بود که در لارستان
حکومت داشت و اسلام میلا و کرکین با سماء توری و کلدانی شبیه است
و یسه هومان و روین و تماک و کاموس و جن پسر افراسیاب که همچون بزرگ

و کوه در زوغام باسم آشوری شباهت دارد و دیگر حرز روان بوده که اطراف
 بحر خزر را بحداری میکردند و آنها را اقوام هزاره گویند که امانی آذربایجان
 نژاد آنهاست و از قدیم با تراک ممزوج و مخلوط شدند و قوی تر از بمبایات
 لرستان و سیستان بودند که همه اوقات بر دشمن غالب میشدند و شکست میدادند
 این است که داستان بنامش و زال و هفت خوان رستم و اسفندیار که او را
 کهکاش گویند ازین نقطه نشأت نمود و در داستان اغلب لایمان و زابلان
 را ترجیح دادند چنانچه همه اوقات رستم را بر اسفندیار ترجیح داده اند مشاییرین
 سلسله کراثست و زال و رستم بوده و چون رستم از همه سرتر بود و او را رستم دستان
 گفتند دستان اسم پدر او نبوده و اغلب مورخین نصف هند و ستان تمام هند
 و پنجاب را ضرایح گذار او دانند چنانچه سفر کراثب هند و ستان قوت حاشی در آن خود
 معروفست این اخبار را از قول افسانه سرایان و بهمانان ضبط شده است و سنگی
 بواسطه اینکه کتابخانه ایران را سوختند در دست نیست چنانچه اغلب اسم اکنه را
 با شخاص داده و بعضی دوسه اسم مشابه را یکی دانسته و برخی اشتباه اسمی نموده و پادشاهان
 را سلطان گفته اند و کلیه تاریخ قبل از ساسانیان منشوش و بی اعتبار است چنانچه

کرشاب را کاهی جد سام نریان و کاهی پادشاه مقتل فرض کرده و در ایام قمریال
 که اور بعضی هجمنش کویند و فرنگیان اکسیند و اند در اطراف ابواز و فارس و
 تحت نشاند زاب و زال و زو و زو پیرا و راد پسته و حال آنکه هر سه نفر یکی بود
 در هر صورت یکی از شاهزادگان آجام بود که در پستان و نیمروز حکومت داشت
 و چندین مرتبه با اقوام آشوری و افرا زاب جنگ کرده و هزار و ایل منوب با او
 چنانچه کابل منوب بکمرنگ است و چون با معنی آب و ایل بعضی شهرات معلوم
 ایرانیان بنا کرده اند و از قرار یک معلوم میشود بعد از پیران فریدون تا زمان
 ارباب پس کرد که اورا کعبه خواند دولت و مملکت ایران در انقلاب آشوب
 و کفر پادشاه و فرمان فرمای تمام ایران بود اغلب امرا و شاهزادگان زو
 طلوع و زو و غروب میکردند چنانچه بعد از هجمنش که جد کبیر بود باقی سلاطین
 آلام تابع تحت نظرهای بابل بودند مستها شاهزادگان پستان و کرمان در مقابل
 یل بنیان کن مقاومت کرده خود داری نمودند و یکی از آنها یک مقاومت کرد
 کرمان بود که در پستان کرشاب منوب با دست و کرمان از بنای اوست و یک
 زو بود که اورا زاب و زال و غیره نیز گفته اند و زاول (زال) بنام
 با بعد شاهزادگان و از انجا باری کرد و نام که کورس که موزیا و داریوش و امیر از تو سیر و سلطنت میشد

بعضی از شاهزادگان
 و امرا و سلاطین

ایران خالص



فصل چهل و هشتم در احوالات کیان

مادر احوال هر یک از سلاطین کیان اول عتاید عثمان و پس از آن در ذیل آن عتاید فرنگیان و یونانیان را بیان می‌کنیم بدانکه طبقه دوم از سلاطین ایران کیان است که با اسکندر یونانی ده تن بوده و مقصد وی یا مقصد و چاه و دو سال سلطنت کرده اند

اول	کیقباد بن داود بن نوکان بن سوپن بن نوز بن منوچهر	از پسر کرد
دویم	کیکاوس بن کیا فوه بن کیقباد	(کی ارشش) سپاه گوز
سیم	کیخسرو بن سیاوش بن کیکاوس	(کورپس کیر) سیر و پسر علم
چهارم	لهراسب بن کیار جان بن کمیش بن کاپشین بن کیا فوه بن کیقباد	کاشیز
پنجم	کشاناسب بن لهراسب	ریشناسب
ششم	بهمن بن سفندیار	از ناکر زرخش
هفتم	بجانب بهمن	پریزاد
هشتم	دارا بن بهمن	(نوتوتش) باکوش
نهم	دارا بن دارا بن بهمن	(خودنیش) داریوش گودان
دهم	اسکندر بن فیثوقس (فیلب یونانی)	آلکساندر

عقیده یونانیان و یونانیان در باب سلاطین کیان

فرنگیان یونانیان مجموع دو طبقه سلاطین و پارس را کیان گویند و اسمی آنها بواسطه طول زمان و مرور ایام تحریف و تصحیف گردیده و اغلب ابد و ج شباهت هم چنانچه مورخین ایرانی ذکر می کنند با یکدیگر ندارند و کسیکه شخص رجوع به رد و تاریخ میکند بواسطه تباین اختلاف کلی و عدم توافقات و تمیزها مثلاً کثیر و سایر و س اعظم چه شباهت و تناسبی از با هم ندارد و اسمی مفصله و مندرج ذیل اشخاص منصفی که حقیقه از روی کمال وقت و قابل بدانستن و فصدین حقیقت تاریخ از روی معلولات و خبریه محاکمات فلسفیه ناهیه باشد استنباط میکنند تا چه درین بقوه علمیه و عقیده و مقابله کشف محجولات تاریخیه را ننموده و تا چه از تطبیق و تفسیر اسمی اکتفا و اشخاص از تنه ریخیه داده (عجم زنده کردم باین استان) و تا این و هر چه حیک از مورخین این استدلالات منطقیه را ننموده و در حقیقت این ساینه نامخ آنهمه قصه افسانه اساطیر سلاطین و اختلاف اسمی آنها با تاریخ جلوس سلطنت بمریک قبل از

Arbace	کیتباد	۷۵۹ (از پارس کرد)
Odyotès	توس سپبد (توس نذر) (درشمن)	۷۳۳
Phraorte	فریرز	۶۹۰ (فرارث)
Cyaxare	کیاکس (کی ارش)	۶۵۵ (سیاکرث)

- آزیدگان (افریسیاب) (آستیاژ) *Nastage* موس قبل ازین
- انتقال سلطنت بدخاندان پشانش (اگرین) ۵۹۵ *Stehiminda*
- کیخسرو بن سیاوش یکاوش (کوروش کبیر) سپردش اعظم ۵۳۶ *Cyrus*
- لهراش (کامین بن کیمرو) کامنیر (کامبوجیا) (کاو) ۵۳۰ *Cambyses*
- جامانب (کوماتای خاصب) (اسمیردیس) (باردیا) ۵۲۳ *Smerdis*
- دارا بن کستانب بن کب (داریوش سپهرستانب) ⁽¹⁾ *Darius filis Histaspis*
- اسفندیار بن ارا (خشیار) (زریز) (کزرس سپهر داریوش) ۴۸۵ *Xerxes (1st)*
- بهن بن اسفندیار (اروشیر درازش) (آرتاکزرس سپهر خشیار) ۴۷۱ *Artaxerxes*
- زریرتانی سپهر اروشیر (کزرس دوم) ۴۲۴ *Xerxes (2nd)*
- شعاد بن اروشیر (سعدین) ۴۲۴ *Sogdion*
- دارای دوم (نوتوش) (داریوش دوم) (نوتوش) (دارا) (باکوس) ۴۲۳ *Darius (2nd)*
- اردشیر دوم (زراس) (آرتاکزرس منین) (دارا سپهر اردشیر اول) ⁽²⁾ ۴۰۴ *Artaxerxes*
- اردشیر سوم (اخنس) (اکوش) ⁽³⁾ ۳۶۲ *Ochus*
- دارای سیم (خودنیش) (داریوش سیم) (کون) ۳۳۶ *Darius Codoman*
- اسکندر (اگلساندز) (ارتایخ دنیا قبل ازین) ۳۳۲ *Alexandre*

تطبیق اسامی مکهنه

آزى مىسنز (آسيای صغير)

آسپيادانا (معنى جاى سواروآ) اصغنا

آبانيا اسم قديم دغستان و شيردانا

آلبانان اسم قديم همدان

آكوس (آكرنس) رود جسون

آيا (الياميس) خورستان لرستان

آند (انديا) هندوستان

آناطولى (آسيای صغير)

انظاكبه كلبى از شهرهاى شام

اوزموزدا آتش پاك نور خدا

اوداژا اهوژ

اودارازيا خوارزم

بابلين (بابلىنى) بابل

بابروش (بابل) كنده

آبنگون (آرقانبا) بحر خزر

آبتين اسم پدر فرسيذون

آباسى (ابازه) طوايف تورانى

آثرپاتينا آذربايجان

آثوريا (آثور) معنى شرق) اسيرى حلبه

آرابيا (عرب) معنى مغرب) تمام عربستان

آارات كوه ارمنستان نواحى ارسل

آراسكيا (معنى مشع) اسم شهرى

آرمينيا (ارمن) ارمنستان

آزيا (آريو) دآريى) هرات

آريانا (آرين) اسم حقيقى ايران قديم

آريو پس رود هيرمند

آسپا (آزيا) (آثوريا) اناتولى

باکتر (باکتریا) (باکتر)	بلخ	زارانگاه	(زابلستان) بلوچستان
پارث	اسم مملکت اصلی اشکانیان	ساکا (قچاق) (منوستان) (چین)	خا
پارتوا	هیرکامی	سارد	پای تخت لیدی
بازارکاد	شهرهای فارس پایتخت قدیم	سابری (هیاطله)	سیری
پرس (پارپس)	فارس	سپاردا	(لیدی) دنیوب
پرس میس	اسم قدیم شهر مکر	سلوسیا	(مداین) بابل
پور	بلوچستان	شوارا	(خوار) وراين
ناتاکوش	(سیری) (مکرستان) آبیه	مخای (مخارستان)	ناجیه پوی متعلق به
ناپوری (ناپور)	مهرستان	فینقیه (فینسی)	بروت حایه
نارتاری (نیکت)	(مالوک) تاتارستان	نیوئس (نیوئا)	نی نو
تریپی (طربس)	شهریت در شمال افریقا	رینسه	(پارث) پارت
جفر	سمرقند	ماراوا	(هرات) کابل
جیون	آمو دریا	یاکار (سیردریا)	رود سیون
زادس (راکز) (راکا)	(آزاک) شهرتی	یونا (لیسی) (باضلی)	اسپارته



کیباد (اربابس کرد)

فصل چهل و نهم جلوس کیتبا که سرسلسله سلاطین کیان است

کیتبا دما در شورش و شکست و ختر فرما دین جمشید بوده در ^{۳۵۳} پشته چهار هزار و پانصد و شصت سال بعد از هبوط آدم جلوس پس نمود لفظ کی بمعنی بزرگ و ملک الملوک است چون این سلسله بزرگترین ملوک عجم بوده اند با ستم آنها کی متصل نموده اند پس از آنکه زاب جهان را دودا گفت بزرگان در انتخاب سلطنت مشورت کردند زال این فال را بنام کیتبا و زوجه مروی بود صاحب کرام اخلاق حمیده و صفات پسندیده قوی القلب شدید بطش ^{الکسان} طلیق اللسان رستم را فرستاده از کوه البرز که معبد او بود آورد و ند تاج و تخت را داد و بعد از آن کین افراسیاب رستم را سپهسالار نمود با ابطال رجال از قبیل مهرکابی و قارن و کشاد از بلخ حرکت کرده روانه توران شد افراسیاب فوراً در مقابل کیتبا صف آرایی جنگ در گرفت رستم خود را با افراسیاب رسانیده کمر او را گرفته این جد کرده تا نزدیک کیتبا که آمد کمر بند پاره شده بر زمین افتاد و فسرار کرد و بعضی را عقیده بر آن است که خود کیتبا در این جنگ حاضر نبود با جمله پس از استخلاص سولان چرب زبان بنزد کیتبا و فرستاد که گوش بگوش پهلوانان نده و عهد نامه منوچهر را خوار نما و صلح کن هر چه پهلوانان اصرار کردند که دشمن زخمی شده را خف نهند

شاید روزی قوی شود و کینه ورزد و مقبول نیفتد و متدارشد که از لاریجون مهاباد
 ملک سند و پنجاب از آنجا تا قوینیه روم و حدود کرجهستان و آذربایجان متعلق بایران
 باشد و بلاد شرفی تا دیوار چین و رانیان پس از مصالحه لنگریان را با انعام و احسان
 کرده بکار ملک پرداخت تا زمان رحلت او رسید چهار پسر داشت کاوس آتش
 روم آرمین از میان آنها یکا و پس از او اند و مواعظ و بصلح بسیار نمود و سلطنت را
 با و او گذارد و در گذشت شهر بیدان از زبانهای او است بعضی گویند شهر اکباتان
 در دامنه کوه الوند در جنب بیدان احداث کرد

عقاید فرنگیان و یونانیان

کیباد را دیوچو پس و اربلس و آرسس نامند هر دو ت موخ یونانی گویند سرسلطه^{کمان}
 چون کار ایران مختل ماند مجلسی کردند مشورت نمودند بتصویب زال کیباد را که
 صاحب مکارم اخلاق حمیده و حصاف عقل بود متفق الکلمه بسلطنت منتخب نمودند
 بعضی کیباد را یکی از رؤسای قبایل پسبعده^م دانند که بر دیگران غلبه کرده و
 اوقات مساعی حمیده خود را صرف تعمیر و آبادی بلدان دهمشته و بر مختل^{مافوق} سلطنت
 و طمع مملکت گیری و خوریزی گذاشت احوال هر دو ت با فردوسی در احوالات

توافق و مضمی دارد بعلت آنکه از وقایع مناسبه مذکوره در کتب طرین مطلب بخوبی مستنبط
 میشود شرکابان از بنای اوست و او را پسری بود ستمی بفراترت یا افراد که فتح ایران
 نمود و او را از سلاطین بدیدادند که بعد از کیتبا دسلطنت کرد و مل غار پس را متحد نمود
 و با بخت انصر حجت کرد گشته شد و اینکه در تواریخ اسمی از او نیست مدت سلطنت او را
 با کیتبا دیکصد و میت سال گرفته اند و سلطنت خصوصی او را میت دو سال نوشته اند
 کیتبا در ارباس کرد و غبار نیز گویند از قبیله بوس در البرز بوده چون تجا و زامیای
 سلاطین آشور را با اقوام خود بی انداز دید در صد و انقراض ایشان اتفاقا د با ملذیر
 کلدانی والی شهر بابل که او هم از آشوریان بسته آمده بود متفق شد با استعداد کلی
 سار دانا پال پادشاهی سوم آشور در بقصد و شصت قبل از میلاد منبر کرد
 سار دانا پال بستان خود را در سرای سلطنتی جمع کرد آتش زد و خود و بستگانش یکی
 و خاکستر شد سلطنت آشوری منقرض شد و سلطنت تیگنیل شد و بعد از ارباس قابل
 بهفت قیمت شد بطور ملوک طوایفی پنجاه سال حکمرانی کردند تا آنکه دژ نرس که او را
 سپید گویند (توس نوز) قابل مد را در تحت سلطنت مقدره عظیمی در آورد و
 او را پنجاه و سه سال دند

بآنکه درین مورد لازم است که شرح دژئیس (توس سپند) و فربرز (فرازنت)
 و اسپیتیث (آزیدیاک) (افراسیاب) را که بواسطه فترت و امتداد ایام دهم
 و منوش شده است قدری توضیح داده کشف مجهولات تاریخچه آن عصر را بنمایم
 مورخین ایرانی دژئیس و فرازنت را جزو پشلاطین کیان نیاورده و بسطت آنها قائل
 نشده اند و استیبار را که گمان ماین است که افراسیاب باشد در حداد پادشاهان میشد
 ذکر کرده اند چنانچه اشاره شد و معنای دژئیس گمان دیونانیان را در باره آنها ذیلاً
 میکاریم

عقاید دژئیس گمان دیونانیان

قابل هفت گانه بد که اقوام پست (پشت) باشند قریب دوهزار سال قبل از
 میلاد مسیح در کنار یا کسارت و اکودوین که سیحون و حیون بوده و آنهارا هون
 سیاه و سفید میگویند در حیمه و چادر زندگی میکردند و بغارت یکدیگر مشغول
 بوده بواسطه صدمات تاتارها و سرماهای بینهایت از آنحد و دجلای وطن کرده جمعی کربانی
 (بخ) که بنگاه قدیم و اصلی آنها بوده رفته و اغلب قبایل مطعه به پنجاب هند و سمرقند
 و سواحل بحر خزر و بحر جان و مازندران و استرآباد و در امین وری و ابله و زلالام
 (خوزستان) و کرمان و سیستان آمدند و در ایام فترت در تحت مهابه و تقدیرات

آشوریان و تورانیان بودند مخصوصاً اقوام آشوری از زمان مکیات فلازار تا زمان آشور
پانیپال بر ایران هجوم آورده بیشتر اماکن آنها را تصرف میکردند و خراج میگرفتند فقط
حکومت بلخ و کرمان و زابل مدافعه میکردند و مغلوب آنها واقع نمیشدند و اغلب ملوک
خویشترستان و لرستان و شوش و ایلام و بابل در تحت استیلای آشوریان بوده
تا در سده کیقباد سلسله از برای آنها تشکیل داده و از صدقات اجانب مستخلص شدند

فصل پنجاهم در احوالات نوس سپید

نوس سپید (طوس فوذ) که او را در پیش گویند پسر فراز از مردی عاقل و باطن
بود و در قوراه او را از کشتاد گویند که معنی اربابک زاده است در سده ۶۱ سلطنت
انتخاب شد و بدو امر قبول سلطنت نمیکرد بآلای خود تکلیف مشکله او را قتل قبول کرده و
از برای او در آلبانان قصر مزین که کیقباد بنا کرده بود دست داده و آتش که مخصوصی بنا
نموده و در پنج اختلاف کله و قفسه قابل مذارانوده همه را متفق وقت واحد نمود و دیگر
از روسای قبایل هشتگانه در ادبکی از آن قصرها سپکن داد و هر باره را برنگ ستاد
حال آن قبیله از یکی از غلظت ملوک نمود و مقرر سلطنت خود را در وسط شهر روی تپه بنام
حصار اول بنید و دوقیم سپیاه تیم سرخ چهارم زنگاری پنجم نرد و ششم سین

بنیم که مقرر خودش بود ز راند و نموده از هر قسم شعله و تجمعات بر آنها میسوزد و همه اوقات خود را صرف امورات رعیت میکرد و این تجمعات که منبر دوسی در باره موس نوزید که میسوزد اقبال کفش زرین در پاوتاج مرصع در سرداشت و در عدا دشمنان و سپه داران ذکر میکند همین در شش بوده شاهزاده و امیره زاده را چکار با تاج و کفش زرین و کوس و پیل و تخت عاج با جگله او اول کسی بود که محاکمات قانونیه را در ایران مقرر داشت و احکام زند (زرین و پازند) را بموقع اجرا گذاشت و قوه عالی مقننه بجامعت معان مغویض نمود و در همه محاکم قضات فرستاده و محاکم برقرار نمود در زمان کورپس و کا و پس اساس ملک و عدلیه تغییر کرده و صنف قضایا بنا بر قانون حکومت اختصاص یافت و در زمان داریوش مجلس قضاوت بقصد حکام مبدل گردید بنای شهر موطوس و خراسان را نمود مدت سلطنتش پنجاه سال بود

فصل پنجاه و یکم در احوالات فرا ارتش

بعد از در شش فرا ارتش پسرش که اسم جدش را داشت جلوس نموده حکومت خراسان را بدو و چون دین النهرین توسعه داد و قسطنطنیه و سیلیسی را خراج گذار نمود مصریان و عبرانیان در تحت حمایتش بودند و شهر اکباتان را پای تخت بزرگی نمود با آسور و میلی (مختصر)

پادشاه آشور جنگ کرد بخت نصر را و از در حید درآمد که دخترش را بنیم از ملک باو
 بدید بنار ابراهیم گذاردند و او را فریب داد و در رتبه بهمانی دخترش کرده فرا از تن
 نفر مخصوصانش بدون اسلحه رفته او را بکشت و بتولی باو بشیخون زده او را مستول
 در شاهنامه فریزر و سپادش را کینفر خوانده و گاهی هم دوست و بهواخواه او دانسته چنانچه
 هر جا طوس سپیداری لشکر را داشته فریزر را جانشین او قرار داده پس از کشته
 شدن منسیر بر نزدیکی بود ایران را آشوریان تصرف کنند این بود کی ارشش
 او را که یونانیان سپاگر از گویند بملطشت انتخاب کردند از آن طرف دیملی با الهی فنیسته
 ویلیسی دشامات و اقوام بود که بمنه از تن همراهی کرده بودند جنگ سختی کرده آخر
 کار بمصلحت ختم شد با شرایط بسیار سخت بآنجه پس از مرگ فرا از تن سپاگر از
 تخت نشست

مقصود کلی من بند جستی الامکان مطابق و توافقی بین اسامی اشخاص و اکنه و از سنه تاریخی بود
 موجود بوده چه بسیار اسامی و طایفگی مکرر شده و انتساب آباء و اجداد با سلاف و اصحاب
 منقوحه با اشخاص و اشخاص را اکنه داده اند یا کلی تحریف و تصحیف گردیده چنانچه اشاره شده جنگ کیکل را
 بیکلان و سار و تاخت دیدی را با ساری و آذری میز را با زدران و غیره و غیره اشتباه شده است



بکادیس (سیاکزار)

صلح نجاه و دویم در احوالات کیکا و پس

کیکا و پس را یعنی پسر کیقا برخی پسر کیقاوه بن کیقاوه و او اندر سنه ۴۴۳ چهار هزار و شصت و سه سال بعد از بهبوط آدم تحت سلطنت جلوس کرد مادرش آفرید دختر کرش اب است کیکا مردی خوش صورت و مکتب و جبار و متلون المزاج بود و قوی زن مطربه تعریف آب صفا و هوای مازندران را از برای او کرده عسرم تنخیر آنجا را نمود و ز زالی مشورت کرد صلاح ندانست و گفت سلاطین بزرگ ایران تو نیستند با دیوان نمکنند و بیحوق قصد تنخیر مازندران را ننموده مقبول نیفتاد و خواست زال را بجای خود گذارد و زال قبول نکرد میلاد را بجای خود گذارده روانه شد خبر پادشاه مازندران دادند استعانت از او سفید که ظاهرا یکی از پهلوانان یا امرای آن صفحات بوده جت جنگ کرد و شکست خورد درین بین خوف کفی شد کیکا و پس با اغلب از لشکریان و پهلوانان پسر شدند این خبر به رسیده عالم بمحش تره و تار شد رستم را فرستاد و دیو سفید را کشت پادشاه را خلاص کرد و هفت خوان و همرای رستم از قیل کشن شیر و آرد و وزن چاد و و آرد و دیو سفید که کلام متعلق باستخلاص کیکا و پس میباشد در شاهنامه مشروحاً مندرج است باجمه کا و پس و پهلوانان را خلاص کرده با اتفاق با پادشاه مازندران جنگ کرد

اور اگشتند و ملک و در اجزو ملک ایران نموده بعد از فراغت از جنگ کاوس پس ^{صحت}
 بنارس نمود و رستم را بواسطه این خدمت در دست راست خود بکمری زرین ^{جلیس} آویخت
 و فرمود پس از چندی قصد گرفتن نام آوران که بعضی عربستان و برخی ^{مین} کونیند فرمود
 هر چه سران سپاه مانعت کردند که مین قابل این نیست که بنفسه پادشاه حرکت فرماید
 نیت پادشاه روانه نام آوران شد پادشاه نام آوران استعداد از مصر و بربر ^{معاونت} نمود
 و آمدند کاوس و پس بر آنها غلبه کردند و ناچار از راه حبله کاوس و لشکرانش را ^{ظنیف} بید
 و کاوس را بمزاجت و دختر خود سودابه که کمال وجاهت را داشته نوید داد کاوس
 بشوق سودابه دعوت او را اجابت نمود پادشاه نام آوران در کمال سختی کاوس
 و لشکریان او را محو پس ساخت این خبر رستم رسید از سیستان حرکت کرده به نام ^{آوران}
 آمد چون پادشاه نام آوران استعداد مقابل و مقابل و رستم را ندانست از سلطان
 مصر و بربر استعداد بسته با رستم جنگیده کشته شد و بقولی کاوس و پهلوانان را خدمت
 رستم کیل داشته و دختر خود سودابه را با تخیل زیاد طرتم خدمت کاوس روانه داشت
 و آن وقت که قاری و حبس کاوس و فرسپایب از توران حرکت کرده بود کاوس
 با تفاق پادشاه نام آوران بمحکمات فراساب روانه شدند و فرسپایب فرار کرد

بتوران رفت با بچه روزی رستم در اطراف سمکان که یکی از شهرهای طاهریستان است
 بهوایی نگار عبور میکرد و خواب شداسب او را بردند بهوایی اسب بخانه حاکم طاهریستان
 رفته حاکم ضعیفات تمام از او نموده تمهینه دختر خود را که کمال و جاهت را داشت
 با و داد رستم با او هم بستر شد باز و بندی با و داد که اگر پسند شود بر بازوی او بند
 و اگر دختر شود بر کبویش پس از چندی از تمهینه سهراب متولد شد بچه رشید پرش
 تمهن روزی با و گفت من کاوس و افرا سیاب را میکشم سلطنت را برستم پدرم
 خبر دلاوری سهراب با افرا سیاب رسید هومان و سیه را فرستاد او را با باغام
 و افضل خوشدل کرده با جمعی از حشیهها او را بجنگ رستم فرستاد که شناخته او را
 بکشد سهراب و آنه ایران شد در بین راه با هجر نام پهلوان ایرانی جنگ کرد و او را
 مغلوب ساخت مزاجت و خمرش را به سهراب تکلیف کرد چون بقلعه رفت گفت
 ایرانیان را با تو را نیان وصلت حرام است با بچه خبر و رود سهراب را کاوس داد
 کاوس بچله کیور از در رستم فرستاد رستم بواسطه اشتغال عیش و دیوار و شد کاوس
 حکم قتل او و او هر یک از پهلوانان که نزدیک شد نزدیک حمله بر زمین زد و اسب خود را
 سوار شده بطرف بیستان رفت کاوس پس نادم و پشیمان گردید که در زار محمبی

از دانشندان لطیف رستم فرستاد و او را آوردند از حسونت فطری طبع خود معذرت خواست
 سپاهی عظیم از راجه در برابر تورانیان فرستاد و سهراب بر رستم پیغام داد و با باجم جنگ
 کنیم و دو کنگر را در اضطراب نداریم رستم قبول کرده آنروز را تا شام در هم آویخته
 نیافتند روز دیگر سهراب رستم را بر زمین درخواست و او را بجنگ رستم گفت و شتی
 دفعه اول کشتن رستم نیست روز دیگر رستم سهراب را بر زمین زد و فوراً پهلوی او را
 سهراب گفت اگر رستم پدر من بداند خون مرا از تو بستاند رستم چشمش باز و بند
 کرد میان چاک و خاک صحرار را بر سر و صورت خود ریخت سهراب وصیت کرد که
 توران را که بهوای من آمده اند بسلامت روان توران کن رستم نقش سهراب را
 برداشته بستانان روان شد زال بسیار گریست و رودابه خاک بر سر کرد و این
 به تهنیت داشت و رستم جمعی را برداشته بخونخواهی پسرش نزد رستم آمده چشمش که رستم
 افتاد دست بخنجر کرده زال او را گرفته بعد از یکماه سوگواری بار رستم هم بنگرید
 فرامرز را حمله شد باری این عزم از دل ایرانیان زایل نشده بود که عزای سیاوش
 مزید بر غمت شده خاک میاه بر سر ایرانیان نمود تفصیل سپاوش اینکه که پس از
 برادر افرا سپاه شبی در پستی غمگین دختر خود نمود و دختر فرار کرده بطهارستان

رفت روزی طوس پس کو در زردشکارگاه بوده دختر را دیده پس استنار از حال او
 دانستند که نسب بفریدون دارد او را نزد کاوس پس آورده کاوس جمال و کمال او را
 شیفته شد بجمال کالج در آورد و حامله شد پس او را از او متولد گردید او را بر تنم سپرد
 در سن بلوغ تمام صفات نرمی و برمی را متصف شد و در رعنائی و زیبایی بی بدیل بود
 سودابه عاشق جمال او گردید الهار وصل نمود قبول کرد هر چه اصرار کرد مفید نتایج
 سودابه او را پیش پدر متمم ساخت که پس او را با من سرخیانت است و قصد ناس
 من را دارد و کاوس سو وطن پدر او را دید و دیگر او را با یکی از خواین حسد متمم سخت
 سیاه و شازین بر آست فته جسته قانون آن عصر در آتش رفت که همه جا معمول بود سالم
 درآمد درین ضمن خبر حمله آوردن افراسیاب را با کاوس و اندک از حیون گذر کرده و
 مقصر شده کاوس خواست مصمم جنگ شود پس او را ملاحظه دوری از درگاه
 ملکش شد که این جنگ را بعهده او گذارد کاوس قبول کرده بار پشم روانه توران
 شدند افراسیاب بای سکر ایران را ملاحظه کرده بواسطه خواب بولناکی که
 دیده بود مایل بجنگ نشد که پیوز را با نامه بجهت صلح نزد پس او فرستاد و تنم شرف
 سخت افتاد که من جمله تسلیم بخار او سمرقند و چال و سنجاب بایران و صد تن از لشکرا

سلطنت و اعیان بنوان ضمانت کرپسوز مراجعت کرده نزد افراسیاب تفصیل را
 گفت افراسیاب با چار رضا داد طرفین عقد مصالحه بستند تفصیل را سیاوش برض
 لیکاروس رسانیده رضا داد و متغیر شده که کار را که با کودک گذاردند این عاقبت
 و خیم را دارد پس نوشت که امارت لشکر را بطو پس گذارده خودش بدرگاه حاکم
 آتش غضب سیاوش شعله ور شده بپناه افراسیاب ملحق شد افراسیاب مقدم او را
 مبارک شمرده استقبال نمود و وارد ترکستان شد دختر پیران و یسه را تزویج کرد و نیز
 چندی دختر خود فرنگیس را با داد و ممالک چین را بجهاز فرنگیس با واکذا ر نمود
 او شهر گنگ را بنا کرد و از مکارم اخلاق او تمام خلق شفیقه او شدند امرای بروی
 بردند بخصوص کرپسوز او را پیش افراسیاب متمم کرده و مردم را با خود همراه نمود
 و با افراسیاب مشتبّه کردند که عنقریب سلطنت با واد منوچهر تعلق شود افراسیاب را
 نمیدانست همان را بگشود چون امر را با افراسیاب مشتبّه کردند حکم داد کرپسوز را و او را
 در طشت سیریدخواست فرنگیس را بگشود که از او پیری بعمل نیاید تا خون پدر خود را بخور
 پیران و یسه التماس استعدا نمود که او را نجات دهد افراسیاب متمسک او را قبول
 کرد حکم کرد بعد از وضع حمل اگر پسر باشد او را بگشود بگام وضع حمل رسید پیری

متولد شد اورا رحم آمد که طفل را بکشد پس او را کینمرو کذا و عو شبا مان در ظاهر د
 که در صحراندا زند و در باطن تربیتی که لایق حال او بود مقرر داشت بعضی را عهده داشت که
 خبر زنده بودن سپاوش با فراسیاب رسید او را از پیران طلب کرد پس آن
 بسیاوش تلقین کرد که مثل سها و دیوانخان جواب سوال کن او نیز چنان کرد
 افراسیاب از کشتن مضرف کردند با جمله خبر قتل سپاوش با پیران رسید شورش
 عظیم افکند کاوس رستم را برای جنگ با افراسیاب طلب کرد رستم در پاسخ گفت
 حقیقت قاتل سپاوش سودابه است تا شاه او را بقتل رساند حاضر شوم کاوس حکم
 کرد تا سودابه را بقتل رسانند پس از آن رستم با لشکر عظیمی بهرواری فرستاد
 پسرش روانه توران شد افراسیاب با لشکر بسیاری بجنگ پرداخت تا مقابله
 نیاورده فرار کرده رستم مالک او را متصرف شد با غنائم زیاد و بخت کاوس
 آمده و بقولی شصت سال در آنجا حکمرانی کرد بعد فرا مرز پسرش را جای خود گذاشت
 و بخت کاوس آمده و از آنجا اجازه حاصل کرده بزمایستان رفت یکاوس
 کیون که در زرا بطلب کینمرو فرستاد و مدت ها در ترکستان بود تا او را در مرغزاری
 دیده از وجبات حال او را شناخت با اتفاق او نزد فرنگیس رفت با اتفاق او

ایران شدند این خبر پیران می رسید که کیو از اصفهان آمده کخسرو را برده پس آن
جمعی را روانه کرده کیو ایشان را متفرق نمود خود پسیران در قاقب ایشان آمده کیو
با او جنگ کرده پیران را گرفته نزد کخسرو آورد خواست بکشد کخسرو گفت پیران
زیاد خدمت کرده و بسیار وقت مرا از مرگ نجات داده با بجمه دست او را
بسته روانه توران کردند و خودشان بشتاب از حیون عبور کرده با ایران وارد شدند
کیکا پس آمد خبر بر پستم بردند با شادی شغف و تحت هدایای زیاد بخدمت کخسرو
آمده مردم ایران بنای شادی را نهادند کا و پس تاج و تحت را بکخسرو گذاشت
همه امراء و اعیان را با طاعت او امر فرمود همه قبول کردند جز طوس پس نو ذقبیل که در
درگفتگو شدند چرا پس خود را نگذاشته و بنیره خود را سلطنت داده بالاخره قرار شد
هر دو را بجنگ یو با فرستند و بتولی بفتح قلعه اردیل بر که ام فتح کردند سلطنت را
لایق باشند کخسرو فتح کرده مراجعت نمود کیون کو در زر اسپهسالار کرده و پسر
عظیم شد کیکا و پس یکصد و پنجاه سال سلطنت نمود حضرت داود و سلیمان و لقمان و حضرت

اما خیده فرمیان یونانیان در حق کیکا و پس (که در شش)

بعد از فراغ عورت بنا بر تازیخ هردت سیا کزار که بر تخت سلطنت جلوس کرد

مطابق بوده باشد قبل از میلاد مسیح پس از جلوس تمام امالی ایران را حکم کرد بسوگاری
 پدرش سیاه پوشیده و بر جای شش اکتانان را بقبر اندود کرد و این سیاه پوشی را
 سیاهش نامیدند سیاه کزاری سال در تقیضات قوای حکمیه استقام و جندوانی نمود
 اودانی که ترکان از طرف شرق بایران هجوم آورده و به اناطولی (آسیای صغیر)
 داخل شدند از طرفی هستم نام دروازه مصر رفت مصر را با تخت و هدایا از در صلح و صلح
 در آمده آنها را عودت دادند بطرف سوریه رفت تا هشت سال آن قوم وحشی از طرف
 شامات مدی و سوریه و بلخ و خراسان و قفقازیه را متصرف بودند سپاه کز اربابان
 جنگ کرده در دفعه اول شکست خورده در ثانی بر آنها غلبه کرده بهزیمت داد و در دفعه
 استیلای ترکان دولت کیدنی و آرا را رانی سر برداشتند ترکان هم در تخت جمش
 دولت حیم و مقتدریدی بر هر طرف تاخت و تاز میکردند پادشاه کیدنی در آن زمان
 آیات بود و پای تخت لیدی شمس سار و آیات بیاری از قطعات یونان را بر خود
 ملک خود کرده بود سپاه کز اربابان از بهزیمت ترکان با پادشاه بابل نابو پول سار
 اتفاق کرده با آشوریان و نینوا بجنگ پرداخت در اثنای جنگ شنید اقوام
 انکشت از مشرق ایران هجوم آوردند عطف غنای بجانب ایران نموده آنها را تسبیح و قلع

کرد مجده را بجا حصار برداخت پادشاه نینوا را که پسر آشور و پیل بود محاصره نمود
 و حکم داد آب و جلدر از حصار شهر بسته از مجرای آب قشون داخل شهر شدند آشور و پیل
 همان اکو پس نوریانی است که در جنگ نوند بدست رستم کشته شد این خرابی نینوا
 بعینه کاری بود که آریابا پس نمود باین جهت ارشس ابضی با کیتبا و مشتبه داشته اند و بار
 ارشس را پسر کیتبا و اند پس از گشودن شهر ارشس حکم داد شهر را آتش زده و دیران
 ساختند و آن سلطنت بزرگ را نابود کرد و بعد از آن رهام کو در زرا به فستیس مشات
 فرستاده آنها را هم مقتول شده عطف عنان بجانب بیدی نمود ترکان را از آیات
 پادشاه بیدی خواست استنای کرد شروع بجنگ شد تا بجمال این جنگ طول کشید آخر
 الامر در انسانی جنگ کوف گلی شد که یکدیگر را نمیدیدند سپاهیان گمان کردند از رفتن
 خوزیری دچار باشند و خداوند بر ایشان غضب کرده و لشکر سیاه را بر گمان کردند که آیات
 ایشان را محسوسه و نمودند چنانچه منبر دوسی در جنگ بهماون این کوف را جاد و پنداشتند
 و دو طرف دست از جنگ کشیده بنار ابر صلح گذاشتند و در گت بازوان خود را دو پادشاه
 کشوده از خون یکدیگر نمیداد تا خون بت شد و دختر سیاه را بر آریابا پسر آیات داده و دختر
 آیات را به پسر سیاه که از او که موسوم بود به آزیه هاگ تزویج نمودند و از کان معاهده مشتبه

و اپستوار گردید و دایران بعد از محاربه مازذران آئینان از قتل ابرام
 (رودانیس) تاسپند و پنج دارد و جله بنده او تا بحر سفید بود این محاربه مازذران
 بود بلکه در آری میتر (اسپسای صغیر) بود اشتباه اسپس شده است
 گیلان و سار و اساری خوانده اند و اینکه در شاهنامه گاهی یکا و پس برابر و کیقاد
 و گاه کی ارش برابر و یکا و پس ذکر میکنند و ابدا اسپم او را در شمار پهلایین نیاورد
 نیز اشتباه بوده چه کی لقب مخصوص پادشاهان است چنانچه کشف زین و تخت عاج و گنجی
 مدت سلطت کیقاد و یکا و پس را دویست و پنجاه سال نوشته افلاک در این مدت باید
 نمر سلطت کرده باشند چنانچه در هشتصد سال تمام جنگهای اقوام تا تارا با فراسپاس
 نسبت میدهند و اف و طرف ایشان را ارپستم زال و اند و منق نگذاشته اند که آیا کج
 کین پدر را از تورانیان خواست یا یکا و پس کین پدر را

آناطولی را بواسطه پیچ و خمی که دارد مازذران میگفتند ویدی اسپم کی از طوایف
 آفرین است که در آناطولی سکونت داشتند و انالی آنجا بر دو قسم بودند سوای بعضی
 یونانیان که در آنجا آمده بودند انالی پشت و کابا و پس و سیلیسی و پانیفنی (تروا)
 و پانیس و تراپسیا و قیریزی نیز از آنها میباشند

و از وقایع اتفاقیه از قبیل جنگ مابین امانی مدیا و لیدی با کوف شمس و یحیی زبیل شد
 نور او و کورش شدن لشکر و اسیر شدن پادشاه و حبس او با سپاهش بدست پادشاه
 هم آوران و سپهتلا و محاصره نینوا و مرزاجت پادشاه با دختر پادشاه لیدی با که بر
 نقل میکند با قول فردوسی که این وقایع را نسبت بکا و پس میدهند توافقی دارد و چنان
 متعاقب میشود که سیاه کرازس همان یککا و پس است چنانچه بابایان متفق گشته در
 یکزار و دویست و هشت قبل از میلاد نینوا را با خاک یکسان نمود و ممالک
 را تاراج داد و رود حالسیر که نهر قزل ایرماق باشد وسعت داد و بین قه رستم
 که مازندران را فتح کرد و کا و پس را از حبس خلاص نمود و حد ملک را تا رود هیس
 وسعت داد کا و پس را اسپتیا نیز گفته اند و اسپتیا بمعنی اردو است و این نظرا
 بطور لقب باین سلسله داده اند یککا و پس را کی ارش و آزیه پاک نیز گویند و تمام اوقات
 خود را صرف تنظیم لشکر کرده مصر را از تهاجم ترکان خلاص نموده و پس از آن سوریه و بلخ و
 و قفقاز را متصرف شد اقوام اسکیت را منظم ساخت با تفاق ناپولان ناصر آید و جلد
 بر روی پادشاه نینوا که حصار ی شده بود بسته شهر را آتش زده و متصرف شد
 در جنگ با لیدی با کوف کلی شد امانی لیدی سحر و سحره پنداشته صلح کردند

فصل پنجاه و سیم پادشاهی آزدیهاک (آپسنیاز)

پس از کی ارش آزی دهاک (آپسنیاز) (افراسیاب) جلوس کرد مردی
 سبکبار و تند خو و عالم و پستکار بود در زمان آزدیهاک سلف از خاندان مذمت فارس
 خاندان بنامش (اکسند) انتقال یافت که از نژاد خوشتره بودند و آزدیهاک
 آخر عمر نزد کخیر و در کمال احترام بسر برد چنانچه عقیقه بعضی بر این است که یکا و پس
 کخیر و در زمان حیات سلف را بفریره خود واکذا کرده و خودش در کار کخیر و بسر
 تابرد و چون موزنین ایرانی از نام تسیدی و مدی و بابل و آشور و ایلام مطلع بودند
 گفته و قایع را در تحت نام شام و روم و ایران و توران ذکر میکنند باین جای
 قنبر نیست بعد از پایی تخت افراسیاب پادشاه مدی سلطان توران مبدل
 شود خاصه که اقوام کلدانی را توراتی میسنامیدند در تحت اقدار آزدیهاک و غلب
 پایی تخت ایران در آن اوقات خراسان و افغانستان بود و وقایع کناره نهر فرات را
 بر دو دیون بسته اند چه در آن زمان مملکت عسیر و آبادانی جسمه در کناره نهر فرات بود
 و دریای سیاه و منید بود و مملکت شام و آشور و کلد و فنیقیه و یلسی و ایلام
 و لیدی و ارمنستان و غیره در آن عهد وجود که اکنون متاخره نام خلیفه و خلافت

باجمه توران که مؤرخین ایرانی میگویند غالباً آشور است و نوشته است و اینکه
 فردوسی گفته درفش سپند توران نمک سپاه و شکل اردشاه بوده دلالت کلی دارد
 بجهت اینکه آشوریان در آن زمان بار پرست بودند و علامت آنها سپاه و مصور
 بشکل اردشاه میگردید که بزرگواران و خدای بزرگ آنها بوده چنانچه در باب
 ضحاک ذکر شد بواسطه فقرات و معدوم شدن تاریخها افسانهای بسیار و لطیف
 بی اصل میبار نوشته اند مثلاً آریه نامک را گاهی کاو پس گفته اند و کخیمر و رایاکا
 و نویس را در عدد سپه داران ذکر کرده و سایر برزها در شمار سلاطین نیادند
 و بعضی سلاطین را پهلوان دانسته منجمه کر سیزده برابر او را فراسیاب موهوم و
 سیاه پوش را سیاه دش خلاصه محصور شدن لشکر ایران در گوه جهاون همان
 جنگ سیاه گز است با ترکان (سیت نام) که او محصور شد جنگ رستم
 با هفت کرد در خاک توران هفت سردار قبایل بد بخشنه بابل بوده زیرا که کرد
 با کرده به شباهت کلی دارد چنانچه فردوسی بنظم آورده که فوندر نیز گفته است
 (بجائی کجا نام آن بد نهند) و آنجا را شکارگاه افراسیاب تصور کرد
 آیات هم اولاد پادشاهان و نذران است و ساردهان ساری است و کور

شدن لشکر که محل بحر و جادوئی گردند همان کوفه کفی است که در انشای جکت انشا
 افتاده و خورون خون دیوسنبه همان خورون دود پادشاه خون بازوی یکدیگر است
 باهمه پس از استیلا و سلطه مدی با بخاندان بخامش انتقال یافت بخامش کی
 از سلاطین الام است که قبل از سیر دوس (کج خرد) از الام تا فلسطین را متصرف
 بود چنانچه داریوش در کتیبه بیستون بخط میخی جاری نموده است که ما از سلسله بخامش
 اکیند سیریم و نه نفر قبل از من در الام پادشاهی داشته و از اهل فارس بوده اند و با
 تخت آنها پازار کاو بوده و اغلب اهل سوز (شوش) و الام بخش کلانی و تورانی
 اختلاط و امتزاج داشتند باین واسطه در نسب کج خرد و بعضی از سلاطین بواسطه کتیفات
 جدید و عتیقیات اخیر باعث اختلاف شده است چنانچه در دو هزار و سی سال قبل
 از میلاد محتمل نانا را با بعضی علائم و آثار دیگر را بدست آورده که بسیاری از مجهولات
 تاریخ را معلوم نموده و در زمان آشور پاناپال آن مجسمه را از شوش بابل برده و
 که در لاونته را اول پادشاه الام دانند که در ششده قبل از میلاد حکمرانی داشته و
 که در لاعم هم از ایشان بوده و اغلب تا کلاه و بابل و نینوا و فلسطین را متصرف بودند چنانچه
 مشروحاً در جای خود بیان شده است

انتقال سلطنت بجا نواوہ ہجائش



کیمبرو (میر حسن علی)

صلح سیاه و چهارم در احوالات کخسرو

کخسرو بن سپادش یکاوس در چهار هزار و هفتصد و پینده سال بعد از هبوط جلوس فرمود
 بزم خوشخواهی پذیریز لنگر نموده علم کاویان را بگوید و دوطوس را سردار مقدمه
 کرده با کستم و کرگین و لنگر عظیمی بجنگ افزا سپاد وانه داشت و در ضمن غارت
 کرد که سپادش از دختر پیران و یه پیری دارد موسوم بفرود او را بشناسید
 با او جنگ نمود و در خراسان حکومت داشت در کلات جی جرم که موسوم است
 بکلات نادری او با لشکر ایران در آویخت پهلوانان او را شناختند جنگ کردند
 بر او حمله برد و او را هلاک کرده قلعه او را غارت کردند و حوالی کلات نران دیر
 با لشکر ایران جنگ کرده جمعی را کشت و مابقی را متفرق کرد کخسرو از این شکست
 مجبور پس و محل عتاب و خطاب ساخت که بیا ده خوردن برادر مرا کشتی و لشکر را
 و چهار هلاکت کردی بالجملة مقدمه را بفریزد و پیران او را هم شکست داد و لشکر را
 کو در زروانه کرد و هفتاد نفر از فرزندان و منزه زنده زادگان او را کشت و متفرق
 کخسرو و پهلوانان را در درگاه از شدت غضب راه انداد بعد از چندی شتابت
 رستم ایشان را بحضور خواسته نوازش کرده مجدداً طوس را سردار لشکر نمود

با سپاهی عظیم بجنگ روانه داشت در طارستان که پیچیده فرسنی بلخ است جنگ
 در گرفت لشکر ایران شکست خورد و در قلعه جبال هماون محصور شدند کهنسرو و ناچار رستم را
 روانه داشت از آنطرف افراسیاب از پادشاه چین بخدمت درخواست سپاهی
 از چین و هند باو ملحق شد و کاموس اسکوبس هم از سغلاب و ماوراءالنهر بمعاونت
 افراسیاب بسند دریا و بالسر بطرف محصورینی که در قلعه هماون بوده متوجه گردیدند
 از دور زیات لشکر ایران نمایان شد و مرده و زخمی را با ایشان دادند که ناگاه
 فریزوار در دو در حله اول رستم کاموس اسکوبس را با تیر هلاک کرد و روز بعد
 هینگ و انک را با کشت گرفت لشکر ترکان هزیمت کرد و ملک چین اسپر شد افراسیاب
 فرار کرده پای تخت رفت فتح پای تخت بملاحظه رسیدن پولاد و نذرتوق افتاد
 رستم او را کشته افراسیاب متواری گردید رستم مملکت او را متصرف شد و شیرین
 پسر کیوراکه عاشق منیره دختر افراسیاب شده بود از حبس خلاص گرد و نزد کهنسرو
 با اتفاق ملک چین با غنایم بسیار فرستاد و غنایم بسیار هم نصیب لشکر ایران گردید
 از آنطرف افراسیاب از دکن و انک پسر پادشاه چین مدد خواسته بمعاونت
 با سپاه عظیمی بالسر ایران مجدداً مقابل شد شکست خورده فرار کرد و جان سغلاب

پس از آنکه کخسرو از فتح توران آسوده شد بالسر عظمی قصد تنخیر بابل نمود در نام دخت نصیر
 چاره ندید از در صلح در آمده و طیسع او امر کخسرو کردید و باج گذار شد و حکم کخسرو
 زیاد دیوان رفته کاری نتوانست بکند مقدونیه را متصرف گردید و باج گذار ایران
 نمود بخدمت کخسرو آمده مورد الطاف خسروانه شد مراجعت نمود با بجمه افراسیاب
 از آن طرف مراجعت کرده پای تخت خود را متصرف شد و لشکری فرستاد که باقی
 برزو و پسر سهراب که نوه رستم بودند و مادر او از ترپس نام و نشان او را ملقه بودند
 بلوغ رسیده و دلاوری دلیر شده بود از شجاعت قوت بازوی او با فراسیاب
 مرده داده بودند او را بشرفیات خسروانی خوشدل کرده با سپاه بجنگ رستم بنام
 چون خبر کخسرو رسید با سپاه عظمی وارد طخارستان شد و لشکر در هم آورد و بخت نمود
 و فریریز را برزو بکند گرفته نزد افراسیاب برده حکم بحسب آنها نمود رستم با کستم
 شب رفته آنها را خلاص کردند روز دیگر برزو با رستم مقابل شد جمعی زیاد از طرفین
 کشته شدند برزو و کزی بر شانه رستم زد که خورد شد رستم بجنگ را بر و دیگر
 مقرر داشت که درین بین فرامرز از سیستان رسید با برزو مقابل شد از قضا
 اسب برزو سوراخی رفته فرامرز او را بکند گرفت فردا بجنگ سخت شد افراسیاب

فرا کرده ایرانیان فتح کردند و غنایم بسیار بردند برزوراهیم مجوسا بمستان فرود
 مادرش خبر بمستان رفته و اخلاص کرد در بین راه رستم و او را شناخت جنگ
 کرده بر برزو غالب شد خواست او را بکشد مادرش فریاد زد که این پسر هراب است
 رستم سر و چشم او را بوسید با اتفاق روانه بمستان شدند از شنیدن این خبر کهنیز و
 خوشحال گردیده از آن طرف افراسیاب لشکری تهمه کرده حمله بر بمستان برد زال و
 و رستم با او در جنگ شدند خبر کهنیز و رستم فوراً کهنیز لشکر کرده بگمتان ایشان و
 مشغول جنگ شدند افراسیاب کهنیز و را بمبارزت طلبید و را مانع شدند و
 افراسیاب از جان خود سیر شده و بقوی کهنیز و افراسیاب بمبارزت خواست
 پهلوانان او را مانع شدند برزو و جنگ افراسیاب رفته افراسیاب نامزد گفت
 که تو کفران نعمت مرا کردی برزو و افراسیاب را بکشد گرفته ترکان اجتماع نموده
 کردند ایرانیان غلبه کردند افراسیاب فرا کرده غنایم بسیار و دجار لشکر ایران
 این جنگ در بمستان بود رستم و زال ضیافت برزکی از کهنیز و لشکریان کرد
 بعد برض رسانید که من پسر شده ام اجازه فرمائید در خانه بوده و عزت گذرانم
 فرزند و سیره او برزو بجای او در رکاب باشند ملتس او با جایت مقرون شد

کینفر و غنایم بسیار بشکر تقسیم کرده مراجعت نمود از آن طرف افرا سپای اردو آمد
 پادشاه چین مدد خواسته لشکر زیادی بگمت رسید از اطراف هم تمیز لشکر نمود پیران
 تاخت خبر کینفر و رسید فوراً لشکر عظیمی مهیا کرده و از هند و پستان که ملوک طوایف
 بود و ظاهراً فرامرز از طرف کینفر و در آنجا حکمرانی میکرد و گمت خواسته لشکری عظیم
 به پنجاب آمده برستم ملحق شده کینفر و پسید هزار لشکر با تفاق لهراسب و کور در بر
 و پستم و فریز و روانام و کراره و فرهاد و شصت و فیل جنگی روانه جنگ کرد و در جنگ
 لشکر افرا سپای کیور برای صلح فرستاد که زیاده از این خون مردم مینگاهد
 پیران در تفصیل را بر عرض افرا سپای سنانید قبول کرده جنگ در گرفت و مقابل
 از لشکر ترکان کشته شد تفصیل را با افرا سپای اطلاع دادند لشکری بگمت فرستاد
 جنگ سخت شد پیران بگوید در پیغام داد خون مردم را چرا ناحق افتد بر بریزیم یا
 من با تو در جنگ شوم تا مردم خلاص شوند روان سپاوش را از آن چه سود
 که از بوم توران بر آری تو دود و دود کور در قبول کرده در هم آویختند اسب پیران
 از پا درآمد کور در زیری از برای پیران انداخت بر قلب او خورده بپاک شد
 کور در با تمام خون سپاوش و همشاندن فرزند و فرزند زاده دکان خودش

کفی از خون پیران خورده نظر بمقامات او سرش را جدا نکرد جسد او را متمرمانز و کخیسر
 آورد کخیسر و بلا حظه سوابق ایام و حقوق او جسدش را در کمال احترام بنجاک سپرد
 با بجه کخیسر فرصت را از دست نداده از حیون عبور کرده سپهر قد و بنجا را رار
 شد حمله بر لشکر ترکان برده لشکر توران کفن بگردن کرده امان خواستند خبر با فرنیاس
 رسید شیده سپر خود را با صد هزار لشکر و جن سپر کوچک خود را با صد هزار سوار
 چینی و جمعی از خلق و تا مارا با کر پیوز بنگ فرستاد و قراخان سپر بزرگ خود را
 با جمعی پست و آن لشکر قرار داد خبر کخیسر و رسید گفت افراسیاب تا جان بدن
 دار آسوده نخواهد شد فرستاد از کابل و خاور و هند و چین لشکر عظیمی تجمیع کرده
 دو لشکر مقابل شدند اول شیده میدان آمده کخیسر و را طلب کرد هر چه کخیسر و را
 کردند فایده نکرد بر شیده حمله کرده با نیزه و شمشیر کار ساخته نشد هر دو پیاده
 کخیسر و پهلویش را بشکافت و نش او را بآئین سلاطین در لشکرگاه خود دفن کرد
 روز دیگر پانصد هزار نفر از طرفین کشته شد و سی هزار نفر اسپر کردند ایرانیا
 غالب شده افراسیاب از حیون فرار کرد بتوران رفت ایرانیا غنایم بسیار
 بدست آورده کخیسر و او را تعاقب کرده در حوالی کنگ با و رسید مله گرفت

افراسیاب بقلعہ محض شد با محنتی دہل شدند فرار کرده بترکستان رفت لشکری جمعی
 نصف شب بر لشکر کخیمر و شیخون دو چار پرستم شد بمی کشته شدند افراسیاب فرار کرد
 لشکر توران کفن کردند و امان خواستند آنها را زہنار دادند خبر فرار افراسیاب
 پادشاہ چین رسید ہراسناک شدہ عرضہ اہل رنج و زاری با تہمت بدایا بدگما
 کخیمر و فرستاد و از کردہ خود اہلار پشیمان نمود کخیمر و اورا رعایت کردہ

افراسیاب چون چین رسید اورا بیرون کردند از بحر خزر بسیر یہ رفتہ در غاری
 مخفی شد کخیمر و با غنایم بسیار مراجعت کرد در درگاہ کاوس در اصطخر مشرف شد و
 خوشحال و پیش بجال سپر روشن کردید باین سکرانہ روانہ آتشکدہ شد ہوم نام
 احضار فریدون افراسیاب را در غار دید خواست اورا دستگیر کند فرار کردہ
 در کوئہ مخفی شد کہو در زکہ در سکار گاہ بود خبر افراسیاب را دادند نقص کرد او را
 دستگیر نمودہ بدر گاہ کخیمر و آورد کخیمر و گفت ای مرد تباہ کار خون سیاوش را
 بناحق ریختی و نصف خلق جہان تباہ کردی خدای قہار انتقام از تو کشید افراسیاب
 گفت اذن بدہ فرم کیس ما درت را ملاقات کنم کہ تو در ترسید حیلہ کند فوراً گرد
 اورا زد کخیمر و اورا باین سلاطین بجاک سپرد و اسرا را مرخص کرد جن بعضاً

خلعت خسروی پوشانید و نوازش کرده تاج بر سر او نهاد. سلطنت ترکستان را
 با و داده دختر و زنان او را فراسپایب را مرض کرد چمن زمین خدمت بپوشید و روز
 ترکستان شد پس کرمپور را طلب کرده کردنش را زد بعد از چندی کاوش جان
 و دایع کرد کیمبر و سلطان مستقل متقدر شده با اقبال بلند سلطنت کرد پس از چندی اعیان
 و اشراف و سنا و دید سپناه را حاضر کرده از بیوفائی دنیا مشرعی گفت و از سلطنت استعفا
 نمود گودرز و کثود را وصتی خود کرد که کجیهای مرا بفرما قیمت کنسید کابل و زابل و
 نیمروز را که جزئی از ازابستان است برستم و اگذار کرد که نلای بعد نل حکومت داشته
 باشند اصفهان و قم و جرجان و قپستان را یکپو داد طوس را اسپهان را نمود و هر یک
 از پهلوانان حکومتی داده آنوقت تاج را از سر برداشته بر سر لهراسب گذارد
 زال از میان بخوابسته و گفت لهراسب مرا و این مقام نیت گفتگو در میان
 مردم افتاد ایشان را نصیحت کرده عهد نامه از زال و سایرین برای اطاعت
 لهراسب گرفت از تخت بزر آمده در کوپستان ماوند ریغوله منروی کردید
 عقیده فرنگیان و یونانیان در باب کیمبر و

کیمبر و اسپروس پسر کا بیس مادرش را دختر استیارتکه او را استیاجس نیز میگفتند

و در پیشگاه پانصد و نود و نه قبل از میلاد مسیح متولد گردیده در درگاه اسپتیار بهر سپید
 منجین اسپتیار خبر داده بودند که نوه تو پادشاه روی زمین گردیده و ملکت تو را متصرف
 شود اسپتیار حکم قتل کرد اما در شش و راضی داشت و بقولی به هر پاک وزیرش داد
 که او را بپاک کند و وزیر او را مخفی داشته و توجه نمود یا شبانی داد که او را تلف کند
 زن شبان رقت کرده مانع شد با شوهر بر پستاری و تربیت طفل اقدام کرد تا این
 شباب رسید اسپتیار مستحضر شده پسر وزیر را از غضب کشت سیر و پس از گذشت
 و فراموشی که داشت داشت بواسطه کثرت گفت و غرور مدعیان پرور شده اند
 عزم نمود که فارس را از تحت تبعیت مدیرون آورد از اکباتان فساد کرده فارس
 آمد اسپتیار لشکر فارس فرستاد پسر و س کامبیز پدرش چند کثرت جنگ کرد و کامبیز
 کشته شد اسپتیار را اسپر نموده ملکت او را در پیشگاه پانصد و شصت قبل از میلاد که
 عبارت باشد از دریای خزر تا خلیج فارس متصرف شد و همواره خیال جهان گیری
 در سر داشت بقولی بعد از اینکه اسپتیار پسر وزیر را کشت وزیر کمر قتل اسپتیار را
 بست و در باطن بعضی مردم را با خود همراه کرد که بسیر و پس متحی شوند پس از آنکه
 لشکر بهداری وزیر فرستاد و سیر و س خبردار شد مردم ایران را بهیجان آورده

روانه کبابان نمود از آن طرف لشکر فراسپایاب را و زیر مجرّد مقابلہ طرفین یعنی بلشکر
 سیروس نمود با سانی پای تخت را فتح کرده و مملکت مدی را استیصال نمود با بجمه کر و
 پادشاه لیدی که از فرمانان اسپتیار بود مجرّد یک دانست اسپتیار مشهور پیروس
 اعظم کردید بنای تاخت و تار را در خاک سیروس پس گذارده سیروس عتسانی نکرد
 کر و س مراجعت بملک خویش نمود پیروس او را تعاقب کرد و باره پای تخت
 او روان شد جنگ در گرفت سیروس او را اسپیر کرده در بحال تمدن و رفت
 با او رفتار نمود و حکمران د لایستی فرمود بعد پیروس سرداران را بتغیر ساریوچی
 اسپای صغیر فرستاد و خود بعزم فتوحات بعض نقاط مدی مراجعت کرد و بملک
 ممالک شرقی پرداخت و در ظرف چهار سال تمام ممالک واقع در یای خزر و
 سیحون را متصرف شد که عبارت از خراسان و ترکستان و افغانستان و بلوچستان
 و سیستان باشد و در ^{۵۳۸} پانصد و سی و هشت بطرف بابل لشکر کشید بابلیان
 در بحال طینان بقلعه محکمی که داشتند رفته سیروس برایشان نتوانست غالب آید
 ناچار تدبیر کرد و شطرات را که از وسط قلعه میکشدت بر کردانید و از مجری با
 لشکریان داخل شدند جنگ کرده شهر را متصرف شد با پادشاه بابل رفت

که نام این سران را در خارج گویند

و مهربانی کرده پس ازین فتح متصرف تمام اسپای غربی گردید و توره مرقوم است
 که سیر و پس بجای داریوش پادشاه مدیا جلوس کرد و خرابی بابل و استخلاص یهودا
 نسبت باین پادشاه دادند و انیال بنی سیر وزارت سیروس و داریوش برود و رانود
 بسیار از چیزها یکدیگر در خرابی بیت المقدس برده بودند سپرد داشت و خانه مقدس را
 دوباره بنا کرد تا ریخ کیخسرو چنانکه از مورخین مشرق منقول است در جاهای بسیار
 با قول بردوت موافقت دارد و اینکه مورخین شرقی نامی از مدیا نبوده اند و
 دولت بابل و اسیریا و مصر ذکر کرده اند کلیه را جز و شام و روم و ایران و
 کفرته با ملحد و ار الملک بعد از آن متعاقب پای تخت پادشاه مدیا بوده و پای تخت سیرا
 مرغاب فارس اوصاف حمیده و مکارم اخلاق سپروس عظم بسیار است
 بعضی بر این است که در جنگ طوایت وحشی در شمال بحر خزر قبل از مقابله و مقا
 بدست ملکه آظانیف کشته شد اگر نوزون یونانی گوید در سپه پانصد و سی در سیر
 وفات کرد و بردوت گوید سپروس در جنگ مساجیت قتل رسید و بقول یکی
 از مورخین یونانی در یکی از جنگهای هندوستان که با دراویش بود بضرر
 کشته شد و بعضی گویند ملک را در میان دو پسرش همدیس و کامیر تقسیم کرده فروی شد



لمرانب (کابینر)

بداریوش که یکی از صنادید فارس بود تفویض نمود و در سال دهم سلطنت لهراسب
 نامه بداریوش نوشت که تجنیز لشکر کرده بر سر پادشاه کلدانی تاخت آورد و داریوش
 بال لشکر عظیم روانه بابل شد بشنا زار پادشاه بابل را گرفته و ملک او را ویران کرد
 و صورت واقعه را بعرض رام رسانید رام هم تفصیل را بعرض لهراسب
 هم مشور سلطنت بابل و اراضی مقدس را با اسم او در ازای این خدمت نوشت و از
 از اسرائیلی بنی اسرائیل رعایت نموده بزرگان ایشان را محترم میداشت و انیل
 پیغمبر و عزرا علیهم السلام در آن عصر بودند نامه لهراسب نوشته او را بشیر مویی
 دعوت کردند او دعوت ایشان را قبول کرد و دوباره بیت المقدس را آباد نمود
 چون پنجاه سال از سلطنت او گذشت پسرانش خود کشتاب خوانده و گفت باید
 بابل رفته و از آنجا بمصر روی کشتاب اطاعت نموده روانه بابل شد و از یو
 مقدم او را محترم داشت بعد از تعمیر مسجد قضی و بیت المقدس روانه مصر شد
 پسرش پادشاه مصر بال لشکر جزا در ارض منف با او جنگ سخت کرد پادشاه
 اسیر شد کشتاب با او رفت نموده مقرر شد همه سال خراج بفرستد اطاعت
 بعد از خلاصی عهد بگشت کشتاب او را آورده مرشش را جدا کرد ملک مصر

ایران گردید تا زمان اسکندر پس از آن کشتاب همیشه و سودان سفر کرده تمام آن
 اراضی را ستخر نمود و هر جا حاکمی گذارده بدار الملک بلخ مراجعت کرد لهراسب گال
 خوشحالی و مسرت را از ملاقات پسر داشت کشتاب بجان میکرد که پدرش در مورد
 انزوای اختیار خواهد کرد و او را بسلطنت منصوب مینماید چون نایل بمقصود شد چون
 کمال دستگیری داشت و همواره لهراسب از اولاد کیکا و پس کمال احترام را میبرد
 و هر یک اب حکومت و ولایتی کسب میکرد و فرزند بر کرد ورت کشتاب میکرد و دیدن
 بین هندیان که حجاج گذار از فراسیاب بود و سر از اطاعت او پیچیده بنای شورش را
 گذارند پادشاه ربهت عریضه بکشتاب نوشت که اگر بطرف هند تشریف فرما شوی
 تمام ممالک هند را بتصرف در آوری کشتاب بواسطه رنجش خاطر روانه هند شد
 این خبر بلهراسب رسید زیر برادر او را با جمعی از دانشمندان در تعاقب او فرستاد
 بنصایح و اندرز او را عودت دادند کشتاب در باطن تخرید و انفراد پدر را با
 انمای خویش مشورت میکرد لهراسب مستخر شده اسباب انفعال کشتاب فراهم
 شد ناچار بمنفرد از دیای مدیترانه عبور کرده با یطالیا و رومیتیه الکبری رفت
 اتفاقاً بنانه یکی از اخاند جمشید که از ظلم ضحاک جلای وطن کرده بود و وارد شد

با بجه پادشاه ایتالیا دختری داشت که تا یون نام میخواست از برای او شوهری
 کند رسم چنان بود که دختر در بالای برجی رفته هر کس را پسند میکرد تریجی باو میداد
 و بهتان کشتاب را در پای برج حاضر کرده که تا یون چشمش که بجال کشتاب افتاد
 شیفته او گردید تریج را با و زد این خبر پادشاه رسید در خشم شد که دختر غریبی را آتش
 کرده علی الرسم ناچار شده دختر را از خانه بیرون کرده که تا یون در خانه و بهتان با
 هم بترکید و از کوه برهای خود بمصرف میرسانید تا اوقاتی که میری نامی خواست
 دختر وسطی پادشاه شد پادشاه گفت این رسم مخصوص را من بجای متروک کردم گرگ
 عظیمی درین حوالی است هر کس او را کشت من دختر را باو میدهم مردم او را بزرگ
 کشتاب که اسم خود را فرخ زاد نهاده بود و در شجاعت معروف بود دعوت کردند
 او نزد فرسخ زاد آمده واقعه را تمسک کردید فرخ زاد با اتفاق او سوار شده بفرخ
 فارغون فقه کرک را بکشت میری جسد کرگ را با پسیم خود نزد پادشاه آوردند
 با و داد بعد از چندی ابرن نامی دختر پسیم شاه را خواستار شد شاه این امر را
 موکول بکشتن اژدهای عظیمی که در کوهستان آنجا بود نموده چون آن قدرت را داشت
 بنزد میری آمد میری هم او را بنزد فرخ زاد فرستاد تضرع و زاری نمود فرخ زاد

گفت آئینی باز که اطرفش پیکانها و تیرهای تیز داشته باشد نزد من آرم حاضر گرد و آن
 کوهها را بشدند و بخرد و یک اثر دهن باز کرد آن آلت را در دهن او کرده از طسه آن
 سر بر نمود با همیشه کردن او را ز جسد او را فوراً نزد پادشاه آورد و دختر را با
 تزویج نمود از شنیدن این وقایع کنایون دلت شک بود روزی بشوهر گفت آخر شما هم
 نمری بکنید در درگاه پدر من محترم شوید که شتاب وزی جزو سوارها در میدان
 جلوی منظر پادشاه مشغول گویازی بود پادشاه از کار او عبرت میکرد و او را خصماً
 نمود آفرین گفت در ضمن کشتن گرگ و اردو را بر عرض رساند پادشاه و انت از
 خانواده های بزرگ است از او سؤال کرد گفت ایرانیم سرو چشم او را بوسپیده^{کلاه}
 زرین بر سرش نهاد و سپهسالار لشکر نمود بعد کنایون را خواسته از نوب او سؤال
 فرمود گفت گمان میکنم نسب با سلاطین ایران داشته باشد درین بین الیاس نامی
 باشاه باغی شده و او را بجنگ الیاس فرستاد و بخود مقابل شدن الیاس را از او
 ر بوده گمان گمان نزد پادشاه آورد و مملکت او را که ارض حذر بود متصرف شد
 با بجهشی قریح نزد پادشاه گفت اگر میل داشته باشید مملکت ایران را برایش
 مستخر کنم مادامه در عرصه گفت لهداب فرمانفرمای روی زمین است قریح نزد

اصرار کرد پادشاه ناچار قابوس را خواسته نامه به لهراسب نوشت که یا خراج بفرست
 ایران را بغیرت یا آماده جنگ شو نامه را بنزد لهراسب آورد لهراسب در تعجب شد
 و گفت باید کشتاب در ایتالیا باشد این قدرت مجلای پادشاه ایتالیا را او
 محرم کرده محرمانه قابوس را گفت مگر کسی با ایتالیا از خارج آمده است گفت بل
 تمام وقایع کرک و اژدها و غیره را بعرض رسانید گفت بکدام یک از این اشخاص
 دارد قابوس زیریرانشان داد لهراسب دانست که کشتاب است زیریرا
 گفت تاج را محرمانه بردار با ایتالیا برو بکشتاب بگو من پیر شده ام و خیال تجرد
 و گوشه گیری دارم ملاقات تو مایل هستم زیریرا لشکر زیاد روانه شد تا با ایتالیا
 لشکر را گذارده بخدمت سلطان رسید بدرباریان یک یک اظهار محبت کرد و بپادشاه
 ابداعتنا نکرد پادشاه در عجب شد سبب را پرسوال کرد زیریرا گفت این کفر
 چاکران پادشاه ایران است لهراسب میفرماید من ایام پس نیتیم و ملک ایران ملک
 حذر خاک ایتالیا را با ایران میکشم یا خراج میناکن یا آماده جنگ شو پادشاه
 در عجب شد زیریرا محرمانه واقعه را بکشتاب گفت کشتاب اجازه گرفت که بمن
 یا از در جنگ یا صلح سخن گویم پادشاه قبول کرد کشتاب بشکرگاه آمده ایران را

زمین را بوسپیده بدو م ا و افتادند برادر یکدیگر را در آغوش کشیده آنگاه تاج را
بر سر کشتاب گذازدند کشتاب نامه نوشته تفصیل را بمرض پادشاه رسانیدند
سوار شده آمد و ابنت پادشاه زاده است روی برخاک گذازده کشتاب او را
در پهلوی خود جای داد و گفت تا من ملک ایرانم بایح از ایتالیا نهمم آنگاه مصمم
حرکت شد پادشاه کتایون را با با تملکات زیاد روانه ایران نمود خبر بمراب رسید
او را استقبال کرده و پس از چند روز ضیافت تجرد و انزو اختیار نمود در
ریاضی و حکمت مساعی حمیده همیشه بذول میداشت مدت سلطنت او یکصد و بیست و یک سال بود

عهد فرمکیان و یونانیان

له اسب را کافینس و نیم گویند در پشته پا خند و سی تحت سلطنت ملک و سپه
جلوس نمود لشکر بتخیر مصر کشیدند تا بهر و غلبه کوشش کردند نتوانست فتح کند آخر
تدبیری کرد سک و گو سفد زیادی حاضر نمود مصریها چون پشیمان آن حیوانات را
مینمودند جرئت نکردند صد مه برسانند در تعاقب آن حیوانات لشکر او بر آنها تاختند
و بدون رحمت مصر را متصرف شدند و کادیرا که مصریها می پرستیدند کشت
عداوت مذهبی میان مصریها و ایرانیها باقی ماند بعد از فتح خیال داشت بافرعون

مصر خوش رفتاری کند و حکومت را بخودش واکذارد فرعون مصر شاهی فاتح
 خیانت نمود و کامیپس او را کشت و خود اہم فرعون قبول کرد بعد چاہ ہزار لکر بطرف
 دارفور و طرابلس غرب حرکت داد باد شدیدی وزید تمام زیر خاک و ریک رفتہ
 ہلاک شدند پس قنون زیادوی بطرف نوبہ و حبشہ فرستاد و چار قحطی عظیمی شد ندکو
 اسب و یکدیکہ را میخوردند تا تلف شدند کامیپس برادر خود را سمر دیس را قتل رسانید
 کہ کیو قتی ادعای سلطنت کند و خواہر خود را نیز کشت در ظلم و بیرحمی او موزین متفق
 بعد از فتح مصر ہنگام مراجعت بایران در شام شنید کہ شخصی باسم اسمر دیس پسر کور
 تخت سلطنت نشستہ و او را از پادشاهی خلع کردہ کامیپس از شدت غضب زخمی
 بخورد و ہلاک شد فصل پنجاہ و ششم در احوالات اسمر دیس بقائد فرنگیان و یونانیان
 اسمر دیس را جہا نامب و کوماتامی غاصب نیز گویند در پانصد و بیست و دو قبل از میلاد
 او قاتیکہ کاسیر در مصر بود بواسطہ شبانہتی کہ بہ بار دیا (بر شد) برادر کاہنیز داشت اطفا
 کرد من اسمر دیس سلطنت حق من است مردم عواما چون از قتل اسمر دیس خبر نہ اشتند
 شخص را کہ یکی از منان (مؤیدان) بود بسلطنت قبول کردند او در بازار کاہ و وطن صلی
 خود جلو پس کرد تا ج بر پسر گذارد مردم او را بسلطنت قبول کردند بعضی ہم او را جہا

نیز استند جمعی را عقیده این است که بی از مالی حرم کوشش اورا بریده یافت این جر
منتشر شد پس از هفت ماه سلطنت اورا کشته چون کامبیز اولاد و کورسجی ندان
و جمیع بستگان خود را کشته بود بعضی را عقیده بود که طلبه زیویان جمهوری



کتابت
هستاد
کنند جمعی میل داشتند ملوک طوایف شود در این ضمن داریوش پسر هسپتاس
که دارا پسر کشتاد است باشد از فارس رید اورا سلطنت انتخاب کردند

فصل پنجاه و هشتم سلطنت کتائب

کتابت بن لهراسب مادرش ازاده دختر کسری پور نوزاد است لقبش میر بود این
 بمعنی آتش پرست باشد در ۹۹۳ هجری چهار هزار و نهصد و نود و سه بر تخت سلطنت جلی
 کرد پادشاه چین و مصر و بابل و سایر سلاطین اظهار عبودیت و چاکری نمودند در
 چهارم سلطنت او زردشت که مسقط الرأسش در ارومیه که یکی از بلاد آذربایجان
 است ظهور کرده مردم را دعوت بر پستیدن آتش نمود بقولی اول اسفندیار
 قبول دین زردشت کرد و بعد پدر را نیز دعوت نمود کتائب بر دوازده هزار
 پست کا و دین زردشت را نوشته و در صحرای فارس دخمه گذاشت و مردمان
 پاک عقدا بر او کاشت این خبر با رجاست پادشاه توران رسید کتائب را
 متهمید که او که از دین آبا و اجداد دست نکش و الا آماوه جنگ شوقی کتائب
 نامه نوشت و ارجاس را دعوت نمود در هر حال کتائب در غضب شد
 جنگ شعله ور کردید در اول دفعه زیر برادر کتائب بدست بیدفش میرا جاب
 کشته شد اسفندیار او را فوراً هلاک کرد با بجمه ارجاس شکست خورده فرار کرد
 کتائب به اچیل پسر بودجه دلاور و نامور و دانا و توانا از همه اشجع و ارشد

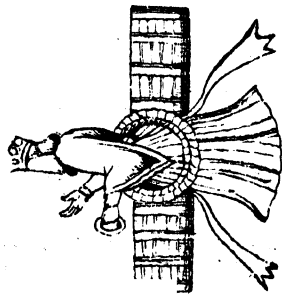
اسفندیار بود پس انترق تنگی تاج و تخت را بدو بخشید و بدو کشتاب از دهنده خود
 تحف نمود گفت کار دنیا را منظم کردی حال باید کار دین را مرتب سازی تا در اینجا
 باید سفر کنی و دین زدشت را رواج دهی و آنکند را با جانی و مردم را بکتاب بند
 دعوت سازی اسفندیار روانه آذربایجان شد مقاصد پدر را جسمی نموده و
 ارمن رفت و از نیک نیمه مملکت یورپ گذر کرده آنکند را ساخته بخدمت پدر پیشکش
 بدخواست آن خاطر پدر را از او گذر نمود و بدو درود داد و در قلعه از محال رود باز نمود
 چون این خبر با رجا ب رسید که کار کشتاب چندان در هم است که از سر خود
 ایمن نیست فوراً از رجا ب لشکر بیخ آورده همراه رجا بکشت و زدشت را قتل
 رسانیده زند را هم بخت و فرزند آن همراه رجا بپیری بد کشتاب بخونخواهی
 بد لشکر بطرف از رجا ب کشید در جنگ شکست خورده سی و هشت نفر فرزندانش
 مقتول گردیده محصور شد جاما ب حکیم را بطلب اسفندیار فرستاد و با اصرار و
 تاج و تخت داد بفرستاد و باستقبال بخدمت پدر آمد لشکر توران را شکست داد
 کشتاب باز هم بوعده وفا ننمود گفت باید تر کستان رفقه از رجا ب از میان برداشتی
 و خواهرات را از اسپیری خلاص کنی آنگاه در هوای قوچ و تخت نشینی اسفندیار

با دوازده هزار سواره و دوازده هزار پیاده تبرکستان رفته ارجاسب را با
 دروانه چین شدکی و انکت ملک چین از در ضراعت در آمده تخت و هدایا تقدیم نمودند
 در آنجا آتشکده بنا نمود و روانه ملک ختا کردید در آنجا بهم دین زردشت را رواج داد
 از آنجا گذر کرده بهندوستان رفت مهربان پادشاه هند که باج گذار کشتاسب
 بود مقدم او را مبارک شمرد تخت و هدایا تقدیم نمود اسفندیار معابد و موبدان بسیار
 در آنجا برقرار داشت روانه مصر شد بطمس خبر ورود او را شنیده استقبال او
 رفته شرایط چاکری را ببل آورد درینوقت چون خبر جهانگیری اسفندیار با یطالیا رسید
 کحل مادر کتا یون چون نام نیک فرزند زاده را شنید مثل گل شکفته جمعی از اعیان
 را بخدمت او فرستاد او را دعوت نمود اسفندیار بعر بستان رفته در کوه معظه
 آتشکده بنا نمود و مردم را بدین زردشت هدایت کرد با یطالیا رسید باغبانان
 و دیدار تازه کرده پس از چندی مردم را از دین صابئین منع نموده و بدین زردشت
 دعوت کرد آتشکده ساخته خوشدل بخدمت پدر مشرف شد کشتاسب چون نیت
 تاج از سر بردارد اسفندیار را گفت من شرم دارم از اینکه سلطنتی متنازع
 بتو تسلیم کنم پرستم و خانواده او سر از اطاعت پیچیده و دم از بهشت قتل میرند

باید آنها را متور کرده رستم را دست بسته بخدمت من آوری اسفندیار در آنول کمر
 شده بعد ناچار روانه پستان شد هر چه رستم اهلار بندگی نمود که در تمام فرمایشات
 او امر حاضر ملا دست بستن که در خانواده مانگی است عظیم اسفندیار قبول نکرد
 لغت محض استمال امر کشتا سبب باید راضی شوی که دست بسته بخدمت او روم
 رستم قبول نکرد ناچار جنگ شد چند نفر سرداران بزرگ از طرفین کشته شدند
 بارستم مقابل شدند هر دو دلیرو جوان مرد رستم آرزو زخمی برداشته روز دیگر
 چون اسفندیار تمام غرق آلوده آهن فولاد بود چیزی با دکار گریخت رستم تیر و
 اختراع کرده بر چشم های اسفندیار زد اسفندیار دانست پدر غدار فکری کرد
 بود اسفندیار پسر خود بهمن را برستم سپرد و وصیت کرد او را تربیت کند و جان
 بداد بشوق برادر اسفندیار نقش برادر را برداشته بخدمت پدر آمد پدر از کرد
 پشیمان شد بهمن را طلبیده و وعده نمود و بهمن را اردشیر دراز دست کوبید
 سلطنت کشتا سبب شصت سال بود کار بزرگی از او دیده نشد سبب استمارش
 رواج دادن دین زردشت شد

عقیده فرنگیان یونانیان در باره کشتا سبب

اور ایستانت کو نیز اور فارس حکومت داشت تفصیلی که ایرانیان در باره
 گفته و مورخین شرق نوشته اند قائل نیستند و قاتیکه کامیس و تیم خود را گشت چون
 از او اولادی نمانده بود بعضی را عقیده این بود که مثل یونانیان طبرستان را جمهوری را رواج
 دهند جمعی را عقیده بر ملوک طوایف بود چنانچه فی الجمله اشاره شد هنوز ملتجم خیالی نشده
 و اریوش پسر ایستانت که در ابرکشت است با شد از فارس که پدرش حکومت
 و اردشوش که پای تخت سلاطین عجم بود کردید بواسطه نجابت فطری و صفات بزرگ
 پدر او در جنگها وارد مجلس شد و خیالات آنها را تغییر داد و بالاتفاق قائل شدند که
 وضع سلطنت را مثل سابق از روی عقاید پیروان عظم مرتب سازند و در تعیین شخص
 سلطان مرود بودند بالاخره اکثریت آراء بر این شد که چند نفری که داعیه سلطنت
 اسپهای خود را ببرند در میا و کاوه معینی هر یک که شیهه کشید سلطنت را با و
 و اریوش جلو در خود را دستور العمل داد که مادیانی را در همان مکان شیهه
 اسب و اریوش را با و نماید جلو در بدستور او رفتار کرد و فردا یکی جمیع شدند
 بجز و یک و اریوش بان مکان باتفاق حضرات رسید اسب بهوای مادیان نای
 شیهه را گذارد و سایرین پیاده شده زمین را بپسیدند



فصل پنجاه و هشتم شاهی داریوش

داریوش بن کتاسب (دارا پسر هیتاسب) در ۳۲۱ پانصد و بیست و یک در شهر شوش جلوس کرد و موزن در باره داریوش خانات کرد و بعضی اورا سفید دانند برخی ابد ابلطت او قائل نیستند و اورا جزو یکی از ساتراپها (حاکم) شمرده و در کتب تواریخ ایران ابد او را در عداد سلاطین شمار نیارند و حال آنکه پانصد و هشتاد و هشت حالات و فتوحات او در کوه بیستون رومی شک تجاری شده است و هنوز باقی است چنانچه ذیل بیان میشود گذشته از داریوش در تمام کتب تواریخ ایران عده سلاطین کیان را ده نفر ضبط کرده اند و حال آنکه موزن فرعی و یونانی چنانچه تألیف کرده ام بیست نفر در کتب تواریخ خود گرفته اند بین تعداد از کجاست تا کجا در هر صورت داریوش از ملت ایران و از زاد بومش بوده و اغلب جنگها با سیر و پس همراه و جسد و قبرش او جلالت و رشادتها کرده است

گویند زرتشت سیم مسمی بر اساس در زمان سلطنت او ظهور کرد و کتاب بنامی که ترجمه و شرح او پستاست نوشت با و داد داریوش با او

و بتکان خود بان و خورگرا می گردیده و عقاید او را رواج میداد و مردم را بدین
 او دعوت میکرد بشنون که هم برادر و وزیر داریوش بود از طایفه اوست
 مجلسی در کوه بیستون که در شصت و دو میل بمیدان و پهنه میلی کرمانشاهان است
 و با طاق بستان پنج فرسنگ مسافت دارد و صورت هیتاسب و صورت
 جاماسب و صورت بشون را حجاری کرده کشتاسب پدر داریوش و شاسب
 پسر او را نمایست که در زمان زردشت دو تیم در پنج حکومت داشت
 در هر صورت داریوش یکی از بزرگترین سلاطین عالم است بنظر اینس
 و سروس و اسکندر و ژرژل سزار در تدابیر امور و سلطنتی و مهارت
 سیاسیات مکی اول پادشاه دنیا بستم میرفت باین تفصیل مورخین ایرانی باین
 اعتنائی بمقامات عالیه او ننموده باینکه رشته انتظام مملکت در زمان
 اسمر دیس من از هم متلاشی شده بود و امانی از هر طرف رایت حصیان
 و یاغیگری افراشته بودند بدو داخل مملکت پس از آن سوز (شوش)
 و ایلام ویدی و ارمنستان و آذربایجان و بغداد را منظم کرد و ماحصیان و
 شورشیان را کفر واده مشغول انتظام بابل بود که در فارس انیمزدین

دیگری ظهور کرده و اغلب ولایات ایران را تسلیا بمود و اریوشن بابل
 مراجعت کرده مشغول دفع او بود که شخص از منی موسوم به اراخا در بابل خود را
 بنوکذ نر ز سپه تا بوشید خوانده و آخسرین پادشاه کلدیه جلوه داده به تخت
 جلوس کرد و اریوشن پس از گرفتن اسمردیس و تنبیه شورشیان به بابل
 مراجعت کرده یکی از سپه داران که ز پر نام داشت بسنی و کوشای خود را
 بریده و نزد رُوسای قشون بابل از بسید جمعی و ظلم داریوش شکایت کرده
 او را مهربانی نموده رئیس قزاقان و مستحقین شهر نمود و بد اریوشن
 پیام داده فلان شب دروازه شهر را باز میکنم و اریوشن در موعد قرار داد
 وارد شهر شد اراخا را بقتل رسانیده برای اینکه دیگر اهل بابل عصیان
 نورزند قیمت دیوار بالای قلعه را با دروازه نامعدوم نمود پس از آن
 بدفع اُرتش والی لیدی که او را ارجاسب گویند رفته بقتل رسانید و مخین
 انجیمانه که بیستان و قسمتی از کرمان است منظم کرد مالیات ایران در زمان
 داریوش بقولی اهم سیصد و میت و هشت کرد و چهار صد و چهل و شش را
 و دیست و میت تومان بوده وضع و نظام عسکریه او اسباب غبطه

همسایگان بود یک اردوی مستقل دائمی در هر ایالت در تحت او امر و الی آنجا
 بوده که بعضی مشغول خطا سرحدات بعضی دیگر با نظام داخله اشتغال داشتند
 یک اردوی لایوت و لایزال جاودانی در خدمت پادشاه بود که بعض
 اینکه غایب و متوفی میشدند فوراً یک نفر بجای آنها با ملزومات جنگی حاضر
 میکردند تمام قلمروش را که حدودش از گوه بند و کش تا رود دانونب
 و از سبیری تا افریقا و از بحر عمان تا مدی ترانه و یونان و مقدونیه بود
 به بیت و پنج ایالت قسمت کرده بود و مرکز همه آنها را استخر که پرس پلیس
 میگفتند شهر داده بود هر یک در تحت نظام مرتب بخلاف سابق که
 فرمانده مایان در کمال خود سری نسبت بر عایا عمل میکردند در استخر و
 اغلب نقاط داریوش صورت و وقایع تاریخی و مذهبی را بعبادت
 ایرانیان با مقام مختلف نقش کرده است و میل داشته نام او با یک
 اقدار عظیمی در دنیا بماند و اغلب اشتباهاً او را جمید فرض کرده و در نام
 او شک دارند و خطوط دیوارهای استخر چون خوانده میشود چیزی نیستون
 کشف نمود چنانچه بنای همدان را که کیعباد کرده و در سنس آنشکده نوبهارا

با آنجا نقل کرده نسبت بجبهه و دار پوشش و ملکه سیم امیس میدهند سهو بزرگی کردند
 خلاصه دار پوشش در ترغیبات شهرتوز و انجباتان و پرس میس و پازارگاه
 که محل تا بگذاری بود که در چهار ضلع هر ضلعی در یکی از آنها منزل داشت
 و آنها را هندس میثمد و در شهر ساری ما زندان آتشکده بنا کردند
 بود چنانچه تا قریب دو مین پیش اغلب باقی بود و حایه چهار آتشکده که
 از سنگ تراشیده اند باقی و در زیر زمین لوله مانصب کرده اند قریب
 بمعبده که از آنها شعله آبی کم رنگ خارج میشود و نظیر آنها در باد کوبه بسیار است
 و معدن گاز بزرگی در آنجا است که خیلی اسباب حیرت است این محل را
 باین واسطه هر گانی (یعنی معدن آتش) گویند با جمله دار پوشش
 دست تعدی و تقاد دل حکام را از سر رعیت کوتاه کرده بنای عدل نصف
 گذارد بکس سیر و س تعارف و هدایا را از مردم قبول نمیکرد و در قلمرو
 خود آنرا متروک نمود چون اخذ وجود و تعارف و رشوه محدود نبود و برای
 هر مقام و رتبه اثر مخصوص فوری داشت باین واسطه مملکت بر زوی اس
 و محور صحیحی دایر نبود مثل اد احسن این دوره و جز خراج مستخرج تقاضا

از رعایا و عمال خود نداشت و مشاغل هر طبقة را معین کرده که تجار و زارع و
 خود نمیتوانستند کرد و از برای هر ولایتی سه امور معین کرده بودند قفسه نفوس
 و دبیر و سپه دار فرمانفرما قدرت و قوه کامله داشت و بر رقب
 و نقیض و مفتش اعمال بود سپه دار عمل عساکر را منظم میکرد و برای حفظ مملکت
 قشون مملکت دیگر را معین مینمود جمعی از مفتشین از برای بنه ممالک معین کرده
 بود که کمال و ثوق و اعتماد را با قوال آنها داشت و در مجازات خائنین حد
 و انی داشت که ابتدا ملاحظه از احدی نمیکرد باین واسطه در مملکت نظام
 بدرجه تکامل رسید از برای کسب اطلاعات سریعۀ اشکها (پست)
 و پیکها (پاکت) قرار داده بود و در حسن اداره و تنظیمات و اخذ
 وجوه خزینه اوج و از دیاد خزینه مهارت کامل داشت در بنای امکنه
 عالیہ میل مفراطی داشت چنانچه شهر دارا بگرد و اغلب بنای استخر و غیره
 از اوست جمعیت با کتری و الالم و مدی و فارس متجاوز از دویست کرده
 بود شهر استخرش کرد و جمعیت داشت خلاصه پس از انتظام داخله
 ایران بغرم تغیر هندوستان رفته آنطرف رود سند را استیلا کرد

ایالت جدیدی تشکیل داد از رایان و راجکان که همیشه با سایر دکان زبانشان
 برای دفع مباحین با ایرانیان همسراه و دوستدار ایرانی بودند یک
 نوع مسالمت کرده باژ و خراج معین مسترد داد و از آنجا بطرف شمال
 عازم گردید طوایف اسیکت (ساکا) که مرکب از سه قبیله بودند
 ساژت و ماساژت (اقوام هند از آب) و سیستار اقلع و
 قلع نماید از راه بوغاز دارد اقل گذشته بشبه الجزیره بالکان داخل گردید
 پی روی نرطونه بسته وارد خاک اسکت شد آنها چون قدرت رزم
 نداشتند خانها و محمولات را آتش زده ابنیه را خراب کرده چشمه ها
 و قنوات را پر نموده بچنگها و کوهها متواری شدند این قوم و ملت بی اصل
 و نژاد را بیدرفش (بی آدم و علامت) و سیستان (شیطان)
 میخواندند در یوش پادشاه ایشان را که موسوم مبارقه بود با بسیاری از
 سران و سرکردگان آنها را اسیر کرده اماکن آنها را منهب و غارت
 نمود تا دو ماه در آنجا متوقف بود پس از استیلا می برای مالی مقتدونه
 و تراکیا (روم ایلی) در این سفر در یوش باور اسکندر را در جبال

کفاح در آورده اسکندر از ادب وجود آمد اینکه کتابیون دستر قصه خوانند
 و کتاب را بجای پسرش داریوش اشتباه کردند چنانچه مادر اسکندر
 و خرقیلیپ وزن دارا بن بهمن دانسته اند بین تفاوت ره از کجا
 تا کجا حال اینکه اسکندر اول جد فلیپ پسر داریوش بزرگ بودند و بکنند
 بزرگ و کتابیون مادر استود بکنند زن حکمران مقدونیه بود که از او حامله شد
 زیرا که عادات قانونی امالی اسپارت و مقدونیه بود که زنها بتلقی از
 اشخاصی تنومند دیر خواستار میشدند که بغل خوابی کرده اولاد دلاور ورزید
 در خاک آنها پیدا شود با بجمه پس از عودت داریوش بایران اقوام
 ما شارت بمرقد و بلخ تاخته داریوش بر آنها غلبه کرده مطیع و منقاد نمود
 چری نگذشت که شروع بجنگ یونان کرده در آن اوقات امالی یونان
 و اسپارته باز دپای تخت لیدی هجوم آورده بودند داریوش اما
 خود را با کشتیهایی زیاد و سپاه عظیمی فرستاده در بحر سفید و چارطونان
 گردیده بسیاری غرق شدند باقی ناچار مراجعت کردند داریوش
 از تافرن والی زاده لیدی را بایتیا فیدین با صد هزار سواره و ده هزار

پیاده یونان فرستاد میل سیاد سرداریونانی که بداریوشش بنا نهاده
 شده بود و گرسنه تراداشت با چندین هزار نفر یونانی بشکر داریوش
 پیوستند ولی در باطن مقصودشان خدمت بوطن و خیانت بداریوش بود
 بالاخره جنگ در گرفت ایرانیان بسیاری از جزایر را گرفته آخر الامر
 یونانیان به وطنان خود اطمینان داده عدابت هزار یونانی فسرار
 کرده سپاه ایران در صحرای مارائن شکست خورده صد هزار نفر ایرانی
 کشته و اسیر شدند این واقعه در ۴۹۰ قبل از میلاد بود میل سیاد سردار
 یونانی بواسطه اتهام در جنگ پاروس که از طرف یونانیها مأمور بود
 عوض حسن مکافات و چهار مجازات شده در گذشت این دفعه داریوش
 متغیر شده خودش تنه سفر سه ساله را دیده که تمام اراضی مغرب اروپا را
 تا قطب شمال مسخر کند درین بین مصریان سه کشی کرده عطف عنان بطرف
 مصر نمود پس از تسخیر مصر و کيفره مجازات آنها بطرف یونان رفته یونانیها
 آذوقه های خود را تا ممکن بود برداشته مابقی را آتش زده متواری گردیدند
 بعضی از اعیان و اشراف امانی با تحفه و هدایا از در تضرع برآمده و بیکای

خود را عرضه داشته و اریوشس بملاحظه اینکه جمعی از اکابر یونان از هندس و
 ارباب صنایع در رکاب همیشه خدمت گذار بودند و سلاطین ایران همیشه
 رعایت حال یونانیان را منظور داشته و حمایت میکردند و اریوشس با اهالی
 آنجا و اسبهارته معا هدایات نموده عودت نمود پس از چندی ضعیف المزاج
 شد یکی از حکمای یونانی که طبیب خاصه بود و دوائی داده که نامبسناسد و
 چیزی نگذشت که در گذشت مدت زندگانی او شصت و پنج سال و مدت سلطنتش
 سی و سه سال بود یکی از آثار و اریوشس کتیبه بی ستون است غریب تر
 این آثار عتیقه است *مستتر کشتن قوفول انگلیس* که در خواندن خطوط
 قدیمه مهارت کاملی داشت پس از مصروف نمودن اوقات و مباحث
 خطیری ترجمه نموده مرسوم آقا جان کرمانی آن ترجمه را در یکی از مؤلفات خود
 که آئینه سکندرمی است نوشته چون بفرمایم کتاب بی سواد اغلب
 اسامی اشخاص و ائمه و لغات را در آن کتاب در حال استغفار غلط
 نوشته بودند که با اسامی اولیه ابد اشباهت نداشت حقیر بزحمات زیاد
 تصحیح و در ذیل احوال و اریوشس بطبع رسانیدم و درین کتاب هم درج نمودم

ترجمه کتبه مستون

کوه بیستون در دهنه سحی همدان و سه فرسخی کرمانشاهان واقع است
 داریوش اول تاریخ سلطنت خود را بنحای مخفی مجاری نموده و صورت بزرگ
 نفرذکور را بر استاده نقش کرده و فرد هر را (روشنائی برای بیانی
 روح در وجود دانند) با بالهای مستطیل شکل در بالا سر آنها در حالت
 طیران کشیده

داریوش ایستاده و پای بر شکم جسم بی روحی که گوماتای غاصب است
 گذارده و دهنه از معاوین مخصوص او در عقب سرش ایستاده اش
 بطرف سه نفر سر برهنه میکند و شرح حال هر یک از آن اشخاص را زیر
 پای آنها نوشته اند در آن عوام آنها را درویشان گویند مجموع این خطوط
 دارای پنج خانه و سیصد فقره که پانصد و نود سطر است شرح نوزده
 جنگ و اسیر نمودن پادشاه را نوشته است و ما مضمون آن فقرات را

مینگاریم
 بدو داریوش میگوید من داریوشم پادشاه پادشاهان پادشاه پارس

و توابع هشتم پدر من و ششما سپاه بوده او پسر ارشاجنیا پدر او آری یاران
 او پسر جیش پس او پسر بنجامنش بوده از این جهت ما را سلسله بنجامنش گویند
 که ابد از خنک فخر را نکرديم

داربوش پادشاه گوید بیاری اورموزدا (۱) (هژموزدا) (خدا)
 بر این میت و سه مملکت پادشاه شدم (آ) پارپس (۲) او و اژا
 (۱) هواز (۳) بابدوش (بابل و کله) (۴) آتور (آشوریا
 و نینوا) (۵) آرابا (عربستان) (۶) مودریا یعنی مصر و سودان
 و توابع (۷) یونان که عبارت از مملکت لیبی و باقیلی و اسپارته
 و آتولیا و تمام سواحل بحره سفید (۸) سپاردا که محتوی بوده بلیدی
 و مملکت دینوب (۹) ارمنستان (۱۰) کاتاماتوگا که مملکت و اقعه
 در روم ایلی و سواحل دریای سیاه میباشد (۱۱) پارتوا که مملکت هیرکان
 یعنی مازندران و گیلان و استراباد و بادکوبه باشد (۱۲) نادا
 (مدی) (۱۳) زاراگاه زابلستان و بلوچستان و خاوران است
 (۱۴) نهارا و اهرات و کابل (۱۵) آواراز میا خوارزم و مرو و سمرقند

(۱۶) با کتریش که بلخ و خراسان باشد (۱۷) سغد یا ناکه سمرقند و بخارا و کاشغر
 (۱۸) کانداز که قندمار و کافر سیاه پوشان و غزنین باشد (۱۹) ساکا که د
 قچاق و منوستان تاجین و خا و قبت که مسکن تاتارستان بوده (۲۰)
 تاتاکوش که لکستان و ابانیه و کوه قاف تابیابان سیریه و روسیه بوده
 (۲۱) آراخوزیا که سیستان باشد یعنی ساحل مای خورون (۲۲) ماکا
 که کرمان باشد (۲۳) شیر یا نا و جزایر بحر سفید و ممالک فینس و قبرس
 و شامات و آذربایجان و طرطوس و نواح آنجا باشد

و آریوش ممالک ماکدونیه و تراکیا و تسایا و سواحل رود دانوب پس
 از این تاریخ ضمیمه ملک خود نمود خیلی اسباب استعجاب است که موزین
 ایرانی یک همچو سلطان مقتدر عظیم الشانی را که این ممالک عظیم و ولایات
 جمیع خارج گذار و در تحت فرمان او بوده در عداد سلاطین ندانسته و
 نوشته اند یکی از بزرگان فارس بوده که از طرف لهراسب مأمور کلد
 و بابل شده است

و آریوش میگوید این ممالکی که او و موزدا بن عنایت فرمود کلاً مطیع و منقاد

من بوده وین دارمارانوارش کرده و بی دینان را بیاری اورموزدا
مضعل و نابود کردم

و آریوش کوید قبل از سلطنت من کاموزیا کا دس پسر خروش (سیرو)
از سلسله بنامش در اینجا سلطنت داشت و بار دیار و در صلبی و طینی
خود را گشت

و آریوش پادشاه کوید کوماتا ماکوشی (اسم دیس من) گفت من بار دیا
پسر خروشم او از غصه برد کسی قدرت نداشت به کوماتا تحلف کند او را پاک
کرده و کستم و تاجی که مخصوص سلسله ما بود از او گرفتم و اتباعش را نابود
و معدوم کردم تاج را او رموز دامن گرامت فرمود بیاری اورموزد آئین
او را برهم زده و آئین کمن را تازه کردم و سلسله خودم را استوار نمودم
و آریوش کوید وقتی کوماتا را کستم آرتیا در مملکت او بجی (الام و سوزات
که اهواز و شوش باشد) خود را سلطان خوانده پادشاه او بجی شد
و آریوش پادشاه کوید شخص دیگر بابر و نی (بابل) ریتی پیرا نام بابائی بلای
گفت من نابو خاد و زو خرا پسر نابو نیا هستم (نابو کد نر ز پسر نابو نیا حید)

امالی بطرف اور فقہ تاج بر سر کھڑا رہا پادشاہ شدن بطرف ادھی رنجیت
 کردہ اور ادست بستہ نزد من آوردند پاکش کردم پس از آن بطرف بابل
 رفته قشون در زور قبائش اندہ بیارمی اور موزدا از دجلہ گذشتہ ببارون
 رقم جنگ کردم اور اکثتم در این اوقات پارسیا داوجا و مدیہا و آتورا
 (آشور) و ارمینا و پارتوا مملکت ہیرکانی و ارکوشیا مملکت (سند
 و پنجاب) و تاتارکوش (ابانیہ و قفقاز) و ساکا (تاتارستان)
 بر من یاغی شدند

داریوش پادشاہ کوید مارتیانام فارسی گفت من امانس کی از خدا
 قدیم مملکت سوز و الام بودہ) ہستم و پادشاہ او جہا من بطرف او حرکت
 کردہ از خوف من امالی اور اکثند پس از آن
 داریوش پادشاہ کوید قرا اور تس نام ہم (یکی از اسمای زردشت)
 از اہل مدابرا خاست و گفت من شاو سیاہستم از سلسلہ او کشتہ
 (یونان زراشتہ خواندہ مخفف ہوشدار) لشکر دی درید از من یاغی
 شدند بدور اور فقہ پادشاہ شدن دوار نامی سپہ دار نوکر خودم را با لشکر

فارس و مدی که همراه من بوده فرستاده اورمزد اہن ہسرای کردہ آن
 سردار شجاع اور اشکتہ دادہ درکا پاتا (اکباتان) ماندہ تا من خود
 بادار رسیدم آنکاہ قشون بارسنستان فرستادہ کہ کزت با آہنا جنگ
 کردہ دادار شش سردار دومتبہ آہنا را شکست دادہ دفعہ سیم بہ فضل
 اورمزدایا غیبارا کینفر دادہ و قلع و قمع نمود در این موقع من بادار رسیدم
 آنکاہ و مسانام (واقع) کہ از نوکرهای من بود با تورافرستادہ آہنا
 کشتہ شہر را مسخر کرد آنکاہ کہ از بابر دہن بادار رسیدم فراوس لشکری
 داشتہ مشغول جنگ شدیم تاب مقاومت نیاوردہ من را گرد لشکر پان
 اور اتفاق کردہ گرفتہ نزد من آوردند دماغ و گوش و بانہش را بریدم و
 بند کردنش نہادہ در بارگاہ من بود ہمہ مردم اورا دیدند آنکاہ بردار شش
 زدم و ہرمانسان را مجبوس کردم پس از آن کز تیرا تا نگاہن یاغی شکست
 من پادشاہ انکار یا ہستم از سلسلہ او کشتہ خاماس پاواسہ در عظیم
 اتان کہ نوکر من بود با قشون میدا و فارس روانہ کردم و کنتم بسلامت شد
 مملکت یاغی بربند ایشان جنگ کردہ اورمزد اہن عنایت فرمود قشون

اور اشکت داده خودش را نزد من آوردند کوش و بسینی اورا بریده در
بار کاخ من ریسمان بگردش نهادند بداشتند همه مملکت دیدند بعد اورا
بدار آویختند

داریوش پادشاه کوید پارتوا مملکت هیرکانی و درکانا کرکان هر دو یکی است
مازندران هسرا باد کیلان است که وشتاسپ (هستاسپ) پدر
داریوش در زمان کامبیز در آنجا ستراب (حاکم) بود و درکانا
من یا غنی شدند و فرا ارتش را پادشاه کردند و ستاسپ که پدر من بود در
کلی از شد مای پارتوا آنها را اشکت داده اورموزد اورا همراهی فرمود
آنها را نابود کرد بعد از این حادثه مملکت مار جیانامن یا غنی شد شخصی
ماکوشی را بزرگ خود کردند و او را سرس سردار نوکر خودم را که در باکتری
(بلخ و باختر) فرمانفرما بوده فرستاده گفتم بسلامت باشی برو هر کس را
اطاعت نکرد بزین بیاری اورموزد اقشون من آنها را اشکت داد و نابود کرد
داریوش پادشاه کوید در این اوقات شخصی ویستاتوس در یکی از ممالک
فارس برخاسته و گفت من بار دیار هر خردشتم قشون فارس دور اورا

گرفته او پادشاه فارس و توابع شد آنگاه من قشون فارس و مدی که بفرام
 بود فرستاده با او جنگ شخصی کرده فتنه را کرده اورا تعاقب نموده خود
 و یارانش را دستگیر نموده پیش من آوردند دست و پای او بریدم و هر جا
 که قشون فرستاده بود قشون من بیاری اورموزد قشون اورا زده نابود کرد
 و آریوش پادشاه کوید شخصی ارمنی آراکوس نام در یکی از شهرهای بایرون
 اظهار کرد که من نابودکننده تیرز هستم مردم بر من یاغی شده و دور او گرفته
 پادشاه شد آنگاه و فتنه انوکر خودم را سردار کرده فرستادم که منتم
 سلامت باشی برو هر کس اطاعت مرا نمیکند بزن بیاری اورموزد را
 رفت یا خیار گرفته و کشت

و آریوش پادشاه کوید تو که هر کس باشی بعد از من سبی کن که دروغ گفتن را
 هیچ نگذاری و شخصی که از دین بیرون میرود او را خوب تنبیه کن
 اگر این کار را کردی مملکت محفوظ ماند و من دروغ نگفتم و اورموزد را کشت
 که برستی این تاریخ را نوشتم و بیاری از کارها نمیکند کرده ام نوشتم
 ای سیکه جانین من هستی آنچه را که من آشکار کردم مخفی و این لوح را

در روز کار مشهور کن اور موزدا یا رتو خواهد بود و سنه زندان تو را فراوان
 کند و زندگانی تو را در از سنه ماید و اگر این تاریخ را پنهان کنی اسپم تو
 در دنیا نماید و اور موزدا با تو دشمنی کند و از تو سنه زند نماند اور موزدا
 و فرشتگان با من همراهی کردند ظلم نکردم در و غلو و بیدین نبودم تو هم
 که بعد از من هرگز در و غلو و کناه کار را پرورش نکن و با این نقوش و
 صورت این لوح بی احترامی نکن بر ترس که بی احترام می شوی و سلامت
 نخواهی بود و اگر احترام کنی اور موزدا تو را محافظت کند و سلامت
 دارد و طول عمر کرامت فرماید و اگر بعکس کنی بی سنه زند و بی احترام
 شوی و کار تو را اور موزدا با انجام نرساند آنگاه در زیر و مقابل هر یک
 از این نغمه سلاطین نوشته و اسم برده است که فلان کس در و غلو است که
 بد رُوغ خود را سلطان خوانده من این در و غلو را دشمن داشته نابود کردم
 فصل پنجاه و نهم شاهنشاهی گزینش سپه دریش (اسفندیار بن ارا) (زیر)
 موخرین ایرانی گویند اسفندیار را رستم گشت و پیشش جن را تربیت میکرد و یونانیان گویند از
 سلاطین بزرگ بود و پایتخت یونان را تصرف شد و لی گشتیهای او در سلاطین غرق گردیده و مرا

بایران نمود و مختصرات ایران در اروپا متمدنجا از دست رفت مابقی سلطنت خود را
 بیش مشغول شد تا بدست کبی از ملازمان خود در پشته چهارصد و شصت و پنج کشته شد
 ولی عقیده برخی بر این است که اگر زریس سپرد و تیم داریوش از طرف مادر نوه بود
 اعظم بوده موافق قانون عجم ولایت عهد حقارتا بازان و ولد ارشد داریوش بود
 لکن بواسطه نجابت و کفایت اگر زریس ولایت عهد با و تعلق گرفت اول کار یکم کرد
 قشون زیاد بمصر برای تنبیه اهالی آنجا که در آخر سلطنت بداریوش شوریده بودند
 فرستاد و منظم کرد بعد برای رفع شورش و اقتضای یونانیا در پشته چهارصد
 و هشتاد و قشونی که بقیعه مورخین یونان مرکب از شش کرو بود از ایران تورات
 و بند و مصر و شامات و عراق عرب با جمیع لوازمات آنها بطرف یونان حرکت
 داد و یونان را در اول که فاصله میان اسپانیا و اروپا است رسید فرمان داد
 تا جبری عظیم ساخته شب طوفان از هم تلاشی نمود اگر زریس صبحی تا زیانه بردست
 گرفته بر آب میزد و خطاب میکرد ای آب شور و تلخ آقای تو ترا تنبیه میکند چرا
 بی ادبی کردی و جسر را خراب نمودی یا نخواهی یا نخواهی از روی تو عبور میکنم بعد حکم
 کرد و شمار مارا کشتند و جسر عظیم دیگری بنا کردند و لشکر عبور نمود و ده قشون تری

سه کرو و دو سست هزار نفر بود تقیسات مسان لشکریان و اسلحه و لباس اهل هرویلای
را با ترتیب جنگ بری و بحری و تقیسات نظامی و عده سپه داران و سرگردانان
هر محکمی را بشکل مخصوصی مسته ارداده بود که نامشروعاً در آینه ننگه ری نوشته و خبریانش در
مضبوط است پس از آنکه تمام قشون وارد خاک یونان گردیدند کزین پس بمرا
سوار شده تمام قشون را بصوف که آراسته بودند ملاحظه کرده سوار کشتی شدند
بحری را که هر کشتی بفاصله یکصد و بیست ذرع دور از یکدیگر مسته ارداده بودند
حرکت یونان داد یونانیها بعضی دانستند که استعدادی که بتوانند مقاومت کنند
ندارند و برخی بهم مایل بایرانیان بودند بالاخره بنای جنگ بری و بحری شد قریب
چهار صد کشتی با قشون و ذخیره و آذوقه مابین شهر کاستانه و سواحل اسپاس از
شدت طوفان غرق شده و متفرق گردیدند بالجملة کزین در خاک ملید اردو کردند
و یونانیها در ترمویل پس از جنگهای زیاد بسیاری از یونانیها تلف شدند و سست
نفر از ایرانیها مابقی کشتی ها که بعد از طوفان به بند رآفت پناه برده بودند در آنوقت
استعداد بحری یونانیها عبارت از دو سست و هشتاد و فروند کشتی بود که مجدداً
چهار موجه شد کشتیهای ایرانی غرق شده یونانیها در رسید حمله بر ایرانیان کردند

اتفاقاً غلبه جا بجنگ تری و بحری در نزدیکی یکدیگر واقع میشد یا لشکر ایران بهر شهر
 میرسیدند خراب کرده و آتش میزدند تا شهر را بنویه رسیدند در آنجا لشکر بردوشت
 شدند که گشتن با قیمت بیشتر روانه آتش شد شهرهای مین راه را همه جا با خاک یکسان
 کرده و سوزانیده قیمت دیگر قشون قصد سوزانیدن معبد دلف را نموده که اسپاس
 آنجا را غارت کنند هر دوت کوبیده صاعقه از آسمان آمده و ایشان را سوزاند
 و قطعه پسکی بهم از کوه پارس سرازیر شده بسیاری از لشکریان را هلاک کرد و
 میبوی از درون معبد درآمد که لشکریان هر سپیده صرف نظر از مقصود خود کردند
 دلف بسیاری از ایشان را کشتند اما لشکری باز کرکس بودند شهر آتش را گرفته
 و معبد پذیرا که در آنجا آتشی متصن بودند خراب کرده و اساس آنجا را بتا راج برد
 کشتی های ایرانی زیاده از دو هزار فرسند و از یونانیان دو بیت و شش
 فروند در بوعاز تا مویکی منبسط شدند زر کرکس در بالای تخت در بندی تماشا میکرد
 ایرانیان در حضور پادشاه جنگ دلیرانه کردند با آنکه ایرانیان در دریای قهرمانها
 مهارت نداشتند کمال قدرت را بخرج میدادند بالاخره تاب مقاومت از آنها
 ایرانیان رفته قسمتی شکسته قسمتی بقصر یونانیان درآمد معدودی به بندر فالوگر
 رفتند

بعد از جنگ سالامین زرکرس قصد مراجعت کرده پسید هزار قشون از برای مدیون
 که از سرداران بزرگ بود که آمده که بتالی رود خود چهل و پنج هزاره وارد بوغ
 هیسون گردید و اغلب لشکر بواسطه تغییر آب و هوا و خوردن علف تلف شدند از نظر
 مرد و نیوس جنگهای بسیار کرده بالاخره کاری از پیش نبرد در پشته چهارصد و هفتاد
 متقول شد یونانیان غنایم بسیار از طلا و نقره و غیره بدست آوردند و این شکست
 بود زرکرس میبکند از شکست های پی در پی مخصوص در پلاطه و میکال مستحضر شد متعجب
 شهرشوش گردید حکم کرد معابد یونانیها که در اسپای صغیر و بابل داشتند خراب کرد
 و آتش زدند و آنچه از مبله و غیره بود بردند و خزانه خود را مملو کرد و چون بکلی از
 پی در پی مایوس شده بود اوقات خود را مصروف بعیش نموده مردم از او مفر
 شدند از تابان نام که از مستحظین خاص او بود او را قبل رسانید بعد پیش اردشیر
 پسر زرکرس رفته باو گفت ارا برای تحصیل تاج پادشاه را گشت و باید برای
 حفظ وجود خود تان دارا را قبل رسانید بیانات او موثر افتاد فوراً باطاق دارا
 او را قبل رسانید موافق رسم بعد از آنکه زرکرس کشته شد سلطنت به بیتاس
 (کتاب) میرسید ولی چو که او در باختر حکومت داشت ارتان عماله سلطنت

بارد شیر داد تا وقتیکه تواند خود سلطنت را غصب کند و آنچه استنباط میشود از این
 رسم تم باید باشد چنانچه در ذیل قصه اردشیر در از دست که بهمن باشد و یونانیان را
 آرتاگزرسس کویند بیان خواهد شد بالجملة اردشیر از مقصود آرتابان واقف شد
 او را بقتل رسانید خلاصه یونانیان چون دانستند که زرگر خس از همه چیز صرف نظر کرده و
 عشرت مشغول است موقع را غنیمت شمرده در خیال استعصال مستمرات خود درآمده
 به طرف لشکر فرستاده در جزایر ایونی و تراکیا جنگ کردند کمسن سردار یونانی بدست
 ایرانیان کشته شد جنگ دیگر در میکال بود که کشتیهای یونانی کین کرده سفاین ایران
 که میگذشت بر آنها یورش برده شکست فاحش دادند بعد از این جنگ با ایران عهد صلح
 بسته شد اردادند سواحل بحر سفید و قبرس و بوغاز اسلامبول و طاکلی و تراکیا را
 بایران دادند و جنس ابر کوچک متعلق بایران باشد در حقیقت دولت ایران
 مؤثر خاتمه اعمال و اوان الخطا خود را بصورت رسمیت اعلان نمود و زرگر سن قبل
 از این مصالحه بدست اردوان که ریاست متخفین او را داشت و تیریدات
 (مسدداد) خواجه او کشته شد و اردوان به بهمن امر را مشتبه کرده که
 او را پسرش کشت بهمن فوراً با طاق داریوش رفته و او را بقتل رسانید



نابین سفند بایا (اردشیر دراز دست) (آرتاگزان شس)
(ملک اوشی ریش)

فصل شصتم در اخالات بهمن بن اسفندیار

بهمن بن اسفندیار که مادرش فرہنگ دختر شیدوش پوز فیروز زاده کاو پس بود
 در چہزار و یکصد و پینزدہ سال بعد از بہو طاعت سلطنت جلوس کرد و اورا از
 دراز دست نیز می گفتند بواسطہ آنکہ دستہایش و قتیکہ ایستادہ بود برانوائیں
 یا آنکہ بہشیر از ممالک وی زمین دست تصرفش دراز بود بہمن مردی حکیم و عامل
 و عادل بود بشوقن را منصب وزارت داد حکام با طراف فرستاد و بادشاہ
 چین و ہند او را تہیت گفتہ مال و منال نزد او فرستادند حاکم بمصر فرستاد
 مردم در زمان او مرتدہ الحال بودند بعد از چندی مصر بہا طاعی و یاغی شدہ حاکم
 صورت واقعہ را بعرض رسانید فوراً بہمن بالکسر عظیم روانہ مصر شد چون بشام
 رسید چندی بیادہ خوردن مشغول کردید با پانصد ہزار نفر سوارہ و بیادہ بطرف
 مصر روانہ شد مردم مصر چون تاب مقاومت نہاشتند با کفن نبرد او آیدہ مخوف
 تقصیر ایشان را فرمود پس از آن کارا فریقہ را منظم کرد و از آنجا وارد نیس
 سپہسالار را بتخیر اروپا نہ داشت و اراضی فرانسہ و اسپانیول و لہ را
 بادیکر ممالک یورپ منخرنودہ حکام و خراج مقرر داشتہ ہر مال و منالی کہ

آورده بدرگاه بهمن فرستاد و هنوز درین ممالک سلطانی برقرار و دولتی بر قوم نبود
و چون خبر به یمن رسید پادشاه یمن پیشگی بسزا نزد بهمن فرستاد بهمن رسولان او را
گرامی داشت و پادشاه یمن را بمشور مهرانگیر و خلعت خسروانی منقح ساخت ^{در وقت}
بزرگان مشورت خانه کبج پشوانی بهمن را واجب شمر و نذر رسولان نزد او با ^{تحفت}
و بدایا فرستاده اظهار خلوص عقیدت و چاکری نمودند بهمن اظهار مهر بانی و ^{طفت}
فرموده از مصر حرکت کرده بمکادونیه آمده و از آنجا لشکر بتغیر شهر مسدن که ملوک
اسکندر بود فرستاد و آنجا را متصرف گردید و زیاده ازین یونان متعرض نشد
بدرار الملک و مقرر سلطنت مراجعت و جلوس فرمود بعد از چندی بخونخواهی بدر ^{لشکر}
عظیم از اصطخر کوچ کرده بیستان رسید رسول نذر زال فرستاد و پیغام داد که
اسفندیار سواری را که چشم روزگار مانندش ندیده درین خاک بخون عطا نند ^{در بی}
خون درین خاک جاری خواهم کرد زال جواب داد که برستم در باره سفید ^{بخت}
پیچ کنایه بخوابد بود چه از بهر راهی با او سخن راند مفید نیفتاد چند آنکه زاری و ^{صرا}
کرو جبارت و شتماعت یافت بهمانا صواب آنست که از در رافت بایوان
من آمده و هر چه از زر و سیم که از زمان نریمان فرهم شده در حضرت تو

به پیشکش گذرانم و خود با خزرندان چاکر و ارکمر خدمت به بندیم رسولان پیغام رسانند
 ابد او در بهمن اثر نکرد با مغز آشفته غم جنگ کرد زال کمر خدمت بسته بغرم آنکه شاید
 آتش فتنه را فرو نشاند بخدمت بهمن آمده زمین خدمت بپوسید و روی برخاک
 مقدم او نهاد بهمن حکم داد تا او را در غل و زنجیر کرده چون خبر بفرا مرز رسید
 عظیم در مقابل بهمن صف کشیده بنای مقاتله را گذاروند در آن روز و شب باری
 از طرفین کشته شدند آنکه لشکر سیستان بهزیت نمود فرا مرز با معدوی مشغول جنگ
 بود تا زخم بسیاری خورده او را کمر قه نزد بهمن آوردند حکم کرد او را بر دار زدن
 و تیر باران نمود پس قصد انهدام سیستان را نموده پشتون عرض کرد پادشاه
 کینه جونی بس است روزگار را بلندی و پستی زیاد است این تخت و تاج را تو از
 رستم داری نه از کشتاب و اسفندیار زال را بیش ازین میا زار که اینستم
 برد و دمان کهن حضرت ذوالنهن نه پسندد این خانواده خدمات بزرگ میپای
 نموده ایران یادگار قوت بازو و غیرت و قوت ایشان است که سالها از
 ترک و تار و مصر و آشوری و کلدانی و اجانب محفوظ نموده اند باری دل بهمن
 نرم شده از اسباب حرکت کرده در صحنه مقرر سلطنت وارد شد امانی که برج در قوت

از بهین رخصت گرفته با پنجاه ارگشتی و سیصد هزار لشکر غزم پسیلی می کردند و بهین غزم تخم
 قرق را نمود و با لشکر زیاد از آذربایجان تا مملکت ارمن را رزته الروم و دیار کربلا
 اراضی اناطولی را بنظم و نسق کرد و تا ظاهر بلده بوزنظیه مستخر نمود و بهم مشوری را بفرستاد
 فرستاد که با سیصد هزار لشکری که در تحت فرمان داری بطرف یونان کوچ ده و
 باد و کور و لشکر غنیمت و مازدانیس را سردار سپاه بری نمود و قبریس را که داد
 و سپهسالار او بود بر لشکر دیار امارت داد درین وقت خبر دادند که اهل قرق خیال
 سرکشی دارند بهین در غضب شد آنک ملک قرق نمود چون با سلامبول رسید
 از راه بوغاز سفید عبور کند لشکریان یونان نگذارند جنگ بری و بحری در
 بسیاری از کشتی ها را شکسته و غرق کردند و چهار صد هزار از لشکر بهین را کشتند
 این همان وقت بود که سپاه کربج در سیلی سنگ خورده بودند با جمله بهین فتح کردند
 مرجت نمود از پس او ارتقیز این خدمت را بایان برد و چون از اراضی قرق
 بمملکت شام مرجت کرد مردم آنجا را زفته کرده االی مصر را برانگیختند و
 از اطاعت بهین بر تافتند و عمال ارتقیز را اخراج نموده چون ارتقیز این
 شنید با سیصد هزار لشکر روانه مصر شد و لشکر مقابل شده جنگ در پیوست

ارتقیر با صد هزار لشکرش کشته شد و دویست هزار نفر لشکری ایرانی بشرف فرار کردند
 این خبر بهمن رسید از شام و آنکه که از بلاد یونان و قرق است پشید هزار مرد
 جنگی جمع کرده روانه مصر شد انارس لشکر در مقابل لشکری ایران و او شش جنگی شد
 انارس زخم خورده با لشکر مصر و یونان فرار کرد ایرانیان مطهر شده شهر و املاک
 کردند و یکسال و نیم بغارت و تاراج مشغول بودند تا آنکه از دضرعت قبول فرستادند
 بهمن را نمودند مصر و یونان در تحت اطاعت بهمن درآمد با جمله بهمن پسر بخت نصر را بواسطه
 اینکه مشغول فتوح و مجرب بود از حکومت باین خلع کرد کورس را بجای او منوب نمود
 یهودان در عصر او آسوده بودند بواسطه اینکه زنی از یهود گرفته بود مدت سلطنت
 یکصد و دوازده سال گفته اند بهمن و پسر داشت یکی را ساسان و دیگری را دارا
 می نامیدند و سه دختر داشت اول فرکیس و نیم بهمن دخت سیم خامی که او را اما
 می گفتند و از پدر چهارم را دلق داشت و او صاحب نکاح و کفایت بود بهمن
 با او بسیار میل داشت در اغلب امور با او مشورت میکرد اما ساسان او را کبیر او
 منزوی شده بود و مشغول کوفته چرانی بود و عبادت خدا اشتغال نمیداد و او را پیر
 می خواندند و او را درین وقت که کوچک بود مرض موت بهمن در رسید بزرگان جمع شده

بهارا و لیعهد کردند تاج بر سر او نهاده خود رخت بجان دیگر کشید بهمن بسیار
 با تقوی و خدا پرست و عادل بود نام خدا را او بر سر نهاده نوشت بقوانین مد آب
 رفتار میکرد و بار عیت دست و مهربان بود فرزندانش یعقوب بنمیر را با طاعت
 امر فرمود رحمه الله علیه

اما عقیده فرمندان و یونانیان درباره بهمن (آرتاگزیستس)
 بهمن را آرتاگزیستس نیز خوانند بعد از زرتگر پس پدرش تخت سلطنت جلوس کرد
 پس از آنکه آرتابان که از امرای مقتدر بود زرتگر پس را کشت آرتاگزیستس را
 بجای او نشاند بخمال آنکه خود سلطنت را متصرف شود چه آرتابان مرد دلاور
 قبیله بزرگ و پسران پسرک بود و از سن نادید و ابطال رجال عالم بقلم میرفتند
 آرتاگزیستس بر آرتابان واقف شد او را کشت جنگ بزرگی واقع
 و بسیاری از طرفین کشته شدند بالاخره پادشاه غلبه کرده چراغ آن دودمان را
 خاموش کرد ازین اقوال و بیانات معلوم میشود که رستم باید آرتابان باشد چه
 صاحب قبیله بزرگ امارت و حکومت قدیمی داشتند و قرابت بسلطنت نیم
 داشت و محققا رستم اسفندیار را کشت پسرش اردشیر را حمایت کرد تا بواسطه او

تحت سلطنت برآمد اردشیر رستم را بقتل رسانید و آن ملک را متصرف شد و با
 خون پدر آنطایفه را طعمه شمشیر کرد و نابراین محقق است که زرگر پس مشهور یونان
 امضه یا راست اردشیر پادشاه نیکو پیرت و بزرگ مش بود سیدان موروثی
 رستم را متصرف شد و در سمت مغرب فتوحات نمود و در حق ملت یهود بواسطه آنکه
 یکی از خواتین یهود را که مستی پاپستر دختر برادر مُردخای نام را در جباله کُنج آورده
 بود رعایت میفرمود و بنوز قبر پاپستر و مردخای در وسط بیدان موجود است
 مورخین قائلند که بهین کار مملکت را اصلاح کرد و مدت سلطنت او را چهل و یک سال
 نوشته اند و علت اختلاف مدت سلطنت او شاید بواسطه آن باشد که مورخین
 پادشاه دیگر بنام اردشیر ذکر کرده اند و حال آنکه ممکن است مشارکت این
 این اردشیر و نیره او که یونانیان آرتاکزرسس گویند باشد و همچنین و لیهداو
 اکوئس را نیز بهین در کتب خود ذکر کرده اند پس شده است که تاریخان اینمخته
 باشد و در تحت یک نام مذکور ساخته اند و جمیع ایام سلطنت سلاطین مزبور چه خاندان
 از یونانیان نقل است با ایام اردشیر دراز دست بنا بر قول ایرانیان مد
 کمی تفاوت دارد

خلاصه بعد از آنکه رس (اسفندیار) (زریر) باین ایران سلطت حق کثائب پسر بزرگ او
 بود آن اوقات چون کثائب در باقر حکومت داشت اردشیر جلوس کرد عقیقه
 ایرانیان بر این است که در سال هفدهم سلطت خود بهر آزاد و دختر خودش را بزرگی گرفت
 دارا (داراب) را حاطه شد هنگام فوت خود تاج بر شکم او نهاد و چنین را به عهد
 خود نمود اما مورخین یونانی ابداب این مطلب معتقد نیستند میگویند اردشیر (ملک آشوری)
 (روش) در سال بیستم جلوس خود جشن بزرگی گرفته تمام رجال مملکت را بضافت دعوت
 نموده مدت این جشن را از هشتاد و روزالی ششماه نوشته اند در هفتم آخر مکه داشتی هم
 زنان را دعوت نمود روز هشتم پادشاه حکم کرد مکه خود را زینت کرده با تاج در تماشاگاه
 عمومی نشسته همه رعیت جمال و لغریب و زیبائی او را مشاهده کنند مکه استماع نموده شاه
 در غضب شد با هفت نفر از علمای او را مشاوری خود مطلب را اظهار کرده رای خواست جواب
 دادند صلاح در ترک مکه است زیرا که خلاف رای سلطان کرده و این مسئله مخالفت باشد
 در میان زنهای پادشاه و رعیت سرایت میکند و فرزندان از شوهر باعث بیماری از حضرت
 و مفاسد میشود بالاخره مکه را طرد کرده و بنابر رای داده شد از دخترهای ممالک او که قصد
 دیت و هفت مملکت بوده هر یک زیبا تر است و بحسن و جمال و لغریب تر از برای ملک حاضر کنند

این سکه فوراً جراثیم پس از آوردن دخترهای بسیار میان آنها استر (اُتس) دخترها
 مار و شس (مردخا) یهودیه پسند ملک افتاد چنانچه اشاره شد استر اسم و نسب خود
 مخفی داشت ملک ندانست از او لا دین یاسن است استر هم خود را دین گذاشت اگر
 نام خواجه مدت بحال او را تربیت خدمت ملوک آموخته بنطاف و عطریات پروریده
 بانواع نریتها مزین کرده خدمت اردشیر بر وفق طبع افتاد پادشاه تاج بر
 او گذارده مکه نام نهاد از قضای اتفاقیه دو نفر از خواجهای ملک قصد قتل ملک را کردند
 مردخا سخنر شد توسط استر بعضی رسانیده خواجها را ملک کشت مردخا را مغرور داشت
 و به نامان (امان) صدر اعظم چندان اظهار چاکری نمیکرد نامان در قصد قتل
 او شده و پادشاه از یهودیه شکایت کرده حکم قتل تمام یهودیه های ولایات را بعده خود
 صادر کرده و ضمناً متقبل شد مبلغی هم پادشاه بدهد مردخا از استماع این سکه خاک بر سر
 واقعه را باستر رسانده استر سه روز یهودیه های شوش حکم روزه گرفتن داد و خود او هم
 روزه گرفته انگاه لباس ملوکانه در بر کرده رسم بود اگر کسی در حسل طاق پادشاه میشد
 فوراً او را میکشند مگر آنکه ملک عصای زرین خود را بطرف او دراز میکرد و محض در
 استر ملک عصا را دراز کرد و گفت برای چه کار آمده عرض کرد استبداد را میخواست

تهیه شده است بامان وزیر برودند شاه قبول کرده درین مجلس شراب زیاد خورده
 هر چه تمنا داری اگر چه نصف مملکت باشد تو میبخشم استر قمر را را بفرود اندازده درین
 بامان چوب داری برای مرد خا بر پا کرده بود ملک در مجلس ضیافت دویم خوابفته
 از وقایع زمان سلطنت از برای او میخواندند تا رسید فیصل و دو خواجه و قتل پادشاه ملک
 پرسید بر دو خواجه ابرو دادند حضور عرض کردند هیچ درین بین بامان وارد شد ملک پرسید
 جزای کسیکه مانع قتل شاه شده باشد چیست بامان خودش را عرض کرده بود عرض کرد بیا
 تاج بر سر او گذارد بر اسب خاصه سلطان سوار شده یکی از رجال بزرگ جلو آورد اگر گرفته
 در شهبه بگرداند تا مردم بدانند پادشاهش خدمت چیست فوراً حکم شد بامان مرد خا را اسوا
 اسب خاصه کرده بدستور عمل رفتار کرد بعد مجلس ملک احضار شد ملک از استرخاست
 استند عا و تمنائی کند استر مستعدی شد که از خون من و پدر و اقوام در گذرید و دشمن ما
 مجازات فرماید ملک فرمود عدوی تو کیست عرض کرد بامان بامان تو خوش شد شاه از
 باغچة رفته بامان دانست ملک قصد قتل او را دارد بامان برخاست خدمت ملکه نصیحت
 و التماس کند از شهر مراجعت کرد بامان در رختخوابی که ملکه در آنجا غذا میخورد رفته ملک در
 کمال خشم متغیرانه گفت جسارت تو باندازه شده است که با طاق ملکه بی احترامی میکنی و زرا

روی او را پوشیدند که علامت قتل بوده آنگاه تفصیل دار را بعضی رسانیدند و
 حکم شد بهمان دارش زدند قبرین استروم و دختار و وسط شهر بمیدان در مسبر
 عام در زیر دو گنبد بی حیاط میباشد در بنگلی یک ذرع و یک چارک طول
 در یک ذرع عرض دارد یهودیها و اغلب مردم آن شهر آن قبر را مال بی
 از پیغمبرهای بنی اسرائیل میدانند او صلی صاحب سفیر انگلیس خطوط جوی
 آن صندوقها را که روی قبر است ترجمه کرده باین مضمون است پخشیه
 پانزدهم ماه در چهار هزار و هفتاد و چهار ^{۱۷۲۴} از خلقت عالم بنامی این دو
 گنبد بر قبر و دختار استرا کرده شده بدست برادران الیاس و ثنویل
 پسران ثنویل کاشانی و بر روی هزار صندوق بزرگی است از چوب بنام
 که کتیبهای آن صندوق را بخط عبری نوشته اند و این صندوقها باینکه
 در ^{۱۳۲۸} که در همدان از طرف دولت مقتصدی امورات حکومتی آنجا
 بودم بواسطه چندی بآن مکان رفتم آن صندوق را در زیر گنبد مرئی
 دیده که بر روی تمام این بنا زده اند و اطراف سکوها و طاقها ساخته اند
 در دو لایحه تیکه های صندوق نوشته دیدم که معین صندوق روی قبر بود

ولی معلوم شد در چه وقت سوخته و در آنجا ریخته اند خلاصه شرح حال را از برای
 آنها نقل کردم که این معتبره مغیر نیست مال استروم و خواست و از قراریکه
 نقل میکردند دو سال قبل قندیلی که در آن سقف مرتفع بوده بسته ابر معلی
 و معنی پائین آورده برده بودند میگفتند از حسیقیات نفیسه بوده و قیمت کزاف
 داشته است خلاصه حکم شد که قاطر و شتر سواران فوراً حکم پادشاه را با طر
 ولایات منتشر کردند که کسی متعرض یهودیها نشود و آنها را محترم دارد بالعکس
 یهودیها تا ممکن بود دشمنان خودشان را کشتند

از وقایع اتفاقیه زمان اردشیر پناه آوردن تئستیکل سردار یونانی است
 بار دوشیر که در خدمت پادشاه اوراشتم کرده بوده بهر نحوی بود خود را با بران
 رساند از آنطرف اردشیر شکست سالامین را بنجا طرد داشت عهد کرده بود که
 هر کس تئستیکل را خدمت او بیاورد دو است تالان زر که مطابق دو است و هفتاد
 و پنجاه هزار فرانک بشمارد بدو تئستیکل بدون واسطه خدمت پادشاه رسیده خود را
 معرفی کرد پس از مدتی فراگر فتن زبان فارسی عریض خود را نموده حکومت
 شهرمان یزی که در سواحل آسیای صغیر بود بعلاوه پنجاه تالان مالیات آنجا

با بعضی از شهرهای دیگر با و تفویض نمود در محنت خسروانه گردید تمشیل هاجما بود تا در چاه
 صد و شصت و شش قبل از میلاد وفات یافت دیگر از وقایع اتفاقیه مصاحبه
 با یونان است که لشکری بجزی و برزی یونان بمواحل آسیای صغیره لشکر
 ایران را شکست داده آن اوقات اردشیر مشغول تهیه جنگ مصر بوده
 بعد از آن آرتاباز را مأمور جنگ یونان نموده یونانیان را شکست داده
 قرار بر مصالحه شد با شرایط سختی مصالحه شد آنگاه جنگ با مصریان شروع
 شد مصریها بعد از آنکه یونانیان لشکر ایران را هزیمت داده آنگاه اردشیر
 حاکم سیلیسی و مکابیز را فرمان داد با سیصد هزار قشون مشغول جنگ شدند
 پس از جنگ سختی بر او بجزر لشکر مصریها شکست خورده ایرانیان مصر را تصرف
 شدند تا آخر سلطنت اردشیر در تصرف ایرانیان بود اردشیر انجمن معارف
 برای تحصیل و تعلیم السنه مختلفه دایر نمود و بخوبی لسانهای مختلفه را تعلیم گردید

سی زبان بود اپهلوی ۲ سندی ۲ خوزی ۳ بدی ۵ زاوولی ۵ گیلی ۷ ریزی ۸ نهمی ۹ لری
 ۱۰ گرنی ۱۱ الکی ۱۲ رشتی ۱۳ بلوچی ۱۴ اوغانی ۱۵ بازازی ۱۶ کردی ۱۷ ارمنی ۱۸ انجاری ۱۹ هندو ۲۰ چابی
 ۲۱ بسمای ۲۲ زندی ۲۳ لیدی ۲۴ اوراز ۲۵ لاری ۲۶ گرجی ۲۷ باکتری ۲۸ سونگ ۲۹ سوسا ۳۰ سخر ۳۱ عطا ۳۲ بعد از ۳۳

سال
 پسران او نزاع کردند آخرالامر یکی از آنها با اسم داریوش ثانی تحت نشانی
 سلطنت نمود درین مدت چون یونانیها با هم نزاع داشتند داریوش دویم وقت را
 غنیمت شمرده یونانیهای اسپار را مجبور بدادن خراج نمود در آخر سلطنت داریوش
 دو شهر بزرگ یونان که اسپار و آتن باشد با هم خصومت میکردند پسر کوچک
 داریوش معروف بکورس صغری که حکمران اسپای صغیر بود با اناولی اسپار
 بر آتن غلبه کرده و باین واسطه مابین کورس و اسپار ارتباط حاصل شد
 در شصت و چهارصد و شصت و پنج قبل از میلاد جلوس نموده و در چهارصد و بیست و پنج
 وفات کرد با بجمعه پس از داریوش دویم پسر ارشد او با اسم اردشیر تحت سلطنت
 کرد کورس صغری قشونی از اسپار حرکت داده بایران آمد بابرادر بزرگ خود
 اردشیر جنگ کند در نزدیکی بابل و لشکر مقابل شدند جنگ در گرفت کورس صغیر
 کشته شد لشکرایرانی متفرق گردیدند ده هزار نفر از بقیه اسپای یونانیها در تحت فرمان
 اگر نوخون مورخ یونانی بواسطه ضعف ایران بوطن خود مراجعت کردند بعد از کورس
 صغیر اتفاق یونانیها و ایرانیان مبدل بنفاق گردید اردشیر با یونانیهای آتنی همرا
 کرده و اسپار تها را مغلوب ساخت مطیع ایران گردید اردشیر ثانی را

بواسطه ذکاوت و هوش زیاد بمن میسازد و پادشاه خوش اخلاقی بوده و
 چهل سال سلطنت نمود در میان تاریخ آن عصر مورخین بطلعت و تاریکی شدید و مستحکم
 دچار شده اند و باختلاف روایت کرده اند منجمه بعضی را عقیده این است پس از
 اردشیر زرگر سن ثانی در پنجاه و چهار صد و بیست و پنج قبل از میلاد جلوس کرد و
 فقط زرگر را از دامای زوجه خود داشت ولی از معشوقهای خود هفده اولاد پیدا
 کرده بود منجمه سقین و اکوس پس از زرتیس بودند مادر سقین و از زرتیس از ابل یال
 بود سقین معاونت فارنا سپاس نام خواجه میکرد و بنزل زرگر سن فته او را
 در خواب دیده بکشند این واقعه چهل و پنج روز بعد از فوت اردشیر بود پس از
 کشتن او سقین بخت نشست و بلنگریان انعام و احسان زیاد محض قتل زرگر سن نمود
 که دلربائی و جلب خاطر آنها را بطرف خود کند ابد آفایده نکرده از او متفرق بود
 و چون سلطنت خود طمینان نداشت و گمان میکرد که برادرش قصد قتل او را
 بخصوص اکوس که پدرش اردشیر حکومت باختر را با و داده بود حکم باحضار اکوس
 کرد اکوس چون میآید قصد قتل او را دارد و تمهید لشکر کرده سلطنت را بواسطه
 همراهی سرکردگان مقصر شد سقین را طمینان داده پیش خود خواند و

در خاکستر انداخته خفه کرد مدت سلطنت سقین شش ماه و پانزده روز بود با بجمه نوز
 شرق غلب سلاطین کوچک را نظربخت مدت سلطنت آنها از قلم انداخته اند



همای (چرا آزاد)

فصل شصت و یکم در احوالات

همانست بمن را بعضی دختران شیر داند و او را خامی و چهره آزاد نیز گویند بعد از آنکه
 در پنجهزار و دویست و میت و پنج جلوس نمود صنادید و قواد لشکر را بمواظف
 کونانگون امیدوار ساخت و از خراج رعیت تخفیف داد و در تربیت و آرای
 که از پدر خود بمن حاکم شده بود در خماساعی جمیله مبذول میداشت بقولی هم
 حکم بقتل او کرده بود بخواست خداوند زنده ماند با جمله سون شک و انک پادشاه
 چین فوراً پادشاه هند بنزد او بدیه فرستادند و اهلنا رحمت چاکری نمودند
 جهان با وفرو تنی کردند مردم قرق سراز اطاعت او پیچیده تا آنکه دارا بمدر رسید
 با سپاه عظیم از اصطخر روانه قرق شد چون باراضی ماکا دونه رسید بونایا
 که درین وقت ملوک لطوایف بودند لشکری تمیز کرده جنگ نمودند دارا آنها را
 داده با غنیمت بسیار نزد آنها آمد بها خوشدل شده گفت چون ما سان طریق انفر
 اختیار کرده و دارا مردی دلاور مثل رستم و افراسیاب است من او را
 بجای خود برتره اگر کردم بعد تاج را از سر خود برداشته و بر سر او گذاز
 مدت سلطنت او را از سی و یک سال نوشته اند شهر فضا و چهرم در فارس

و جرفادقان و چهل مناره در صخره از بناهای اوست
اما عقیده فرنگیان و یونانیان

آنچه از کلمات مورخین یونانی بر می آید دلالت بر سلطنت همدار و دوحکان می رسد
بهیچ و مرجی که معارن فوت این پادشاه اتفاق افتاد می شود دخترش را پادشاهی
بر داشته باشد و این مسئله در ایران بوده چه دو دختر خسرو پرویز بنوبت سلطنت
کردند و ملکه های ایران خیلی مقدر بودند می شود گفت مورخین شرقی بعضی از سلاطین را
از قلم انداخته نمیتوان قبول کرد که پادشاهی زیاد کرده اند چنانچه پریزاد دختر
ارتاکزر کز کرس که زن برادر خود داریوش بود رسوخ فوق العاده در حکومت
مملکت داشت قریب بهمان است که در کتب ایرانیان منقول است و در اتفاق
یونانیان ایرانیان بر اینکه دارا یا داریوش از نسل حرام بوده محل حرف نیست
که پس از جلوس سلطنت خود را بداراب و داریوش لقب کرد و اگر دارا
ایرانیان را که یونانیان داریوش می نویسند منکر شویم و بالمره زیر سلطنت همانیم
و بگوئیم قصه هماغه است بروایات مبهمه که در تسلط پریزاد روایات کرده اند
با قصه ربط ارتاکزر کز کرس نمون باد دخترش آلو سا پس چنانچه اگر مدت سلطنت داریوش

و ارتاکزگر پس را موثرین ایران دخل سلطنت اردشیر شمرده اند زمان تقریباً
 موافقت دارد بجهت اینکه مدت سلطنت اردشیر را یکصد و دوازده سال گفته اند و
 سلطنت اردشیر و داریوش ارتاکزگر کنش من را بنا بر قول موثرین یونان یکصد
 و شش سال در صورت کوش یونانیان داراب اول ایران را خواهد بود و داراب
 ثانی هم همان داریوش کودمان است که با اسکندر جنگ کرد و ایران بتصرف اسکندر
 درآمد



داراب (دارای دوتیم نژاد پس) (داریوش دوتیم اکوش)

فصل شصت و دویم در احوالات دارای کبر

دارا بن بهمن را دارا بن نیز گویند و لقب او شهرزاد بود چون به تاج بر سر او گذارد
تمام اعیان مملکت او را اطاعت کردند و بقانون سلاطین برع مسکون و رعایت
گفتند و بر بخت ملک الملوکی تحت فرستادند او مردی بود خوش اخلاق بن
ملک چین و فور ملک هند از برای او تحفه هدایا انفا داشته اظهار خلوص عقیدت
و چاکری نمودند و از دولت کبریا رسولان هدایا فرستاده رخصت حاصل کرده
با اهل سیلی جنگ کنند بجهت آنکه اهل کبریا از قدیم مضایرت ایرانیا ما مورودند
که با مردم سیلی که از دوستان اهل فرق بودند جنگ کنند چنانچه اشاره شده
در احوال و نواب خویش بمصر و افریقا و یار بکرو بیت المقدس از زمین
و ترکیستان ما و راه انهر و زابستان فرستاد و مقرر سلطنت را از صراط تغییر داد
در بابل قرار داد و برای نظم و نسق ماکا دونه و فرق آنجا را مناسب دید و در
دویم سلطنت او فیلقو پس که او را فلیپ گویند در ماکا دونه تحت سلطنت جلوس
کرد و دارا لشکری عظیم بطرف ماکا دونه حرکت داد و در ضمن اعراب حجاز و اهل
فلسین که اغلب اشرار بودند کین و مجازات نمود چون لشکر دارا در اراضی

رسید فیلوس لشکر یونان را فراهم کرده و لشکر بهم آویختند لشکر یونان شکست خورد
 فیلوس فرار کرده متحصن گردید لشکر دوارا گرفته چون چاره ندید رسولان از دوارا
 فرستاد و اظهار چاکری نمود دوارا گفت از زمان کینخس و تا بحال یونان در تصرف
 ایرانیان بوده این عصبیان چه بود بالاخره او را عفو نمود و مملکت ماکا و ونیه را
 با واکذا کرد فیلوس پس چار دختر خود را بداد و حامله شد پس از حامله شدن او را
 یونان فرستاد دلایل از برای پس فرستادن بسیار ذکر کرده اند یکی از آنها
 اینکه دین دختر بدو با حمله بعضی اسکندر را پس داری اول دهند و گویند خود ایرانیان
 ملک کرده ابران را از تصرف برادر نالایق در آورده بتصرف اسکندر دادند ^{لقصه}
 پس از کرفتن دختر قرار شد فیلوس پس سالی هزار بیضه زر خالص که هر بیضه چهل مثقال
 طلا داشته باشد بر بزم خراج بفرستد فیلوس قبول کرده دارا او را مرخص نمود
 بدارالملک مراجعت کرد چون اجل محترم دارا رسیده بود فرزندان شد خود را
 مستی بدار نمود و لیعهد کرد و در گذشت مدت سلطنت او دوازده سال بود
 زال در زمان او و داع جهان گفت

اما عقیده فرنگیان و یونانیان

دارا را نوک پسر از نسل حرام دانند گویند اگو پس خود را ملقب بداریا داریوش
 دوم نمود از زمین برادر کو رس بر او شوریده در دهنه اول غلبه کرد بعد مغلوب شد
 دارا او را در خاکستر خفه کرد و بعد اشخاصی هم که در قتل زر کر پس معاونت کرده
 بودند کشت درین ضمن پادشاه لیدی بر او خراج کرد و او را هم کشت چنانچه در آن
 اوقات مصر بیا که شورش کرده بودند پس صد هزار پیاده و سواره همراه خود بر
 جنگ کرده مغلوب نمود غنایم و کمند یار و بهرسانید این سلطان در شقاوت نفس
 معروف آفاق بود و در مدت قلیل در ایران خونباریخت تمام شاهزادگان را کُشت
 و انما بقتل رسانید خواهر خود را زنده در گور کرد و در حق هر کس سوغتن میکردیت
 مخصوصا صنادید و ابطال و سر حنبها را پس از جنگ مصر بابل مراجعت کرد
 اختیار مملکت را باکو پس مانور واکذا رده خود بیش و عشرت مشغول کشت
 یکی از خواجهای او که از اهل مصر بود بواسطه حب وطن نیتی های اگو پس و تعذبات
 باو که در مصر کرده بود در دل داشت فرصت بدست آورده باکو پس نزد او
 و جد او را قطعه قطعه کرده بگره باخو رانید بعد از اگو س سلطنت بآریس سرکوه
 او رسید یعنی باکو اس او را بخت نشاند و سایر فرزندان را بخت بعد از او

خجاست نفس دارد و او را هم قبل رسانید مدت سلطنت او دو سال بود باکو آپس که
 یکی از پسر که دکان بزرگ بود چون خود میدانست تاج بر سر گذارد و در ۳۳۰ هجری
 سی و شش قبل از میلاد بواسطه اینکه کسی از شاهزادگان باقی نبود که مان نامی را
 از سلسله چغانشی انتخاب کرد و تاج بر سر او گذارد
 خلاصه عقیده مورخین مشهوری و یونانی این است که دارا مادرش عقدی نبود
 بلکه یکی از منصفه نامی مجبوره بوده و علت اینکه یونانیان او را بی نسب میدانند این است
 که مذهب آنها زنهای عذیده را جایز نمیدانند فقط یک زن عقدی را حلال و
 مابقی را حرام و اولادش را حرام زاده میدانند و برای او اسم نمیکند
 چنانچه حالیه هم در میان اردو پایان مرسوم و معمول است علی ای حال دارا
 پسر طبیعی اردشیر در از دست بود که بهمن باشد اردشیر (نوتوس)
 و ربابل در ۳۲۰ هجری وفات کرد و در ۳۳۰ هجری اردشیر (داراب) که
 او را دارای سیم و خود منش و داریوش سیم و کودمان گویند تخت نشست
 شصت و هشت سال باین این و سلطان فاصله بود مورخین ایرانی
 میت و چهار سال مدت سلطنت اردشیر و نیم از را پس را که آنرا نکون

منمن (منن) گویند توضیح کرده همچنین سی و شش سال مدت سلطت اردشیر
 سیم اخوست که اورایونانیان اکوپس گویند و چنان استنباط میشود که در ۳۳۸
 قبل از میلاد اکوپس کشته شد و بعد از دو سال که ارسس و دو نفر دیگر را باگو
 و مانتور تخت نشاندند کودمان اردشیر ثالث که اورایونانیان دای
 ابن دارا گویند برای سلطت چنانچه اشاره شد انتخاب کردند و اخلوین
 سلاطین کوچک و مدت های کم سلطت را اعتنا نکرده و یا از قلم انداخته
 و مدت های کم سلطت آنها را جزو سلاطین دیگر محسوب داشته چنانچه سلطت
 هر اسب و کتاسب و بهمن را هر یک از یکصد و میت الی یکصد و پنجاه سال
 گرفته اند و ابد سلطت زریبر و شغاد و از پادشاهی اسفندیاریسی نبرده اند
 و سه نفر اردشیر را یکی دانسته و شغاد را برادر رستم و کا و پس را
 (کامبیز) پسر پسر و پس و ماکد و نیاراکتایون مادر اسفندیار و سفر
 داریوش را با ماکد و نیاراکتایون گرفته و در کتاسب را از پدر و رفن اورا برده
 حمیده و اخوست را یکی از پهلوانان فرض کرده اند

فصل شصت و سیم در احوالات اردشیر و نیم

اردشیر دوم را از پس دازشت ذکاوت و هوشی که داشت یونانیان
 او را بمنین (ممنون) گفته و آرتاکرزس نیز نوشته اند بعد از آنکه دارا با
 وفات کرد پسر بزرگ او اردشیر که موزخین فرنگی و یونانی آرز پس گویند
 جلوس کرد و در معبد پازار کا د بقانون و آداب تا جلداری جامه شبانی
 سیروس اعظم را پوشیده برک درخت شترنمید و انجیر خشک خورده
 و شیرینی که از شیر و سرکه تریت یافته بود نوشید و تاج سلطنت را بفرق
 خود گذاشت در این ضمن یک نفر از کشانی که سابقاً مربی سیروس بود
 بتوسط قیافون بعرض پادشاه رسانید که سیروس قصد دارد پادشاه را
 در معبد بقتل رساند اردشیر حکم قتل سیروس را داد اما در شش مکه
 پاریزاتیس که عمه و مادر اردشیر بود او را زیر سویی کبوان پوشانید
 آنقدر جرج و فسخ کرد که پادشاه از پسر خون او در گذشت و حکم داد
 که بسار دپای تخت بیدی و آسپای صغیر مقرر حکومت خود برود و قستیکه
 سیروس بسار رفت چون مردم بخواه او بودند و او را برای سلطنت
 سزاوارتر میداشتند بخرکت امانی لاسمون و یونان دشت میی که

سلطنت داشت بواسطه کمارک اسپارتی که وزیر دشیرا بود بیت هزار
 لشکر از اسپارته و یونان میا کرده و با مالی محاسن سپرد پس و قبیح اعمال
 اردشیر را نیگفت سپرد پس برای اغفال اردشیر اول بجای شیره
 پرداخت و از آنجا هم بر لشکر خود بسیاری افزود و نیا فرن مراتب را برض
 بادشاه رسانید اسباب وحشت و همنه در درگاه سلطنتی مندر اجم گردیده
 تفصیل را بگردن ملکه پاری را تیس گذاردند اما سپرد پس با لشکر ایرانی و
 یونانی که متجاوز از یکصد و بیست هزار بود حرکت کرده در نزدیکی بابل سه
 جنگ سخت شد از دو جنگ اول آثار فتح با سپرد پس بود و جنگ اخیر در
 حضور اردشیر بود موافق قول اگزونوفون که همراه بوده نقل میکند اول
 سپرد پس تیری بر سینه اردشیر زده از روی زره زخم منگرمی نمود
 اردشیر هم تیری با پی سپردس زده و دو برادر هم آویختند آخر سپردس
 کشته شد و بقول پلوتارک سپرد پس را یک نفر سر بازگشت اما اکثر پس
 گویند در زمین معرکه تاج از سر سپردس افتاده بر تیریدات ایرانی ضربتی
 بر شقیقه او زد و هلاک نمود اردشیر حکم کرد مزارات خواجه سرودست

راست سیر و پس را بریده مادر سیر و پس سر باز و خواجه و میریدات بخت
 اگرز نو فون عد لشکر اردشیر را دو کرد و دو دست هزار نفر می نمود خود
 اگرز نو فون یکی از سپه دارهای لشکر سیر و پس بود بعد از قتل سیر و پس لشکر
 یونانی بسه داری کلیارک بخمال مشه اربودند قیافرن با ایشان در کنا
 شط زاب جنگ کرده بسیاری از لشکر یونان تلف شد باقی اگرز نو فون را
 سردار خود کرده جنگ کریر بطرف یونان می رفتند و لشکر ایران متعاقب
 آنها هسی بقتل و غارت مشغول بودند باقی که با تفاق اگرز نو فون تقریباً ده
 هزار بودند بطرف یونان رفته و ارد خاک اربو پاشدند اردشیر هم
 حکومت میدی و اسپهای صغیر را به قیافرن داد یکی دو جنگ هم میان
 قیافرن و یونانیان اتفاق افتاد آخر قیافرن را بر مصاحه گذارده که یونانیان
 خراج سابق را بدهند جنگ متار که شد سال بعد اژریلا پس تدارک لشکر
 کرده بخاک میدی تاخت در این بین فارنا باز برایشان تاخته بسیاری
 از آنها را بکشت مجده استه اربو مصاحه گذارند دفعه دیگر اژریلا س
 خیال جنگ داشت اردشیر بفارنا باز حکم کرده در دریا بر آنها استلا

نموده بسیاری از کشتیهای آنها را شکست همچنین استرونا پس ایرانی بالاسد و
 جلگه ایشان را معدوم نمود اما لی اسپارنه تخت و هدیای تقدیم داشته
 عقد مصالحه بسته شد اما لی جنیر و قبرس با مصریان اتفاق کرده شورش
 نمودند لشکرایران بر آنها استیلا کردند بعضی جنه ایر را بایران واکذاشتند
 و بعد از آن اردشیر قصد تخریر مصر کرده آنجا را فتح نموده بواسطه قحطی
 سختی که در میان لشکرافا دارد شیر مراجعت نمود بعد از چند می با اقوام
 کا و وزین جنگ کرده پس از زحمات آخر الامر بنابر امصالحه گذاردند
 درین جنگ چنان فحلی شد که قیمت یک سر خرشت درم بود اردشیر بعد
 از چهل و دو سال بواسطه ضعف پیری که بر او مسلط شده بود میان پسران او
 اختلاف در خصوص سلطنت حاصل شد اغلب سرداران و اعیان و رعیت
 خواخواه پسر بزرگ او دارا بودند اما باکو پس هم که پسر کوچکتر
 از همه بود از دربار با جمعی همسراه و هواخواه بودند اردشیر تاج را
 بدار انجشید و او را پادشاه خواند درین ضمن چون رسم بود یک نوش
 و بعد از سلطان باید قبول کنند دارا زن سیروس را از اردشیر

خواستار شد با اینکه سبب و شصت مشوقه داشت قبول نموده آن زن را
 بعد فرستاد اردشیر از این سبب متغیر گردید و اربابا بجهت بی‌باز
 قصد قتل پادشاه را نمود اردشیر از این واقعه مستحضر شد هر دو را به قتل
 رسانید پس از مرگ اردشیر اکوپس تمام شاهزادگان را کشته تاج
 بر سر نهاد و جلوس کرد قتل از جلوس ارباب برادر خود را که مردم
 با او میل داشتند مرغوب اردشیر نموده ارباب خود را مسموم کرد
 اردشیر در سن نود و چهار سالگی بمرد او مردی بود بسیار ملایم و بی‌غضب

فصل شصت و چهارم در احوالات اکوس اردشیر سیم
 اکوس پس از مرگ پدرش اردشیر دوم چون میدانست که مردم با او
 مایل نیستند تا مدتی فوت پادشاه را مخفی داشته احکام و فرامین را
 بهر پادشاه متوفی مهور میکرد و چنان مشهور کرده بود که اردشیر سلطنت را
 با و تفویض کرده و تا ده ماه بدین منوال بود تا آنکه با استقلال خود اطمینان
 حاصل کرده مرگ پادشاه را اعلان نمود و خود را اردشیر نامید اکوپس
 در شقاوت و بیرحمی در تمام دودمان ممتاز بود در مدت قبیل بسیاری را

بقتل رسانید و همه شاهزادگان را بکشت و خواهرش را زنده در کور
 کرد و یکی از عموهایش را با صد نفر از منبر زندان و غیرهای او در یک
 محوطه جمع کرده بضرب تیر همه را بکشت و در حق هر کس بدگمان میشد فوراً
 او را بقتل میرساند این همه شقاوت و سفاکی ابداً باعث امنیت نشد
 بلکه نایره اشتغال هیچ و مرج را دامن مینمود تا آنکه آرتا باز سارتاب
 (حاکم) توریه خروج کرده و اناالی شهر سیدون و مملکت فینیسی و مصرها
 متفق شدند و حکومتهای جزیره شپیر (جزیره قبرس از دریای سفید آ)
 سرکشی نمودند و اکوپس تنیه لشکر دیده حرکت نمود فینیسی را گرفته آتش زد
 ازین خبر حکومت شپیر از ترس او و در اطاعت درآمد سیدون هم
 ضبط و غارت کرده پادشاه آنجا را بکشت و از آنجا بمصر رفته مصر را هم
 متصرف شد منبر عون انحنایو پس که از آخرین حکمرانهای فراعنه است
 دستگیر نموده ولی محترم میداشت و مخارجی برای او معین کرده و حکومت
 همه سواحل آسیا را با و داد و اکلند و فرزندات را حاکم مصر کرده بکشت
 و ثروت زیاد را بجا بیل نمود و بعیش و عشرت مشغول شد و زمام

مام کلیه امور مملکتی را با کوس و مان تور واکذا کرده و بعد از بیت وها
 سال سلطنت اکوس را با کوس خواجہ مسموم کرد چون با کوس پس از
 اهل مصر بود و حب وطن در ویش بود و اوقات سخت گیری اکوس بمصر بها
 هر جریع و فتنه و توطئه کرد و معینیت داد بعد از مسموم کردن جدش را
 قطعه کرده بکبریه با خورانیید ظلمهای با کوس و مان تور بسبب خرابی
 امور لشکری و کشوری گردیده متدتر جاشیر از سلطنت ایران گریخته
 رو با ضحکال نهاد پس از مرگ پادشاه با کوس پس پسر کوچک اکوس را
 که آرس نام داشت تحت سلطنت نشاند و باقی فترت زندانش را بقتل
 رسانید مدت سلطنت او دو سال طول کشید و بقولی در این دو سال
 آرس و دو نفر دیگر سلطنت کرده پس از آن سلطنت بکودمان در ۳۶۸
 از خلقت آدم و ۳۳۳۳ قبل از عیسی متعلق گرفت و بعقیده بعضی شاهزاده
 نبوده باجمعه با اینکه معاملات ظالمانه و رفتار وحشیانه را اکوس نسبت
 بطبقات رعایا در کمال فتاوت قلب ظاهر ساخت و قلوب عموم را از خود منصف
 نمود نتیجه جزا ضحکال و انقراض سلطنت که همیشه لازمه تنفس عامه بوده حاصل نگرد



دارای سیم خود منیش دار بوش سیم کوزمان

فصل شصت و پنجم در احوالات دارای مصر

دارا بن دارا بن بهمن را دارای مصر گویند بعد از پدر مقام ملک الملوک یافت
 تمام متصرفات پدر عمال و نواب فرستاد امانی چمن و هند و گرنج بهم در امانت
 او قیام نمودند کم کم بای نخوت و تمرد و کبر و سبقت را گذارد بر اعیان و امرا
 بهشم حارث و استخاف نگاه کرد دست جو رو عتساف را دراز نمود و در مدت بازده
 سال سلطنت او فیلقوس میضای زرین را میفرستاد تا فیلقوس از دنیا برفت و
 با سکنه رسید و افرستاد مطالبه بیضه را نمود اسکندر جواب داد آن مرغی که
 بیضه میکند از قفس پرواز کرد و دارا در خشم شده گو و چوکان و قدری کنگد
 روانه داشت یعنی تو طفل باید گو بازی کنی و کنگد علامت مردان جنگجوی من است
 اسکندر بر رسول گفت من ایران را مثل این گو با چوکان بر بایم بعد مرغی را حاضر کرد
 کنگد را پیش او ریخت مرغ فوراً کنگد را را جمع کرد اسکندر گفت مردان و
 تو را مثل این مرغ که کنگد را را جمع کرد جمع کنم بعد قدری حنظل از برای دارا فرستاد
 یعنی عنقریب کام ترا مثل حنظل تلخ نمایم دارا در خشم شد سیصد هزار مرد و دلاوران
 کرده غزم جنگ نمود چون مردم ایران از دارا آزرده خاطر بودند در خوابا

پیام دادند که بطرف ایران اگر حرکت کنی بدون زحمت ایران را سخر نمائی آنگاه اسکندر
 بطرف ایران آمده چند کثرت مصاف دادند بالاخره ایرانیان بدار شوریده او را
 از میان برداشتند بقولی دو نفر از سپاهیان او را چند زخم قاتل زدند اسکندر
 ببا لین او آمد سرا و را در روی زانو کدازد و دارا گفت ازین اتفاقات در روزگار
 زیاد است اسکندر قسم خورد بقتل تو راضی نبودم دارا گفت چند وصیت دارم
 اول آنکه روشنگر دختر مرا بزاوجت قبول کنی دوم آنکه کشندگان مرا قصاص کنی
 سیم آنکه حاکم خارجی در ایران نگذاری پسند رهبره وصیت را بجزی داشت ایستاد
 میان شاهزادگان تقسیم کرده هر یک را بجلو مت محلی انتخاب نمود و جسد دارا را
 بامشک و عنبر نشت در مقبره پادشاهان ایران دفن کرد و افلاطون شاکر دستش را
 در زمان او بود

انتهای فرمیکان یونانیان

پس از آنکه گودمان تخت جلوس کرد و خود را ملقب بدار نمود و او را در یوشیم
 نیر کونید بعضی موثرین میگویند و از خانواده سلطنت نبود و حال آنکه برخی او را
 از احباب دارای توتوس دانند گویند دارا پسری داشت و پستان نام

پسر او پستان که ارسان نام او بود خواهرش سیلی کامیس را برزیت گرفت از او
 کودکان بوجود آمد او پستان را با سایر شاهزادگان خانواده سلطنت حکم اکوس
 کشته موثرین نوشته اند که کودکان چگونه از مرگ بخت بختیقه نوشته اند مثل چای
 که شان او نبود داشت با بچه در سال دویم سلطنت دارا مطابق پشید وی و چهار
 قبل از تولد مسیح اسکندر با سی هزار پیاده و پنج هزار سواره بجاک اسپا ورود کرد
 سپاه ایرانی با سرداران و پسر کردگان در حوالی شهر زلی اردو زدند سپاه
 ایرانی میت هزار سواره و میت هزار پیاده مقابل شدند جنگ در گرفت سپاه
 ایران بکلی شکست خورده سرگردگان کشته شدند اسکندر مقتضات دارا را تصرف
 کرد در روانه اسپای مغلی کردید از آن طرف در اعظم جنگ با یونانیهای مخالف کرد
 که اکثر از ولایات یونان با دارا همراه بودند مقصود دارا این بود که بکند نتیجه
 حفظ مملکت خود از جنگ در اسپای مغلی منصرف شود و دارا با پشید هزار لشکر
 در کنار رودخانه پیسار اردو زده دو لشکر هم آویختند لشکر ایران بهر میت نمود
 لشکر اسکندر اردوی دارا را متصرف شد مادر و خواهر و زن و دختر و پسر دارا
 را اسیر کردند چون دارا در وقت فرار اسلحه خود را ریخته بود خانواده او چو

خبر شد ندکان کردند که داراراکشته اند بنای زاری و ناله را گذاردند اسکندر بکفیر
 فرستاد که آسوده باشید دارا فرار کرده و کشته نشده و کمال احترام در باره او
 مبذول خواهد شد دارا فرار با جمعی قلیل همه شب را تاخت کرده تا بهد تا پاسک رسید
 چهار به سه اریونانی غریبه جمع آوری نموده ایچی نزد اسکندر فرستاد اسکندر بصفت
 شام ورود کرده بود دارا نوشته بود که متعلقان مرا از سیر می متخلص و مسترودا
 و اتحاد میان فیلومپس ایران یاد آورده و شاهانه قبول اظهارات محمد در میخواست
 اسکندر خلافتی از برای ایرانیان ثابت کرد با اینکه دارا دخترش را کشته بود با
 بدد و همه لایاتیمه که متفر ساخته بود تا شطافرات در تصرف نگذاشت اسکندر
 نکرده ناچار دارا بنای جنگ را گذارد اسکندر همه شهرهای فلسطین را متفر ساخت
 از آنطرف بمصر رفته مصر میا بواسطه ایرانیان غلبه آنها را محترم نمیداشتند
 با اسکندر تعیین کردند اسکندر روانه شهر تا پاسک شد از آنجا بیاید و رفت بکان اکلیرا
 در آنجا استعدادی دارند مجدداً دارا از درب مصالحه درآمد ولی چون بجای یاب
 شد غم کرد با اسکندر مجدداً جنگ کند اسکندر از خاک الجزیره و ارمنستان
 عبور کرده در مکان صحیحی اردو زد دارا با جمعی از باکتری و یک قمت از گستران

فصل شصت و پنجم در احالات دارای صغر

دارا بن دارا بن بهن را دارای صغر گویند بعد از پدر تمام ملک الملوکی یافت
 تمام متصرفات پدر عمال و نواب فرستاد انا بی چین و هند و گرج هم در اعانت
 او قیام نمودند کم بای تخت و تهم و کبر و بیعت را گذارد بر اعیان و امرا
 چشم حارث و استخاف گاه کرد دست جو و عتاف را در از نمود و در مدت یازده
 سال سلطنت او فیلقوس بیضی زرین را میفرستاد تا فیلقوس از دنیا برفت و
 با سکنه رسید دارا فرستاد مطالبه بیضه را نمود اسکندر جواب داد آن مرغی که
 بیضه میکند از قفس پرواز کرد و در آدرخشم شده گو و چوکان و قدری کنگد
 روانه داشت یعنی تو طفلی باید که بازی کنی و کنگد علامت مردان جنگ جمعی من است
 اسکندر بر رسول گفت من ایران را مثل این گو با چوکان بر بایم بعد مرغی را حاضر کرد
 کنگد را را پیش او ریخت مرغ فوراً کنگد را را جمع کرد اسکندر گفت مردان و
 تو را مثل این مرغ که کنگد را را جمع کرد جمع کنم بعد قدری حنظل از برای دارا فرستاد
 یعنی عنقریب کام ترا مثل حنظل تلخ نمایم دارا درخشم شد بیصد مزرا مرد و دلاور
 کرده غزم جنگ نمود چون مردم ایران از دارا آزرده خاطر بودند در خطابا

پیام دادند که بطرف ایران اگر حرکت کنی بدون زحمت ایران را مسخر نمائی آنگاه آمد
 بطرف ایران آمده چند گزرت مصاف دادند بالاخره ایرانیان بدار شوریده او را
 از میان برداشتند بقولی دو نفر از سپاهیان او را چند زخم قاتل زدند اسکندر
 بابلین آمد سراورادر روی زانو گذارد و دارا گفت ازین اتفاقات در روزگار
 زیاد است اسکندر قسم خورد بقتل تو راضی نبودم دارا گفت چند وصیت دارم
 اول آنکه روشنت دقتر مرا بواجب قبول کنی دوم آنکه کشندگان مرا قصاص کنی
 سیم آنکه حاکم خارجی در ایران نگذاری هکند رهبر سه وصیت را مجری داشت ایاز
 میان سایر اداکان تقسیم کرده هر یک را بملکومت محلی انتخاب نمود و جسد دارا را
 بامشک و عنبر شسته در مقبره پادشاهان ایران دفن کرد و افلاطون شاکر و معتمد
 در زمان او بود

انامقیده فرنگیان و یونانیان

پس از آنکه کورمان تخت جلوس کرد و خود را ملقب بدار نمود و او را داریوش سیم
 نیز گویند بعضی مورخین میگویند او از خانواده سلطنت نبود و حال آنکه برخی او را
 از اصحاب داریوش و توس دانند گویند دارا پسری داشت و پستان نام

پسر او پستان که ارسان نام او بود خواهرش سیلی کامیس را برزیت گرفت از او
 که گومان بوجود آمد او پستان را با سایر شاهزادگان خانواده سلطنت بکلم اکوس
 کشته موزین نوشته اند که گومان چگونه از مرکبست بحدیقه نوشته اند مثل حاجی
 که شان او نبود داشت با بجمه در سال دویم سلطنت دارا مطابق پشید و می پد
 قبل از تولد مسیح اسکندر با سی هزار پیاده و پنجاه هزار سواره بجاک اسپیا و رود کرد
 سپاه ایرانی با سرداران و سپه گردگان در حوالی شهر زلی اردو زدند سپاه
 ایرانی میت هزار سواره و میت هزار پیاده مقابل شدند جنگ در گرفت سپاه
 ایران بکلی شکست خورده سرگردگان کشته شدند اسکندر متصرفات دارا را تصرف
 کرد و روانه اسپیا سی سفلی گردید از آن طرف در اعظم جنگ با یونانیهای مخالف کرد
 که اکثر از ولایات یونان با دارا همراه بودند مقصود دارا این بود که بکند رنجته
 حفظ مملکت خود از جنگ در اسپیا سی سفلی مضرف شود دارا با پشید هزار لشکر
 در کنار رودخانه پینار اردو زد و دو لشکر هم آویختند لشکر ایران برزیت نمود
 لشکر اسکندر اردو سی دارا را متصرف شد مادر و خواهر و زن دختر و پسر دارا
 را پسیر کردند چون دارا در وقت فرار اسلحه خود را رنجته بود خانواده او چو

خبر شد ندگان کردند که دارا را کشته اند بنای زاری و ناله را گذاردند اسکندر بکفر
 فرستاد که آسوده باشید و اراخرا کرده و کشته نشده و کمال احترام در باره او
 مبذول خواهد شد و اراخرا را با جمعی قلیل همه شتاب تاخت کرده تا شهر تا پاسک رسید
 چهارم به ساریونانی غریبه جمع آوری نموده ایچی نزد سکندر فرستاد اسکندر بصفات
 شام و رود کرده بود و ارا نوشته بود که متعلقان مرا از اسیری متخلص و مسترد او
 و اتحاد میان فیلو پس ایران یاد آورده و شایسته قبول اظهارات محم و در اینخواهم
 اسکندر خلفانی از برای ایرانیان ثابت کرد با اینکه دارا دخترش را گفته بود با
 بدد و همه لایاتیه که متفر ساخته بود تا شطرات در تصرف نگا دارد اسکندر
 مکروه ناچار و ارا بنای جنگ را گذارد و اسکندر همه شهرهای فستین را متفر ساخت
 از آنطرف بمصر رفته مصر را بواسطه ایرانیان مذہب آنها را محترم نمیداشتند
 با اسکندر تمکین کردند اسکندر روانه شهر تا پاسک شد از آنجا بیضا و رفت بکان اکلیرا
 در آنجا استعدادی دارند مجدداً و ارا از درب مصالحه درآمد ولی چون بجای یاس
 شد عزم کرد با اسکندر مجدداً جنگ کند اسکندر از خاک الجزیره و ارمستان
 عبور کرده در مکان صحیحی اردو زد و ارا با جمعی از باکتری و یک قمت از رستگان

این خبر با اسکندر رسید روانه باکتر باشد لکن بیتی مجروح و مقابل شدن با لشکر اسکندر
 فرار کرد و ندیپس پیش دار آمد و عجز و لایه و توبه کرد و دارا گفت دیگر ازین تخت خلج
 نمیوم و ازین ندکی پسر شدم چون دید دارا قبول نمیکند ناچار او را چند زخم کاری
 زده روانه بیابان کردند و خودشان مشهرا نمودند یکی از بزرگان مقدونیه دارا
 در کنار نهر آب بحالت احتضار یافت دارا چون او را دید بنالید و قدری آهست
 آنوقت سر خود را بدامن او گذاشت و گفت من غریب هستم و صیتی دارم سلام
 با اسکندر برسان و بگو چون تو با اهل و عیال من خیانت نکردی خدا از تو راضی باشد
 و ملک وی زمین ترا دهد و روشک خرم را در خلج خود در آور و بیگانه را بباران
 مسلط مکن آنگاه جان بداد اسکندر درین ضمن وارد شد چون این حال مشاهده نمود
 او را بطریق پادشاهان بزرگ بجاک سپرد و نامه و زاری بسیار نمود چنانچه پادشاه
 شد آنگاه روانه مملکت میمرگانیا که مازندران باشد کردید چون عمال دارا فسید
 از در ضراعت و اظهار چاکری درآمدند پس از چندی اسکندر روانه آریاکه پسر
 باشد کردید اما بی هرات هم بدون جنگ تسلیم شدند اسکندر مالک کل ممالک ایران
 گردید و بواسطه اینکه غلب سپاه یونانیان که هواخواه دارا بودند با اسکندر مخالفت

کردند سی هزار نفر از جوانان ایرانی را اسکندر بختام خاکش که اغلب فتوحات ^{سپه} این نظام بوده تربیت کرده بود و کمال و ثوق را آنها داشت این سبب نفوذ ^{سپه} شده بود اسکندر پارسینا سپهسالار را با جمعی از قوا و لشکر قتل رسانید پس از آن برای تخیر سمرقند و بخارا و خجند و غیره عزم فرمود مردم بیاطله بی مزاج تسلیم شدند از آنجا اسکندر از بیابان سیبری عبور کرده از بابالابواب سربر آورد و آذربایجان رفت و بنای شهر عالی نهاد اسکندر در تصرفات خود سیزده شهر عالی بنا کرد و نام همه را اسکندریه گذاشت و بعد از آن اسم با تغییر کرد اسکندر جنگ سختی با ترکمانان کرده ظفر یافت و بیس قاتل دارا را کشت و خمر او و دشمن را خراج کرد چندی بعیش مشغول شد چون میل زیاد بشراب داشت یکت مست طاف شده حکم داد کلیطیس سردار بزرگ را کشتند صبح نادم شد مردم از او رنجیده خاطر کردند درین بین فرماندههای شهر آلمان غم زیارت اسکندر کردند بعد از سیزده روز خدمت اسکندر رسید با او هم بشر شد و مراجعت نمود رسم آنها این بود اگر مولود پسر بود میکشند و اگر دختر بود پرستاری میکردند با اجمله اسکندر غزیت هندوستان کرد در ^{۲۸۳} پنجاه هزار و دویست و هشتاد و سه

از رود این دپس که اکت باشد عبور کرد پورپس پادشاه هندوستان تهنیز لنگر
 کرده و چند زنجیر قیل در مقدمه ایشان متباد کرد که اسپهای لشکر اسکندر را فرار
 کنند و از رود عبور نکنند اسکندر شب از آب عبور کرده جنگ در گرفت پسر
 پورس کشته شد پورس خودش با سی هزار نفر پیاده و چهار هزار سواره و سیصد
 جنگی و دویست زنجیر قیل بر لشکر اسکندر حمله برد جنگ سخت شد سوارهای لشکر هند فرار
 کردند فیلبانها را با تسمیه زدند فیلبا مطلق الفان در میان پیاده ها افتاده میت نهرا
 نفر از لشکر پورپس با دو پسرش کشته شد پورس فرار کرده او را گرفته محقرمانزد
 اسکندر آوردند او در کمال طلاق لسان سخن میگفت اسکندر او را بر مالک خود
 سلطنت داده و کمال توقیر نموده پورپس زمین خدمت بوسپیده روانه مملکت
 خودش و بقولی هم پورپس جنگ نکرد در اول دفعه از در صلح درآمد دختر خود را
 که در و جا بهت شهره آفاق بود با جام یا قوت و کیف طیب حاذق خود تقدیم
 کرد اسکندر از شوق و عشق دختر بکلی از جنگ صرف نظر کرده با او هم آمیختند
 جنگ اسکندر با قورپادشاه یکی از مملکت

چون اسکندر عزم جنگ با قور را نمود قور با لشکر عظیم ببرد پنجاب آمد جنگ کرد

کشته شد اسکندر ممالک اورا صمیمه ممالک پور پس کرد مدت مدیدی اسکندر در سنجاب
 اقامت نموده بنائهای عالی برپا کرد پس از آن اهل بحیره با اسکندر جنگ کرده اسکندر
 سه سکه حکم آنها را که دور قلمه کشیده بود دفع نموده هفده هزار تن از آنها را بکشت
 و هشتاد هزار کس اسیر نمود از سپاه اسکندر صد نفر مقتول شدند و غنایم بسیار بد
 آوردند پس اسکندر صانع قلعه را که محل مفیدین بود خراب کرد درین ضمن اهل یونان
 انجمن کرده و گفتند ما روزیکه از مقدونیه بیهرون آمدیم بسیاری از ما کشته شد
 و کمان نداریم روی وطن را ببینیم اسکندر متحضر گردیده هر چه نصیحت کرد فایده
 نداشت لشکریان را مرخص کرده خود روانه بابل شد بعضی از موزنین اعتقاد بر این داشت
 که اسکندر بعد از فراغت از هند روانه چین شد چون پادشاه چین تاب و میتناور
 بابا پس مبتل میان لشکر اسکندر آمد او را شناخته و بگیرد نموده نزد اسکندر
 ببرد و یک اسکندر را اوید بنای تعلقات فوق العاده را که دارد که موافقت با مزاج اسکندر
 کرد پس از آن اجازه حاصل کرد که بپای تخت فقه تهیه ضیافت اسکندر لشکر را
 را ببیند بجز دیکه بپای تخت رسید فوراً تمیز لشکری فزون از شماره نموده مرا
 کرد و در مقابل لشکر اسکندر صف کشید اسکندر در تعجب شد خاقان با وزیرش

این خبر با اسکندر رسید روانه باکتر یا شد لکریست بمجد مقابل شدن با لکسر اسکندر
 فرار کردند پیشش دار آمد عجز و لایه و توبه کرد و ارا گفت دیگر ازین تحت خلج
 نمی شوم و ازین ندکی پسر شدم چون دید دار قبول نمیکند ناچار او را چند زخم کاری
 زده روانه بیابان کردند و خودشان فسرار نمودند یکی از بزرگان مقدونیه ارا را
 در کنر نه آب بحالت احتضار یافت دارا چون او را دید بنالید و قدری آهست
 آنوقت سر خود را بدامن او کد ارد و گفت من غریب هستم و صیتی دارم سلام
 با اسکندر برسان و بگو چون تو با اهل و عیال من خیانت نکردی خدا از تو راضی باشد
 و ملک و وی زمین ترا دهد و روشک و خرم را در خلج خود در آور و یکانه را بایران
 مستطمن آنگاه جان بداد اسکندر درین ضمن وارد شد چون این حال مشاهده نمود
 او را بطریق پادشاهان بزرگ بجاک سپرد و ناله و زاری بسیار نمود چنانچه اشته
 شد آنگاه روانه مملکت میرگانیا که مازندران باشد کردید چون عامل دارا فسید
 از در ضراعت و اظهار چاکری در آمدند پس از چندی اسکندر روانه آریاکه هرات
 باشد کردید اما بی هرات هم بدون جنگ تسلیم شدند اسکندر مالک کل ممالک ایران
 کردید و بواسطه اینکه غلب سپاه یونانیان که هواخواه دارا بودند با اسکندر لغت

کردند سی هزار نفر از جوانان ایرانی را اسکندر بنظام فائکس که اغلب فتوحات ^{سطح} این نظام بوده تربیت کرده بود و کمال وثوق را آنها داشت این سبب نفرت ^{یونانی} شده بود اسکندر پارسینا سپهسالار را با جمعی از قواد لشکر قتل رسانید پس از آن برای تخیر سمرقند و بخارا و خجند و غیره عزم فرمود مردم بیاطلاع بی منازعه تسلیم شدند از آنجا اسکندر از بیابان سیبری عبور کرد از بابالاباب ^{اور} سردر ^{آورد} و آذربایجان رفت و بنای شهر عالی نهاد اسکندر در تصرفات خود سیزده شهر عالی بنا کرد و نام همه را اسکندریه گذاشت و بعد از مدت زجا آن اسم را تغییر کرد اسکندر جنگ سختی با ترکمانان کرده ظفر یافت و بیس قاتل دارا را کشت و دختر او و روشک را الحاح کرد چندی عیش مشغول شد چون میل زیاد به شراب داشت یکت مست طاف شده حکم داد کلیطیس سردار بزرگ را کشتند صبح نادم شد مردم از او رنجیده خاطر گردیدند درین بین فرماضه های شهر آمان غرم زیارت اسکندر کرد بعد از سیزده روز خدمت اسکندر رسید با او هم بستر شد و مراجعت نمود رسم آنها این بود اگر مولود پسر بود میکشند و اگر دختر بود پرستاری میکردند با الجله اسکندر غریت هندوستان کرد در ^{۲۸۲} پنجاه هزار رویت و شتادوست

از رود این دپس که اتمک باشد عبور کرد پورپس پادشاه هندوستان تجنیز لنگر
 کرده و چند زنجیر فل در مقدمه ایشان متراود که اسپهای لشکر اسکندر رزم و
 کنند و از رود عبور نکنند اسکندر شب از آب عبور کرده جنگ در گرفت سپر
 پورس کشته شد پورس خودش با سی هزار نفر پیاده و چهار هزار سواره و پشیده
 بجنگی و دویت زنجیر فل بر لشکر اسکندر حمله برد جنگ سخت شد سوارها لشکر هند فرا
 کرد فیلبانها را با تیه زدند فیلبا مطلق الفان در میان پیاده افتاده میت هزار
 نفر از لشکر پورس با دوسپرش کشته شد پورس فرار کرده او را کرقة محترمانه زد
 اسکندر آوردند او در کمال طلاق لسان سخن میگفت اسکندر او را بر ممالک خود
 سلطنت داده و کمال توقیر نموده پورس زمین خدمت بو سپیده روانه مملکت
 خودش و بنوبلی هم پورس جنگ نکرد در اول دفعه از در صلح درآمد و تخر خود را
 که در و جا هست شهره آفاق بود با جام یا قوت و یکفرطیب حاذق خود تقدیم
 کرد اسکندر از شوق و عشق و تخر بکلی از جنگ صرف نظر کرده با او هم آغوش شد
 جنگ اسکندر با قور پادشاه یکی از ممالک هند

چون اسکندر عزم جنگ با قور را نمود قور با لشکر عظیم بسرحد پنجاب آمد جنگ کرد

کشته شد اسکندر ممالک و اراضیمه ممالک پور پس کرد مدت مدیدی اسکندر در سنجاب
 اقامت نموده بنای عالی برپا کرد پس از آن اهل بحیره با اسکندر جنگ کرده آن
 سه سکر محکم آنها را که دور قلعه کشیده بودند فتح نموده هفده هزار تن از آنها را بکشت
 و هشتاد هزار کس اسیر نمود از سپاه اسکندر صد نفر مقتول شدند و غنایم بسیار بد
 آوردند پس اسکندر رصان قلعه را که محل مفیدین بود خراب کرد درین ضمن اهل یونان
 انجمن کرده و گفتند ما روزیکه از مقدونیه بیرون آمدیم بسیاری از ما بکشته شدند
 و کمان نداریم روی وطن را ببینیم اسکندر متحضر گردیده هر چه نصیحت کرد نپذیرید
 ناچار لشکریان را ممرضه کرده خود روانه بابل شد بعضی از موزنین اعتقاد بر این است
 که اسکندر بعد از فراغت از هند روانه چین شد چون پادشاه چین تاب و میثاق
 بابا پس مبتدل میان لشکر اسکندر آمد او را شناخته دستگیر نموده نزد اسکندر
 بجزدیکه اسکندر را دید بنای تعلقات فوق العاده را که دارد که موافقت با مزاج اسکندر
 کرد پس از آن اجازه حاصل کرد که بپای تخت رفته تهنیت ضیافت اسکندر و لشکریان
 را ببیند بجزدیکه بپای تخت رسید فوراً تهنیز لشکری فزون از شماره نموده مژده
 کرد و در مقابل لشکر اسکندر صف کشید اسکندر در تعجب شد خاقان با وزیرش

از لشکر جدا شده بمحمت اسکندر آمد عرض کرد مقصود من این بود که بدانی مصالحه از دست
 نبود پس از آن تحت و هدایا پیشکش نموده و قبول خراج کرده بمقر سلطنت خود رفت
 القصه اسکندر پس از فراغت از هند و چین روانه بابل شد از رود امانت روانه گردید
 از شط العرب سر بدر آورده وارد بابل شدند و در ضمن حرکت جماعت اقصی و امسی
 قصد لشکر اسکندر کردند اسکندر با آنها جنگ کرد بهزیمت نمودند و در قلعه متحصن شدند
 اسکندر باز زبان بالای دیوار رفته و یکی دو نفر در تعاقب او بودند که نزد بانیان
 آن جماعت زخم منگبری با اسکندر زدند که بیهوش شدند لشکریان فوراً بالای او
 وارد قلعه شدند اسکندر را خلاص نموده آن جماعت را بقتل رساندند پس از چند
 روز اسکندر بهتر شده روانه کردید از کرمان راه شوش و فارس بیابان رسیدند
 درین مسافت بسیاری از لشکر اسکندر از تشنگی و کسبکنی تلف شدند چون آن
 با آنها برادرانه رفتار میکرد ابد اتمنوم نبودند و ظهار و تشنگی نمی نمودند و اوقاتیکه
 بفارس رسید از خراب کردن تحت جمشید بسیار دستک شد القصه اسکندر میل کرد
 که موافقت و اتحاد واقعی میان ایرانیان و یونانیان باشد پری سینه و پریز
 را که نسبت با سلاطین ایران داشتند نکاح کرد و یک دختر و ارارابه بفسین

سرور داد و هشتاد نفر از دوشیزگان را بپناه عهد بست و سایرین هم بعد
 قوه وصلت کردند و در میان ایرانی و یونانی زروسیم بسیار قیمت کرد و ابدافرقی نکند
 حتی سی هزار نفر از جوانان ایرانی را اسپه و ارث گذارد و پستان را در شش ماه
 پس از آنکه بیابل رسید چند روزی گذشت که یک شب در خانه میریس که از بزرگان
 بود دست طایف شده نب عارض او کرد و دید روزی هجدهم بملا شد روزیست و ششم
 برای جاویدانی شتافت جسد او را در اسکندریه بجاک سپردند عمر او سی و دو سال
 مدت سلطنتش شانزده سال بود گویند رغبت او با پسران ساده زیاده از دختران
 ناپستان بود و از او پرسیدند چگونه عالم را متصرف شدی گفت بعد از جهان
 برفت از جهان با هزاران تیغ نادر اسپه پانچ آمد نه تیغ

در باب نژاد اسکندر اختلاف است برخی گویند قلو س نام که عاشق مادر اسکندر بود
 فلیپ پدر اسکندر را کشت و بعضی گویند وقتی اسکندر قلو پس را کشت فلیپ زنده
 بود و ارسطو وزیر خود را با اعیان و اشراف احضار کرده و با طاعت اسکندر
 امر نمود و در گذشت با جمله اسکندر در حال مرض کاغذی با درش نوشت که
 من بزودی روی زمین را گرفته و در آن عریضه استدا کار کرده بود طحا میکه در مصر

او میدهند باید اشخاصی صرف نمایند که مصائب مانده ندیده باشند و از ایشان
غریزی فاقه نشده باشد این قعه اسباب تسلی ما در او شد از صفات حمیده اسکندر
موزین بسیار نقل کرده اند من جمله روزی یکی از سپه داران مقصد دشمن را نزد
او بادست بسته آوردند فرمود دست او را باز کنید یکی از حضار گفت اگر
من بودم اسکنه مروت در حق او نمیکردم اسکندر گفت چون من تو نیستم او را
عفو کردم و لذت من در عفو است

مجرم کر آن قیقه بداند که نفس ما را چه لذتی است بمهرنگاه
همواره ارتکاب حرام کند و ایم بنده ما کنه آرد باعداً

از اسکندر پرسیدند چرا احترام پست را پیش از پذیر میکنی گفت پدر مرا از اسما
بر زمین آورد و بدو پست داد از زمین باستان میروم
اما عقیده فرکیان و یونانیان

گویند موزین شوق در باب اسکندر افسانه های غریب ساخته اند ولی در اصل
وقایع طرفین اتفاق دارند مثل لشکر کشیدن او با ایران و کریمتن و کشته شدن
دارا و مروت اسکندر در باره او و رفتن او بطرف هند و فتح کردن او در هند

و چون تفصیل آنکه اسکندر پسر فیلیپ (فیلمو پس) مادرش آلمانی بود از مطوی حکیم
 او را تربیت کرد و جوانی دانا و با درایت و کفایت بود همیشه فکرش را بکارها
 مهم و مقاصد عالیہ مصروف میداشت در سیصد و سی و چهار قبل از میلاد
 در سن بیت سالگی عازم تخییر ایران گردید در مدت قلیلی یک قسمت از
 افریقا و اغلب از ممالک اروپا را متصرف شد آلمانی یونان به چوخت
 اهل مقدونیه را از خود نمیدانستند بلکه ملت وحشی و اجنبی میگردیدند فیلیپ
 و اسکندر را با آن قدرت از خود ندانستند بلکه از انتساب او و اعقابش
 نگنی عظیم داشتند فقط آلمانی مقدونیه با آنها محبت داشتند
 ایرانیان در اواخر غلبه او بایران بواسطه جذب قلوب و دلربایی که داشت
 مجذوب و مفتون گردیدند و او را بهمان چشم که در کبخر و دیده بودند در او
 میدیدند و بهر وسیله و دست آویزی که بود میخواستند نسب او را
 بسلاطین کیان برسانند این بود که میگفتند اسکندر پسر داریا از طرف مادر
 لیانی است در بعضی از کتب تواریخ مسطور است که فیلمو پس پدر اسکندر
 با دارا جنگ کرد مغلوب شد قبول خسراج نمود و دختر خود را بدارازنی

داد در شب زفاف دارا از دیوان او استقامت را بجا نموده بدش آمد
 اورا بیونان فرستاد و دختر در همان شب حمل برداشته بعد از رسیدن
 بیونان اسکندر را ز او بوجود آمد بعضی دیگر از مورخین را عقیده این است
 اوقاتیکه اردشیر در از دست ارتاگزرسن مأموری سفارت در دربار
 فلپ فرستاد و مادر اسکندر با سفیر یابی از بهرامان او را بی پیدا کرد
 اسکندر را حامله شد این همان افسانه کتاسب است که در شناسه میگوید
 بروم رفته کنایون دختر قیصر را برنی گرفت چه بیستاسب پدر داریوش
 هم بخود او اشتباه نموده اند و یونان را بروم و کنایون را بجای نطفه مالد
 واضح روایات آنست که وقتیکه فلپ مادر اسکندر را طلاق داد و الیس
 شهرت داد که اسکندر پسر فلپ نیست اسکندر وقتیکه بعد آمن در افریقا
 رفت از سنه زندگی فلپ بتر کرد و خود را پسر آمن (آقاب) بنام
 ایرانیها که این واقعه را شنیدند گفتند که اسکندر را از تخمه کهنه و میدانم
 فرزند همان رب النوع خیالی خود میدانند خلاصه اسکندر با لشکر مقدونیه
 و عده از عساکر یونانی که باطناً با او همراه نبودند و قسریاً عده آنها چل نرا

نفر بود روانه ایران شد و بواسطه اختلافات درباریان و هرج و مرجی که در ایران بود براحت و آسودگی وارد شد پس از آنکه این قهرمان قنار بابل شوش و اصفهر و همدان و رسی که از بلاد معظمه این کشور بود اسپتلا کرد اول جنگی که در میان اسکندر و ایرانیان واقع شد در کنار ایرماغ غرانیک بود و نزدیک بود در این جنگ اسکندر کشته شود یکی از سرداران بزرگ او را متخلص کرد چون اغلب اردوی ایران در اناطولی یونانی بودند و در سواحل آسیا توطن داشتند مخفیاً با یونانیها اتفاق نموده بعضی بار دوی اسکندر پیوسته بعضی خود را کنار کشیده راه داده اسکندر را از اناطولی گذشته بهبوت داخل خاک سوریه و شامات شد امانی سوریه و مصر هم که از ظلم و جور ایرانیان در پستوه بودند موقع را غنیمت شمرده با اسکندر را زودرا طاعت در آمدند فقط امانی شهر صور تمرد کردند که پس از ششماه محاصره اسکندر آنجا را فتح کرده و امانی را اسیر نموده بفرخستند و چون شهر صور مرکز تجارت دنیا بود اشیاء نفیسه آنجا را حمل با سکنه ریه نمود و آرای سیم که پادشاه ایران بود لشکر عظیمی بجهت مدافعه لطرف اسکندریه

راند در حدود سوریه بجای سخت شد قبل از وقوع این جنگ یمن یونانی بدار گفت
 که درین ایام را اسکندر قشون بجا که دنیه بفرستد قبول نکرد اگر فرستاد
 بود اسکندر مجبور بر اجابت میشد از بدبختی دارا در این ضمن یمن برود و اراقتو
 بدر بند های سیلیبی برده بواسطه تنگی مکان نسیجه حاصل نکرد و قتیکه بشهر
 ابوس رسید در فیضا و زخمهای لشکر اسکندر را راکست بواسطه این دناست
 عرق حیات لشکر اسکندر بحرکت آمده جنگ سختی در گرفت بواسطه ضیق مکان
 بیشتر سواره و پیاده لشکر ایرانی در بالای تپه ها ایستاده کاری نمیتوانستند
 بکنند و اغلب یونانیها که اجیر بودند عدا برای غارت در لشکر دارا شکست
 انداختند اهل بیت دارا اسیر شدند اسکندر در باره آنها بسیار بزرگ
 منشی کرده نژاد خود را بداریوش بزرگ رسانید تا قلوب اهل ایران را
 بخود مهربان کند این واقعه در نصد و پنجاه و چهار قبل از هجرت بود اسکندر
 از سواحل بحر بنفید و دریای احمر و مصروفت حسی حاصل نکرد تا قلوب اهل
 ایران را بخود مایل نکرد اسید باین فیروزی نایل نشد و اراپس از این
 جنگ هر چه آدم فرستاد و صلح خواست که اناطولی و سوریه و مصر را بکند

واکه از نماید بملنی هم خسارت بدید اسکندر قبول نکرد قصد گرفتن پادشاه
 مشرق را نمود در خانهم نامهای مخفی که با دینوشتند و او را تشویق میکردند
 و تانین میدادند و آرا پس از شکست ابریل در تدارک جمع آوری
 لشکر بود بوس پس و ناهارزان که دو سپه دار بزرگ بودند او را گرفته باز
 طایفه ساختند در یک عراده که روی آنرا با پوست پوشیده بودند و
 بطرف باکتریا که بلخ باشد راندند و سوار لشکر از این دو سپه دار جدا
 شدند اسکندر که بهمان رسید شنید و ارا پنج روز پیش از آن خبر رفته
 فوراً او را تعاقب کرد در بین راه تفصیل کار آن سپه دار را شنید و
 خود سپه دار را و دارا را رسانید چون سپه دار را و درود اسکندر را دیدند
 زخم کاری بدار ازده باشند و نفر سوار سه ار کردند و قتی که اسکندر
 ببالین دارا رسید بقولی جان داشت و بر دایمی مرده بود پس از چندی
 بوس را از بخیر کرده نزد اسکندر آوردند حکم کرد که کوشش و مینی او را
 بریده برادر دارا دادند و او را بدرخت بسته از میان پاره کرد
 اسکندر پس از مرگ دارا بی مانده ایران را متصرف شد و اشیای نفیسه

ریاد بدست آورد و معاملات اسکندر با ایرانیان خاصه در ابتدا می کار در
 کال جوانمردی بود اسکندر در سیصد و سی قبل از میلاد مازندران و کرمان
 منخر کرد و با خنر (بلخ) و بستان و هرات تا خت استیلا نمود پس از آن
 از حیون گذشته چندی متوقف گردید آنگاه امانی با خنر و پسر قند و
 خوارزم و کاشغر را میضیع ساخت پارتی از روسای مل و طوائف مختلفه
 و حکام بلاد منعقد کرده که در کلیه امور کار بمشورت کند و با پستقرار و
 استقلال آنها اطمینان داد آنگاه در خشان دختر والی سمرقند را عروسی
 کرد خلاصه پس از استیلا می سمرقند و تمام بلاد حیون و پسچون از راه
 افغانستان بنده وستان رفت و در مراجعت بند آمد و بکران و کرمان و
 فارس و خوزستان تاخت و در آنجا دختر بزرگ دارا را به بکری و بخت
 اختیار نمود و اسم این دختر را پوران دخت و پری دخت و در شنگ
 نوشته اند و یونانیان پاریزاتیس که پریزاد باشد گویند در این موقع اسکندر
 هشتاد نفر از شاهزاده خانها و نجیب زاد نامی ایرانی را با هشتاد نفر از
 سرداران می خود تزویج نمود در یک مجلس عروسی کرد و یک مرتبه دختر دارا را

با هشتاد نفر عروس و در مجلس کردند و در پهلوی شوهرهای خود قرار گرفتند
 و تمام مصارف عروسی را اسکندر از خود متحمل شد مقصود اسکندر از این
 کار و موافقت اتحاد تمام میان امای ایران و یونان بود که بعد ما
 معاندت و مخالفت نکنند فتوحات اسکندر فقط بر شادت و جلالت
 نبود بلکه این تدابیر صائبه و تهیدات و دستور العملهای ارسطو هم در آن
 کلی داشت من جمله علوم و زبان یونانی را بخوبی در ایران رواج داد
 پس از آن از خوزستان بابل آمد در آنجا در سیصد و بیست و سه مرض
 تب در گذشت در آنوقت حدود مملکت اسکندر از یک طرف کشمیر
 بود و از طرف دیگر رود داناوب از جانبی خرطوم و دودان و از طرفی
 مسکن طوائف اسکیت در شمال بحر خزر یعنی دشت قباق از سمتی رود
 کلک و بنا در خلیج فارس و عراقی و دیوایی و سه نوشته اند
 یکی از حرکات غیر مطبوع اسکندر آتش زدن اسپتخر بای تخت سلاطین
 ایران است اوقات زمان که در اسپتخر بود چند همانی دادشبی
 در یکی از آن مجالس زنی یونانی که مشغول او بود در حال مستی خواش

کرد اسپتخر را محض خوش آمدیو نانیها و طافی آتشها سبک سلاطین ایران
 در یونانستان افروختند بسوزاند حضار که همه مست بودند تصدیق کردند
 اسکندر بدست خود مثل گرفته آتش افروخت حضار هم باو تقلید کردند
 این عمارت که بنایش از چوب سدر و عود قماری بود بکلی بسوخت باداوان
 از این حرکت پشیمان شده چاره هم نداشت چنانچه بمناسبت در میان
 اسکندر پس از اسپتیلای اغلب ممالک آسیا و منبر یافا و اروپا همچو
 تمام مل قطعات ارض را در تحت رایت و قوانین واحد جمع کند
 و مطیع یک سلطنت نماید که منبر مانفرمای تمام کرده باشد عمر او کوتاهی
 کرد باین مقصود عالی نائل نگردد چون خلیفه و خلفی قابل نداشت حال
 متصرفات او دیگرگون گردیده ممالک او میدان حرب دائمی و عرصه
 مغایرت و معاندت و نفاق گردید فاعتمسبر و ایا اولی الالبصا

ایکے کر دیکر دور و زکار	دل بد بنا در نه بند و شوشار
ایکے در شہنا ہوا آ و ر وہ	رستم و اسکندر و اسفندیار
تا بہ تہ این خداوندان ملک	ز بسی دنیا بودہ است یادگار

(بیت)

ایدل بکام خویش جبارا تو دیده گیر
 ملک مکن روز قارون و عسکر فتح
 در وی هزار سال چون آرمیده
 این بره کس ندیده ولیکن تو دیده
 بستان و باغ کاشته و اندر بوی
 ایوان و قصر سر فلک بر کشیده
 کفای زرد و طلسم سبز و حیرت
 بریده گیر و دوخت گیر و در دیده
 هر ماه زود که هست بیلبار و هندو
 زیر نعل گرفته و لبها میکده
 بر اسبهای تازی زرین و زرنگ
 بنشته گیر و مغرب و مشرق دیده
 در آرزوی آجیاتی تو هر زمان
 مانند خضر و در جهان بر دیده
 تو عالم زمانه و دارای هر علوم
 اوصاف علم خویش بدوران شنیده
 روز پسین که شود ناز و چه فایده
 صد بار پشت دست بدان گزیده

تو همچو مرغ و قالب تو هست چو ن قص

روزی قص شکسته و مرغش بریده

و ما ہی الآجیفۃ مستحیلة

علما کلاب همین اجذاها

موتلف گوید

پادشی خاطر آسوده است

فصل شصت و هشتم

چون اغلب سلاطین با قدرت و شوکت ایران مملکت کلدّه و آشور و آسیری و مدّ و بابستان و مصر و افریق و روم و یونان تا زابلستان را در تحت استیلای خود در آورده و شرق و غرب اروپا را عرصه جولانگاه خود ساخته و غالباً ذکر اسامی سلاطین و ائمه آن ممالک در طی تذاکرات تاریخیّه میشود تا چار لازم دانست مختصری از تاریخ و احوالات آن دول اشاره نماید تا خاطر مطالعه کنندگان مسبوق بوقایع و حوادث اتفاقیه اعصار و ازمنه و اشخاص و ائمه آنها بوده و مطلب گنگ و مجهول در بوطه اجمال نماند

تاریخ کلدّه

کلدّه قمت جنوب غربی بابل که در وسط دجله و فرات و صحرای عربستان و خلیج ایران است کلدّه بابل قدیم و اغلب هم بجای بابل استعمال میشود و در قدیم موسوم بود به بین النهرین که اعراب آنرا الجزیره و بفراشه میخوانند (بین النهرین میگویند) و حالیه یک قمت موسوم بعراق عربستان و محدوده وسیع باشد در میان دجله و فرات بشمی که دجله در مشرق و فرات در مغرب آن واقع است

و جله و فرات و شط بزرگی است که از کوههای مرتفع بر فراز استان جاری
 به سمت مخالف و بالاخره یکدیگر وصل شده بخلج فارس میریزند فرات سیلاب
 سربیی است که اول بست مغرب بعد بطرف جنوب جاری و بطرف شرق روان
 تا بدجله تلاقی نموده شط العرب را که بعضی پانصد متر است تشکیل میدهد در میان دجله و
 فقط کوهی فاصله است در نزدیکی بغداد بعد از این و نه قریب شش فرسخ است کله
 دشت مسطحی است از کل نوس زر در رنگ در کله فضل زیستان مختصری باران سیاید
 و یخ نازکی هم روی آبهای بند و در تابستان میزان الحرا در سایه به بجا درجه
 میرسد روزها مردم آنجا بسر و آبها میروند غروب بیرون میآیند اغلب باد از طرف
 خیزان میوزید و هوای آنرا از ریگ میکند در فصل بهار این و نه قریب یکماه طغیان کرد
 بدشت و صحرا میریزند بعد داخل مجرای خود میشوند باطلایا تشکیل داده که نزار است
 پس از خشک شدن لجن سیاهی میماند که باعث تب فراوان میگردد آبادی آنجا
 جنب خرابیهای بابل است که اعراب بدوی و قطع الطریقان منزل دارند
 در اعصار سابقه مملکت کله صالحترین تمام ممالک بود چنانکه او فائیکه آب زیاد داشت
 نباتات ریاحین و کدوم و نخل و مرکبات و سایر زراعتی وافر مرغوب و محفوظ

و قریب شش هزار سال پر جمعیت تر از همه ممالک بوده
 شهر اصلی کلدّه تر دُن بوده است با آنها بابلی ها یکی بنظر می آید و حال آنکه آنها یک قوم
 جدا گانه بوده اند موافق تخصصات اخیره اصلاً آنها سیتیک بوده اند
 اغلب نژاد آنها را مختلف دانسته اند و تحقیقا از تاریخ آنها چیزی بدست نیست بظن
 از قوم سام بن نوح باشند بعلت آنکه سلاطین بسیار قدیمی داشته که بر سلاطین مصر
 قدمت داشته اند و زیاده از چهار هزار سال قبل از مسیح دارای صنایع عمده از قبیل
 خط نوشتن و نقاشی و زراعت و فلاحیت و استعمال فلزات و شهرها و عمارات و آب
 بسیار عالی و ممتاز که اغلب آجری بوده و قریب ده شهر سیاحان از زیر پاهای
 آورده و در هر شهری از شهرهای کلدّه معبد خداوند مخصوصی بوده است و گفته زیاده
 داشته و اطلاعات کامل از حساب و نجوم داشته و سال را بصد و شصت و پنج روز
 و شش ساعت و یازده دقیقه تقسیم کرده اند و بعلم نجوم علم استرژمی را ملحق کرده اند
 کلدّه اینها در نزد االی رُم خیلی محترم بودند اما در خصوص تاریخ سپاسی کلدانی ها
 انقلابا باقی را که االی بابل و اسیری متحمل شدند آنها هم دچار و متحمل نمودند
 ملوک کلدّه معاصر بودند با فرغانه و آلتیه مصر تقریباً چهار هزار و چهار صد سال قبل از

میلا و ساز کن که یکی از سلاطین مقتدر آنها بوده که مرز بر مملکت الام منقطع شده و خراج
گرفت و در سنه ۲۸۰ معابد و کتابخانه‌ها تاسیس کرده علم و نجوم و جادو و رانگیل نمود و عهده
بعضی از موزنین بر آنست که او را مادرش در فرات انداخت علیّه او را گرفتند
کرد بعد از او نارنسن پسرش سلطنت کرد مردی با کفایت و زیرک بود عمارات عالیّه
بنا نمود و جنگهای عمده کرد تا ماه هفدهم ر و بضعف گذارده و متدرجاً تسخیر مملکت
شد و بکر از ملوک نامی کلدّه کو د آست که ابنیه بسیار بنا نموده و جنگهای بسیار
فصل شصت و ششم در تاریخ مملکت آشور

آشوری (آسیری) که در پستان حالیه است مملکت وسیعی است در آسیای
صغیر قدیم واقع در شمال کلدّه از طرف شمال محدود است با رستان از طرف مغرب
بیزاپوتامی از طرف مشرق مملکت مری از طرف جنوب بابل مملکت آشور مشروب
بواسطه دجله و آرپیس و کرکوس و زابوس پاتخش میو است (نیینو) شهر
عمده اش گکابل و آریل و آرمیت کاهی مزاپوتامی و بابل هر دو را آشور گویند
آشور پسر سام بوده که نینوار را بنا کرده است در دو هزار و شصت و چهل و سه
قبل از میلاد مسیح و معاصر بوده است با نمرود که بابل را بنا کرده است و اسم خود را

بر سر آن شهر گذارده تاریخ این مملکت از روی صحت چیزی بدست نیامده تا زمان بلو
 که در سنه ۱۱۳۳ هزار و نهصد و نود و سه قبل از میلاد بود اعراب آن مملکت را متصرف بودند
 آنها را بیرون کرده مملکت بابل را بانیسوا منضم کرده تشکیل مملکت آشوری نمودند پیش
 پسر بلو ز در سنه ۱۱۶۶ تا سنه ۱۱۸۵ با ارستان جنگ سختی کرده ارستان را فتح نموده غارت
 بسیار نمود پس از آن جنگهای متوالی عظیمی با الهی بد و تمام ممالک آسیای شمالی تا بکلی
 (بلخ) و هندوستان را با چهار کرو و ششون پانصد و سوار و ده هزار عراده رفته فتح کرد
 و تمام مملکت ساکنان را بزمین زوجه او (ملکه) وسعت داد مملکت آشور را تا هندوستان
 و بنا کرد بابل را در کمال شکوه و عظمت احداث نمود عمارات مزین و آثار عجیبه بسیار
 اسباب تجارست و بعد از دنیا منسپش بود پس از آن دیگر جز قصه افسانه تاریخ
 صحیحی بدست نیست مگر سلسله های سلاطین غیر معروف آخرین آنها سارزدان پال است که
 رعایای او بواسطه اینکه خیلی سست عصر بود در سنه ۷۵۹ قبل از میلاد او را از سلطنت خلع کردند
 و در بقیه های مملکت اولی اسیری تشکیل دول مخصوصه نموده از قبیل مدنی و بابلی و غیره
 و این آخری بواسطه سارزدان پال ویم نباشد که کسی به قول بوقلعات فلان از اسیر
 قول در سنه ۶۲۴ سالمانا زار را در سنه ۶۲۴ قطع نمودند پادشاهان و دوا و اسیر

و سنا شریب مصر دیت المقدس را محاصره کرده و بابل را هم فتح نمود و بالاخره او را
 هم کشتند و آسازادون پسر سنا شریب بابل را متصرف شد اما در زمان جانشینان
 او سارزدوش و اوس (و ناکد نژر) و شینا لادان سازک مملکت آشوری
 بالاخره در شصت میلادی نابو پولاسار پادشاه بابل سازک را سرنگون کرد و مملکت
 آشوری را منهدم نمود و منضم کرد در آن تاریخ اسیری را بابل و در آن وقت که
 بود تحت استیلای سیروس درآمد و از آن بعد جزو ولایات ایران محسوب شدند
 و متعل تمام حوادث آنها گردید آئمه (خدایان) معروف آنها آردایله و گون
 و درنت بودند صنایع مخصوص آنها سماری و تجاری های بسیار ممتاز و عالی
 تکامل رسیده بودند چنانکه از انکشافات اخیر که توسط سیویا و غیره در خرنس آباد
 و سایر اکنه شده است مدلل میشود که این انکشافات از ترجمانی که در کتیب باطنی
 نوشته است ملاحظه می کنیم یک و ششانی و اهمیت دیگر تاریخ اسیری سید
 مردمان آشور خیلی فقیر و جنگی بوده و چنانکه کلدانیها نقل می کنند بعضی از احوالات آنها
 شبیه باحوالات نوح و خضر است و قصه غرور در توراته اشاره شده است اما
 آشور را پس از صفو من پوشید با کلاه خود و کمان نیزه و شمشیر جنگ میکردند

و بر اسبهای بی زین سوار میشوند و سلاطین آنها در عراده بسیار فرنی نشسته حرکت میدهند و برج متحرکی ساخته بودند از چوب چنبه و در روی چند عراده حرکت میدادند و در وسط آن نشسته با تیر و سنگ با دشمن جنگ میکردند و کلنگی قرار داده بودند که بای عمارت دشمن میخورد و سوراخ و خراب میکرد پس از فتح قتل و غارت و اسیر میروند پادشاه با سوارهای و جبهه کوتاه و کلاه نوک دار بر میگذازد و جواهر بخود نصب میکرد و چون آشور را رب النوع دانسته و سلطنت را از طرف او میداشتند پادشاه را سجد میکردند و هر سلاطینی که سجد پادشاه نمیکرد او را زند زند پوشت میکنند

فصل شصت و نهم در تاریخ نینوا

نینوا یا نینوس پس از شهرهای آسیای قدیم است پای تخت آسیری بوده و از ملکات نینوا نیز گفته اند واقع در روی ساحل بیار دجله و در چهار صد کیلومتری شمال بابل و پنج از تاریخ استنباط میشود و در آن چهل و پنج کیلومتر بوده و دیوارهای بلند با ارتفاعی متر و بر برج مرتفعه تقریباً هشتاد متر داشته جمعیتش ششصد هزار نفر بوده این شهر از دود و ششصد و چهل سال قبل از میلاد مسیح آشور بنا کرده است در قرن سیزدهم کی از پادشاهان قدیم آشور برای ستایش که رب النوع بود قصری بنا کرد پس از آن آثار

عالی تر نموده سدر جانینو یا اسکوه و پای تخت قوم آشور گردید و در ^{۱۶۶۸} سده بواسطه
 نیپوس بزرگ شد و نیپوس اسم خود را روی این شهر گذاشت و در مرتبه این شهر را ^{نیپوس} شهر
 شده اند و هه اول در سال منقصد و پنجاه قبل از میلاد بواسطه آرباسس و بزیس بعد
 زوال سازد انا پال بوده و دویم در ^{۱۶۶۸} سده بواسطه نابو پولاز اول و سیانک اول
 قمت کردند نظر میآید در زمان فتح اعراب در قرن هفتم این شهر وجود داشته اما بحال
 خرابی در قدیم الایام خدقی و در این شهر کنه بودند و رآن مخطوبه بیت و پنج و پنج
 میرسید قطر دیوار را شازده متر و ارتفاع آنها پنجاه متر بوده چون این بنا بر لب
 بود آب طغیان کرده بنا را رست نمود و سنا خرب بجله را بر گردانید عمارت را کوبید
 قصر بزرگی بجای آن ساخت که تیرهای آن از چوب آبنوس و سندان و پسته بود و از
 جاری و نقاشی و غیره ممتاز و در عظمت و شکوه مافوق آن تصور نمیشد خلاصه آنکه در
 دو قرن نینوا بزرگترین شهرهای عالم بود

فصل هفتم در تاریخ بابل

بابل یا بابلین از شهرهای معروف آسیای قدیم است و پایتخت آن بابلینی بوده است
 در کنار شط العرب واقع است در سی و نه کیلومتری بغداد و حالیه محیطش تقریباً چهل کیلومتر

بوده و اسکله های باسکوه در آنجا دیده می شده این شهر دارای یکصد دروازه بوده که درهای
 آنها از مفرق و دیوارهای بسیار مرتفع فوق العاده عریضی کشیده بودند با غنا چلی
 شجر و باسکوه و خضارت و طراوت دیده می شد یک معبد از برای بلوز با یک برج مقتضی
 بنا کرده بودند که از حیث عظمت و زینت و رونق و شکوه بسیار تحسین گیر و عالی بوده از تمام
 این بنیه این شهر وسیع امروز بجز خرابی های زیادی که در وسط شهر دیده می شود با یک قصر
 و یک برج عظیمی اثری باقی نیست و این همان برجی است که مرود ساخته است بلوز بعد
 آنرا بزرگ کرد و باین در تحت سلطنت این شاهزاده (بلوز) پای تحت امپراطوری آسی
 شد و به سرعت تمام بر عظمت و شکوه و رونق و سعادت خود افزود و این ترقیات به فقط
 بعد از زوال ساردانایال در ۷۵۹^{هـ} بوده بلکه بعد از زوال بال تازار در ۵۲۸^{هـ} نیز
 بدست سیروس عظیم فاد و متخرا و گردید و در عصر هروت این شهر به سنزاول شهر دنیا
 محسوب می شد از آن تاریخ بعد روبا خطا ط کذارد ۳۳۰^{هـ} قبل از میلاد اسکندر کبیر این شهر را
 برای آنکه پای تحت مملکت خودش در پسیا قرار دهد انتخاب نمود و اینقدر بر تخیل شکوه
 و زینتیش افزود که در هیچیک از اعصار بآن تخیل نبوده اما بواسطه مرگ اسکندر و شهرت
 که بنا کرد و دانیال مقصود نشد باین تازمانیکه اعراب ایران را فتح کردند باقی بود

کوچک و تقریباً خالی از سکنه بود و بیافنا در سال در بابلین اسیر بودند این شهر در توران
 نشانه یک شهر معظم و باکنت فاشده است مملکت امپراطوری بابلین را مغزوود^{۲۶۳}
 قبل از سیلا د بنا نهادن است نفر از سلاطین مارو در آنجا سلطنت کردند بعد در^{۲۲۱۸} سده
 اعراب پسر (چوپان) افتاد پس از آن تجزیه شد و چندین مملکت کوچک دیگر از آن
 تشکیل شد بنحله بابلین و الام و سنا آروش نفر از پادشاهان اعراب در عمده ترین این
 مملکت سلطنت کردند در^{۹۹۳} سده بلوز ظهور کرد که سابقاً در نینوا سلطنت داشت و بابلین را
 پای تخت مملکت خودش قرار داد و او را اولین مملکت آسیری نام نهاد و جانشینان
 او نینوس و میریس نیناس و یک عده از سلاطین غیر معروف دیگر تا زمان سارگانی^{۱۸}
 مملکت بابلین بدون اینکه مستقل باشد از نینو مجرا شد و با هم خودش موسوم گشت و در^{۱۸}
 در آنجا سلطنت کردند تا بوهیر در^{۷۴۶} سده در آنجا سلطنت داشت نادیوس و شن زری و^{۱۸}
 در^{۷۲۳} تا^{۷۲۱} سده در آنجا سلطنت میکرد و مارو اکامبا و پنج پادشاه دیگر که از احوالات آنها
 چیزی معلوم نیست تا^{۸۸} سده فرمانفرمائی داشتند بعد یک برج و برج بزرگی در مملکت^{۱۸}
 روی داد و پس از آن در تحت اطاعت مملکت نینو درآمد و این واقعه در^{۶۰۸} سده بود
 اما در^{۲۵} سده خود نینو این دفعه در تحت اطاعت امالی مملکت درآمد و آسیری یکی از دولتها

مملکت بابلین شد در زمان سلاطین بابویلا سار در ۲۵۰۰ و نابوکد نصر دوم در ۵۰۰
 و اوایل مرداک در ۲۰۰ و نریک نصر در ۵۰۰ و لا بورز از ۵۰۰ تا ۳۸۰ قمری
 مملکت بابلین را سیر و اس عظم فتح کرد بعد از آن متوالیا بابلین در تحت اطاعت ایرانیا
 یا ماسد و آنها در ۳۰۰ و در ۴۰۰ بقصر پارتها و در ۵۰۰ بعد از سیح بقصر ساسانیا
 در آمده تا در ۳۲۰ بدست اعراب و بعد بدست ایرانیا پس از آن بدست ترکها
 یعنی دولت عثمانی افتاد که هنوز متصرفند

نخستین سلاطین بابل را غارده میگویند و آنها نه نفر بودند که حضرت ابراهیم در زمان
 از آنها از بابل طرد شد و آنها نیز حکومت آشور را در تحت استیلا آوردند تا زمانی که
 عشار اعراب باده بر بابل و آشور استیلا یافتند و دو بیت و پنجاه سال در آنجا
 حکومت نمودند و این در همان زمانی است که بایران داخل شده سلطنت آجامیان را
 منقرض ساختند و بمصر هم تاختند تقریباً در ۲۰۰ سال قبل از میلاد بلوس نام که
 آشوری بود طوایف عرب را از آن نواحی خارج نموده دو حکومت که بابل و آشور
 باشد متحداً در زیر اطاعت خود آورده پس او نیوس شوهر میرامیس که بانی نیوس
 برخیل مملکت دیگر استیلا یافته و بعد از او میرش قیناس بر سریر سلطنت نشست

نقابی که داشت پس از سی سال مغلوب ربهیمن پادشاه مصر شد و خراج گذار فرعون بود
بعد از ضعف ذراعنه مجدداً کعب استقلال نو

فصل هفاد و یوم در تاریخ الام

الام و الامیت ملت قدیم آسیا بودند الامیت را از الام گرفته اند که پسر بزرگ
رستم بوده ایرانیان مدعی بودند که از نژاد الام هستند اهل کتاب لباً الامیت را
باید با و ایرانیان اشتباه می کنند الامیت با در یک محلی که المایید نامیده میشد و در شرق
کله واقع بوده و حالیه بخورستان معروف است ممکن هستند ایما ییدشتن از المایید
که شهری آنها باشد در زمان حضرت ابراهیم پادشاه آنها که زلا عمر بود و شهر بسیار
جاذبه خیزی بوده و رودخانه کرخه در آن در آنجا جاریست عادات تمدن و اخلاق
آنها شبیه کلدانیان بوده و مرکز این دولت شهر شوش بوده و با کلدانیان اغلب در جنگ
و در شوکت و عظمت کمتر از کلدانیان نبوده اند و بعضی الام را مجموع فارس و ایما گرفته
و مغلوب ایران بسته اند

فصل هفاد و یوم در تاریخ مد

ملت مدی یا مد از طوایف مختلفه آریین هستند که در جنوب مدیای خزر و از طرفی تا بهمد

و از سمتی تا کابل ساکن بودند و نیز مدی باذربایجان و عراق عجم شامل بود که از شهرهای
 آسیای قدیمند محمد و است از طرف مغرب آشوری و از طرف شمال بکوهها نیک
 احاطه کرده اند بحر خزر را از طرف جنوب بوزیان و از طرف مشرق بحیرکانی و غلب
 حد و مدی تغییر میکرد و مدیها بهفت قبیلہ تقسیم شده بودند اول طایفه بوزیا بوس که در
 و همدان برکنده بودند و دوم پارتاسین که در شهری و سواحل بحر خزر بودند و سیم سهند
 که در مرو و خوارزم اقامت داشتند چهارم آری زانت که در آذربایجان رود ارس
 بودند پنجم بودیان که بهند وستان رفتند ششم ماکوش (مجوس) بهفتم طایفه ماک که آنها
 مغ و ماکوش میگفتند مانند لادیهای یهودانی مد مانند لامها مخلوط بحبس کوش و تورانی
 بلکه خالص آری هستند حالیه مدی را بنام اکراد میخوانند که در حد و ایران و عثمانی سکونت
 دارند آب و هوای مدی خیلی مطبوع و اراضی آن حاصلخیز بوده و تمدن خیلی زود این مملکت را
 فراگرفت و آزادریک وضع بسیار خوبی نشان دادند مطابق توره از نسل شرف
 و اعتقاد دانی بودند در زمان مینوس و سیرامیس در تحت اطاعت آشوریه در آمدند
 در ۷۵۰ قبل از میلاد و خود مستقل نمودند حاکم آنها که آرباسین نام داشت در این موقع
 لقب پادشاهی گرفت آرباسین همان کتیاواست که از طایفه بوس بود و در کوه البرز اقامت

سلطنتی برای مدتها تشکیل کرد و ایران را از چنگ اجانب خلاص نمود و این مملکت بزرگ
 متقدر شد پس از مرگ آرباسنس یکت بهرج و موج بزرگی روی داد تا آنکه در سن پید
 شده و رفع انقشاشات مملکت را نمود و در سن ۷۳۳ میلادی منظم گردید و بعد از در سن فرا^{۵۹۵} ات
 ایرانیان را مطیع کرد و سیاهکرا را اول هم در سن ۵۵۰ میلادی استیلانمود و آستیا^{۵۹۵} ر در
 و سیاهکرا را دوم در سن ۵۵۰ در مدی سلطنت کرده بعد سیاهکرا را دوم در سن ۵۳۰ مملکت
 سیروس جزو ایران نمود پس از مرگ کامبیز شخصی ادعا کرد که من اسمر دسیم با اینک اسمر دس
 هم پسر سیروس بود و کامبیز برادرش او را کشته مردم و اسمر دس غصب را گرفته
 او را بسلطنت قبول کردند پس از نه ماهه قلب او ظاهر شد مردم بد خیال استقلال
 خود و قتل او را کردند بعد از قتل او داریوش پسر بیستاسب جلوس کرده و ایران
 برید با تفوق حاصل نمودند و مطلق با ایران میشد چنانچه جنگ ایرانیا را با یونانیا
 جنگ مدی سینامند و در محل حوادث با ایرانیان شریک متحد بودند تا زمان اسکندر
 کبیر و بعد از او بدست سلوسید با افتاد و پس از زوال سلوسید با خودش را
 مستقل نمود تفصیل بدایت حال بداین است که در دو هزار سال قبل از میلاد مسیح از
 کناری چون بایران هجرت کرد (همان اقوام سیت هستند) و بهفت قبیله منقسم شدند

بعضی را عقیده این است که سکنه قدیم ایران امانی کلدیه و آشور و شوش و سوز و بوم
 باشد و عا در آئینه سکنه ری شرح داده ایم و سلاطین مدرا در ذیل احوال کتباده که
 اول پادشاه مستقل مدبویان نمودیم

فصل پنجم و سیم تاریخ لیدی

لیدی واقع در مغرب آسیای صغیر و کنار دریای مدیترانه است سلاطین لیدی عی
 بودند که از نزدیکی از ارباب انواع میباشند و مقرر سلطنت آنها در ماز و بوزیر
 نام که چوپانی بوده از خدمت پادشاه با ملکه بدست و پادشاه را بکشت چون حکمی دلاو
 بود بتخیر ممالک خود پرداخت امانی فریژی که بمجوار بود براو غالب شده و راکشید
 غارت کرد فقط شهر سار باقیاندا تاشعه جانشین بی ژرس سلطنت را مجدداً صاحب
 شده بر کلیه و تمام ممالک مجوار غالب گردید و متصرف شدند آیات سیم جانشین
 تا رود بالیس را متصرف شد پس آیات کرز و پس صاحب اختیار تمام آسیای صغیر
 گردید امانی لیدی در شهرهای خود طلا و نقره پیدا میکردند و صاحب تجارت بودند
 آنها سکه های دنیا را رازند کی طرف سکه سرشیر یا کا و طرف دیگر نوشته بود اول سکه
 دنیا است که در زمان ژرس ضرب شده که کرز و س آخرین پادشاه لیدی بود و قاتل سیر

صاحب خستیا رملکت مدی بود که زوس از او مشوش شد پیش دستی کرده با اتحاد
 پادشاه بابل و مصر و یونان که وعده همراهی داده بودند بدون اینکه کمک آنها برسد
 از رود بالیس گذشته مختصر جنگی با سیروس کرده مراجعت نمود خیال کرد که بهای
 با استعداد و زیاده سیروس حمله کند سیروس مجال نداده از رود بالیس اتریدید شد
 جنگ در گرفت سیروس غالب آمد او را بدار آویخت که بسوزاند بردار فطقی کرد که
 سیروس پشیمان شد با او نیکی کرده دوست شدند و بدون زحمت بجای آنها ضمیمه
 ایران گردید

فصل هفتم و چهارم تاریخ یونان

یونان چند قطعه اراضی است که بعضی در سواحل بحر سفید واقع است این ولایت محدود
 از طرف شمال بملک عثمانی و از سه طرف دیگر محدود است بدریای مدیترانه و دارای
 بعضی شبه جزیره های که در آنها کوه های بزرگ و کوچک و آبها و بوغازها و کنکرها
 وسیع است میباشد یونان در مستثنای جنوب شرقی اروپا واقع و تمام یونان
 منقسم شده قسمت شمالی و قسمت وسطی و قسمت جنوبی یونان شمالی و قطعه طالیای
 و کوه آلیپ که محل خدایان قدیم یونان است در قطعه طالیای واقع میباشد و قطعه

در قرب خاک ایلیری یعنی ارنا و دستان میباشد که بیشتر سکنه آنها ارنا و دانت یونان
 وسطی که آنرا قطعه بلا و کونید در کوهستان رمن تا برنج جزیره سیروس (کورس) و دانت
 یونان جنوبی عبارت از شبه الجزیره پلپ' بزرگ که بهفت ایالت منقسم نموده قدیم الایام
 در یونان اقوام پلاشرس از سنه ۳۲ تا سنه قبل از میلاد سکونت داشتند و از آنها پلاشرس
 آنها جز پاروسکنهای حمیمه که تراشید اند جزیری در میان نیت اقوام پلاشرس قرار
 در شاهنامه پلاشان گفته است و اخیراً از سنه ۱۴ تا سنه قبل از میلاد در تحت استیلا
 آطن یا که سکنه اصلی یونانند درآمد و آنکه یونانیا تعد آله را معتقد بوده و از برای هر چیزی
 خدائی قائل بودند و رب النوع ما داشتند معروف است بواسطه این تعد آله بود
 در سیاسیات بهم در تحت اطاعت و انقیاد و یکفر نمیرفتند و وضع حکومت را بهم طور
 مختلفه از قبیل جمهوری و مشروطه و مجلس سنا و مبعوثان حکومت اشتراکیه و دکراسی
 و آریستکراسی و امثال اینها قرار داده بودند و اغلب چند نفر بالا شتر اک و مسا
 برای سلطنت انتخاب میکردند و غالباً پادشاهان خود را در تحت استنطاق میاورند
 و محکوم می ساختند این اقدامات و عقاید باعث شد که از حیث علم و دانش و سیاست
 و مدنیّت و شجاعت بر تمام دنیا برتری حاصل کردند و تعد آله ایشان را بنیستون

شک گفت در حقیقت مانند ملائکه و روحانیان در نزد ما بوده اند و از این جهت بارها
 انواع تبصیر میشدند یونانیها سحر و اخبارات غیبی اعتقادات کامله داشتند و با غیر
 خود یونانیان این علوم و فنون را از ماجربین مصر می آموختند که بطرف یونان آمده
 و توطن رزید

در قرن دهم قبل از میلاد لیکورک معروف قوانین عجیبه وضع نمود و باین جهت حکومت
 لاکنی در اندک زمانی قوت فوق العاده گرفت و بر سایر قطعات یونان استیلا یافت
 لیکورک قرارداد او که همیشه بر سریر سپارت و حکمران ممکن باشد و غیر از تشریفات بی
 و دولتی و ریاست عساکر در جنگ امتیاز و حتی دیگر نداشته باشد و باقی امور دولتی
 مجلسی موسوم به سنای مرکب از بیست و هشت نفر اعیان سپارت که کمتر از شصت سال
 نداشته باشند ادا میکنند و مابقی بکمرته ایالی اسپارت را در میدان جمع کرده قوانین
 برای آنها قرائت میکرد بدون صرح و تعدیل و در واقع این معنی عبارت از جمهوریت
 بود و برای نظارت امور دولت پنجاه نفر قاضی قرار داده بودند و ایالی لاکنی را بکافی
 از حقوق سیاسی خود محروم و بیوهتها را در اسپارت ابقا کردند و قرار شد ایالی اسپارت
 فقط تحصیلات نظامی کرده قشون و ما مورد دولت باشند اما قبل از شصت سال ما مورد

دولت را غنیمت شمرند و طولی نکشید که اهل ای اسپارت و ایالت مینی و اکلیبه
و جزایر اژه را استیلا کردند و محض حفظ وطن بود که که روس پس حکمران آطن را بکشتن داد
و پسر او آژگنتا را رئیس جمہوری نمودند و در شصت و شش سالگی قبل از میلاد تا زمان سلن چهار صد
و پنجاه و یک سال سلطنت کردند بدت ریاست آژگنتا در اول بشرط حیات بود
پس از آن مرده سال رفته رفته یکسال کشید متدرجاً منجر با نقیضات شد تا در سن ۵۹۴
سلن نام حکیم و شاعر رفیع این برج و مرج را نمود حکومت آطن را صورت تازه و آفرین
و شهری بواسطه فتح جزیره سالامین تحصیل کرد چون اوقات فطرت آطن سالامین تکمیل
جمہوریتی داده بود و این سلسله برای اهل ای اسپارت و استثنای بزرگی شده بود سلن مجلس
مقرر داشت که در امورات جمہور رسیدگی کنند پس از سلن پیر است از سن ۵۲۷ تا
سن ۵۱۰ حکومت جمہوری را بسلطنت جابره بدل نمود و یونان در آن زمان استقلال حاصل کرد
پس از او پیسپاس بنای ظلم و تعدی را که از اهل ای او راجع نموده و در سن ۵۱۰
بایران بشکایت نزد بهمن رفته و جنگهای ایران با یونان را سبب در جنگ مارتون
شمال آطن گشته شد اختلاف در میان اهل ای افتاد تا در او اخر قرن پنجم قبل از میلاد
کلیستن نامی از دانشمندان برخاسته قوانین سلن را تعدیل نموده اصول مساوات

و حکومت و کمراسی را جاری ساخت و سبب نجات و استقلال آنها گردید و نیز انانی را
 بچار طبقه قسمت کرده و قطعه تهیک را بصد ناحیه تقسیم نمود و برده ناحیه را از آن صنوف
 او به مرکب ساخت و یک قبیله را اختیار کرد و اداره امور هر قبیله را بید خستیا
 تعیین آنجا گذاشت بطوریکه این قبایل ده کاز و دائم وحدت سیاسی حاضر بوده و دار
 یک حکومت تعصباتیه باشند و قرار گذارد هر ناحیه در هنگام ضرورت برادر پیاده و
 سوار پنج فروند کشتی با نظام اسلحه و تجهیزات لازم بدولت بدهند و سواران و سوار
 تئون از طرف قبیله انتخاب نموده همچنین انتخاب عد مجلس اعیان را با قصد نظریا
 بانظور که هر قبیله سالی یکبار نفر انتخاب کنند ریاست مجلس سنا هر سی و شش روز بدست
 رئیس مبعوثان یک قبیله باشد و در انتخابات نامورین دولت اگر زیاده شوند بنا را بقرعه
 مقصود کلی او مساوات کامل و تساوی و تکامل حقوق میان انانی بود و در حقیقت بعد
 قانون و زبر و زکار آطن بخصوص در زمان پرنجلیس از ۳۳ تا زمان ۴۲۹ بالا گرفت
 و از هر حقه با وج تکامل رسید آخر الامر بواسطه محاربات پلپ نز که میان ایشان
 و انانی اسپارت روی داد و دوست ایران حمایت از اسپارت نموده حکومت
 آطن انقراض یافت و تابع و ضمیمه اسپارت شدند و حکومت لایدن من در همه یونان مافوق

یافت و در ^{۳۲}عشتم قبل از میلاد تقریباً نوبت سعادت و اقبال مقدونیائی (مacedonians) رسید فلیپ پراگندگر کبیر بر تمام یونان استیلا یافت و آن ممالک را ضمیمه مقدونیه و در ^{۳۳۸}سال حکومت یونان سرآمد همه حکومت های آن عصر متدرجاً بواسطه اختلافات در آخر تحت حکومت ^{۳۳۶} ژرم درآمد و ضمیمه حکومت شرقی روم گردید عقیده معتبرین مورخین اروپا این است که یونانیها از اولیایف بن نوح میباشند در اول مردمان وحشی بوده بابر قول مورخین خود یونانی هم در اول مردمان وحشی بوده اند خوراک آنها میوجات اشجار بوده و در بن غارها و درختها منزل میکردند و با حیوانات تقاضا می نمودند و از علم زراعت و فلاح و صنایع ابداء اطلاعی نداشتند فلاسفس که یکی از ابا ^{۳۳۵} فیثقیه بود آمد آنجا خوراک لذیذ آنها را بلوط قرار داد و آنها را تعلیم کرد و پرستید کواکب سبعه باین واسطه او را محترم میداشتند پس از آن دانشمندان از اطراف ^{۳۳۰} حرفت و زراعت بنای خانهای کوچک لباس از پوست حیوانات اتفاق و بایشان یاد داد بعد از چندی برادر قطان بن عابر پس از آنکه از خدمت پدر سفر کرد اول در بین وطن نموده بعد در اراضی افریقیه مغرب سفر کرده با جمعی کثیر برای تعیین مکانی پر مرتع و دلنشین و خوش آب و هوا که دست آوردن و چون

زیادی از شجیان در میان ایشان بودند کسی را قدرت اینکه آنها را مافت از خروج
 و دخول کنند نبود تا اینکه در این مکان با صفا رسیدند رحل اقامت انداختند و
 گروه در آن سرزمین منزل کردند و جریوس پس در مکانی منزل کرده و بنای آبادی را بنا
 موسوم یونان نمود در هنگام موت پسرانش را که چهار نفر بودند طلبیده یونان
 چهار قسمت کرده با آنها تفویض نمود و وصیت بر عدالت و اتفاق کرد و حکومت
 تا ۳۸۸ سال بعد از بهبوط آدم طول کشید تا آنکه سکران که خاندان قبط بوده از مصر
 در ملک ایگاساکن شدن کتابت و معادن و نوشتن سطر را از طرف یمن بعد از
 یسار با آنها آموخت آثار تمدن را در آنجا داخل کرده تا او را بسلطنت انتخاب کردند
 شهر آسین را پای تخت خود قرار داد پس از او سلطنت با و لادش رسید تا مدتی
 حکمرانی کردند تا آنکه کا ورس پسر زاده سکران که مرد شجاعی بود بسلطنت رسید
 بنای ظلم و استبداد را که از دانیالی باطراف متفرق شدند و تا ایتالیا رفتند
 در وقت یونان بد وقت منقسم شدانیالی اسپارته وانیالی آسین بعد از آن یونان
 در ارضی اسپارته بمقر سلطنت جلوس کرده مدتی بر فاه رعیت کوشید هنگام
 مرگ و پسران خود را خواسته مملکت را دو قسمت کرده با ایشان واکذا نمود که

بشارت سلطنت کنند بعد از او برادران با اتفاق و وفاق مدتی سلطنت کرده تا آنکه
 پلیدک مرد و لیکوس مقصدی امور مملکت کردید تا زوجه برادر طفلی آورد مادرش را
 کرد اگر مرا تزویج کنی این طفل را بپاک میکنم لیکوس پس قبول نکرده و گفت حقوق برادر را
 از دست ندهم بالاخره طفل را بر تخت نشانده و زبیری از برای او معین نمود و چون
 مستحضره او فوق تصور است منجمه انالی را حکم کرد در کجا غذا بخورد تا طریق مساوت
 میان آنها جاری کرد و اطفال فقیر و یتیم را پرستاری کند لیکوس کت قافله
 نوشته پس از آن بصر خدمت علما و حکما برای کسب علم رفته و از آنجا بروش حاکم
 بهندوستان رفته از رسوم و آداب مملکتی باخبر شد بعد از مدتی با راضی اسپاتر
 آمده رسم پادشاهی را از میان برداشت و کار مملکت را بر دولت جمهوری گذارد
 و دانایان را از اطراف خواسته مجلس مشاوری باز نمود بنای عدالت و مساوات
 شد اعیان و اشراف با او بد شده و قتل او کمربسته آنگذرد که از کار مشورت خانه
 دلتنگ و مردی شجاع و دلاور بود قتل او مصمم شد در پناه گاه مخفی شده گریزی
 بر سر لیکوس زد چشمهایش کور شد او را نزد لیکوس آورده گفت مردی طایف
 بوده خیر خلق را نخواسته او را رها کرد او از شرمساری در خدمت لیکوس خست

و تقویت با محبورت نمود آما در آسن اولاد سکر اب سلطنت میکردند تا در سنه
 ۴۹۸۰ بعد از بهبوط سکن نامی از مردم سلس که مردی عاقل با کفایت بود در آسن سلطنت
 کرده قانونی از مصر آورده و در ادارات جمهور حدودی معین کرده مردم را
 خیلی محترم میداشتند تا زمان او سپری شده کار مملکت پستتر اس مقرر گردید
 در زمان او آسوده خاطر بوده قوانین سکن را از میان برداشتند بعد از او پسر
 سلطنت بشرکت کردند بعد از آنکه بهر چس داع جهان گفت مردم به پلایس وضعی
 نمیکند از رند او ناچار پناه به پادشاه ایران برد نامه به از تفریز که از طرف همین
 در مصر سلطنت داشت نوشت و اظهار انقیاد کرد که من نکت دارم در حمایت
 همین شاهنشاه ایران باشم نامه روانه داشته ام ای هم که ازین مسئله با خبر شد
 نامه نوشتند که این مرد قابل سلطنت نیست البته او را خلع کنید تا جان داریم
 فرما بزدار پادشاه ایران همین هستیم چون کاغد مصر رسید از تفریز خواب نوشت
 حق رعیت نیست که پادشاه خود را خا شامز و البته اگر اطاعت نکنید لشکر فرستاد
 شما را سیاست خواهیم کرد یونانیان قبول نکرده پادشاه را حبس کردند و تفریز
 مطالب را بعرض همین رسانید حکم شد با سیصد هزار قشون آمده یونان را ویران کرد

یونانیان هم تجیز لشکر کرده از آن طرف ماروانیس سپهسالار ایران هم ببلکه مصری
ملحی شد پس از آنکه سپاه در مجرد اخل شدند سیصد کشتی از ایرانیان بواسطه طوفان
غرق شد بمانی هم یونانیان در شب بشیخون زده کشتند ماروانیس هم زخمی برداش
ناچار بطرف ایران روان شد پس از شکست ایرانیان هیتسین روانه خدمت بهین
پادشاه باو الطاف زیاد کرده مجدداً سپاهی عظیم روانه یونان کرد و ایرانیا
شکست فاحش خورده دوباره بایران مراجعت کردند بهین بر خود حتم کرد که یونان
ویران کند این دفعه لشکر عظیمی روانه کرده باز هم ایرانیان شکست خوردند و رینه
بهین غضبناک شده خود کشتی درآمد با سپاهی فراوان و فزون از شمار بطرف
حرکت کرد و تمام دوات شهرهای آنها را آتش زده ویران سینود و میتیل که مرد
حکیم بود هر چه اهالی را نصیحت کرد که با ملک الملوک مثل بهین قبال گران عاقبت و خیم
اهالی قبول نکرده جنگ کردند آخر الامر بهین طغریافته شهرهای تحت آنها را با بمب
ویران کرد پادشاه ماروانیس را در آنجا بایضه رقتون کذازه خود بایران
مراجعت کرد از آن طرف میتیل تا کل هر چه مردم را نصیحت کرد فایده نمود و آخر خود
او را بکشد فرار کرده بایران آمد محل الطاف بهین و یونانیان کار بر مصالحه

خارجی بایران میدادند تا زمانیکه مجدداً سر از طاعت ایرانیان کشید و فیلیوناز
استیلا کرد مدتی با امانی در جدال بود تا اسکندر را خداوند با وعایت فرمود تا
پدرش پس از فیلیوناز بیست سال پیش نداشت فتوحاتش زینت دهند تواریخ
عالم است و بعد از او چون جانشین قایل نداشت مملکت او که تا هندوستان
کشیده در میان سی و سه نفر تقسیم شد که آخر الامر رومی با تصرف شدند و بت
بت پرستی بود بقدری حسام داشتند که عده خدایان بیشتر از عده مخلوق بود تا
در ۲۳۵۰ سال پیش که یکی از شاگردان حضرت عیسی علیه السلام بود ایشان را بدین عیسی
دعوت کرده حالیه همه عیسوی هستند یونانیان در علوم و فنون و حکمت ادبیا
معروف آفاقه حکما و دانشمندان یونان مشهور درین مختصر کنجایش فکر آنها را
نیدانم رجوع تواریخ یونان شود

فصل هفتم در تاریخ مصر

مملکت مصر در شمال شرقی افریقا است از طرف شمال محدود است بدریای سفید
از طرف جنوب بنوبی از طرف مغرب بواسطه صحرای بزرگ لیبی از طرف شرق
بدریای قرمز (بحر احمر) و عربستان پای تحتش قاهره است مصر بیه قیمت منقسم شد

مصر علیا که سابقاً معمورتر از بیه بوده و شهر صد دروازه که موسوم است به پس در
دویم مصر و مصری که سابقاً با تلاق بود و پس از آبادی ممفیس را در آنجا بنا کردند ممفیس
تا هزار سال بعد از صبح بوده بعد سکهای آنها را قدری صرف بنای جدید هر
نموده مابقی زیر لای و گل مانده است سیم مصر و مصری که قطعاً باشد شکل مثلثی است
که تدریجاً از لای و گل نیل تشکیل یافته است و هر سال در از دیاد و سیب باشد و پرت
که از بنا در معتبر افریقا است و آنست نیل رود مبارکی است حیوة مصرها است
و از جنوب شمال جریان دارد و قبل از آنکه بدریای مدیترانه بریزد چند شعبه
و آن شعب را دمانهای نیل میگویند و رود نیل از رودهای عظیم دنیا است تمام
نهرهای شمالی افریقا و از این رود نیل میشود آب نیل با اینکه کاهی سبز و کاهی
شطخون است که او را اوبی ضر است در موقع معینی از سال تمام مملکت جبه آب
غرق در آب میشود در قدیم نیل را معبود خود دانسته میپرستیدند ایالات قدیمه
بسی و شش حکومت تقسیم میشد که بفرانسه آفرانسیس میگویند و بعضی را عقیده آنست که
ایالتی سودان بر سواحل رود نیل آمده در آنجا سکونت نمودند و فرقه بر آنند که
مهاجرین بنی کوش از سمت بابل و کلدان از تنگه سوا از بد آنجا آمده و زبان قدیم

مصر چون بان بنی عام و بنی سام است مؤید این قول مصریهای قدیمند که متقدمتر
از تمام عالم بودند چنانچه تمام علوم و فنون و صور و اشکال را با قالب بنی رنجینه صکو
مصر قدیم در دست روحانیون و کاهنین بوده چنانچه پنجاه سال قبل از میلاد مسیح بانی
یا منس مملکت را از دست کهنه گرفته و خود بمقام سلطنت برآمد موافق ضبط نامین
نوزخ بیت و هفت سلاله در مصر سلطنت کرده اند اول منس شهر مفسس را در مصر علی
بنام خود بنا کرده آبادانی و توسعه زراعت و فلاحات پرداخت آئین بت پرستی را
از وضع کرد سلاله دوم بامس قرابت داشتند فایحوس که یکی از فراغه بودین
پرستیدن بعضی حیوانات مقدس را نمود سوم سنقر و که یکی از فراغه ایشان بود
که در زمان او خط میر کلیمت رسم شد چهارم کوئس بود که سه هرم معروف را بنا کرد
اهرام ثلاث در قبرستان کفر سنخی شهر مفسس باشد اهرام های کوچک هم هست که
مقبره بوده و هرم بزرگ که صد و چهل و چهار متر ارتفاع دارد برای کوئس ساخته
درین هرم روزی صد هزار نفر عمه کار میکرد و سه و سه ده آن صد هزار نفر چس
میشد باین وضع ساختن آن هرم سی سال طول کشید سنگهای عظیم از آن طرف نیل
آورده خیابان ساخته بودند تا بالای هرم بعد از اتمام آن خیابان انحراف کردند

این اهرام بزرگ است و چنان سنگها را بهم وصل کرده اند که نمود وسط
آنها می رود و بعد که یکی ازین اهرام را شکافتند اظافه های کوچکی یافتند که در یکی از
پادشاه را می کنند و در وند و بواسطه غلام کرده ش یکدیگر راه داشت تا بوقت میرفتن
را بدست آورده ولی آن دو تا بوقت دیگر را نیاافتند معلوم شد که دست خورده بود
و برای همین مسئله راه هرم را بدقت مخفی و محکم می کردند و هنوز اعراب سیاحان را
برده و سنگها کنده پائین می اندازند و هفت متر از بالای هرم بزرگ خراب شد
و سنگها صاف ظاهرش را بهم کنده اند که معروف ترین آنها میری نوپس و کفر
بود و ظلم و ستم مشهور بودند و هرم کوچک از بناهای ایشان نیست بسلاطین پنجم نسبت
ششم پی که اطیوپی را بنا کرده و نوبه و سودان را فتح کرد از هفتم تا سلاله یازدهم
و قوعات تاریخیه معلوم نیست بهیچدر معلوم است که سلاله یازدهم پای تخت را در
قرار دادند در زمان سلاله دوازدهم سنه ۱۲۰۰ سال قبل از میلاد حکومت مصر را بر
نهایت وسعت و شکوه و ترقی را نمود و علوم و صنایع بدرجه کمال رسید و آنها
این سلاله با آنها سلاله چهارم بهم عیار راست و بیشتر در آبادی مصر و سطلی و سطلی
کوشیدند و سیمین پادشاه مصر آب انباری مثل دریاچه ساخته بود که در طغیان

پر شده و در کم آبی تمام مصر غلی را آب میداد است و موسوم بوده بر پس که در
 این دریاچه معبدی بوده است که از سنگ سفید مثل مرمره هزار اطاق ساخته
 و فقط بواسطه دالان تنگی بهم مربوط بود و یک درب داشته برای دخول بالاضرف
 تا اوایل سلاله چهاردهم بآرامی سلطنت کردند و در اواخر حکومت سلاله چهاردهم
 طو ایف میکیس در صحرائی که مصر را از شام جدا میکند واقع است و آنها جنگی و
 بودند و در چاقویان بر سیردند چنانچه حالیه هم بهمان طریق میباشند مصر بچوم کرد
 همه را قتل و غارت نمودند که اعراب عامله باشد بر مصر غلی و مصر و سلی استلا
 یافتند سالانی را از میان خود سلطان کردند و چند تن بآلاله چهاردهم
 و پانزدهم و شانزدهم و هفدهم فراعنه مصر علیا محاربات متوالیه کرده و دویست
 سال در مصر سلطنت داشتند مصر بیا آنها را خارجی و خبیث و ملعون میخوانند
 و حضرت یعقوب زمان این سلسله در مصر رفت و قصه یوسف معروف است
 اما زیس اول که از فراعنه سلاله بیسجدهم در قرن هفدهم قبل از میلاد آنها را از
 وادی نیل خارج کرد و طوطی سیتم و آهن فین سودان و نوبه فلیطین و شامات و نیش
 و بابل را گرفت و قتل و غارت نموده ضراح گذار ساخت سلاله نوزدهم نیز از

قبل از میلاد تشکیل شد و این سلاله دو حکمران فاتح داشتند یعنی اول درامیس و دوم
 یعنی پنجاه سال حکومت کرد و سوریه و شامات را مطیع نمود درامیس پسرش پاپائوس
 سلطنت نمود و بعد درامیس اکنون در موزه مصر حاضر است که از قبرستان او در
 خطوط صورت بخوبی معلوم و نیز محفوظ مانده درامیس ثانی تا نزدیک بنجار و کتبتا
 و هندوستان را فتح کرده و اغلب آنها را و اماکن از او پیداست که تا چند اندازه
 و دیر و فرید و هر بوده و پس از او دولت فراعنه رو بضعف و انحطاط گذارد

سلاله بیستم هزار و دویست سال قبل از میلاد بوده درامیس سوم از سلاله بیستم حکمران
 از مهاجم دشمنان محفوظ داشت آخرین سلطان عظیم ایشان مصر بوده چیزی نگذشت
 که فراعنه بکلی ضعیف شده تا سلاله بیست و چهارم که معاصر بملوک بنی اسرائیل بود
 سلاله بیست و پنجم در ۲۲۰۰ سال قبل از میلاد اطمین (جشن) باشد تشکیل شد سلاله بیست و
 باغدادی یهودیها با سنا خرب پادشاه آشور جنگیده مصر را گرفته و خسارت بسیار
 وارد نمودند تا سنا خرب کشته شد و پسرش آسارمان مصر را گرفت سلاله بیست و ششم
 منقرض و خودش پادشاه پادشاهان مصر علیا و سفلی نامید سلاله بیست و ششم
 را در سائیت تشکیل نمود پسرش که فرعون اعرج بود در ششصد و نه مصر را در تحت ام

در آورده و طراوتی تازه داد و برای استقلال مصر با سلاطین آسیا جنگهای سخت نمود
 و تا نهم فرات پیش رفت و در سال سیصد و چهل از بنجبت النصر دوم نابوکد نصر بخت
 خورده بمصر بازگشت پس از او پسرش گامری نکر و در سنه ۵۸۸ با انانی فیضیه محاربه نمود
 صمدون و متویر را در تحت استیلا و اطاعت آورد و مؤخر انا بوکد نور را شکستید
 مصر را استیلا کرده خراج گذاشت و انا زین در سنه ۵۶۹ سلطنت کرده جزیره قبرس را
 بمصر ملحق نمود و در زمان او مصر مستقل بود تا آنکه کامیس پادشاه ایران با و اعلان
 جنگ کرد درین بین وفات نمود و پسرش در سنه ۵۲۵ مغلوب ایرانیان شد و ازین
 بعد در واقع مصر جزو یکی از ایالات ایران بود تا سنه ۳۲۲ قبل از میلاد که بقصر ف
 یونانیان در آمده و در عصر سلاطین ساسانی مجدداً بقصر ف ایرانیان درآمد در سنه
 قبل از میلاد برومیلا تعلق گرفت در خلافت عمر لشکر اسلام بیت المقدس را فتح کرد
 در سال سیتم هجری مطابق سیصد و چهل و دو میلادی سرداری عمرو بن عاص مفتوح
 ساختند مصرها اگر چه بخدایان معتقد و قائل بودند ولی خرافات آنها بقدری ناپایدار
 بنوده درین اواخر خرافات را بمصر داخل کردند و خدای بزرگ قائلند که او
 خدایان را خلق کرده معبود بزرگ آنها از قبیل امون و ابولعول در نزدیکی کبی

از هر ماسری بزرگ از سنگ مثل مجسمه ساخته اند بابو الهول موسوم است این
مجسمه را مصر بیای قدیم نمایند یکی از خدایان خود میداند بدن ابو الهول مثل
بدن شیر است خوابیده که از کوه تراشیده اند از تفاعش نوزده متر است
و از یریس بوده پرستش میکردند و در تمام اماکن مصر از برای آنها جاها و مکانها
و غیر ازین خدایان حیوانات را می پرستیدند از قبیل شیر و نهنگ و شغال گربه
و قرقی و سوسک و کرم ریزه و غیره و هر شهری را بنام یکی میخواندند و گاه و بگاه
در ازو پیشانی سفید بود از همه محرم تر و این گاه در غار انظر خدای بزرگ و نواقت
میدانستند و پس از مردن این گاه و قبر سنگی ساخته اگر نظیرش را نمی یافتند
گاه و راستایش میکردند مصریها با آخرت و روز جزا اعتقاد داشتند ماضی و دایم

سکندری توضیح داده ایم فصل نهم و دهم در تاریخ فنیقیه

مملکت فنیقیه یا فنی و ثمال بر سوریه (شامات) و مابین بحر سفید و جبل لبنان
واقع است امالی آنجا از شریف ترین قبایل کنان بوده مانند بنی فاستین و بنی بوا
و بنی آدوم و بنی اسرائیل و عاقله که در اراضی سوریه مسکن داشتند بعضی از آنها

از اولاد سام بوده اند پانزده قسطن قبل از میلاد در این پسر زین اقامت داشتند
 بعضی از آنها در زمان استیلای آشوریان منتهض شدند و شهرهای معروف آنجا صیدا
 و تیر و ت و سار تبه و تیز و صوز و بیل و پس و طرابلس است در نوامی این مملکت
 جنگل بسیار خوبی بوده اما لی از چوبهای آن کشتی ساخته بھریمائی میکردند و اینها
 اول کسانی بودند که در بحسب برق افراشتند و بواسطه صنایع عجیب و تجارتها
 مختلفه و مرادده با ممالک دور دست مکت و ثروتی حاصل کردند که در آن عصر
 هیچ مملکتی نسبت به دارا نبود و با ممالک همجا در عرض جنگ از در مسالت درآمد
 تخت و هدایا تقدیم میداشتند و باج میدادند بلور و مسکوکات طلا و نقره و خط
 پیرکلیف از اختراع این طایفه بوده معدن من را از قبر و پس و معدن طلا و
 نقره را از اسپانیول و قلع و ارزیر را از انگلیس کشف نمودند مذہب آنها غلب
 پرستیدن اجمار و اشجار بود رب النوع معبود آنها بعل بود شکل جوان شکل
 (آقا) و بعلیت رب النوع عشق بود شکل زن خوشگل و از برای خندایان
 اولاد های خود را قسه بانی میکردند و در حوادث آتش منہ و ختہ اولاد داشتند
 خود را برای رفع تغیر خدایان در آتش میوختند از این قبیل عادات و خیمه و

اخلاق خفیه بسیار داشتند

فصل هفتم در تاریخ روما

بعضی از مهاجرین اسپانیا و جمعی از یونانیان بخت ایتالیا رفته در آنجا ساکن شدند
 گوئی رموس و دیگرى رمولوس در کنار شهر تیفیز شهرى بنام خود موسوم
 روما در ^{۱۳۸۶} قبل از هجرت بنا کردند بواسطه اینکه همه اوقات در جنگ و جدال
 خانه را وصل بیکدیگر بی کوچه و صحن میباختند رفته رفته قومی قوی شدند و
 سلطنتی با عظمت و شکوه حاصل کردند مدتی با اقوام مهاجم جنگ کردند امانی را
 یک شورای عسکری و نظامی داشتند یک مجلس پسناتو اعضای پسناتو پسر
 نفر بودند در امورات رای میدادند در امورات آنها گننه در اسپین و موبه نام
 دخالت کلی داشتند نوما و تولوس و موسیتیلوس و بالاپس و دوانفوس
 و مارجیوس از سلاطین معروف روما میشا شد تا رکن در ^{۲۳۳} سال حکومت
 انتخاب شد و بواسطه محاربات عدیده روما را وسعت داد و عمارات عالیه بنا
 نموده و پسناتو را قوت داد و بعد از سی و هشت سال سلطنت مارجیوس پسرش
 اوراکت و متصدی امر سلطنت شد و با امانی مدارا نموده مردم در عصر او آسوده

بودند بقت اینکه در توسیع حقوق و امتیازات صنف بدین میکوشید بوجوس
 تارکینوس پسر تارکین نخستین را که داماد سر یوس بود برانگیختند تا او را بقتل رسانند
 خود بدون تصدیع رعیت سلطنت نمود و این واقعه در سال هزار و صد و پنجاه
 اتفاق افتاد و مردی عالم و پستکار بود و ابداً وقتی بسنا تو نمیکد ارد و آنها را
 نفی و تبعید و طرد میکرد و اعیان را بقتل رسانیده اموال آنها را تصاحب نمود
 آخر الامر مردم روم که دلاور و شجاع بوده از اخلاق او مستغفر شده ناچار شدند
 که وضع حکومت را تغییر داده و خود را از قید اسارت خلاص کنند و حکومت
 مطلقه او را منسوخ سازند تا آنکه ملت شوریده و تارکین را خلع کردند و وضع حکومت
 جمهوری را اعلان داده در ۱۳۲۱ ملکت جمهوری شد از زمان رومولوسی
 تا اتمای زمان حکمداران روم تقریباً دویست و چهل و چهار سال گذشت دین
 مدت هفت نفر در روم سلطنت کردند و همه سلاطین با سیاست و فراست و جنگجویی
 بوده که در عالم نظیرند اشتند وضع جمهوریت آنها این بود که هر سال کنسول تبدیل شود
 و گاهی حد کنسولها به نفر هم میرسید و وظیفه مخصوص کنسولها این بود که داخل روم
 تابع پسانا تو یعنی مجلس اعیان بودند و در سفر فرمان ده و کوه ماندان لشکر و در خارج

صاحب قدرت کامله و نفوذ مطلقه باشند. اول کنسولیکه انتخاب شد پروتوس بویس
از او دالریو پس که وضع قوانین حسنه بپار نمود و آخسه ایثان ژول سزار بود
در ابتدای جمهوریت بواسطه اینکه انتخاب با اعیان بود میانه مردم و اعیان
انقلابات و عداوتها تولید شده اسباب این شد که مل مجاوره بر روی ماهجوم
آوردند پس تا ناچار شد از اینکه توسیع در حقوق عوام و پاره امتیازات
و تأیید دهد آنگاه مردم در مقام مدافعه برآمدند ولی پس از اضمحلال خصم
از عده خود تخلف کرده عوام در مقام یورش برآمده اعیان ناچار شده در صلا
معاصد آنها کوشیدند و اعلان مساوات در داد و اسباب خشنودی رعیت شد
و این حال اتفاق و اتحاد بزرگی در ملت بنسجه داد و بسبب قوت بزرگی برای مملکت
گردید این واقعه در هزار و هشتاد و دو قبل از هجرت بود کامیل پسر دار روم
که لقب دیکتاتور شد بر اقوام مهاجم و پس از آن بدول مجاوره تاخت و تاز
کرده و کردند آنچه کردند در مدت پنجاه سال جنگ تمام ایالتیای شمالی و جنوبی و
مملکت تارانت را و کارتاژ را هم تصرف شدند همچنین یونانستان و سلطیه و سیسیلیا
و طوایف غول و سواحل شمسه طونه را ضمیمه مملکت خود نمودند پس از آن محاربت

پونت آغاز شد که با همه داد و دار تا بازی یعنی سیریات ششم نمودند اگر چه در پناه
 شکستها از او خورند و کنول روم را اسیر نمود ولی اخیراً بواسطه خیانت فارتان
 پسر مهر داد و اورا شکست داده تمام سواحل پونت و اناطولی (آسیای صغیر)
 و ارمنستان را ضبط کرده ضمیمه ایالت روم ساختند و در زمان پسر ار
 معروف سردار روم که فتوحات و محارباتش زینت تواریخ دنیا است و با یوس
 و ژرمن همچین حلقه عده قتلای آنها بحیاب بوده که در نهرها و رودخانهها
 از اجساد پل ساخته عبور میکردند اسپتلا و قصر ف نمودند همچنین با نیروین و
 طوایف سستیک و سویین و ممالک فرانسه و انگلیس را مسخر کردند و در ظرف
 هشت سال هشتصد شهر و قصبه مفتوح ساختند و بیصد طایفه مختلفه حکمران شدند
 و بر شش کرو و لشکر ظفر یافتند که اسوس پس که یکی از پسر داران بود بطرف ایران
 آمده در بین التهمین او را با لشکرش تمانا گشته و معدوم نمودند با جمله پس از
 اینکه ژول سزار مصر را هم فتح کرد و هوای سلطنت مطلقه بر سرش افتاد اول
 مت او را لقب و یکتا تور داده که از این خیال در گذرد قبول نکرده در روز
 جلوس پشایشهای مت اجماع کرده پس از جنگ و جدال در همان روز او را کشتند

پس از قتل او باز در روم حکومت مثلثه تشکیل یافت که اداره روحانیه و معابد آئینه
 و اداره آتش مقدس و پخیال بیشتر طول نمکشیده که اوقتا دیوسیس همیره زاد قیصر
 که جزو حکومت مثلثه بود سلطنت جمهوری را بسلطنت مطلقه خود تبدیل نمود و در شصت و
 لقب اکوست گرفته امپراطور روم شد در زمان او حد و در روم از شمال بنبر
 طوند و از مشرق بطقرات و از جنوب بحجزیره العرب بود و مالک حبش و از مغرب
 به بحر طلیس بود و بعد از او چند نسل از سلاله ژول پس از او و بعد بخانواده فلابی
 متصل گشت که آنها نیز پنهان بود و بدست و هفت سال امپراطوری کرده و بعد بخانواده
 انطونینها افتاد و دو پ سال طول کشیده و در کومو یوس پس بانتهار رسید
 آن بعد بنا را با انتخاب امپراطور گذارده و در میان این قتیچین امپراطورهای
 نامدار پیدا شد و آخر ایشان کنستان تین کبر بود که قسطنطینه را بنا نمود و مملکت
 روم را دو قسمت کرده شبه الجزیره بالکان و آناتولی و سوریه و حبشه را بحجزیره
 و ارمنستان را روم شرقی نام نهاد و پای تخت آنجا را اسلامبول قرار داد
 و اراکلیوس پسر بزرگش را در آنجا امپراطور نمود و قسمت دیگر ایتالیا و جزیرا
 و غول و بریتانیا و اسپانیا با خضام جزایر طونس و کارتاژ روم غربی نام نهاد

و پسر کوشش بنو نوریو پس را امپراطور ساخت و در ۲۲۷ از هر سوا قوام جهام
 حمله کرده من جمله الاریک نام برایتا یا تاخته نصف شهر و مارا بسخت و جنب
 فرانسه را با اسپانیا و پورتگال استیلا کرده و در آنجا حکومتی تأسیس کرد و دیگر قوم
 فرانک از طوائف جرمانیا بود که غول و شمال فرانسه را تصرف کرد و چگونگی
 تشکیل داد و دیگر فول انظار ساکنان از طوائف رثمان بوده که انگلستان را
 در زیر طاعت آورده و در ۲۳۱ در آنجا حکومتی تشکیل داد و دیگر طوائف چون
 بودند که بر روم شرقی و غربی هجوم کرده و پس از گرفتن بلج از هر دو عودت نمود
 و دیگر وندالها بودند که کارتاچ را مستخر کرده صد سال در آنجا حکومت نمودند بعد
 از این انقلابات شاهنشاهی در رومار و با انحطاط نهاده جرمانها که غلامان آنها بودند
 با بعضی طوائف وحشی در ایالات روم استقلال بهمرسانیدند

فصل هفتم و هشتم تاریخ بنی اسرائیل

در عصر کله انبیای قدیم جمعی از شبانان که در اراضی بامین فرات و شامات
 با خانواده و کوسفندان و حشم خود شبانی میکردند و هر دسته رئیس خود را شیخ
 میگویند و در اطاعت او بودند یکی از شیوخ حضرت ابراهیم علیه السلام بود که در

ساکی صدای خداوند را شنیده که با قوم خود از ولایت بیرون برد که بتو
 برتری و بزرگواری خواهیم داد ابراهیم با بلوط همراه برادرزاده خود رفتند
 تا بسوریه (شامات) رسیدند و از آنجا بمصر رفتند تا بجایی رسیدند
 که علف نبود نزارع مابین شبانان در گرفت حضرت ابراهیم با بلوط گفت
 از هم جدا می شویم تا قطع نزارع شود آنگاه لوط بصحرا می آردن و نزدیک
 دریاچه بحرالمیت ابراهیم هم در همان حوالی ابراهیم دوزن داشت
 یکی ساره و دیگری هاجر از ساره پسری آورد اسحق از هاجر که خادمه
 بود اولادی باو عیانت شد اسمعیل روزی اسمعیل با اسحق استنزا کرد و سارا
 متغیر گشت با ابراهیم گفت این خادمه و پسرش را طرد کن ابراهیم
 زود برخاسته هاجر و اسمعیل را آورده و در وسط کوهی گذارده و رحمت
 نمود هاجر با طفل در میانان کر سته و تشنه و تنها ماند خداوند در زیر پای اسمعیل
 چشمه جاری ساخت و اسمعیل را مرد بزرگ و پدر قوم عرب گردانید حضرت
 ابراهیم روزی داخل آن خانه شده بتبار شکست این خبر به فرود رسید
 آتش افروخته ابراهیم در آتش انداخته کستان شد مردم باو ایمان

آوردند حضرت لوط در شنبه یوم ماند و فرشته را بصورت غبار دید بخانه
 معان برد اهل مدیوم قصد فرشتگان کردند در بخت خانه را بست اجماع نمود
 آنگاه فرشتگان ایشان را کور کرده صبحی لوط را با زن و بچه فرشتگان
 همراه بردند آنگاه صاعقه بر اهل شهر ریخته تمام را هلاک کرد و روزی
 برای امتحان بخت ابراهیم خطاب شد پس خود اسمعیل را قتل بان کن
 شب در خواب دید پس را بقربانگاه برده تیغ را کشید که فدا کند آنگاه
 خداوند فدا فرستاده نذر رسید که تو برکت دهم و اولاد تو را از عد
 ستارگان زیاده کنم اما اسحق ربقاه را تزویج کرده از او دو پسر بوجود
 آمد یکی عیص بود و پسر دویم را یعقوب نامید اسحق عیص را برای اینکه
 صیاد بود از برای او صیدی آورد و دوست داشت اما ربقاه یعقوب را
 روزی اسحق عیص گفت صیدی برای من طبع کن و بیا در تامن در این آخر
 عمر تو برکات دهم ربقاه این سخن را یعقوب گفت تا عیص بصحرای قاصد
 کند ربقاه بزغال را طبع کرده یعقوب داد نزد اسحق آورد و چون اسحق پر
 و ناسنا بود یعقوب لباس عیص را پوشیده خون بدن عیص شمر داشت

پوست بز فاله را بدست و گردن خود بسته نزد پدر رفت استی گفت این
 زودی چگونه غذا حاضر کردی بیا به بنیم تو عیص پسر ارشد من بستی آنگاه
 دست بدو مالیده پشم دار یافت و لباس عیص را بهسم لمس کرده آنگاه
 گفت خداوند بتو ماران آسمان و روغن زیت و کندم و غیره داد و مردوم را
 مطیع تو کرده بتوسجده کنند و اولاد ما درت بتوسجده کنند و بربرادرات
 مستطابانی آنگاه که عیص مراجعت کرده از وقایع مستقصه گفت که یعقوب را
 میکشم مادر او در بقاع ترسیده یعقوب را نزد برادر خود لابان که دانی او بود
 فرستاد خدمت لابان آمده او را بوسید پس از مدتی چون لابان ذو دختر
 یکی را حیل و کوچکی لایه یعقوب لایه را خواست قرار شد هفت سال خدمت کند
 لایه را با تو زوج کنند بعد از هفت سال را حیل را با تو زوج کردند یعقوب
 رنجیده خاطر شد قرار شد هفت سال دیگر هم خدمت کند لایه را یکم و بعد از
 هفت سال دیگر لایه را بهسم با و داده از لایه ده پسر و از را حیل دو پسر
 آورد پسرهای لابان چون با و سرزنش میکردند بمولد خود مصر با اطفال
 عیال و مواشی و غنم و حشم خود مراجعت کرده در نزدیکی مکان عیص که سید

ترسید اور اکبش تخت و پادشاه گوسفند ان زیاد فرستاده عیص او را استقبال
 کرده گفت من مال زیاد دارم قبول نموده بالاخره قبول کرده از وقایع او
 خوشحالی نموده آنکاه یعقوب خدمت استحق رسید استحق در یکصد و هشت سال
 درگذشت اما پسر بزرگ رحیل که یوسف باشد محبوب پدر بود برادران بر او
 رشک برده او را در چاه انداخته کاروانان او را از چاه در آورده مصر
 برده فروختند بالاخره یوسف مقام وزارت یافت برادران بواسطه
 قحطی مصر آمده او را شناختند چون مدتی گذشته بود با آنها محبت و برائی نبود
 تا آخر الامر یوسف شناخته این خبر را یعقوب دادند که از مشرق
 یوسف پیر و کور شده بود آنکاه یعقوب با تمام خانواده مصر آمد یوسف از آنها
 استقبال کرده بفرعون معرفی نمود آنها را در شرق دنیا جا داده تا قرن
 زیاد عده آنها تشکیل مملکتی داده موسوم به بنی اسرائیل چون یعقوب اسرائیل بود
 حضرت موسی اولاد اسپر ایل بود چون قوم او زیاد شدند فرعون از
 خود ترسیده قصد اذیت و اخراج آنها را نمود موسی چون پیغمبر بود
 مردم را از بت پرستی مانع و بجا ای بکانه دعوت میکرد فرعون با او

از در محاصره درانده موسی معجزه اژدها کردن حصار ابعده آیات ده گانه را
ظاهر ساخت (۱) خون شدن نیل (۲) پر شدن زمین از غوک (۳)
ظاہر شدن پشه های زهره دار از ابر (۴) فرا گرفتن پیش (۵) ابتلائی
مواشی بمرض (۶) زخم شدن بدن تمام مردم (۷) رعد برق مکرر (۸)
بلخ و خوردن آنها زراعات را (۹) دست دادن غلتهای غلیظ (۱۰)
تلف شدن مولودین تمام انسان و حیوانات پس از زحمات و صدمات زیبا
فرعون راضی شد قوم موسی را با و داده از مصر خارج شوند موسی هم جلو افتاد
قوم خود را بصحرائی خوب برد روزها شکلی از ابر و شبها ستونی از آتش در
جلوی آنها راهنمایی میکرد اما فرعون از رها کردن بنی اسرائیل پشیمان
شد با لشکری بتقاب آنها رفته آب دریا کوچه داده قوم موسی که خارج
شدند فرعون که با لشکرش تمام وارد شدند آب سر بهم نباده آنها را تماماً
غرق کرد تا چهل سال در بیابان بودند و غذای آنها من و پسنوی بودند
از جنس گز و تربخین بود آنگاه احکام عشره در کوه سینا با آنها نازل شد
بعد از چهل سال موسی و قومش بارض موعود که فلسطین باشد رفته خداوند

فرمود این است زمینی که وعده دادم که بابر ابراهیم و اسحق و یعقوب بدم
اما تو داخل آن نخواهی شد موسی هاجا در سن صد و بیست سالگی ارتحال
نموده هیچکس ندانست در کجا مدفون شد بنی اسرائیل در فلسطین دو ازد
قبیله شدند موسوم باثنی عشره تهازند کی میگردند تا زمان داوود که او را
بسلطنت انتخاب نمودند تها بادشمان بنی اسرائیل جنگ کرده تا اینکه
سلطنت حضرت سلیمان رسید که جن و انس در فرمان او بودند و تمویز
پادشاهان بنی اسرائیل بود یکی از بزرگترین کارهای حضرت سلیمان بعد
او در شلیم که مسجد اقصی میباشد هست که در مدت هفت سال ساخت بعد از
چهل سال سلیمان در گذشت پسرش رجعام پادشاه شد تا زمانیکه کلدانها
بنی اسرائیل را قتل و غارت کرده اسیر نمودند و دولت آنها را منقرض
کرده او قانیکه کور پس پادشاه ایران بابل را گرفت بنی اسرائیل را بجا
داد که بولایت خود مراجعت کرده و بعد خویش را بسازند طرفهای زمین
و اشیائیکه بنو که نصر از معبد آنها برده بودند با آنها رد کرده قریب چهل و
سه هزار یهودی مراجعت کرده و قریب سیصد ولایت یهود را خراب

بلانگنه دیدند در کجا در آنجا بای آبادی و تعمیرات را که اردوند تا محمد و اکابر آنها
روزی گرفت تیغیل قومیت و ملت نمودند

فصل هفتم در احوالات سلسله سلوید (سلوسید) و جل و
اسکندر و خلفای او را سلوکید گویند که هشتاد و یک سال سلطنت کردند و در وی و
قبل از میلاد مسیح یارهای آرساکید یا سلسله اشکانی ایران را از تصرف آن طایفه
خارج کردند سلوکید پنجاه و یک کی از سرداران بزرگ اسکندر بود و متوسل
سلسله سلوکید ما بود پس از مرگ اسکندر هر یک از سرداران او که در یکی بود
و حکومت داشتند رایت استقلال و نفاق و خود سری برافراشتند و برای
پیشرفت مقاصد خود شخص بطرف که در رک و شعور و قوه دراکه ابدان داشت
مسمی بفلپ و لقب برآریده را که برادر صلبی اسکندر بود و اسم سلطنت داد
و پادشاه خواندند چون مادر او ضعیفه بود و انبسیاس زوجه عقدی اسکندر
از ترس اینکه مبادا اسکندر او را خلیفه کند او را دواوی مزمل عقل خورایید
در خان سمرقندی یا باختری که در جباله اسکندر بود زمان فوت او حلی
ما به داشت بعد از وضع حمل اسم او را اسکندر رکداردند و سلطنت

اورا برگزیدند اسکندر زمان رحلت به پردیکاس که یکی از سپہ داران و رجال
بزرگ دولت بود و عمر خود لو بیستمست و نیابت سلطنت مقحب نمود و او خواہم
اسکندر را در جبالہ کحاج در آورد و پس از دو سال نشی اسکندر را با تاتوت
طلا از بابل با اسکندریہ فرستاد و او را در یونان دفن کردند

فصل ہشتم در احوالات خلفای ہند

خلفای اسکندریہ سہ نفر بودند و زمان ملوک الطوائف کہ در تاریخ عرب و عجم
ذکر شدہ عصر آنها بودہ است پس از جنگ جدال زیاد و ممالک اسکندر بچھا
قسمت شد و چار دولت تشکیل یافت دولت مقدونیہ دولت مصر و دولت
اسیائی صغیر دولت سور و سلوکوس نیکاتر (ملفکوس نیکاتر) یکی از این
چار دولت بی نصیب و بہرہ ماند پردیکاس ہم کہ نیابت سلطنت بلکہ شایبائی
داشت بواسطہ بد خوئی و مغروری بی نصیب ماند بلکہ سلاطین اربعہ با سواد
اول بطلمیوس پادشاہ مصر سر از اطاعت تافت با او جنگ کرد و لشکرش
اغلب غرق شدہ مابقی بخیجہ اورنجیہ اورا کشند پس از او میتون نامی را
نایب السلطنہ و قیم و پادشاہ کردند پس از مدتی اورا استغنی کرد و باقی را

که یکی از سرداران بود بجای او منصوب نمود وضع ممالک ارباب را تفسیرات
کلی داده و با و خستیا رات نام و مطلقه دادند حکومت بابل و کوه توای قلعه آزا
یسلو کوس پس نیکوترین آفتوخس که پدر بر پدر رخصه شکند را اسکندر و اجداد او بودند و
سلوکوس پس از جنگهای زیاد بطی در تصرفات خود داد و سوریه تمام بلای و غیر این
و ایران با خرق و قیمت عهدا ناطولی را در تصرف خود در آورد و در سال سیصد و
قبل از میلاد هجدهم شاهی بنجد کرد و دولت سلفکیان یا سلفکیه را تشکیل داد و تاریخ
سلوکوس که معروف بتاریخ رومی و اسکندر است وضع نمود و این تاریخ را عرب هم
رومی گفته اند بواسطه عدم اطلاع بوده و تصور کرده اند که مقدونیه یونان جزو
روم بوده و اسکندر می بواسطه این گفته اند که اسم سلوکوس را اسکندر میدانستند
و بتجسید آنها اسکندر رومی وضع این تاریخ بوده و از تاریخ سنه کی چنان بر می آید
مبدی تاریخ رومی قریب چهل و چهار سال بعد از تولد اسکندر کبیر بوده و قریب
چهل و دو سال بعد از تولد سلوکوس چنانچه مستفاد میشود و تاریخ معروف بر می
و اسکندر می از زمان جلوس سلوکوس است با بجمه شهر افلاکیه را در کناره نهر
بنامند و پای تخت خود را در وادعظمتش از بابل در گذشت و بعد از چندی شهر

سلو سیارادرکنار دجله در مقابل مداین باخت و بای تخت قرار داد و بانگ
 حکمران عراق عجم که طغیان کرده بود بنای جنگ را گذاشت و باده بنده از نفر
 پیاده و چهارصد نفر سواره با صل دجله را نده جنگ کرده و او را مقتول نمود
 در اوقاتی که سرداران اسکندر در یونان و سوریه و سایر بلاد می که خارج از متصرفات
 او بود مشغول جدال بودند وقت را غنیمت شمرده بجد و دهنده وستان تا
 اعلان جنگ داد و آن سان در کوت پادشاهان وستان با سیصد هزار نفر مرد جنگی
 و فیلمای زیاد در مقابل او آمده پشیمان شد قرار بر مصالحه دادند پانصد زنجیر
 فیل گرفته مراجعت نمود این واقعه در سیصد و هفت قبل از میلاد بود چندان
 بعد بامداد سلاطین متحده رفته با مصر بیا جنگ کرد و ظفر نموده اعتبارات
 حاصل کرد تمام ممالک اسپانی را سوای سوریه متصرف شد حد و مملکت این
 پادشاه از طرف مغرب بیت المقدس از مشرق برودند و از شمال بحر
 خزر و رود سیحون و از جنوب بخلج فارس و محیط بند بود سلوکوس پری
 داشت موسوم به انطیوخس و عاشق زوجه پدر شده بود و روز بروز حالت
 ضعف و عجز بود تا قریب بهلاکت رسید اطباء هر چه معالجه کردند مفید

تا آنکه طبیبی نبراست دریافت ناچار مطلب را بدش اظهار کردند و مجلس کرد
 با سمران سپاه شورت نمود و سوا بواسطه میلی که پادشاه باو داشت رأی داد
 که زوجه را بر سر تعلیم کند پس از آنکه بر بحر جم خانه در آمد سلوکو پس از دنیا بجای
 برداشت قصد مرجعیت بمقدونیه که مسقط الرأس خودش بود کرد که در ضمن از
 اقارب ارحام دیدنی بهم کرده باشد در بین راه بعدی رسید اسم آنرا
 سؤال کرد گفتند آراکس برخود بلرزید که گفته من گفته اند که در نزدیکی معبد کن
 تو را خواهند گشت چند قدمی که رفت شاهزاده بطلیوس پس بر بطلیوس بواسطه
 پدرش برادر او را ولید کرده بود در بنجیده بدر بار شاه منزوی (سلوکوس)
 آمده او را در کمال احترام پذیرفته چون در این سفر همراه بود در نزدیکی معبد
 با خنجر بپلوی او را دید و او را هلاک کرد شاهزاده مصری حسنین او را بکشتن
 بذل کرده خود را پادشاه خواند مدت عمر سلوکو پس بنفاد و سال زمان سلطنتش
 سی و دو سال تولد در سید و پنجاه قبل از میلاد وفات کرد او مردی دلاور
 و صاحب مکارم اخلاق و مربی اهل فضل و کمال بود سی و چهار سحره بنا نمود
 سلوکوس در عقاید اسکنه که میخواست میان عایای خود مساوات قرار

صلت
۲۷۶
و راج و مرج را متروک دارد و امانی یونان و اسپارت را بواسطه
متحد سازد و تحلف نمود اساس مملکت مستحکم نگردد

فصل هشتم و دویکم در احوالات آنپوخس
پس از فوت سلوکوس پس نیکتر (اسکندر) پسرش آنپوخس بجای پدر جلوس کرد
او مردی بود ضعیف النفس و نحیف العقل اما در جنگ شجاع بود ولی در رفیق
همام مملکتی مهارت نداشته و زمام امور مملکت را بدست معوث قجای خود داد
و با قاتل پدر مدارا و وصلت و مصالحه کرده بواسطه ضعیف نفسی او حکامش
با اعدای او به دست شد طغیان ورزیدند بطیموس قاتل پدرش با طایفه کل
که سرانجامه حایه باشد جنگ کرده کشته شد آنپوخس در مدت سلطنت چند
بامصرها و غیره نموده همه جا شکست خورد میل مغرطی تبخل و زمین داشت چنانچه
شهر بزرگ ساخت یکی در کفرخی تهران در طرف شمال موسوم به آپامی باسم
مادرش در دویست و شصت و دو قبل از میلاد وفات کرد مدت سلطنت
او نوزده سال بود

فصل هشتم و دوم در احوالات آنپوخس دوم

بعد از آن فیو خس اول پسرش بهمان اسم لقب بخدا جلوس کرد چون شراهای
 از مملکت رفع نمود لقب بخدا گردید مدت ده سال با پادشاه بلیوس پس مصری
 در آسیای صغیر که میدان حرب بود می جنگید پس از آن دختر پادشاه مصر را بز
 گرفته کار بصلح گذشت و از زمان بلیوس سلاطین مصر معروف به بطالسه شدند
 پس از فوت پادشاه مصر دختر او را طلاق داده و زوجه سابق خود را که از او
 دو اولاد داشت رجوع نمود مجدداً دختر پادشاه مصر را بحرم سرای خواسته
 بواسطه بی ثباتی در قول و فعل آن فیو خس او را سمووم کرده و پسر خود سلوکوس
 دوم را بجای او بر فستار نمود آن فیو خس دویم مردی عیاش دائماً بلبود
 مشغول معوقه بای او در کلیه امورات مملکتی دخالت میکرد و نه بانی واسطه میداد
 از برای علما و سلطان ملوخه و احترامی منظور نبود در سال دویست و پنجاه و
 باوالی مدیانی جنگ را که از در این زد و خورد رایات شورش ولایات
 شرق افراشتند اول حاکم بانتر دعوی استقلال نمود بعد پارثا پیروی او را
 کردند سلطنت اشکانیان شروع گردید در دویست و چهل و شش در گذشت
 و شانزده سال سلطنت کرد

فصل هشتاد و نهم چون اوستا را بر سلاطین سلوکید چندان مهم و مفید نیست اما
 زبان جوس بر یک اشاره شود

جوس بر یک قبل از میلاد مسیح

۲۳۸	آنیوخس سیم (بی رکنس)	۲۴۶	سلوکوس دوم (کالی نیس)
۲۲۷	آنیوخس چهارم	۲۲۶	سلوکوس سیم (کرنس)
۲۲۰	مَن غاصب	۲۲۲	ایضا آنیوخس سیم
۱۸۷	سلوکوس چهارم (فیلوپاتر)	۲۱۴	آنیوخس پنجم
۱۶۴	آنیوخس پنجم (آپاتر)	۱۷۵	آنیوخس چهارم (توس)
۱۵۲	الکندر روس (بالا)	۱۶۲	دتریوس (سُر)
۱۴۶	دتریوس دوم (توس)		آرژشت اول
۱۴۲	تریفون (اکرنس)	۱۴۵	آنیوخس ششم (اپفانیس)
۱۳۰	ایضا دتریوس دوم (توس)	۱۳۸	آنیوخس هفتم (سی دس)
۱۲۵	سلوکوس پنجم	۱۲۵	الکندر روس دوم (زینیا)
۱۱۶	آنیوخس پنجم (فیلوپاتر)	۱۲۵	آنیوخس هشتم (اپفانیس)

۱۶۲
 باب

سلوکوس ششم (نیکاتر) ۹۶ آلفیوخس دهم (فیلوپاتر) ۹۳
 آلفیوخس یازدهم (اسفانس) ۹۲ و متر بوس سوم (ستر) (کالی نی) ۹۱
 آلفیوخس دوازدهم ۸۹ تیکلارنس غاصب ۸۳
 آلفیوخس سیزدهم ۸۶

سلطنت سلوکیده مادر نهشت و پنج مفتض کردید و سوریه جزو ایالات رومیه کبری

فصل هشتم و چهارم

فهرست اسامی سلاطین اشکانی و زمان جلوس هر یک قبل از میلاد مسیح علیه السلام
 (۱) اشک اول رافرنجیان آرسا پس و آرساکن و آرساک و آرساک مینویند
 یونانیان اشکهارا کلا از آرسا پس گویند و سلاطین اشکانی را از آرسا مینهند

و از آرسا از ملت پارت بود که با انقبوکوس پس فرس که همان استن یونانی باشد
 شوریده و دولتی بنام اشکانیان در مملکت پارت کینج باشد تأسیس نمود و در یکی
 از جنگها زخمی شد و در گذشت و سلطنت برادرش تیرداد که اشک دوم باشد
 رسید بقعه بعضی از مورخین دولت سلفکیده را دولت نوریه نیز میگفتند مدت
 دولت سلفکیده دویست و هفت سال بود اما هسنوز چهل و شش سال پیش گذشته

بود که حکومت اشکانیان در ۲۷۰ قبل از هجرت از طرف بلخ و سیرکانی و حکومت
 خجانی از فلسطین ظهور نمود و وقت از ممالک سلفیه را متصرف شدند و باقی ممالک
 در دست اولاد و احفاد سپید سلفیه بودند تا در ۲۷۰ که پیمپه پسر دارر دوم
 بر میرید اشکان پونت غلبه نمود و این میریدات مهرداد که آنها را امهه دادند
 مشهورترین آنها این میرید است که مهرداد ششم پسر مهرداد پنجم است که از مشاهیر
 سرداران بزرگ دنیا بوده است سلفیکان بر حکومتی از هندوستان الی بحر
 سفید بود و خود را فیل یون یعنی محبت یونان میخواندند و بسلفیکو پس با ژمید اندیشه
 هندوستان که با نگلیس با ژمیدید و در جام انورات کتیبه باذن و اجازه
 سلفیکه کار میکردند حتی اسامی خود را در روی سکه میزدند بلکه محبت یونان
 ضرب میکردند چنانچه در سال هشتصد و هفتاد و هفت قبل از هجرت حکومتهای
 کوچک در داخله ایران بواسطه استقلال برافراشتند مثل حکومت نیروز
 پنجاب و حکومتهای پونت در سواحل دریای سیاه و شمال توریا و حکومت
 ارمنستان و اشکانیان در بلخ با پسم اشکانی یا اشک یا ارساس سر کرده
 پارتی شده و با عقدا و بعضی تورانی بودند که از جانب پادشاه ششم سلفیکان که

آنطیوخس ثانی بود در نج ایر شکر بود و نسب اشک را بعضی کیتا و (ارپس کرد)
 میرسانند و او را گویند از کی ارپش پسر کیتا و نژاد دارد و از کله پارت اتم
 مخصوص آنها معلوم میشود که از ملت پارپس بودند و دین زردشت را داشتند
 و این قوم را ملوک الطوائف بعضی خوانده اند و اغلب موزخین ایرانی اشک را
 پسر دارا دانسته و سلفکوپس استثن یونانی و دولت سلفکیان را انطیوخس
 نوشته اند اما اشک بجای اینکه در سکه نام خود را محب یونان نویسد
 اسم خود را نوشت و این مسئله اسباب تغیر و اعتراض آنطیوخس (استثن)
 رقه رقه جنگ در گرفت و دولت اشکانی شروع شد چنانچه باید

و ما همه جا اشک را بعینه موزخین ایرانی مینویسیم که تمام سلاطین اشکانی این
 لقب را داشته اند و اسامی که موزخین فرنگی نوشته اند در میان پارتر
 مینگا ریم و جلوس اشک اول دویست و پنجاه قبل از میلاد مسیح بود

(۲) اشک دوم سنی به تیرداد (تیریدات) (تیریدتس) (میکاس) ۲۴۷ الی ۲۳۹

(۳) اشک سوم سنی به اردوان اول (آرتابان) (آرتابانوس) (میکاس) ۲۳۷ الی ۲۱۰

(۴) اشک چهارم (فرانایس اول) (لقب میکاس) (فیلپس) ۱۹۵ الی ۱۸۰

- (۱) اشک پنجم یعنی فرهاد اول (فرمانات) (مکاس) (۱۸۱) الی ۹۵
- (۲) اشک ششم یعنی مهر داد اول (سیریت) (مکاس) (۱۳۸) الی ۷۰
- (۳) اشک هفتم منہ داد دوم (مکاس) (اپیفانس) (۱۲۶) الی ۱۳۸
- (۴) اشک هشتم اردوان دوم (مکاس) (توباتر) (نیکا تر) (۱۲۳) الی ۱۲۶
- (۵) اشک نهم مهر داد دوم (مکاس) (اپیفانس) (فیلین) (۷۶) الی ۱۲۳
- (۶) اشک دهم (سینا ترنس) (سینا ترنس) (مکاس) (مینو سیریت) (۶۹) الی ۷۶
- (۷) اشک یازدهم فرهاد سوم (مکاس) (اپیفانس) (فیلوپاتر) (فیلین) (۶۹) الی ۶۹
- (۸) اشک دوازدهم مهر داد سوم (مکاس) (اپیفانس) (اوپاتر) (فیلین) (۵۵) الی ۶۰
- (۹) اشک سیزدهم هرز (اوس) (مکاس) (فیلین) (اورترنس) (۳۷) الی ۵۵
- (۱۰) اشک چهاردهم فرهاد اول (پاکروس) (اورترنس) (اپیفانس) (فیلین) (۳۸)
- فرهاد و سیروز و هرز در یک وقت در و فطه حکمرانی داشتند
- (۱۱) اشک پانزدهم فرهاد چهارم (اورترنس) (اپیفانس) (فیلین) (۳۷)
- (۱۲) اشک شانزدهم تیر داد دوم (اورترنس) (اپیفانس) (فیلین) (۲ تا ۲۲)
- (۱۳) اشک هجدهم فرهاد پنجم (اورترنس) (اپیفانس) (فیلین) (۲ تا ۴)

(۱۸) اشک بیستم هرزدوم (ارکوس) (اپیانس) (فیل بن) (دیکا یوس) ۸ تا ۳۰

(۱۹) اشک نوزدهم اونیسن اول که انوش باشد (اورترش) (دیکا یوس) (اپیانس) ۱۱ تا ۸۰

(۲۰) اشک بیستم اردوان سوم (اورترش) (اپیانس) (فیل بن) ۴۰ تا ۱۱

(۲۱) اشک بیست و یکم تیرداد سوم در یکی از اقطار در زمان اردوان سوم مطلقاً حکمرانی داشت ۲۹ تا ۲۵

(۲۲) اشک بیست و دوم گودرز اول عقبه اورترش و دیکا یوس اپیانس فیل بن ۴۱ تا ۴۰

(۲۳) اشک بیست و سوم (باردس) (اورترش) (دیکا یوس) (اپیانس) (فیل بن) ۴۰ تا ۱۱

(۲۴) اشک بیست و چهارم همان گودرز اول (اورترش) (دیکا یوس) (اپیانس)

(فیل بن) مجدداً ۵۱ تا ۴۵ سلطنت کرد

(۲۵) اشک بیست و پنجم هرزداد چهارم در سلطنت گودرز در یکی از فتاح ایران

مطلقاً حکومت داشت ۴۹ تا ۴۸

(۲۶) اشک بیست و ششم انوش دوم این پادشاهم در سلطنت گودرز عظم

طغیان برافراشت ۵۱

(۲۷) اشک بیست و هفتم (الاکانرس یا الاغانس) (اورترش)

(دیکا یوس) (اپیانس) (فیل بن) ۵۵ تا ۵۱

- (۲۸) اشک بیت دهم (باردینس یا بار دینس) یا هرزان دوم ۵۸ تا ۵۵
- (۲۹) اشک بیت دهم (وُلکارنس) یا پلاش دوم ۷۸ تا ۵۸
- (۳۰) اشک سیم فیروز دوم عادل نامه رجبیان ۱۰۷ تا ۷۸
- (۳۱) اشک سی و یکم اردوان چهارم در زمان سلطت فیروز دوم در یکی از اقطار ایران رایت خود سری افراشته یکسال سلطت کرد ۸۱ تا ۸۰
- (۳۲) اشک سی و دوم خسرو کُشترئین ۱۲۸ تا ۱۰۷
- (۳۳) اشک سی و سوم بهرام (پارتیها ماس پاتس) یا (پارتیها ماس پاتس)
- (۳۴) اشک سی و چهارم پلاش سوم در سال اول سلطت فیروز دوم بنای طغیان گذارده در یکی از نقاط حکمرانی میکرد ۱۴۰ تا ۷۸
- (۳۵) اشک سی و پنجم مهر داد پنجم در او ان سلطت خسرو در طرف یکسال طغیان کرد ۱۱۲ تا ۱۱۳
- (۳۶) اشک سی و ششم پلاش چهارم ۱۹۲ تا ۱۴۸
- (۳۷) اشک سی و هفتم پلاش پنجم ۲۰۸ تا ۱۹۰
- (۳۸) اشک سی و هشتم پلاش ششم ۲۲۶ تا ۲۰۸
- (۳۹) اشک سی و نهم اردوان پنجم ۲۲۶ تا ۲۰۸

دوم) شک . آرتا ویزین فصل هشتم و پنجم

عتاید بعضی از مورخین ایرانی درباره سلاطین اشکانی
 اشکانیان را ملوک الطوائف نیز خوانند گویند اسکندر هر یک از آنها را
 حکومت طایفه را داد ایشان مال و خراج بکید بگرفتند پس از آنها
 سلطنت و حکومت با و داد آنها رسید و مدت پانصد سال تقریباً تا زمان
 اردشیر بابکان این طایفه حکومت و سلطنت داشتند و اول آنها شک
 بن اشکان بوده که بعضی گویند سلطنت و مملکت اسکندر را داری اولی ملوک
 الطوائف با و خراج میدادند و چون او مرد جمیل و نجیبی بود این طایفه را
 نسبت با و داده اشکانیان گفتند و مورخین ایرانی احوالات این طایفه را
 درست بدست نیاورده اند یکی دو نفر از معتبرین مورخین از قبیل حمد الله
 مستوفی و حافظ ابرو بدین ترتیب نقل کرده اند اول اشک بن اشکان
 که او بکد از اسکندر خروج نمود و با سلاطین هند را داد که اسم او را
 بالاسی اسم خود نویسند او خراج از آنها خواهد مدت سلطنتش دو اردو سال
 بود دوم شاپور پسر اشک بود اغلب گویند او در سواد عرب اقامت

داشته و خانواده او از خانواده یوسف صدیق بوده و طرح بد این را او
 انداخت و جبرآینی بر سر جسد ساخت که تا زمان کسری بود او مردی
 عاقل عادل معارف خواه بود مدت سلطنت او را از سی و شش سال الی چهل و دو
 سال گفته اند گویند حضرت عیسی در زمان او بود سوم بهرام بن شاپور بنیه
 بزرگ و آتش خانها ساخت مدت سلطنت او یازده سال نقشب گویند در زست
 چهارم پلاش بن بهرام پادشاهی عادل بود مدت سلطنت او پانزده سال بود
 پنجم بهر بن پلاش بن بهرام گویند پلاش در زمان جیات خود تاج و تخت باو داد
 مردی نیک سیرت و پاک اعتقاد و شجاع و درست قول بود روزی در شکار
 آهویی را تعاقب کرد آن آهو بغاری رفت او پیاده شده داخل غار گردید
 چون منتهی به یک تیر پرتاب داخل غار گردید بچار صفت رسید که در هر صفت
 خمی بود که بر سر خمی یک طشت زرین بود که در میان هر یک قرار داده بود و بر سر هر آه
 گوهری بود در آنجا لوحی بود بخط عبری نوشته بودند که این گنج خانه فریدون است
 بهر زمان بیرون آمده آن گنج را بر لشکریان قسمت کرد مدت سلطنت او را
 نوزده سال نوشته اند قادیسیه و نهر و ان از آثار او است گویند حضرت

یوش بنی ع در زمان او بوده است ششم نوش بن پلاش مردی رعیت بود
 بود بعضی را عقیده آنت که بعد از هر فربرادرش نرسی چهارده سال سلطنت کرد
 بعضی چهل سال نوشته اند بعضی از مورخین نوش را پلاش گفته اند
 هفتم فیروز بن هرمز پس از عثم پادشاه شد بعد از هفده سال سلطنت تعدی
 و ظلم انما و بستگان او از حد تجاوز کرد رعایا اجماع نمودند او را از تخت
 کشید چشمهای او را کور کردند و پلاش را بجای او بر تخت نشاندند
 هشتم پلاش بن هرمز پس از جلوس اغلب بلاد را مسخر کرد مملکت آبار و اجدائی
 منظم نمود بعد از دوازده سال یک نفر از بنی اعظام را قائم مقام خود کرد
 درگذشت نهم خسرو بن پلاش بن نرسی بن هرمز مردی مذکور و عیاش
 بود باندازه که گویند از خواهر خود گذشته دست اندازی کرد قصر عالی
 هفت طبقه ساخت بود در آنجا بیعت و نوش پرداخت مقصرین را از آنجا
 بریزی انداخت روزی تریاک خورده درگذشت مدت سلطنت او را چهل
 سال گفته اند سیرجان از بنای او است گویند قصه کف در عصر
 بود دهم پلاش بن پلاش در کتب ایرانیان پلاش بجای پلاش نوشته

بیت چهار سال سلطت کرد ولایت طارم را که از محال غمه ویکی از بلوک
 آنجاست او بنا کرده روزی در غیمه فشته بود بوستون تخته کرده بوستون
 افتاد کجای خیمه بر سرش خورد در گذشت یازدهم اردوان در زمان
 او سه سال باران نبارید با فوش بطلب باران رفته استغاثه و توبه کردند
 باران آمد گویند بعد از سیزده سال از حکومتش در جنگ اشغانیان
 کشته شد و بنا بر این در تاریخ گزیده که اغلب این روایات از اوست معلوم
 میشود که اعتقادش بر این بوده که اشغانیان طبعاً دیگر می از ملوک طوایف
 بودند که نسب آنها بفریزر کا و پس میرسد که ایشان هشت سلطان میباشند
 که ذیلاً نوشته میشوند اولاد بن اشغان با اشکانیان جنگ کردند ملک
 آنها را انتزاع نموده امر حکومت با و استقرار یافت و با ملوک طوایف همان
 شره کرد که اشک بن اشکان کرده بود مدت بیت و سه سال سلطت کرده و در
 آن عصر بت پرستی شیوع یافت جرجیس سمینر بر آنها بموت گردید
 پلاش بن اشغان بعد از برادر سلطنت کرد مدت سلطتش دو از ده سال بود که
 حضرت عیسی علیه السلام در عصر او متولد شده گوئند در زین پلاش خون

یجی پورا از بنی اسرائیل خواست مدت سلطنت اوسی سال بود اورا گودرز
 بزرگ گویند بیژن بن گودرز بعد از پدر جلوس نمود و بیست سال
 سلطنت کرد گودرز بن بیژن بعد از پدر ده سال سلطنت کرد
 نرسی بن بیژن در زمان اورومیا قصد ایران کردند از ملوک طوایف
 خواست دفع رویمهار کرد و یازده سال سلطنت نمود اردوان بن یسای
 پادشاه بزرگ عظیم آشان و آخر ملوک الطوایف بود سی سال سلطنت کرد
 اورا اردشیر که اول پادشاه ساسانیان است کشت آنچه بدقت ملاحظه
 میشود اختلافات کلی میان مورخین ایرانی و سنه گلی در باب طبقه شکانیان
 ما اقوال طهرن را موصوفه بیان کردیم

فصل هشتم و دهم

در اختلاف اسامی و القاب سلاطین شکانی (پادشاهان پارت)

سلاطین اشکانی چهار شعبه بودند اشکانیان ایران اشکانیان ارمن
 اشکانیان کوشان و افغانستان تاسند و پنجاب اشکانیان دشت
 فجاق مقصود ما شرح حال اشکانیان ایران است که مورخین ایرانی

در قه‌اد و اختلاف اسامی و از سرشته آنها اشتباهات و اختلافات نموده
 عده را اشکانی و سنده قه را اشغانی خوانده اند و عده هر یک از این دو طبقه را هم
 مختلف ذکر کرده اند چنانچه در شاهنامه عده آنها را تا هشت نفر ذکر کرده است
 ابوعلی مسکویه در کتاب تجارب الامم دوازده نفر ضبط نموده ابو جعفر
 شائره نفسه اسم میرد مسعودی در مروج الذهب نقل کرده دوازده نفر اسم
 برده و سایر مورخین هم اختلاف کرده اند بعضی اشکانیان و اشغانیان را
 دو سلسله دانسته و عده هر یک را با اختلاف ذکر کرده اند ولی مورخین اروپایی
 با استدلالات علمی با اسناد صحیح از قبیل مسکوکات و الواح و سایر آثار
 آثار عده آنها را از سی و چهار الی سی و هشت ذکر کرده و اشکانی (پارت)
 و اشکانیان و اشغانی و اشغانیان را یکی دانسته و سنده اسامی آنها را
 نگاشته می‌شود اما باید دانست این طبعه ترقیبی که نوشته می‌شود متوایا خلفا
 عن سلف ولایت عهد نیافته اند بلکه یکوقتی دو سه شعبه بوده و هر یک از این
 در یک نقطه از مملکت ایران حکمران و بعضی بعضی دیگر معاصره باین واسطه
 مورخین عرب و عجم و عدم اطلاع آنها را دو شعبه کرده یکی اشکانی و

و گری اشغانی دارشاک و آرساس و اشک اسم سرسلله آنهاست
 و اشک در این سلسله منزله قصه و کسری است پس از آنکه افتد از پشته
 اول لفظ کبیر بعد جلیل را بر اشک الحاق کرده اشک کبیر و اشک کبیر جلیل
 خوانند و لقب شاهشاهی بخود دادند

فصل هشتم و سی و هشتم

فهرست اسامی سلاطین اشکانی بقیه آنکه نگیان

- (۱) آرساس یا آرشاک که اشک اول باشد (۲) تیریداد اول
- که تیریداد باشد (۳) آرتابان اول که اردوان باشد (۴) فرات
- آپاتس یا فرات آپاتوس (۵) فرات اول که مهرداد باشد (۶)
- تریدات اول که مهرداد باشد (۷) مهرداد دوم (۸) اردوان
- دوم (۹) مهرداد دوم (۱۰) نایکرس (۱۱) سیناترس
- (۱۲) مهرداد سوم (۱۳) مهرداد سوم (۱۴) اردوان اول (۱۵)
- فرهاد چهارم (۱۶) فراتاس (۱۷) اردوان دوم (۱۸) اردوان
- اول (۱۹) اردوان سوم (۲۰) تریدات که تیریداد باشد

(۲۱) اردوان چهارم (۲۲) وارد اوان (۲۳) گودرز (۲۴)
 دنونس دوم (۲۵) ولوکازس یا ولوژرئس یا ولوژر اول (۲۶)
 فیروز (۲۷) خسرو (۲۸) ولوژر دوم (۲۹) ولوژر سوم (۳۰)
 اردوان پنجم (۳۱) پاکورس (۳۲) ولوژر چهارم (۳۳)
 ولوژر پنجم (۳۴) ولوژر ششم اگرچه عده سلاطین اشکانی را بعضی از
 مورخین از روی سکه جات از سی و دو بهم گذرانده اند ولی مورخین معتبر
 از قبیل مشرکشن انگلیسی معلم علم تاریخ و محمد حسن خان اعتماد سلطه بیت
 وزیرنده ذکر کرده و گفته اند این سکه را در زمان اردوان پسر
 پادشاه چهارم داند چنانچه مورخین کلاً درین قول متفق هستند و بعضی از
 شاهزادگان که در اطراف حکومت داشتند پس از انقراض این سکه
 سکه بنام خود زدند و خود را سلطان خواندند اشتباه از اینجا پیداشد
 چنانچه در گفته اند هر سکه این معمول است

فصل هشتم و هشتم - در زاد اشکانی

بعضی از مورخین عصر اخیر را عقیده بر آن است که سلاطین اشکانی اصلاً

ایرانی نبوده بلکه از طایفه تورانی معروف به پارت که صحیحش پارت است
 و از اولاد یافث بن نوح علیه اسلام میباشند و آنها را ایکث (ایث)
 نامیده اند که از آنها بواسطه کثرت توالد و تناسل و تکثیر اولاد و احداث قبایل
 عدیده تشکیل دادند یکی از آن قبایل پارت است که سلاطین اشکانی معروف
 از آن طایفه بوده اند پس از تحقیقات معلوم میشود که طایفه پارت از قبایل ایکث
 بوده که پارتی یا آپارتی نام داشته است که قسمتی از آنها از شمال دریای آرف
 جلای وطن کرده بایران آمدند و در حله سان کنی کردند و بعضی از آن قبایل
 در دایلمی بحسب خزر و در حوالی بحسب اسود و کوه قفقاز بودند و از کوههای
 قفقاز بفرنگ رفته اند و قفقازیهایی مشرقی در کوه قفقاز کنی داشته اند
 که در قدیم کوه قاف میگفتند که متصل بود بکوه هیمالیای هندوستان که
 مرتفعترین کوههای دنیاست و مرتفعترین قله آن کوه هیمتیار و دویست متر
 ارتفاع دارد و فرنگیها خود را از سنه زندان یافث و از جنس ایکث دانستند
 و بعضی خود را با ایکثها برابر خوانند و عقیده اغلب از فحول مورخین تصریح
 کرده اند که اسلاو نامی صفا به دانیالی آسیای میانه از قوم ایکث

بوده اند و سنتها را که مندرانه نامی قدیم باشند با سمن هندی ژرمنی نام
 برده و گفته اند سِلْت و اسیکث و کِت هم یک لفظ بوده و در حوالی بحر خزر
 و دریای سیاه جادو داشتند و طایفه سِلْت و کُلها یعنی مندرانه نامی قدیم
 نزدیک بمصرت رود و انوب و خاک مندرانه سکنی گرفته بعضی دیگر در جنگلهای
 مازندران و خاک استراباد بودند بطلمیوس معروف امالی تا آمارا از قوم
 اسیکث و اند چنانچه مالت برون که یکی از موترین بزرگ فرنگت بوده مل اردوا
 از نسل سِلْت که همان اسیکث باشد و اند چنانچه بعضی یونانیها و رومیها و امالی هند
 اردو پائی و طوایف تورانی را از جنس اسیکث دانند اسیکثها طوایف
 صحراگرد و کوچبان بوده و اغلب در زیر چادرها و پشت اسب زندگانی میکردند
 و اسیکثها از بظرف تاحدود چین و از طرف فی تا حوالی طرابزون زندگانی
 میکردند و بعضی را عقیده این است که در هزار و پانصد سال قبل از میلاد مسیح
 آسیای صغیر و یونان رفتند و پانصد سال بعد بطرف ایتالیا و المان
 رانند و بعضی از موترین اسیکثها و ایرانیها را از نیک نسل و ژاد دانند
 باجمه قطعه و سیمی که نصف آن را ایران و قسمتی را توران میگفتند عرصه و

فضایی جولانگاه اقوام اکیث بود که از پشت یافت بن فوح آمد بودند و این دو
 مملکت را سیلاق و شلاق خود مترا داده بودند یعنی از کوه هندو کشن
 تا جبال قفقاز و از کناره فرات تا ساحل رود سند را این جماعت مغرب
 خیم خود داشته اند و بسیاری از این قوم بفرنگ مهاجرت نمودند و کن
 وطن اصلی آنها همان توران و سواحل رود سیحون و جیحون بودند و آن حدود
 و نخبه آن قوم که بسیار لطیف و لطیف داشته از ربک زار و نواح ترکستان
 جلای وطن کرده در این خاک که موسوم بایران است گنجی گرفتند و رفته رفته
 در میان یک جنس و یک خاک و یک نژاد و متولدین از یک صلب و یک لطن
 اختلافات و مضادتها اتفاق افتاد بنامی جدال و قتال که دید ایرانیان
 اکیثهای لطیف و ظریف و تمدن گشتند و تورانیها اکیثهای خشن و وحشی و بد
 و جنگی نامیدند و اما ساژت و میت و سیه و سکستان و سکس و سکسار و سکری
 یک لفظ بود بواسطه احم و اسنه و اوقات مختلف شده اند پارهها
 در زمان داریوش اول چنانچه در کوه بیتون منور است در تحت استیلا
 او بوده اند و تقریباً معاصر بوده اند با عصر حضرت موسی که در آن اوقات بایران آمده

فصل هشتاد و نهم — در حدود مملکت پارت

در حدود مملکت پارت فیما بین موترین سه نگلی اختلافات زیاد است همچنین موترین ایرانی آراء مختلفه دارند بعضی از موترین سه نگلی پارت را همان فارس دانسته اند و حال آنکه پارت محل اقامت اشکانیان است و نزدیک بحر خزر و فارس در حوالی بحیر عمان واقع است و عقیده ژوستن موترخ لایمی که در ماه دوم مسیحی بوده و معا صرا با این طبعیت تقریباً بوده اقوال او محل اعتماد است بنویسد سلاطین اشکانی صلاً پارثی نبوده اند بلکه تورانی طوایف و خشی صحرا کرد و تورانی که جاریصق ممالک مشرقی اشکانیان بودند در صحرائی وسیع آسیا که از محیط آرکستیک بخیال تیان شان و رودخانه ژاکا که سیحون باشد امتداد یافته و بسحر گردی معاد و هیچوقت پادشاه یارین مستقر نداشتند و همیشه مشغول تاخت و تاز ممالک ستمدنه مجاوره باهم اتفاق نموده سواره پیاده و باهم هجوم آورده غارت کرده و بنورتهای خود مراجعت مینمودند گاهی بفتل از سیحون و سیحون عبور کرده داخل صحرائی خوارزم شده تا گرگان و استراباد می آمدند هر چه می توانستند غارت و اسیر کرده مراجعت مینمودند در اوایل سلطنت

اشکانی از این غارتگری لذت بردند مایل شدند در بعضی از نقاط ترکستان که
 عبارت باشد از اراضی بین آنتسیرین اقامت کنند اشکانیان چون اصلاً از
 این طایفه بودند با سابقهٔ بعضی با آنها سلوک میکردند و حق المرتع میکردند و
 در سایر اوقات بساکن اصلی خود که بالای سمرقند بود مراجعت میکردند و آن
 طایفه در سال ششصد و سی قبل از میلاد با ایران در زمان سیاهکزار پادشاه هخامنشی
 خرابی بسیار نمودند و کینه و دودارای بزرگ از آنها جلوگیری کرده ایران را
 از شر آنها محفوظ داشتند^۱ و با قهری بوده اند مملکت پارت را گرفته جزو
 مملکت خود قرار دادند باین واسطه معروف به لاطین پارتی شدند و قبل از
 استیلای اشکانیان ضد اریهائی قوم اسکیت از توران باین سرزمین آمدند و
 مقیم شدند و پارت در لغت اسکیت بمعنی مهاجرین و نفی شدهگان است و متدجراً
 اسم خود را درین زمین گذاردند و چنانکه استنباط میشود پارت ایران نیست
 بلکه ناحیه از آن است و قوم کم قهری بودند و گنگنام در تحت اطاعت کیان
 تا ظهور اشک باری ساس که قوتی حاصل کرد با قیصره روم زد و خورد میکردند
 یکی از مورخن مسیزید مملکت پارت اطلاق میشود بهرات و کرمان و عراق عجم و

گرگان و سواحل بحر خزر و صحرای وسیع طوایف ایکث از طرف شمال سیستان
 با سکار و یاترکان که سکن آنها از کمیطرف برودجیون میرسد و بعضی را عقیده
 این است پارت از خراسان امتداد داشته تا آخر سمنان و دامغان و شاهرود
 و بطام و سبزه و ارومیه و میابور و مشهد و ترشیز و سایر بلاد خراسان علی اختلاف
 الروایات آنچه بصحت نزدیک است در طرف شمال شرقی حد مکت پارت
 کوه اتمکست و از جنوب کوه اسبزر که فاصله باین جنبه شان و بجزر
 و زردین و فاصل بین میابور و سبزه و ارومیه و شاهرود و بطام و دامغان میباشند
 از طرف مشرق بر آق در بند و از طرف مغرب بطبرستان است با بجمه پادشاهان
 اشکانی چهار شعبه اند اشکانیان ایران اشکانیان ارمن اشکانیان کوشان
 و افغانستان تاسند و پنجاب اشکانیان دشت قباچ

فصل نودم — در احوالات اشک اول

است اول پسر اشکان مشهور به آرشاک شاه است که در زوی سکه ماصورت
 او را دیده و خطوط آن عصر را خوانده باسم باسیلیس ارساکو که باصطلاح ایرانیان
 اشع است و فرنگیان ارساس خوانده اند و اشک رفسرنگیان از دوده فرمت

که ترجمه بافراسیاب باشد و چون افراسیاب از نژاد تورسپه فریدون
 پادشاه ایران است از این جهت اشکانیان را ترک و از قبایل اسکیت بوده
 و نسب آنها پادشاه ایران میرسد و این اشک اول در عصر سلطنت آنطوخس
 دوم که یکی از سلاطین سلوکید بوده در سال یازدهم سلطنت او در شامات علم طبلیا
 برافراشت و این وقعه در سال دویست و پنجاه و یک قبل از میلاد پیشه بعضی
 در دویست و پنجاه و شش دانند و میتوان گفت این بخیال اختلاف بواسطه آنستکه
 در سال دویست و پنجاه و یک علم سه کشتی افراشت و در دویست و پنجاه و شش تاج
 سلطنت بعد از زحمات زیاد بر سر گذاشت چون آنطوخس مردی بود بی کفایت و
 اوقات خود را مشغول لهو و لعب و شرب مدام داشت حکام بنای سه کشتی را
 گذاشتند من جمله آغانوکل یونانی والی با جستر قصد کرد که از زیر احاطت پادشاه
 سوریه خارج شود مردم را با خود متفق کرده اعلان استقلال نمود اشک که در باختر
 (افغانستان) بود با او همسرایی نکرد و با برادر خود تیسره داد که جوانی بسیار
 خوشگل و صبیح المنظر بود بطرف خراسان نزد فریکس یونانی حکمران آن صفحات فرستاد
 فریکس بواسطه عادتی که در آن زمان شیوع داشته قصد وصال او را نمود و خواست

منع کرد و یا که در برابر شک کران آمده همان شب او را کشته و عازم بخود سر می و
 و استقلال گردید و بعضی مؤرخین او را نایب السلطنه میدانستند که فرمانفرمای تمام
 مشرفات آسیای این پادشاه بوده که از ساحل فرات تا گنا بر حیون حکم میراند و
 باین عمل شنیع یا نایل گردید یا نکرد دید حساب اضمحلال او شد باجملة اشک
 لواهی سلطنت برافراشته و بهترین نقاط برای پیشرفت مقاصد پارت یا پارتیارا
 فتح نمود و پارت همان در حلسان معروف یعنی خوشان و بزن جنه و که
 بخور و و توچان و را دکان و چار ان تا نزدیک مشهد مقدس که از زردین و جاجرم
 شروع می شود و کلیه ناحیه کوچکی بود که بالاخره مقرر سلطنت یک طبقه از سلاطین بزرگ و عظم
 گردید و اشک قلاع و حصنهای مستحکم در مشرفات خود بنا کرد و شمس دارا که در کوز
 حایه می باشد بنا نمود و آنجا از حیث فراوانی صید و شکار و استحکامات طبعی بری
 و رود دشمن بسیار خوب و مرغوب بود و دارا واقع در میان ناحیه پارتیا و مرو بود
 و هنوز کشتیات از طلال و حساب نامی آنجا نشده است شاید غریب از آنجا حقیقت
 نفیست بدست آید مخصوصاً اولین پایتخت اول اشکانی که همین در گز باشد و بعد مندر جانا
 بری و همدان و غیره آوردند اشک پس از ریختن طریح دولت اشکانی بکارت

دوم سه س رینی رنجها بر خم سینه جان بداد و بعضی را عقیده این است که
اسم سلطنت بخود نگذاشت و احتراماً خانواده او پس از مرگ او را ارشاک خوانند
و اسم او را ردی سکته یا اگر کنده اند محل اشتباه است که آیا سکته مال شک
اول است یا اشک دوم چه کلیه پادشاهان اشکانی اسم خود را اشک یا ارشاک
بجای لقب افتخاری خوانده اند موزین اشک را دارای صفات حمیده و بزرگوار
مقام سلطنت میدانستند بادستان مهربان و بادشمنان شدید الارکان بود
میدان رزم یا مجلس بزم پیش او مساوی بوده

فصل نود و نهم — در احوالات اشک دوم (تیرداد)

تیرداد پس از اشک فرار کرده بطرف خوارزم رفته بطوایف تورانی پناهنده شد
و ممالک پارتیا مجده و اجزو ممالک آنطیوخس دوم گشت اما در سلطنت کالینسیکوس
قوثی از قبایل ایکث مرتب ساخته آمد و آن ناحیه را سخر نمود و اسم برادر خود را
بجای لقب قبول نمود این است که او را اشک یا ارشاک یا آرساس دوم گویند
این لقب در ایران اول دفعه بوده که مرسوم شده و تقلید سلاطین تورانی یا گلگانی
کرده اند چه مسلم است افراسیاب اسم یک سلسله از پادشاهان تورانی است و آ

ممکن نیست که بغیر از اسباب از زمان نوچسپه تا اوان کجسر و سلطنت کند و همین احتمال
 در باره فتحاک می‌دهیم و هزار سال سلطنت را مضروب بیک طبقه سلاطین می‌دانیم که
 هم‌بغیر از اسم شخصی لقب فتحاک داشته‌اند باجمه این کار تیره و دادرش برای
 تمام سلسله اشکانی گردید و در ویت و شست و یک قبل از میلاد آلفیوخس ملقب
 بخداوندگار بر سر سلطنت شامات و عراق عرب و تمام ایران تا سیحون و رود
 پنجاب جلوس کرد پس از پانزده سال پادشاهی درگذشت در این وقت و سال تمام
 ازگشته شدن اشک اول گذشته بود و تیرداد بواسطه ضعفی که داشت چندان
 قوت و قدرتی نداشت سلوکوس کالینیکوس دوم پادشاه سوریه لشکری برای
 تنبیه و تدبیر امالی پارت که بتبعیت و اطاعت اشک اول و دوم را نموده بودند
 فرستاده در حصار اسان اغتشاشات نموده بایشه داد بنای جنگ را گذارد و بیستم
 بنای جنگ را گذارد چند دفعه زد و خورد نموده حصار الامر بواسطه کثرت قشون
 سلوکوس و قتل قشون تیرداد تیره داد پادشاه جوان ایران شکست خورده از
 بطایفه اکیشما از طوایف تورانی پناه برد اسکیشما صحرائین بودند و در مشرق
 ایران لشکری داشتند و آنها داهی یا داجیک می‌گفتند یک شعبه از این طایفه که

موم بپارتنی بودند و در ساحل سیحون میزیستند بامداد تیرداد جدا برخواستند بعضی را
 عقیده این است طایفه آپاز یاس که طایفه آبارزه باشد از تورانی ماکه حال او که
 طرف جنوب کوه قفت از در سو حاصل دریای سیاه میباشند و کلیه مسلمان هستند
 با تیرداد ملک کردند چون بعد از کمال غلبه بر تیرداد بواسطه تورش در بلاد ماوراء
 فرات و شامات نتوانست خراسان را نگاه دارد باین واسطه خراسان و سایر
 ممالک ایران را تخلیه کرد بجانب عراق عرب رفت تیرداد بملک پارت حیرت
 نمود بآنجا آتفا نمود و به سمرای تورانیان برخسارسان و تمامی بلاد آنجا استیلا
 یافته و در تحت تصرف آورد فرصتی بدست کرد و قلاع محروبه را تعمیر و حصون قدیمه را
 مستحکم نموده شهر دارا که دره گز باشد بنا کرد و پاهای تخت قرار داد و اصل دره گز
 دارا که رز بوده موقع جغرافیای آن بسیار خوب و اطراف آنرا کوهها احاطه کرد
 و تعمیر آن بسیار مشکل و سباب و فاع بطور سهولت و آسانی است و اراضی بسیار
 حاصلخیز و در سمت مشرق بحر خزر واقع است اسم این شهر را دارا نموده مگر
 بقصد متفق ساختن ایرانیان را با خود و از نشین نام دارا که آخسین پادشاه
 آنها بوده و در جنگ یونانیان کشته شد سباب تولید عداوت و یاد آوری

بعضی مابسته آنها گردید و اسباب همچنان نقیب و خصومت آنها شود و با سلوکوس
 پادشاه یونان جنگ کنند و در اکر از معنی سلطان آباد و شاه آباد است و
 دارا در جنگ اسکندر در این شهر کشته شد و تقریباً پانجست راتیر داد و در مقتل
 کیانی بنامود خلاصه در این اوقات که سلوکوس با برادر آنطیوخس مشغول جنگ
 بود تیسر داد قوتی حاصل کرده یک قسمت عمده مازندران گرفت و پارت و
 گرگان از عهد کیان تا آفران ایالت و ناحیه واحد محسوب میشد است پارت چون
 اهمیت جمعیتی نداشت و قابل نبود خود مستقلاً ولایتی بشد بنا بر این آرا از مضائق
 گرگان تیسر داده بودند و مالیات هر دو بواسطه یک والی بخراسان فرستاده
 میشد با بجهت پس از آنکه در او اخر سال سلوکوس از کار برادر فراغت یافت و برادر
 غالب گردید بخمال تیسر داد افتاد و از یک سمت و پادشاه یونانی با خبر دیوید
 از طرف دیگر حمله بر حکمران اشکانی برد و از شرط اقبال تیر داد دیوید قبل از
 مخاصمه برود تیسر داد با پسرش صلح نمود این واقعه در سال قبل از میلاد بود که و
 در سال ۲۲۳ در میان خوارزم و دامغان تیسر داد با سلوکوس مقابله نموده تیسر داد
 چنان سلوکوس را شکست داد که او را فرار کرده پسرانی آمد تیسر داد او را تعقیب

کرده فخر نمود، در وسط شهر میدان و کرمانشاهان بدست قشون تیرداد ایستاد
 تیرداد با او احترامات فائده می نمود و این روز فتح را تا آخر طبعه اشکانی عید بزرگ
 می گرفتند و پادشاه شام در دویست و بیست و شش پیش از میلاد در مملکت اشکانی
 درگذشت و در همان اوقات که در حبس تیرداد بود لقب و عنوان پادشاهی را
 با و داد و تیرداد در همان وقت اسما و رسما پادشاه شد و لقب بهر یکاس
 گردید یعنی ملک معظم و بنو سده ملک چندان جنداشت فقط بیاخر و پارت و
 گرگان و طبرستان و خراسان و قسمتی از مازندران اکتفا نمود و بواسطه اقوام
 تورانی که از ساحل دریای سیاه تا سرچشمه سیحون و جیحون سکنی داشتند و اری
 این مقام گردید و باب لاطین یونان و شام و باختر و بعد ما هم باقی صره روم
 جنگیده مدت سلطنت او سی و هفت سال وفات او دویست و نه و بعضی در سال
 دویست و هفده گفت اند و پس از او پسرش اردوان اول یا اشک سوم
 بجای پدر نشست

فصل نود و دوم

در احوالات اردوان اول که اشک یا ارشاک یا ارکس سوم است

چون سیه داد در گذشت پیرش جلوس کرد و خود را اشک لقب داد و در ابتدا
سلطنت او آنطیوخس سوم پادشاه سلوکید بر شام با صد هسار سوار به دست
هزار پیاده از دجله عبور کرده که با اردوان جنگ کند و عراق عجم و خراسان
و کلیه متصرفات جد خود سلوکوس نیکاتر را متصرف شود بعضی را عقیده این است
که اردوان قوه خود را ندیده که جنگ کند مصالحه کرد بعضی را عقیده این است
بکرات جنگ کرده غالب آمد و سلطنت اشکانی استحکام تا می پیدا کرده علت این
بود که داحشد مملکت آنطیوخس منوشش بود با تمام قوای خود را نتوانست حاضر کند
اردوان تا نگذشت حلوان که باین کردند و ماباست متصرف شد از آنطرف
مازندران و گیلان را حصار و متصرفات خود کرده همدان را که پایتخت عراق عجم
بود که حکام سلطان بر شام در آنجا اقامت می نمود نیز متصرف شد و بعضی
از مورخین را عقیده این است که تا عراق عرب و بابل را عرصه جولانگاه خود
قرار داد آنطیوخس با صد و بیست هزار قشون حرکت کرده که او را دستگیر نمود
تا رود سیحون و کنار رود گنگ برانند و ممالک جدش را متصرف شود از این خبر
اردوان عراق عرب را تخلیه کرد و بگری آمد آنطیوخس بیایم تا همدان آمده آنجا

منصرف شد از آن طرف اردوان اغلب قزاقان عرض راه همدان تاریخی را
 خراب کرده و کشته را از هر زیاده ریخت که قشون در گرمی هوا و از سیمت مهیل
 و ناپود گردند فایده نکرد و آنفیوخس خود را بر می رساند که اردوان از تنگه
 خوار عبور کرده بدامغان آمده مقصودش این بود که پادشاه شام را وارد
 مرکز مملکت کند آنوقت از اطراف او را محاصره نمایند آنفیوخس بدامغان وارد
 شد اردوان بدامنه بجال باز در آن رفت چندی آنفیوخس در دامغان اسیر است
 کرده از او چشمه علی حایه حرکت کرده بر اردوان حمله کند اما قشون اردوان
 در تنگه های و جبال و جلگه و استحکامات دامغان بر قشون پادشاه شام حمله برد
 خونریزی زیاد شد و قشون او را شل برگه فران بردی خاک میریختند بالاخره چون
 نتوانستند غالب شوند از راه عجز بنا را بر مصالحه گذاردند و در دو بیت شش
 قبل از میلاد از ایران مراجعت کرد و بعد از مصالحه اردوان مشغول استحکامات
 سلطنت گردیده و تا بیست سال از سوانح و وقایع آن زمان کسی را خبری نیست بمقتد
 معلوم است پس از اردوان پسرش جلوس کرده

فصل نود و سوم در احوالات اشک چهارم

اشک چهارم را مورخین منسوب به پاپا توپس گفته اند و فیل بن را که معنی محب یونان است
 لقب داد که جذب قلوب از دولت و ملت یونان کرده باشد و مقصود از دولت
 یونان دولت سلاطین سلوکید (سلاطین برشام) است که اولاد سلوکوس
 نیکاتر بوده اند و از ملت یونان هم رعایای آن سلاطین است هم یونانیانی تبعه
 خود اشکانیان که عده زیادی بودند و از روی صحت وقایع عصر این پادشاه معلوم
 نیست بمبینفد معلوم میشود مشغول حفظ معاظه پدرش بوده و با کمال رافت و حسن
 سلوک و عدالت بار رعایا رفتار میکرد و استبانه از همه محبوب و مقبول رعایا
 خود بود که پس از فوتش جده او را سوخته خاکسترش را قیمت کرده هر یک بقدر
 ذره هرز خود کرده همراه داشتند مدت پانزده سال سلطنت کرد یعنی از سن یکصد
 و دو و شش قبل از میلاد الی سن یکصد و هشتاد و یک بعضی را عقیده این است بول
 عدم قابلیت و کفایت در زمان سلطنت خود پس دوم خود مهر داد را نیابت سلطنت
 داد و کخیل امورات لشکری و کشوری نمود و چون برادر بزرگ او منبه نام جلوس کند
 مجلس اعیان بالاخره سلطنت فرما در تصدیق کرد چندی طول نکشید که جای
 خود را به سردار و تقویض نمود و اغلب سلاطین برشام و یونان در باختر سلطنت

کردند مملکت باختر خوارزم حالت و بخارا کی کبیره و افغانستان و بلوچستان
و مکران و مرو و سمرقند و بلخ و کابل و سیستان و قندهار و هرات بوده است
و در زمان کبیره و دودار پوش در تحت فرمانفرمای و نایب السلطنه کی شخص واحد
بوده و حکام جنس هم داشته است و در زمان سلطنت کیان منسبین خانواد سلطنت
در این ممالک فرمانفرما بوده تا زمان دارایی صفر آخرین پادشاه کیان و
کری مملکت شهر بلخ بوده و چون انکش کری مملکت اسم خود مملکت را میگردانید این شهر را
باختر میگفتند و اول شهری که در مغرب ایران نباشد و مسکون گردد شهر بلخ بود
که او را باختر میگفتند

فصل نود و چهارم

در احوالات فرهاد اول (اشک پنجم)

فرهاد پس فرهاد چهارم بوده برادر همسر داد که منگیان او را میری داد
گویند او مردی شجاع و با کفایت بود ولی مجلس شورای اعیان نظر بر آن شد
بودن منهداد او را بسلطنت انتخاب کردند و چون جلوس کرد خود را اشک پنجم
خواند و برادر را و خالت کلی در امور سلطنتی و با طائفه مازد که قومی بودند که

در مملکت ماردی حدودش از یکطرف رود قسنل اوزن و از طرف دیگر کرگان
بود جنگ کرده بر آنها غلبه کرد مملکت ماردی عبارت از مازندران و سستراب
و یک قسمت از گیلان بوده و انالی مازندران مردمان خشن و راهزن و سرکش
بودند که ابداً تمکین سلاطین کیان نکردند فقط تبعیتی داشتند و گاهی در قشون کنگ
میدادند و مسلماً انالی مازندران تورانی بوده و معلوم نیست که در چه عصر بد آنجا
آمده اند و آمار که میگفتند یعنی طایفه ماز و بزرگ که چه آ در جلو هر کلمه یعنی
بزرگ است مثل آمار دی آپارتی آرنار و و غیره یکی از بنسنامه های اشک چشم
فرماند اول حمله بر ماز و بزرگ آورده آنها را مغلوب نمود و مازندران ضمیمه مملکت
اشکانی گردید و چون ماز و بزرگ در تحت سلطنت برشام بودند و آنها گرفتار بودند بخیل
حراست رعیت ماردی نیفتادند و در آن وقت چون سلاطین سلوکید بار و خیم
میکردند دیگر در فکر مملکت ماز و بزرگ نمیدادند و اول پس از استیلای بر ماز و بزرگ
حدود متصرفات خود تجاوز کرده جنگ ماری را تا دشت قزوین استیلا نمود و ماری
از زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم و اراضی جنوب شرقی طهران ماری بوده و قتل
ایرج و براین وضع ایرج را سلاطین کیان برای حفظ و حراست مملکت ماز و

تهاجم قبایل تورانی و تقاول و حمله های آنها بنامودند و چون رکی را از اگر بگفتند
 آن قلعه را هم قلعه را گزی میخوانند و از زمان استیلای اسکندر تا سلطنت
 فرهاد اول مختصری یونانیها در مملکت مد تسلط داشتند و برای حفظ این قسمت از مملکت
 خود علاوه بر چند قلعه قدیمی از قبیل قلعه ایرج و غیره برای اردوئی نظامی در
 دوشان پشه و آن حوالی ساختند که حالیه آثار ری از آنها پدیدار است و چنان
 استنباط میشود که بانی این قلعه سلوکوس نیکای ترا اول پادشاه سلوکیه برشام بوده
 خلاصه نموده جمعی از طایفه یازدرا در ایوان کیف برای سه فاصل میان
 متصرفات او و حبکه ری جای داد تا سه دره خوار را در تصرف داشته باشد
 و بالطبع امانی ری تبعیت او مجبور باشند چنانچه ری و تنه دین را ضمیمه مملکت پارت
 نمود و اولین پادشاه اشکانی بود که باین مقصود نایل گردید و بر عظمت اشکانی افزود
 او مردی بود صاحب تصنیفات و تألیفات و فاضل و دانشمند و چنانچه مستعد
 بشود از صد و نوذ قبل از میلاد جلوس نموده بیت و پنجال پادشاهی کرد علی اختلاف
 الروایات مدت پادشاهی او را هفت و پنجال نیز نوشته اند فرهاد اول با شک
 پنجم معاصر بود یا انطیوخس ایناض پادشاه چهارم سلوکیه برشام و باینکه اولاد

منع و داشت برادر خود محمد داد را و لیعهدی داد چاره او مردی شیخ و دلاور بود
 و در حسن اداره مملکت و دفع تناجم اعدا مملکت و یاقوت و کفایت این بود و
 عدالت و حق شناسی و بصیرت و انتظام مهام امور مملکتی معروف و مشهور بود
 فصل نود و پنجم

در احوالات محمد داد اول یا اشک ششم

اشک ششم محمد داد اول را (ارساس) (ارشاك) فرنگیان مستریدات
 و مستریداتش بنویسند این پادشاه لقب بیکاس ایفانش او رشتش دیکایکوس
 فیلین بود یعنی گیرنده ارشاهنشاه عادل محب یونان پادشاهان اشکانی همه را
 این قبیل تهاب طویل بوده اند و ما فقط باختصار کوشیدیم لقب ملک الملوک را فقط
 محمد داد بخود اول کسی بود که داد او در کشورستانی خود را رقیب انظیوخس چهارم
 پادشاه برشام میباش و خود را شاهش خواند

جلوس محمد داد در سال یکصد و هفتاد و قبل از میلاد بوده و فوتش در سیصد و هشتاد و هفت
 اوسی و دو سال و بعضی جلوس او را یکصد و هفتاد و سه و برخی یکصد و هفتاد و چهار
 علی اختلاف الروایات بعضی از مورخین سال وفات او را یکصد و چهل قبل از میلاد

نوشته اند چنانچه جلوس پسرش فریاد دوم را از وقایع همین سال نوشته اند
 همداد مردی دلاور و با قامیت بود و در زمان برادرش اغلب حکومت ایالات
 بزرگ را داشت و سپهسالار لشکر بود و نه ما چون اولاد قابلی نداشت و یا مغیر
 بودند و همداد را و یعهدی داد و یا بعلت این بود که او را مطبوع عامه میدانست
 و سران سپاه را با او مایل دید اگر او را قائم مقام خود کنند بعد از او اختلاف
 بزرگی روی خواهد داد و سبب ضعف سلطنت اشکانی فی نفسه خواهد شد و همداد
 سلطنت اشکانی را با وج کمال رسانید و او بواسطه عظمتی که حاصل کرد لقب خود را
 آرتا کرزرس گذاشت (شاهنشاه) چه آرتا یعنی کبیر و کرزرس یعنی پادشاه
 و لفظ تئوس را که معنی خداست بر لقب خود منهدود و دعوی خدائی نمود و او قایم
 سلاطین باختری را در سمت همدوستان مشغول جدال دید فرصت غنیمت کرده با لشکر
 زیاد به سراق عجم هجوم آورده و متصرف شد در این بین که مشغول فتوحات بود مملکت
 گرگان یا غی شده و واسطه را نده آنجا را منظم نموده مراجعت کرد و با عساکر جفا
 خود لرستان و خوزستان و فارس را تا کنی رخیج استیلا نموده و در یکصد چهل و
 یک دژ و یوسنیک را پادشاه بر شام با لشکری عظیم از دجله عبور کرد که با همروا

جنگ کند چون ایرانیها چندان از مهر داد خوش نبودند و زود و هجوم سلطان سیر
 فوزی عظیم شمرده با مردم خوزستان و فارس لشکر سلطان شام طمع شدند و
 او را معاوضت نمودند و اشکانیان را از میان برداشتند و چند بار سپاه شام
 و فارس و خوزستان بر اشکانیان غلبه کردند آخر الامر مهشیر پادشاه شام
 غالب آمد و او را اسیر کرد و شکل قبیحی او را در تمام ممالک خود گردانیده مردم او را
 استهزا و مسخره میکردند و پس از این خفت او را در گرگان حبس کرده و در حبس با چهره
 فایقه با او رفتار میکرد و بساط عیش و عشرت سلطنتی از برای او گسترده بود و
 دختر خود را بزنی باو داد و او را اطمینان داده که با لشکر عظیمی وزیر و ائمه
 خود کرده با طریفون نایب السلطنه که مملکت او را غصب کرده بود جنگ کرده بنصر
 بدهد ولی از این وعده اثری بطور نرسید و او بدین پیری رسید پس خود فرما را
 و بیعت کرده در گذشت و مترئوس پادشاه شام چون این خبر را شنید فرا
 کرده فرستاد و او را تعاقب نموده فوراً دستگیر کرده محبوس ساخت
 دختر مهرداد از د مترئوس دارای چند پسر شد مجدداً فرار کرد و عا کر فیه با
 او را در حوالی دجله دستگیر کرده بجنور آوردند و در سلام عام پستانکی که اطفال

شیر میزند پیش آورده که تو طفلی باید شیر بخوری ستر زنش انگلیسی که او را ابوالمیوز
گویند میگوید مرد داد بعد از سه ماه که جلوس کرد مملکت اشکانی از طرف مغرب محدد
با یوان کیف یا شهر ری و شمس قزوین و از طرف دیگر مستقی به هری رود میشد او
در مدت سی و هفت سال سلطنت این مملکت کوچک را با علی درجه و نعمت و اقتدا
رسانید اگر بواسطه قدرت این پادشاه نبود سلطنت اشکانی را سلاطین سلوکید برنام
و رومیها مضطرب و نابود کرده بودند و فانی که آنظیر حسن قسطنطینی که از ایران با جلد او
لنگر کشید مردم لرستان و خوزستان شیر بروی او کشیده او را عقب
نشانیدند پادشاه سوریه بجای رود تاب رفته آنجا از غصه بیمار شده در گذشت مردم
خوزستان چون او قصد معبد ناهید کرده که غارت و خراب کند گفتند باین جهت
هلاک شد و چون او پادشاه طاع سیبایی بود احتمال میدهد او را اسیر نموده باشند
چون وضع سلاطین کرد با خرد آتور و آتوری که ترکستان و توران گویند مغشوش شد
مهر داد فرصت بدست آورده آن مملکت را بجز و مقررات خود مقرر داد و دست
سلاطین سلوکید را کوتاه کرد و عراق عجم را هم جزو مملکت مدشرقی که از رومی تا
قزوین باشد سلطنت اشکانیان بودند پس در این اوقات در شهر دارا که تختی

اشکانیان بود و در کرگان شورش شد و عت شورش این بود که امانی که گان از نسل و
 نژاد و طایفه آریئن که ایرانی خاص بودند و در زمان سلطنت کیان بعضی امتیازات
 و حقوق داشتند اشکانیان ترک تورانی که از دشمنان حقیقی ایرانیان بودند در زمان
 قتل و غلبه بر آنها سلب آن حقوق و امتیازات را از امانی که گان نمودند و گاهی
 هنگام شورش تصور کردند که امانی مازدی (مازندران) با آنها معا و نیت میکنند
 فرماد چنان مازندرانها را خائف کرده بود که قدرت همراهی را نکرده بودند
 بعضی از مورخین را عقیده این است که این شورش را دیلمها (دیلمه) وحشی که در
 کوهستان شمال هندوین تا ساحل دریای خزر سکنی داشتند نمودند و داد آنها را
 تنبیه نموده بطرف اردوی خود که در عراق عجم بود رفت تمام مملکت ید را که
 اصفهان و بهمدان و ملایر و قم و کاشان و توس و کرمان و نهاوند و برج و دوز و
 متصرف گت و با فارس و خوزستان و لرستان هم سرحد شد و در آن عصر خود
 و لرستان سلطان علیجه داشت که باج بسلاطین بزشام (سلوکید) میدادند
 و داد بواسطه ضعف سلاطین شام با آن دو مملکت جنگیده جزو متصرفات خود قرار میگرفتند
 نمود امانی فارس و کرمان چون دیدند این دو مملکت تاب مقاومت مهمل و در

نیا در دزد آنها هم ناچار میطیع میسر داده و جز و متصرفات مهر داد کرده و نیمه
 مملکت مهر داد شدند و نیز با بیلیا و کله اینها (عراق عرب) هم سر با طاعت مهر داد
 در آوردند و این وقایع در سال یکصد و شصت و سه الی سنه یکصد و چهل قبل از میلاد
 اتفاق افتاد در اوقات پیل اؤکلن پسر اکراد تیاس پادشاه با خرنبد از آنکه مهر
 حمله برد و پدرش با او صلح کرد و دودولایت را تصرف مهر داد و داد با سران سپاه
 متفق گردید و اظهار داشت پدر من پسر و خرف و محظوظ شده باید اؤراکت بدستاری
 رؤسا پدرش را اکت با مهر داد طینان و رزید تخت نشست مهر داد دست از قوتها
 منبر کشید و مملکت پارت آمد بالکری عظیم بیاخر آمد و نصف بیست مملکت را تصرف
 از آنجا بحد وستان رفته و تار و دهمید استپرا استیلانود و سلاطین یونانی با تهر
 تا سال یکصد و بیست و شش دستان از کابل و پنجاب کوتاه شده و آن مملکت منقسمه
 متصرفات اشکانیان گردید در این وقت سلطنت اشکانیان بنوق قدرت و عظمت
 رسید و مهر داد خود را آرتاگرز نس (شاهنشاه) خواند و مورخین فرنگ از او
 نخبهات فوق العاده کرده و او را اول پادشاه اشکانی خوانند و بخبر از سلاطین قبل از
 او را صاحب حشم دانند و گویند مهر داد چندین بار با سلاطین سلوکید بر شام جنگید

و بابل را فتح کرد و سلطنت سلاطین یونانی با خستری را منقرض ساخت و دست
 مملکت او یک حدش رود جیحانی هندوستان بلکه از مواعل کنگ تا ماورای
 بحرن و فرات و خلیج فارس و کوه قفقاز تمام بلاد و ممالک آمد و در آن
 گردید پدران مهرداد اگر چه لقب سلاطین داشتند لکن تابع سلاطین بر شام
 بودند مهرداد را جامع جمیع صفات حسنه و مردی دلدار و باند بسیار داشت
 و گویند از جمیع قوانین مختلفه عالم قانونی مدون کرده در رسوم مستحکم مل مختلفه عالم
 در مملکت خود مجری داشته تا رعایای او با آداب و اخلاق مل مانوس و سازش
 داشته باشند تا مغایر و مخالف و معاند نباشند و مجلسی که اشکانیان سابقا داشتند
 و سستی بود به مجسمان اجزاء و اعضای او از روسای اویان و تخمین و عقلای مملکت
 بودند ششم کرده و معلم ساخت و مجلس دیگری از اعیان و اعظم و شاهزادگان
 تشکیل داد که شبیه بودند این و مجلس مجلس پارت و سنای حالیه ممالک بزرگ
 مثل نخبین و غیره مقصود کلی مهرداد این بود اختلافات قوانین و اویان را
 که هر کس بغوانی و اسی و غرضی ایجاد کرده بود و باین واسطه اختلافات عقاید
 باعث غنا شده یکی گردد و مغایرت و تضاد و ت را بدل با اتحاد و اتفاق

بوسیلهٔ دولت استقامت مذهبی و ملکی و خاکی را مسموم نماید چه کرد و ما در هر عصری
 بواسطهٔ آنکه فلان عقیده را دارند یا اهل فلان آب و خاک هستند بملکت
 میرسیدند و حال هم میرسند تا قتل این اخبار همه بطور قطنین است که
 خود را از نسل و طایفه اشکانی دانند با بجهت ملکت خود را با پانزده خدیوین
 تقسیم کرد و بشکل ملوک طوایفی سلطنت میکردند و بعد از هر یک ملکت بطور ارث
 با ولاد و احفاد آنها میرسید و پادشاه اشکانی باج و خراج میدادند و
 مواقع لازم از حیث قشون و مالیه ملکت میکردند و سلاطین اشکانی بقواحد و
 قوانین آنها داخل نمیکردند لقب شاهنشاهی هم در ادروسی سکه مار در لوجی
 که بالای چشمهٔ بیستون است این پادشاه را به اسم ساتراپ یعنی حاکم اسم برده
 بلا دیکه دولت آن یونانی بودند و قسریاسی پنج شهر بوده که در تحت سلطنت
 اشکانیان بود که بطور جمهورری بودند و از طرف اشکانی قبول حاکم نمیکردند
 یکی از آن بلاد معروف شرسوسی است که در کنار دجله بود و در نامهٔ اول
 میلادی شصدهزار جمعیت داشت و مجلس شورای آنی داشت که سبصد نفر اعضا
 آن از مردمان عالم عاقل و متفحص طلب بودند که مصالح امورات بلد را میکردند

مهرداد و قتی که بر این شهر غالب آمد فقط قناعت بقیت امانی کرد و خود را میل برین
 خواند یعنی محبت یونان با این تفصیل یونانیان قلباً همراه بودند و قتی که رومیها
 حمله می آوردند با اینکه عجز و ندهب نبودند ملاحظه این که آنها اروپائی بودند
 تقویت میکردند مهرداد تاجی بگل تاج سلاطین قدیم ایران و بنی آشور ساخت
 بر سره گذارد بعلاوه این که خود را شاهنشاه میدانست مظهر جلال و جبروت
 خداوند هم خود را میخواند

چون مملکت مهرداد و وسعت بهرسانید شد این را پایتخت زمستانی خود ساخت
 داد بقعیده بعضی او مداین را بنا کرد و در تابستان به امسنه کوه الوند و بعد از
 میرفت و بعد از همه داد کتر از پادشاهان اشکانی بدان اکنه میرفتند
 اغلب پایتخت آنها در دامغان بود و هر قتی که از دنیا میرفتند جسد
 آنها را یا بشهره دار یا دامغان میبردند

مهرداد جز در میدان جنگ که شجاع و دلیر و سخت و مشهور بود در سایر اوقات
 بسیار خوش خلق و خوش زبان بود و بزبان مردم را طبع خود می ساخت و
 اول پادشاهی بود که در ارمنی از اشکانیان سلطنت کردند و این سلسله مدتها

در آرمین سلطنت داشتند و اغلب بانی انعام خود که سلاطین ایران بودند جنگ
کردند و باینکه پس از آنکه مرداد پادشاه آرمین را مغلوب کرده برادر خود را
بجای او گذاشت یک قسمت از مملکت پدر را که موسوم باور باد قن بود
(آذربایجان باشد) ضمیمه ملک برادر ساخت و سالها جنبه و تصرفات
سلاطین اشکانی در مستان بود

یکی از مورخین ما نه نم میگوید با زیل معروف امپراطور قسطنطین از نژاد سلاطین
اشکانی است

مرداد سلطنت هند و افغانستان یکی از شاهزادگان اشکانی داد و
شاهزاده دیگر از سمنه زندان خود را بر طوایف تورانی شهر نشین و باد نشین
دشت قباقر ریاست داده تسلط ساخت

گفته اند بعد از آنکه مهرداد بر دتر یوس پادشاه شام غلبه کرد و خستند
رود کون را بر نی باو داد و وعده داده بود که او را بملکت خود عودت
دهد قبل از انجام این امر مهرداد وفات کرد و دتر یوس در گرگان حبس
پسر مرداد که فرهاد دوم باشد ماند خلاصه پس از آنکه بر پادشاه شام

مهرداد غلبه کرد شهرت و آوازه اشکانیان بفرنگ رسید و ابد آنان بر زبان
 اسم این طایفه را نمیدانستند و با سلاطین شام مراد و همسری در قاپس
 داشتند همچو مغلوبیت او را دانستند میل کردند با سلاطین اشکانی مراد و
 و مکاتبه داشته باشند در پی دست آوردن واسطه و وسیله بودند که یسئون
 نام از غلامی بزرگ یهود ساکن بیت المقدس سفیری بروم فرستاده و سپری
 از طلای خالص که تقسیر با یکصد و شصت و شش من بوزن تبریز بود برسم
 پدیکه بدر بار دولت روم فرستاد و از مجلس شورای رم درخواست کرد که
 دولت مشارالیه ملت یهود را در تحت حمایت خود داشته و از تعرض و
 تجاوز غیر محفوظ دارد سؤال او با جابت مقرون گردید و از طرف دولت
 روم تمام دول که مراد و دانستند نوشتند که یهود در تحت دولت روم است
 یکی هم بدین مریوس مجوس نوشتند چه او را پادشاه بر شام میدانستند و نامه
 بهر داد بجهت فتح باب مراد و دانستن اندازه قوت و شوکت دولت
 اشکانیان بود و بعد نامه درجاسباب مکاتبات و مراسلات و دوستی و
 خصوصت سالهای متوالی واقع شد و مدت ها غیر از این دو دولت کسی را اسم

درسی نبود تمام ممالک معموره ارض را متصرف شده
از متصرفات اخیره مهر داد تصرف شهر پنج بود (باختر) یکی از افتخا
تصرف غنایم کشیره که زیاده از ده هسره ارمانان طلای سفید از مبدیای
خوزستان بود تالان دریونان معادل بوده با هفتصد و چهل تومان پول
حالیه ایران و از ممالک دیگر با خلاف جزئی

مدت سلطنت مهر داد را مختلف نوشته اند از بیت و جج الی می و هفت و بعضی
تا پناه و شش سال نوشته اند و علت این اختلاف کلی آنست که بواسطه شد
و کفایت و قدرت مهر داد سلطنت فریا با نویس پدرش و فرما و اول برادر
اهمیتی نداده اند و مدت سلطنت را یک سلطنت داده اند بعلاوه بعد از
فوت پادشاه اغلب میان شاهزادگان جنگ و جدال بود لابد اغلب سلطین
اشکانی در زمان حیات خود و بعد معین کرده و در سلطنت شرکت میدادند یا
امورات را با و تفویض میکردند و اولیای محکم هم اغلب نزاع و جدال را
داشتن اوقات فرت و جدال را بعضی از میان انداخته بعضی بیک طرف
نسبت میدادند زمره ضمیمه سلطنت طرف دیگر میکردند این اختلافات حاصل میشد

والله اعلم
 فصل نود و هفتم
 در سلطنت فرما و دوم که اشک یا ارشاک یا ارساس منقسم است در سال
 یکصد و سی و هفت قبل از میلاد
 فرما و دوم پس از پدرش جلوس کرد و در زمان پدرش هم بعبادت و بیعت با
 اشکانی در کلیه جهام امور لشکری و کشوری دخالت داشت فرما و مثل پدرش
 با کفایت و استعداد نبود و یاقوت و همت بلند داشت که مالک مغرب و
 ماورای فرات را تو معمر دهد و بوعده پدرش که پادشاه شام داده بود
 که او را از محبس خلاص کند و فائز نمود ظاهراً بواسطه حوادث داخلی مملکت بود که نتوانست
 بعد پدر و فائزین جمله اول حادثه مجرأ شدن مملکت او رفاست که حاکم آنجا
 بنامی شورش را کد داشت و ربقه و رقبه بهیت را از گردن خود برداشت پس
 از آن اردوان برادر محمدا که عم فرما بود و برادر زاده بشورید و این
 فتره اسباب انقلاب و جنگ داخلی گردید و آنها بمقصود نرسیدند و فرما
 آنها را مغلوب کرد ولی دنباله کار قطع نشد تا آنکه بعد از کشته شدن فرما
 همین اردوان یا غنی مدتی سریر سلطنت ایران را اشغال کرد و بعد از او پسر

ملک شد در این بین گرفتاری مهمله داد پادشاه بر شام با لباس مبدل از جنگ
 بازماند و در آن وکیلان و آذربایجان بطرف کردستان رفته و از آنجا خود را
 بعراق عرب رسانید چون فخریه را دستگیر شد چند دست سوار بقا قبا و فرستاد
 در بابل و در آنجا دستگیر کرده مغولان نزد فخریه را آوردند پس از تهدیدات
 زیاد دیگرگان نزد زوجه اش فرستاد و سختنیز زیاد بر او کاشت مجده داد مترئوس
 فرار کرده از بدبختی در کنار فرات دستگیر شد و در آن نزد فخریه را آوردند و محض
 توپین هر روز و او را در بارگاه حاضر کرده با تاج میگفتند قاپ بازی
 میکرد یعنی توفلی او را مجبوس ساخت بلکه زوجه او هم شوهر رفت و زن آنطیوخس
 شد و محرک شد که آنطیوخس با فخریه را عزم جنگ کند بلکه مترئوس شوهرش را
 در ضمن بدست آورد و معذوم سازد و بنحاطه آسوده مشغول عشرت باشد و
 اندیشه اینکه یکبار دیگر مبادا شوهرش مراجعت کند و بواسطه بیوفائی او رنج
 نداشته باشد آنطیوخس با شکری از شام و یهود و یونان از فرات عبور کرد و
 شهرهای مابین فرات و دجله رسید چون امالی آنجا از تبعیت اشکانیان تنگ
 داشتند با دغلی گردیدند همچنین اغلب حکام و فدا فرمایان که از اشکانیان

و لشکری داشتند با وزیر معنی گردیدند و باین واسطه ممالک شرقی اشکانیان
 از قبیل باختر و ممالک باین سیحون و جیحون تا هندوستان و دویلی که از زنجان
 اسکندریونانی نشین بودند و سلطنت متقل داشتند و مگرداد پدرش را دقیرا
 و جیرا آنها را مطیع کرده بود و اولاد و ورثه آنها همیشه فقط و مستتر وقت بودند
 که تخت و تاج خود را تصاحب نمایند در این موقع فرصتی بدست آورد و بنای
 سرکشی را گدازدند از آن طرف حکام خوزستان و فارس و کرمان و بلوچستان
 و بستان و عراق عجم چون از ضعف فریاد و فوت آن فیوض خبردار شدند
 با طاعت و انقیاد سلطان شام مبارزت کردند و مردم جنوب بدو چون اجل
 تسلیم او شدند و ممالک جنوب مصب شط العرب و خلیج فارس و مقطوبان در
 کرمان و برمز و بوشهر بود و از برای شهرها و تقریباً مملکت اصلی او که پارتی
 و ناحیه کرگان و طوایف تورانی که در طرف مکر و خوارزم لگنی داشتند
 و رعایایم دیگر چند آن مطیع نبودند و آن فیوض مرد در شید و نظامی بودند و بیایان
 وقت قشون باین عظمت از سلاطین بر شام بایران نیامده بود و عده سواران
 شاهی را از هشتاد هزار الی صد هزار نوشته اند این قشون نه فقط احتمال میرفت

سلطنت اشکانی را به ستم بزند بلکه ممکن بود پسند و چین را متصرف شوند و کاری که
از اسکندر پیشرفت نمود از او پیشرفت کند فقط عیسی که داشت در شرب و عیش مدام
افراط میکرد و همه اوقات مخمور بود و بسنگام چیدن مشروبات در مجلس آنطیوس
که اول مخمور دنیا بود و شبانه روز طول میکشید و در نزد هر یکی از حضار تاج طلا
گذارد که بر سر میگذازد و با جام نغشته و شرب میکرد و با ما بزدنی در آنجته
با غلام کمربسته وقتی که مست طاف میزدند نفری را بر شتر سوار کرده در بیابان
ماتحت و تازی میکردند آنوقت آنها را با آن شخص میخشد و همه اوقات در مجلس شرب
و مطربهای زنانه و مردانه و فواحش نارستان و پسران سیم اندام بهتر از غلامان
حاضر بوده عنا حضار با آنها در حال بخود می و مخموری و آنجته بدون هیچ لحاظ
مشغول اعمال مستقیم اند که در کمال وقاحت بودند بخصوص لواط که هیچوقت در نزد
یونانیان قبیح ندانست در سفره شرب و اطعمه غلمان با بیست مضحکی با انواع مشروبات
و اغذیه غلیظه و متصل مشغول افتاد و هر کس بیشتر می نوشید متعرب تر بود
حکام از این سلسله منزه بودند بانی نصیحت را گذاشتند پادشاه آنها را از مقام
ولایات قلمرو خود تبعید کرد و حکم کرد در هیچیک از ولایات حکام و فلاسفه را

گنجه ازند و همه جوانی که در نزد آنها تحصیل میکرد آن جوان و پدرش را از آن شهر
و مکان خارج میکردند

ز و ستن موزخ میوید سیصد هزار نفر از قبیل مطرب رقص فوجش را شکر
آمار و مسئله طبایخ خار و غیره در اردوی آنطیوخس بودند بعضی از موزین
میوید ز و ستن اغراق کوئی و مبالغه کرده است عده لشکر سیصد هزار نفر بود
و عده همتی صد هزار نفر و نظیر این اردو گستره دیده شده بود و گویند سربازان
نعل چکمه های خود را با منجهای طلا و نقره کرده بودند و اغلب چادرها و خیم
از زر و نقره و زربفت بوده و عده قشون منجه های یکصد و بیست هزار نفر بود

در هنگام حرکت آنطیوخس سحیحی پسر شمعون که در بیت المقدس بود و در آن زمان
پیغمبر میبود و پادشاه رقه نوشت او را بگفت خود دعوت کرد او هم با جمعی از یهود
بقشون آنطیوخس ملحق گردید و در کنار رود زاب بزرگ تلاقی و لشکر دست داد
بنای مستانه را گذاردند لشکر میبود بر شاد و جنگ کرده لشکر پادشاه اشکانی را
شکست دادند و فرما فرستاد که در دین شکست دوسه جنگ دیگر هم کرد شکست چنان
بر او دادند که پادشاه بر شام از دجله عبور کرده و اردو عراق بمجمعه شازنده

وری و حواری و سمان و دامغان گذشته همه جا سفرها را دنبال کرده و از نظر
 یحیی پیغمبر بود و رفت به برکان را بگرفت (کرکان و مضافات) و مضاف
 بود با حید پانت کنت که بزرگترین اعیادیه بود است که در این روز در طور
 بحضرت موسی الکواچ نازل شد و پنجاه روز بعد از زنده شدن حضرت عیسی است
 تا دامغان را پا دشا به بر شام متصرف شد و سایر انالی هم تمام ریجا در تحت رعیت
 پا دشا به شام در می آمدند سفرها هم در همه جا و مترویوس را همراه میبرد که هنگام
 ضرورت او را رها کند برود بطرف شام و تحت و تاج خود را انصاحب کند با بیو
 آظیوخس حالش دگرگون شود در این موقع سفرها و مترویوس را از حبس رها کرده
 ولی فرما داد از جهات دیگر نایل بمقصود گردید و علت این شد که در موسم زمستان
 قشون آظیوخس در قشلاقهای حسه اسان یا رسی یا برغم بعضی در اطراف کرمانشاهان
 و ماهیدشت و زهاب و کربند اقامت و توقف نمودند و بعضی دیگر از قشون را در اطراف
 واکانف بقعت کمی آذوقه و سایر ملزومات متعنتی کرده در این قشلاق منشی
 (مراین بن) سپاهیه و دهم طاق سرمانیا و رده به بیت المقدس اجازه گرفته
 مراجعت کردند که در فصل بهار مراجعت کنند از آن طرف سپاهیان و لشکریان

در اطراف بواسطه غوری که داشتند دست تقاول دراز کرده بال و جان
 و ناموس مردم ابقار کرده مردم بنگ آمده یک مرتبه بشوریدند و هر جا از شکر بیان
 آنطیوخس یافتند کشتند آئینه سپهسالار سفره کرده که خود را با آنطیوخس برسان
 شدت سرما و گرسنگی او را در بین راه تلف نمود چون اینخبر با آنطیوخس رسید با قنولی
 که همراه او بود بقصد ملک بار دوی دیگر حرکت کرده معارن بهار شد پرستو
 در رسیده در نیمه او آشیانه گذارد چون یونانیها خراب کردن خانه پرستورا
 بدینست میدانستند تصور کردند که آنطیوخس خراب نخواهد کرد و حکم کرد چادرها
 بر چیده در این بین سفره ناد بایک عده قشون جرار در رسید پس از مختصر جدال
 آنطیوخس را بقتل رسانید بقولی آنطیوخس چون هلاک خود را دید حربه در دست داشت
 با آن حربه خود را هلاک کرده در وایتی در سه کوه ایستاده بود خود را پرت
 کرده این واقعه در یکصد و میت و نیمه قبل از میلاد بود پس از قتل آنطیوخس اردوی
 او را غارت کرده و شکریان او را اسیر نموده مابقی را بقتل رسانید مذعه
 مقتولین قشون شام در اردوی متفقین حاضر رکاب سیصد هزار نفر بوده
 شاهزاده خانم دختر آنطیوخس یا دختر دتر بوس مجوس را بواسطه جالی که داشت

و ضمناً برای اینکه حتی در سلطنت شام پیداکند در جلال نکاح خود در آورده
 آنطیوخس را که نزد او آوردند پابرشکم او گذارد گفت سستی شراب نور مغز
 کرد که جارت با دشامان اشکانی کنی و طمع در ملک آنها بندی بعد او رسته
 لباس سلطنت و تاج بر سرش نهاد و در تابوت نهاده گذارد و او را بشام
 فرستاد که در مقبره اجدادش دفن کنند و با پسر آنطیوخس کمال مهربانی را
 نمود و از اینجا بزرگوار می شد و معلوم می شود که این همه صدمات و زحمات از آنطیو
 دید بعد با نفس او و پسرش اینگونه مهربانی کرد و مورخین نوشته اند
 هر قدری که فرهاد در جنگ سخت بود در سایر اوقات مهربان و با مروت بود
 با تاجه پس از قتل آنطیوخس فرهاد از رما کردن دترمویس و فرستادن او بشام
 پشیمان شد معجزاً از دنبال سوار فرستاد که او را دشگیر کنند سواران بی غل
 مرام مراجعت کردند دترمویس وقتی که بشام رسید بازوجه خود که زن برادرش
 آنطیوخس شده بود صلح کرد و بسیار مزد و ظالم شریری بود پس از این مدت حبس
 باز بنای ظلم و قهقهه را گذاشت شرح حال او مناسب این مقام نیست
 خلاصه فرهاد دوم با قشون اشکانی بطرف عراق عرب تاخته مالکی را که در حد

بابل و بین النهرین پدرش مهر داد تملک نموده بود و آنطیوخس از تصرف او بیرون
 آورده بود و مجتهدان از جنگ سلوکید را خارج کرده دولت اشکانی مجدداً قوی
 گردید در این بین یکصد و بیست هزار سوار تورانی را که برای جنگ آنطیوخس با و عهد
 زیاده بملک خود آورده بود و خود در دره کرز که پای تخت قدیم اشکانی آمد و پس از
 آنکه این وقایع منتهی شدن آنطیوخس پیش آمد از صد هزار سوار استغنی شد و همی سببا
 با آنها فرستاد که عودت کنند طمع بر آنها غالب آمد در مراجعت یورت خود
 راضی نشدند و در خاک خراسان باخت و تار مشغول شدند و قشونی که در
 فک آن یونانی بودند بطرف خراسان تاخت معلوم است یونانیان برای پادشاه
 اشکانی چطور جنگ خواهند کرد بخصوص که یک عده یونانیها از اسیر ابو دزد بجزد اینک
 فرما با سواران تورانی مقابل شد یونانی ها از اردوی منهدم جدا شده و
 سواران تورانی ملحق گردید مختصر از قشون منهدم که اشکانی بودند تاب مقاومت
 نیاورد و شکست خورده فرما گشته شد و این اول انحطاط و زوال دولت اشکانی
 سبب شد و با اینکه سلاطین عاقل و دانشمند جنگجو در اشکانیان بعد از پیدایش
 ولی دیگر با کج و کمال ترقی نرسیده روز بروز در انحطاط بودند خلاصه معلوم نیست

که سره داد اولاد نکو نری داشته یا نداشته مجلس شورای اعیان سلطنت او را
تصدیق نکردند بعد از سره داد عم آردوان دوم جلوس کرد چون خبر قتل فرما
بعراق عرب رسید تیم که یکی از جوانان بسیار بیخ خوشکل دساتی فرما د بود
و در آنجا حکومت داشت لوای استقلال و خود سری برافراشت
فرما د اگر چه پادشاه خوشبخت و اقبال بود اما در رشادت و جلالت و بزرگواری
و عقل و هوش بود و از سیاسیات مطلع چنانچه تاج خود را بشکل تاج پادشاهان
شام ساخته بود بر سر میگذاشت و در روی سکه ها نوشته بود میکاس ارساکو
فیل بن یعنی ملک معظم اشک محب یونان و او بخود لقب اعظم و نیکو کار و ابن قس
داده بود

فصل نود و هشتم

در احوالات اشک هشتم موسوم به آردوان دوم
آردوان را میکاس توپا تر لقب داده بودند یعنی عظم و ابن الله و فاجح در
و بیت و شش جلوس کرد چون سره داد اولاد نداشته یا اگر داشته قابلیت
نداشته مجلس شورای اعیان آردوان را بجای سره داد انتخاب نمودند تقریباً
دست رسال که سلطنت کرد و دچار مشکلات بود بجهت اینکه عراق عرب کینه منوشش بود

درشت قباچ و ارمنستان که سلاطین اشکانی باج میدادند لوای استقلال
 برافراشته و حکام فارس و خوزستان هم دوم از خود سهری میزدند یونانیان
 منززل شدند تورانیان هم که خصم و مدعی سلطنت بواسطه کشتن فرما بودند بسیار وضع
 اردوان پریشان بود مردم بابل و عسراق عرب بواسطه بد رفتاری و بد سلوکی
 و تعدی بهم نام که فسرما و اورد در آنحد و دگذاشته بودند یکی از سلاطین اشکانی
 منضجر و ستغرشده بودند یونانیان که از جنگ فسرما و بقشون تورانی طح شده بودند
 محل وثوق و اعتماد نبودند تورانیان که بهترین حامی اشکانی بودند حال خوبی نشد
 سایرین هم که این حال ضعف را مشاهده کرده از اطراف بنای خود سهری را
 که اردند فقط مختصرا قبال اردوان این بود که تورانیان پس از آنکه خراسان و
 اطراف را غارت کردند مراجعت بابل خود نمودند سال اول سلطنت اردوان
 باین نوع بود چون اردوان مردم بتری بود میدانست که تورانیان که فسرما دارا
 کشته اند اگر تنبیه نشوند بحری خواهند شد و ملک اورتا راج خواهند کرد
 این بود که در سال دوم و با سال سوم قشون عظیمی بجهت داد پیوستگی کرد و جنگ
 وحشیان توران رفته جنگ کرد و در آنای جنگ سهری باز وی او خورده

هلاک شد مدت عمر او نود و شش سال بود و تیره می که باز روی او خورده زهر
آلوده بود چه تورانیان تیره های خود را با خون متعفن شده انسان یا باز بر سر بم
کرده بکار میبردند و احوال این طایفه را در بد و احوالات اشکانی اشار
کرده این طایفه وحشی خوزیر آدم هم میخوردند مخصوصاً پیران قبیله خود را
کشته و پخته کرده در ضیافتها میخوردند العبدۃ علی الراوی

فصل نود و نهم

در احوالات اشکانی نهم موسوم به مهسره داد دوم

مهر داد در سال یکصد و بیست و سه قبل از میلاد جلوس کرده و از همان پنج نخواست
پدر و بنی عسم خود فرماد دوم وارد و آن دوم که بدست تورانیها کشته شده
بودند مصمم شد و جنگهای سخت کرد و چندین سال مشغول جنگ بود تا بر تورانیان
غالب آمد و یکمیفه از شاهزادگان اشکانی را حکمران ترکستان و افغانستان
و حدود دهند نمود و ابن شاهزاده سرسلطه سلاطین اشکانی دهند و توراتی
که معروف بسلاطین کوشان میباشند

باتجمله وقتی که مهسره داد بر طایفه تورانی غالب شد ملک سیستان را ضمیمه

مالک خود گردانیده تا آنوقت اشکانیان در بستان دخل و تصرف نمیداشتند
 وقتی که مهرداد امورات شرق را تسویه نمود بطرف غرب پرداخته بهم را
 بدون زحمت بکشت پس از آن بر فارس و خوزستان و کرمان استیلا یافت
 معاصرین این حال و گرفتاریهای مهرداد در میان سلاطین بر شام بار عیا پاک
 بجدال و قتال کشید و وضع شام مختل ماند بواسطه گرفتاری مهرداد نتوانست
 استغاضه کند در هنگام منازعه با توراتینا شاهزادگان اشکانی که در ارمنستان
 حکمرانی داشتند چون مهرداد را در گرفتار دیدند لوای استقلال برافراشتند
 نیکران پادشاه ارمنستان آسیای صغیر و قفقاز را استیلا نموده خود را شاهنشاه
 ارمن خواند ارمن یا ارمنستان در قدیم اطلاق میشده است بحال باکو و خوی
 ارومی و تبریز باغ و آبروان و نخجوان و قارص و عاقرمان و باتیرید و موسی و
 نقلیس و وان و خرپوت و ملاطیه و بیره جک

تاریخ ارمنستان را از سرداری که مورخین ارمنی نوشته اند سه هزار سال
 قبل از تولد حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام شخصی موسوم به مانیق اراوا
 حضرت نوح علیه السلام در این مملکت تشکیل سلطنت داد و اکنون ارمنیه خود را منسوب

به مائیک و استه خلی میل دارند که آنها را می گویند و ملکت آنها را مایستان
و میگویند از سه هسده ارسال قبل از مسیح ۴ تا زمان اسکندر کبیر پنجاه و چهار پادشاه
از نسل و نژاد مائیک در این ارمنستان سلطنت کرده اند و اسامی هر یک با شرح
حاشان در کتب تواریخ ارمنستان ضبط و ثبت است و اما آنچه از تواریخ
فرنگی و یونانی استنباط میشود مستفاد میگردد و زیاده از چهار هسده ارسال قبل از
مسیح ۴ طائفه از طوائف تورانی از سه منزل خود کوچ کرده باین سه زمین
یعنی ارمنستان و کر جستان آمدند و این اراضی را مامور کردند و سکون نمودند
اول متحجین بورت و بعد شمش شدند و بعضی پادشاه ارمن را اردشیر در آن
وقت دانند آنچه از تواریخ بنی آشور و نمارده و غیره مستفاد میشود طایفه از آریه‌ها
که ایرانی بودند از وطن خود مهاجرت کرده ب ارمنستان رفته با تورانیها مخلوط
گردیدند پس سکنه ارمنستان مرکب از ایرانی و تورانی است در زمان کیان
ارمنستان تابع ایران بوده و متحکمان کیانی از پادشاهان ارمنستان بوده
تبعیت کخیسور را نینموده است و در زمان اسکندر تابع خلفای او بود و بعضی
سلوکیدار را اطاعت میکردند تا در سال یکصد و هشتاد و نه قبل از میلاد بر پادشاه

سلوکیه شوریده و سلطان مستقی که یکی ارناکریا و دیگری زاریا در ادرمستان
 کبیر و ارمستان صغیر را از دوسلطنت تکمیل دادند تا در زمان یکصد و پنجاه و پنج قیل از
 میلاد مسخر مهرداد اول گردیدند و اوسلطنت آنجا را بسبب ادر خود و الد رست
 داد که اوسر سلسله سلاطین اشکانی ارمستان است گویند در وقت غلبه مهرداد
 دوم بر ارمن این مملکت در تحت سلطنت اردشیر بوده و از سال چهار صد و بیست
 و هشت بعد از میلاد ارمستان ضمیمه متصرفات سلاطین ساسانی گردید و دست
 سلاطین اشکانی کوتاه گشت در سیصد و سی و دو که عرب بر عجم استیلا یافت
 سلاطین قسطنطنیه موقع را مقتضی دیده ارمن را تصرف کردند تا در سنه هفتصد و چهار
 میلادی اعراب کلته آنجا را مسخر کردند بعد تصرف خلفای بنی عباس و سلاطین
 سلجوقی و اتابکان حلب متدرجاتا سلاطین صفویه و عثمانیه با نواحی جنوب را
 بعد در سنه ۱۸۷۰ یک قسمت عمده ارمستان ضمیمه متصرفات روس گردید

خلاصه مهرداد بعد از غلبه بر تورانیها و تصرفات فارس و عراق و خوزستان
 و غیره با زبار من مستولی شد و آن مملکت در تحت خراج گذاری او درآمد نا آنکه
 بعد از وفات مهرداد دوم بعضی از آنجا در تصرف تیکران پادشاه ارمن درآمد

مستقل شد و مراوده رومیها با اشکانیان و ایرانیان در عصر مهرداد اول بود
 و تا سال یکصد و نو قبل از میلاد عساکر ابدآباد در خاک ایران نگذارده بودند
 و ابدآبادی شرق از اردو یا خبری و روم و رومی اطلاعی نداشتند فقط
 مراوده آنها با یونانیها بوده مدت سلطنت مهرداد دوم سی و هفت سال بود
 چهل و هفت سال هم نوشته اند فوتش در سال هشتاد و هفت قبل از میلاد و مهرداد
 دوم از جمیع سلاطین اشکانی رشید تر و عاقل تر بوده فتوحاتش از رومی یک
 قاعد و قوانین منظم مراوده او با دول چه با جمهوری روم چه سایر دول از
 رومی صحت و درستی بود در معنی پس از مهرداد دولت اشکانی در حیا
 انقلابات کردید یکی از ضمیمه های مملکت مهرداد مملکت پونت بود که یکی از نواری
 آسیای صغیر است که شامش بحر اسود است که سابقاً تتر و نیز پونت
 میگفتند چنانچه پونت اکنون اسم همان دریاست از طرف مغرب با پافلاگونی
 و از طرف جنوب با کاپادوسیه و از جانب سلاطین کیان ساتراپها یعنی حکام
 بوده مهرداد اول در چهارصد و دو و تا سلاطین مستقل پونت مهرداد دوم
 در ۳۲۷ قبل از میلاد سلطنت یافت همچنین سلاطین اشکانی بی سلطنت داشتند

تا فارس سوم از سال شصت و پنج یا شصت و نه قبل از میلاد در آن مملکت سلطنت
نمود تا سنه ۴۴۴ بقیه از آن در پونت سلطنت نمایند تا آنکه بدست رومیها افتاد

فصل صدم

در احوالات اشک دهم موسوم به سینا ترو نیک یا سینا ترا اول
لقب اشک دهم میکاسس او کز اثر فیلو پاترا پیفانس فیل بن بوده یعنی اعظم
و خود کام و محب پدر و مادر و دوست یونان سلاطین اشکانی اغلب علیه
تاما دارای اینگونه القاب بودند و ما باین تطویلات پرداختیم
جلوس این اشک معارن بوده بازمان انخطاط و شش دل دولت اشکانی
چنانچه سلاطین ارمن گذشته از اینکه دعوی استقلال نمودند و دعوی شاهی
هم کردند و تیکران پادشاه ارمن در این اوان چنان مقتدر گردید که مردم شام
تاج سلطنت بر شام را با و تکلیف کردند گرفته بر سه گذارد تا ریخ اشکانی
بعد از فوت مهرداد دیگر روشن و مبرهن نیست فقط بعضی از مطالب مختصر از
مسکوکات استنباط میشود یا از تواریخ روم که بواسطه ارتباط و مراد و با اشکانیان
ستفاد کرد و بعضی را عقیده این است که بعد از فوت مهرداد دوم تا جلوس

او رُودِ اوّل که در سال پنجاه و شش قبل از میلاد از رومی تختی تاریخ اشکانیان
 نمیتوان فهمید مگر بعضی از مطالب مختصراً از تاریخ روم یا از مسکوکات آنها
 در معنی این اوقات فرت بوده که خدین نفس شاهزاده اشکانی و حکام غیر اشکانی
 تقریباً در این مدت سی سال در هر طرف دعوی حکومت و سلطنت داشتند
 بنامی جدال و قتال را گذاردند بالاخره چون مهرداد دوم پسر کی
 قابل سلطنت باشد داشت بعد از وفات او شاهزاده که خیلی سن و پیره و منوم
 بود به میمناس کرو که او را بعضی اشکانی دانسته اند مجالس و کوتی سلطنت انتخاب
 نمودند او مردی بود نود ساله مدت هفت سال پادشاهی کرده بدو دوجان گفت
 خلاصه بعد از فوت مهرداد دوم تا جلوس او رُودِ اوّل این چهار نفسه که
 میناسکرو سیناتروئیک فرماند سوم مهرداد سوم در اقطار ایران سلطنت
 کردند شاید کسان دیگر هم بوده اند که بهرج و مرج و جنگ و جدال با نوازۀ شدت
 داشته است که تیکران پادشاه ارمن فرصت داده که دعوی شاهنشاهی کرده است
 سترگنشن انگلیسی که استاد المورخین است احتمال داده است سیناتروئیک
 پسر مهرداد اوّل باشد و او در جنگی که فسه ماد ثانی با تورانیان کرد اسیر شد

و مدت پنجاه سال در جس تورانیان بوده بعد از فوت محمدر داد تورانیان تقویت کرده اورا بسلطنت ایران نایل کردند با تجمعه بعد از محمدر داد دوم میناسکر و که اورا مینوچهر گویند پادشاه شد و اورا اشک دهم دانند و حال آنکه او اشکانی نبوده بلکه خا ص ب سلطنت بوده چنانچه از سکه اشک اول تا سکه اردوان آخرین پادشاه اشکانی را که ملاحظه میکنیم تمام سکه ها اسم اشک روی آنها نقش شده است یک سکه میناسکر و که مینوچهر باشد باین دلیل قوی محققاً او اشکانی نبوده بعد از فوت مینوچهر تورانیها اورا تقویت کرده پادشاهی ایران که حق او بود نایل گردید جلوس او در هفتاد و شش قبل از میلاد مدت سلطنتش هفت سال بود

فصل صد و یکم

در احوالات اشک یا زده سیم موسوم بمهر ماد سوم

بعضی اورا سپهر و بعضی ابن عم سینا تر یک دانسته اند او پادشاهی با کفایت و عالم و بصیر و مدبر بوده در سال شصت و نه قبل از میلاد جلوس کرد و چون در زمان پدرش و حالت در امورات داشت در زمان جلوس از امورات آگاه بود و مملکت را د ترقی و اصلاح گذاشت در آنوقت پنه سر دار نامور و دولت جمهوری

روم نامور جنگ تیکران پادشاه ارمن و دیگر می محسسه داد پادشاه پونت
 گردید و فتیکه وارد خاک آسیا شد سفیری نزد فسه ماسوم فرستاد که عهد
 و مودتی را که محسسه داد دوم بالوکوکوس سردار رومی بسته بود تجدید کند
 مباد فسه ماسوم با آنها متفق گردد چون آن دو پادشاه مایل با اتفاق و در
 اتحاد بودند و سفیری هم از طرف پادشاه پونت نزد فسه ماسوم آمده بود پادشاه
 بملاحظات چندی با آنها اتحاد نموده عهد مودت را با همه دار روم محکم ساخت
 در این بین دو پسر تیکران پادشاه ارمن بر ضد پدر لشکر آراسته چون در جنگ
 مغلوب گردیدند فسه ماسوم را بدر بار پادشاه ایران پناه آوردند فسه ماسوم از آنها
 پذیرائی و ملاحظت نموده و دو دختر خود را با آنها بزاوجت داد آنگاه سپاهی عظیم
 با آنها همراه کرده روانه جنگ ارمن گردیدند پس از مجادله و مقاتله تیکران
 فرار کرده بکوستان رفت و جبال را برای خود مستفاد ساخته و داد محاصره
 بطول انجامید فرما ماسوم توقف زیاد در صلاح ندیده قشون را با ش هزاره کن
 داد خود مراجعت بایران نمود پادشاه ارمن از کوه بصحرای آمده جنگ سخت کرد
 پسرش مغلوب و فسه ماسوم را که در خون روی آمدن بایران رانده داشت بهر داد مهمتم

پادشاه پونت پناه برده قشون ایران بهم در آن جنگ متفرق گردیدند از
 مطلب دور افتادیم نیمه سپهر دار روم پس از رفع این غائله و محصله بدامنه گوه
 تها ز آمده سکنه آنجا را که از ملل مختلفه بودند مطیع و منقاد نمود در این وقت
 ولایات و لایات ایران که آنها را ساسان می گفتند از قبیل دالیان عراق عجم
 و خورستان و فارس که اسم شاهی داشتند و باج و خراج گذارشان شاه
 اشکانی بودند و باطن از شان شاه دستنگ و ریجده خاطر بودند سفیر
 نزد سپهر دار رومی فرستاده و اظهار تبعیت و اتحاد کردند و تفرق از سلاطین
 اشکانی که بقوه همیشه سلطنت را تصاحب کرده و مردمی ظالم بودند نمودند و گوشتند
 که سلاطین اشکانی از حیث آداب و اخلاق و رسوم و دین و مذهب با ایرانیان
 کمال مخالفت را دارند و همیشه محل انصجار خاطر اهلای ایران بودند و ما
 ندتها بوده است که در دل داشتیم که در تحت تبعیت دول بزرگ جمهوری روم
 در آمده لوای استقلال پس از خلاصی از دست سلاطین اشکانی برافرازم
 اینک درخواست وسعت ما را با جابت مقرون فرمائید فرهاد ازین
 ماجرا با خبر شد ولی ابد اخوف و هر اس در دل راه نداد با عا کر ایران

روانه بر سرزدن و تصرف ارمنستان گردید پیه سه در اردوم برای جلوی
فرمانده که تا گردستان حالیه آمده بود و افرانیوس نام را سه کردگی افونج
داده برای جلویگیری روانه کرده این سه در فرمانده در اتانایز بن عقب نشاند
جنگهای سخت نمودند در این اثنا سه در دشنید یک قسمت از قشون رومی را مورا
از جسد عبور کند و ارد خاک ایران شود فرمانده بسیار از این خبر متوش
گردید که بواسطه اختلافات داخلی ناچار شد که فوری با سه در اردومی
از در صبح در آید تا مؤثرین بر تعجیل بار دومی پیه فرستاد پیه ابد آفرستادگان
اجازه ورود در بارند و افرانیوس را فرستاد که آنچه از تعلیقات و تصرفات
که سلاطین اشکانی در ارمن کرده گرفته پادشاه ارمن سترده در جواب
فرمانده را هم بواسطه عسر و در و سخت که داشت شاهنشاه نوشت بلکه شاه
او را خطاب کرد فرمانده مصمم شد حسی الامکان در صد و صد و اذیت ریه
بر آید در سال شصت و چهار قبل از میلاد وقتی که پیه در نواحی ستام بود
فرمانده با لشکر جرآر بارمن تا خست فتح کردند نیکران چا پاری نزد پیه فرستاد
شرح حال را باز گفت از این طرف هم سه در دسرعی با دپیمانزد سه در

رومی فرستاد ولی معلوم نشد چه پیام داده یا نوشت همیشه معلوم
 که نیمه ملک پادشاه ارمن نکرد و اجازه جنگ مستقیماً با پادشاه ایران نداشت
 از دولت مستبوعه خود نداشت همیشه رسنه نفر را فرستاد که مابین این دولت
 حکم باشند اما طرفین بخوبی استنباط کردند که پیستیک رومیها در این میان
 ضرر طرفین و فایده این دولت قوی نخواهد بود پس صلاح در این دیدند که با هم
 صلح کنند و در سه شصت و سه قبل از میلاد با یکدیگر صلح کردند در سال پنجاه و پنج
 یا پنجاه و شش یا پنجاه و هفت علی اختلاف الروایات مهرداد سوم پسر فرماد
 پدر خود را بکشت و بجای او جلوس کرد و با این عمل زشت که ننگ صفحه تاریخ است
 برادر او از دوزخ برادرش شریک بود چنانچه ذکر میشود مدت سلطنت فرماد سوم
 دو سال بود

فصل صد و دوم

در احوالات اشک دو از دهم موسوم به مهرداد سوم
 پس از کشتن فرماد بلافاصله مهرداد جلوس کرد و اوّل کاری که کرد
 با آرماتوانست پسر تکران بنامی جنگ را که داشت اوقاتی که در ارمنستان

مشغول جنگ بود اُرود برادر گستر مهر داد سوم چون برادر گستر را غایب
 وقت را غنیمت شمرده با جمعی از اکابر و اعیان همدست شده دعوی سلطنت
 نمود مهر داد این خبر شنید دست از جنگ کشید و بایران آمد اُرود چون
 مرد میدان برادر بنیت فرار کرد مهر داد تمام اعیان و انصار او را در کشت
 باندازه سیرجی و پستم کرد که انالی اجماع کرده او را از ایران بیرون کردند
 و اُرود را از خارج آوردند و تحت نشاندند و برای جلوگیری اینکه مهر داد
 بپادشاه روم متحی نشود ساتراپی عسحاق عجم و عرب را باد واکذار کردند
 مهر داد قناعت نکرده بایرانی جنگ را گذارد و آخند لار شکست فاحشی
 خورده هزیمت نمود و بار دوی سهر دار روم پناهنده شد چون مصر بها از سردار
 روم استمداد کرده بودند سپهر دار رومی مهر داد را در شام حبس کرده
 خود بملک مصر بهارفت دولت روم چون از این قضیه خبردار شد این حرکت
 کابنی جنو پس سردار را بدست کرد سپهر دار از ترس اینکه مباد مهر داد
 از دست او بدولت روم شکایت کند مبلغ گرانی از مهر داد گرفته و در
 زندان را باز کرده مهر داد را حبس خلاص شد بطرف بابل رفت جنگ

ایلات عرب که پناه برده بود شهبایل را فتح کرد و انا سرداران سپاه
 اُرُود شهبه سلوسی را که از تصرف او در اُور دِه بایل را محاصره کرده مهر دُ
 از کمی آذوقه مجبور تسلیم شدن گردید و بچنگ اُرُود برادر نامهربان افق ابداً
 مقام برادری را منظور نگردید و مهر داد و مستول گردید اُو مردی مقتدر غلام
 خدا ر متوجرب بود که داری او بهین بس که بدست یاری برادر پدر را گشت و با برادر
 بساخت و اول که بسلطنت نشست اُور انقی و تبعید کرد و سران و سرگردگان
 و بزرگان از ظلم و جور او بسته آمده اُور خلع از سلطنت کردند مدت ملک
 مهر داد سوم چبال بود و در سال پنجاه و شش قبل از میلاد گشته شد

فصل صد و سوم

در احوالات اشک سیزدهم موسوم به اُرُود اول
 اُرُود (اردشیر) (میرود) پوتارک که یکی از موزین بزرگ است
 در زمان اُرُود جنگ بزرگی میان اشکانیان و رومیها اتفاق افتاد و در واقع
 در اوان سلطنت مهر داد سوم و اُرُود اول سه نفر سردار بزرگ روم که
 یکی پید و دیگری رول بنهار (قیصر) و سومی کراسوس پس بودند و هر یک

داعیه سلطنت دنیا را داشتند و درکلت روم در منسی بواسطه سه نفس سردا
 بزرگ باوج ترقی رسید سزار حکومت گل (فرانسه) را داشت و نیمه
 حکومت اسپانیا را و کراسوس پس که زمام محام کلینه مملکت را داشت بسر داری
 شام منتخب گردید چون مرد طماعی بود میگفت من بفتح ایران اقدام خواهم
 کرد و بعد از آن باختر و هند و چین خواهم رفت و حال آنکه دولت روم برین
 اجازه نداده است سزار از نفسدانه برای آنکه او را دُچار بلاکت کند کانی
 با نوشته رای و همت بلند او را تحمید کرده و ترغیب بجایالات فاسدش نمود
 رومیها ملققت شده او را از حرکت مانع شدند او بطعنی به پیشه گردید چون نیمه
 قبول عامه داشت جلوی موکب کراسوس پس افتاده او را از شمشیر خارج کرد
 مردم با احترام پیچ از جلوی راه او رفتند پس از آنکه کراسوس پس بشام که مقرر
 حکمرانی او بود رسید با عساکر زیاد بقصد تسخیر ممالک اشکانی بجای فرات آمد
 جسر پیسته با مقام قشون عبور کرد بین لشکریان را معرکه خود متدار داد
 در این شهرها که مشتاق پادشاه ایران بود استعداد کافی نبود پس نام سرحد او
 ایران با مختصر قشونی که داشت جنگ کرده خشم خورده روانه خدمت پادشاه

خود گردید پادشاه ایران اکبر و پس که او را کسب در عرب میکنند و پناه
 داد و کسین را اصفافه در هر کسی میکنند با و ملحق کرده اکبر و پس گفتند خلاصه او
 حکمران او سه هوشن که اوز فیه باشد بود و در باطن بار و میها ساخته بود
 با خود همراه کرده اند از آن طرف هم که اسوس پس اغلب از شهرهای عراق عرب
 بی منازعه تخریر کرده و متصرف شد آنوقت مشغول کارهای زشت و پست که هیچ
 ادنی سربازی نمیکند از جمع آوری نقود و غارت معابد و تعارف گرفتن از
 اشخاصی که داخل نظام و سپه بازی نمیخواستند بشوند بسیار دانات طبع
 بخرج داد و روزی سبکی از معابد شام رفته یکل زهره را با اشیاء نفیسه
 مذورات که در آنجا جمع شده بود برداشته خواست بیرون بیاید پسرش
 در آب آسمانه زمین خورد پدر روی پسر افتاد این را بفال بد گرفتند
 خلاصه در این اثنا سفرهای اشک نیز دهم نزد کراسوس پس آمدند گفتند
 پادشاه ایران میگویی اگر باذن دولت جمهوری روم حسل خاک باشد حاضری
 شما را ما بگوئیم و اگر بدون اذن پادشاه آمدی من پیری تورم نمکنم قشون
 خود را بردار و سلامت از خاک من خارج شو کراسوس پس در جواب متغیر گفت

غریب معلوم پادشاه ایران در شهر سلوسی خاکیم دیک از غنم راه قاه قاه خدیجه را
کردند و قایم را بعرض رسانیدند پادشاه چاره جز جنگ ندیده بشکر فرستاد
در ولایاتی که از عراق عرب متصرف رویها بود جنگ کرده رویها از ولایات
فرار از دکر اسوس آمده و نقل کردند که قشون پارت تمام آلات و ادوات
جربی دارند که ما بدانیدیم تمام بر ما کار کرد و از ما ابداً از شمیر و نیزه و تیر و
کار گرفت مثل بلای آسمانی میباشد این اخبار اسباب ضعف حال لشکریان
و اختلافات کلمه گردید که با مردمان پارت که در شجاعت معروفند جنگ میکنیم
با پنجه از ولایات اشکانی که تصرف کرده قاضی میکنیم و دیگر جلوسیه ویم بعد
کنه با استخوان حیوانات فالها گرفتند جلورقن را تصویب کردند مفیداً
در حرکت بود که آرتاباز پادشاه ارمن بشش هزار نفر با و پیوست و او را
تحریک و تحریر بجنگ میکرد که از راه ارمنستان به آذربایجان داخل شود
از برای آنها در تمام خاک ارمنستان آذوقه فراهم است که اسوس پس راه
آذربایجان را تصویب نموده از راه عسراق عرب روانه شد پادشاه ارمن
رنجیده با سوارهای خود روانه ارمن گردیدند که اسوس از جبر فرات عبور کرد

قدم بستم از برای او قطرات پیش میآید که هر چه او را نصیحت میکردند گوش
 نمیداد اما آنکه شیخ اکبر عرب یا ایکاروس که در باطن دوست صدیق اشکانیان
 بود و در ظاهر محبت رویها که اشاره شد و از دوی کراسوس پس گردید با او
 در رفیق مشورت کردند و چون دید لشکر خسته است و میخواهند تنفس کنند صلاح
 در توقف ندید گفت دشمن حمل نمیکند باید بقئون دشمن یورش و حمله برد با گله
 اکبرایشان را نادیده شد به بیابان بی پایان بی آب علف و گیاه وارد
 نموده در روز بروز اخبارات قئون را با اشکانیان میفرستاد در این وقت
 چا پاری از طرف پادشاه ارمن نزد کراسوس آمد که پادشاه اشکانی وارد
 ارمنستان گردید قوئی را که من وعده کرده بودم مکن فیت که بتوانم کمک شما
 فرستم زیرا که باید مشغول دفاع شوم هر چه جانانه من بشمار رسید بطرف ارمن
 شاید دو لشکر هم اتفاق کرده دفع دشمن نماید کراسوس پس از فرط اوقات تلخی
 بفرستاد و پادشاه ارمن از روی بغیر گفت کار را که تمام کردم بار من خوام
 آمد و پس از آن نقض عہدی که از تو بطور رسیده خواهم داد پس داران دوی
 از تمام بمغیرهای کراسوس متغیر بودند مخصوص در این مورد از آن طرف چون گاه

لشکر عیسی و غیره بجای سخت کشید بایشخ عرب بنای تهدیدات را گذارده
 خواستند او را بقتل رسانند همه را بوعده های نزدیک در رسیدن مقصود
 و تحمل و صبر دلالت میکردند تا اینکه شب شد و نصف شب فراز از ازار زد و خارج
 گردیده بقشون اشکانیان خود را رسانید و او قفسه را نقل نمود آنگاه طلایه سپاه
 اشکانی در رسید صدای فریاد های میبه و تپال بلند شد رعب در دل
 رومی انداختند بنای جنگ شد اشکانیان جنگ گیر میگردند و وقتی پناه
 آنها را تعاقب مینمودند برگشته آنها را هلاک میکردند و در وعده اول پسر
 کراسوس با جمعی از لشکریان رومی کشته شد تا شب در رسید دژ و ثلث
 سیاه رومی فتنه را کرده راه سلامت گرفتند سرداران جمع آوری کردند
 انجمن کردند که در این مدت ما هر چه گفتیم فایده نکرد کراسوس حائل غفلت است
 باید زخمه را زنا و اسبابهای سنگین را گذارده و فتنه را بخود چون طبلت
 عالم را فتنه گرفت کراسوس را رومی اسب انداخته فتنه را گردن زد بجای
 پناه اشکانی دارد و رومی کراسوس شدند آنچه از ازار و باقی بود تصرف
 رده بالاخره نزدیک کراسوس رسیدند و سولان بنزد او فرستادند که

با سپهسالاران ایران ملاقات کند سپه دار رومی را همراه اطمینان داد و میرفت
 که بین فرنین مسه فین نزاع در گرفت بنای زد و خورد شد در این بین که اسب
 زخم خورده و هلاک شد سر و دست او را بریده بالای سینه کردند با کرمن نزد
 ارژون پادشاه اشکانی فرستاد و وقتی رسید که ارژون پادشاه اگر من
 صلح کرده و خواهم او را در جاله نکاح خود در آورده بود اتفاقاً روز
 ضیافتی بود که رسید مزید برفح و تعیش و عشرت گردید بالاخره بعد از فتح
 تمام ممالکی را که رومیها در اطراف فرات و غیره تصرف کرده بودند بدست
 اشکانیان افتاد و از آن طرف سورنا که سپه دار ایران و سپهسالار بود این
 فتوحات را کرده بود و قسمیکه بدر بار آمد در عوض انعام و احسان و افتخار
 ارژون بخیال آنکه باین مقامات و اعتبارات که او پیدا کرده بود شاید
 یکوقت بخیال سلطنت بيفتد این بود که داد او را هلاک کردند سن سورناسی
 سال بود و در عصر خود بوجاهت و شجاعت نظیرنداشت
 در سال پنجاه و یکم قبل از هجرت قشون اشکانی بنام رفت رومیها جنگ کرد
 انالی شام با قشون اشکانیان در باطن برضه رومیها اقدام کرده

چندین جنگ کردند در این اثنا پس از چند جنگ مخفیتر خیزش شدند قیصر را آوردند
 چون در روم میان هواخاران و قاتلین قیصر جنگ وجدال بود کینفر از طرف
 قاتلین قیصر بدر بار پادشاه اشکانی آمد و درخواست اعانت و کمک نمود
 هنوز امدادی نشده بود که خبر رسید هواخاران قیصر قاتلین را و اتماما
 کشته سفیر در دربار اشکانیان چون جای امنی دید توقف کرد و برای خارج کردن
 رومیها در شام با سپه ارژون با لشکر زیادی روانه شام کرده و تمام
 شامات را متصرف گردید و از آنجا به بیت المقدس رفته آنجا را غارت
 کرده و پادشاه آنجا را اسیر نمودند و بایران فرستادند در آن اوقات
 اکوست که امپراطور روم گردید کارهای بزرگی از او بطور رسید من جمله قسمتی
 از عربستان را ضمیمه ملک روم نمود و حوادث عیدیه از جنگ وجدال و نجاب
 و مغلوب شدن کورزیب ایرانیان در شامات و رومیان اتفاق افتاد
 تا در کشته می و نه قبل از میلاد به با سوس سردار رومی خبر دادند سپه
 ارژون با لشکر زیادی بطرف شامات نهضت کرده است خیلی متوشس گردید
 بالاخره دو لشکر بیکدیگر مقابل گردیدند جنگهای سخت کرده باینکه سواران

اشکانی جلالت و رشادت نمایان کردند بالاخره مغلوب گردیدند پاكور
 شاهزاده ایرانی که پسر دار لشکر بود کشته شد لشکریان ایرانی متفرق گردیدند
 بیت هزار نفر از قشون ایرانی کشته شدند و نظیر این جنگ هیچ از برای
 اشکانیان اتفاق نیفتاده بود چون خبر قتل پسر برار و در رسید یک نوع
 جنونی از غصه و غم بر او مستولی گردید و مدت ها حرف میزد بالاخره باینکه
 سی پسر دیگر داشت از غصه پاكور از کار افتاد و پسر دیگر را که فسه نام داشت
 داشت ولایت عهد داد و خود کناره گرفت عجب آنکه فسه مادتام برادر را
 کشت بر غم از و فسه زده میشد آخر الامر در دوا می پدر زهر بریخت اتفاقاً
 زهر مرض استقayı پدر را خوب کرد آخر الامر واداشت پدر را خفه
 کردند این واقعه در سال سی و هفت قبل از میلاد بود بعضی را عقیده
 این است از و از غصه پسران خود ببرد

فصل صد و چهارم

در احوالات اشک چهاردهم موبنوم به پاكور اول
 که چندی از مورخین پاكور را پسر از و دانسته اند و او را اشک چهارم

گویند آثار وایت صحیح این است پاکور پسر ارژون شاهانه ادله اشکافی است
 که در جنگ با سوپس سردار رومی کشته شد اگر گوئیم که در زمان حیات پدرش
 در امورات سلطنتی دخالت نموده داشته است باین جهت او را پادشاه چهارم
 اشکافی گویند این تصور هم چندان محتمل نیست و نیست مدت سلطنت او را از بی
 دهشت الی سی و هفت قبل از میلاد دانسته اند

فصل صد و پنجم

در احوالات اشکانی پانزدهم مونسوم به منبر ناد چهارم
 مدت سلطنت فرمانروا از سنه سی و هفت میلادی تا سنه دو قبل از میلاد
 نوشته اند که سی و شش سال اکثر بهم چهل و یک سال نوشته اند
 پس از آنکه منبر ناد چهارم تمام برادران خود را کشت پسر صغیر خود را هم
 بقتل رسانید و هر کس که سوار فتن داشت و احتمال سرکشی میداد نیز بقتل رسانید
 و اغلب هم منبر را کرده به آنطوان سسر دار رومی تحق گردیدند کاغذی بفرمان
 نوشت که اگر میل بصلح بادولت روم داری باید همیشه قنای رومی را که در
 جنگ برده اند پس بدهی و آنسرا را روانه داری و باطن خود را محبت دولت

زودم داری کار بصلح خامه یا به آنگاه منوچهر را که از ایران رفته
 پناه برده بود روانه کرده خود راه عربستان و ارمن پیش گرفت از اطراف
 عده زیادی باو ملحق شدند جمله شش هزار سوار و هفت هزار پیاده ارمنی
 باجمله اردوی او از امانی ارستان و ایطایا و کل و اسپانیایا و غیره مرگب بود
 از صد بنه از نفرین مسله اسباب و شتایرانان گردید از آنطرف چون عشق
 منفرطی به کلنو پاطمه ملکه مصر داشت عجله در جنگ کرده که بزودی رنستان
 خود را به عتق خویش برساند بخمال ملکه راه پیاده قشون حمله متاصل را دارد
 آذربایجان نمود سیصد عراده جنگی با خود داشت با یک ستون قلعه کوبی که روی
 عراده ها با خود حرکت میداد چون خیلی شتاب در رفتن داشت بیکلی از
 سرگردگان سپرد که از عقب اردو بیاورد خود بمیصره شهر فراغات مشغول
 گردید که از شهر مدومته و مکن سلاطین مدی بوده باید شهر ابر که نزدیک سلطیه
 و حایه جزو بلوک حمله است باشد ابر را شاپور و والاکتاف بنا کرده که
 در پانزده فرسخی زنجان و دوازده فرسخی قزوین است گویند قلعه او را
 دارا بنا کرده و اسکندر بگیرد و باره روی خرابه آن قلعه بنا کرد و از آنجا

بسیاری از علما و حکما بیرون آمدند و اکبر را تسلیم چهارم دانند مردمش متفق
 و شافعی میبایست بودند. باجمعه بعضی از مومنین شهر را حاکم و جای دیگر دانسته
 وقتی که آنطوان بجا صر و مشغول شد چون اسباب قلعه گیری و قلعه کوئی را نیاورد
 و عقب مانده بود یک دسته سوار اشکانی چون از این پلند متحضر شدند بر پسر
 طاطیانوس تاخته تمام اسبابها و عراده ها را خورد کردند چون این خبر را شنید
 وحشت کرده پادشاه ارمنستان که محرک منتهج ایران گردیده بود در اوایل حمله
 این داقق را دید قشون خود را بر داشته بارمنستان روانه شد از آن طرف
 از خوف ایرانیها در اردوی زومیها ترنزل حاصل شد و در ضمن بهم گفتند
 پادشاه ایران بسهم دار شما تکلیف صلح کرده متببول نکرده آخسته بجز اینکه
 شما را از بی آذوقگی کلافه خوابید شد چون این خبر با آنطوان رسید و
 زبستان نزدیک است بهوای عشق مکر رسولان برای صلح فرستاد که
 بر قهای زومی را با اسپه ای زومی منهداد بد صلح کند فرما و شیطا
 صلح متببول نکرد ولی گفت اگر بخوانند بروند مانع نیستیم این بود آنطوان و نیزین
 متفق در رفتن گردیدند راه ارمن را پیش گرفتند کلفر مادی راه که با اشکانیان

فتح بود آنها را امتناع کرده از راهی برد که دُچار یکده سوار اشکانی که
 لهذا نقشه بودند شدند و سده را هم خراب دیدند ناچار بنامی جنگ شدید
 رو میساختند با اینکه رویها دُچار بسیاری از مخاطرات بودند
 جنگها را شاد میکردند مثلاً کی نبودن آذوقه کاهای ششی گندم یا جو محصل
 میکردند آسیا چون نبود بوداده میخورند چرا در یک کفه ترازو که اردو
 مقابلش فتنه میدادند چهار من علف برای مالشش تومان میخریدند و غلب
 چه برضها چه سایرین ریشه های علف را کوبیده میخورند کار بر آنظوان سخت
 شد با آنکه روانه راه شد و چون منزل فردا آب نبود خود های خود را بر آب
 کردند در دست گرفته میرفتند سواران اشکانی بر آنها علی الطلیبه حمله کردند
 چون قشون رومی در شب و منسج راه رفته بود طبل بازگشت زدند و لشکر
 از جنگ کشیدند راه را پیش گرفته که بروی خانه آب شیرین برسند لشکریان
 از خشکی بجان آمده شورش نمودند حسانه نظام بلکه تمام اشبار و لوازم
 آنظوان را غارت کردند آنظوان چون چنان دید یک نفر از همرازان قسم داد
 و قتی که اشکانیان بر ما غالب شدند تو مرا گردن بزن سپهر مرا غنی کن که مراد میدان

نیاورند و بکشند و جدم را نشاندند بالاخر هشت روز آنظوان و لشکرانش را راه
 پیاده بخار رودار پس رسیدند به زمستی بود از رود گذشته پانجاگ اگر من
 گذشته از مصاب و ختیه های فوق العاده خلاص شده در آنجا همه قسم
 نعمتهای فراوان دیدند بواسطه اکل و شرب زیاده اغلب قشون مبتلا بخوشی
 استقرار و در اعمار شدند بعد از طی دور و ز راه قشون را که سان دیدمیت
 هزار پیاده و چهار هزار سوار گشته دار کرسنگی تلف شده بودند این مدت
 که از شهر فاصله حرکت کرده بودند میت و هفت روز بود که هیچگاه مرتبه
 جنگ کرده بودند اما قصد صدمه و قتل پادشاه ارمن داشت بواسطه ضعف
 قشون نتوانست اقدام کند بعد از چندی پادشاه ارمن را خواست بخروجی
 که دارد اردو شد او را از خنجر کرده همراه بمهر بردند تا در مصر بکنو پطر
 مکه تعیش کرده چون فصل بهار رسید آنظوان ناچار عازم ایران شدند پس
 از رسیدن آذربایجان بجای اینکه با او شفق شود و با فتنه و جنگ کند
 دختر دالی را از برای پسر خود گرفت و لقب شایسته ای از مستغان و آذربایجان
 با داد و این مسئله اسباب مزید رنجش قیصر روم گردید جنگ میان آنظوان

واکوست در گرفت پادشاهی اشکانی دانست و گیر این دو نفسه آسودگی و
 فراغتی نخواهند داشت که بایران پردازند باقشون روانه آذربایجان گردید که
 باو کوشمالی دهد از آن طرف اردشیر پسر پادشاه ارمن که در حبس رومیان بود
 فرار کرده بآرمن رفت مشغول جنگ با والی آذربایجان شد که چرا با بظوان
 تقویت کرده قسمتی از ارمنستان را بخروا آذربایجان نموده است هر دو پادشاه
 او را از میان برداشتند و قشون اشکانی ملک کرد اردشیر را بطور استقلال
 بر سر سلطنت ارمن نشاند پس از این فراغت کلی نموده با آسودگی مشغول
 عیش و ظم و تعدی فوق العاده گردید این بود که مردم باو شوریدند و تبه را
 نامی از بنی اعیان نموده در ابریاست اختیار کردند و بر آن شدند که فرمان را
 بکلی خلع کنند نزاع فیما بین تبه داد و فرمان در گرفت هر دو بتجی بقصر زوم
 گردیدند اگر چه بر سولان تبه دو وعده داد اما اثری ظاهر نشد در این ضمن
 اکوست در مصر بر انظوان غالب شد انظوان خود را کشت اکوست بی منازع
 و مانع مالک مصر گردید اسرار اخلاص کرده در این ضمن والی آذربایجان فرمان
 محتمل را با نظوان روانه مصر شد در اسکندریه خود که مراجعت مسکرد

ملاقات واقع گردید از ماحبه او را با خبر کرد در شش ماهی قبل از میلاد که اکوست
 در مصر بود میان تیه و داد و منده ناد جنگ سختی در گرفت تیرداد مغلوب شد فرار
 بشام رفت در منسی پناه به بیهیق اکوست برود در زمستان همان سال سفری
 فرهاد با تحف و هدایا بمنصر نزد اکوست رفتند و استدعا کردند که تیه و داد را
 بآنها تسلیم نماید اکوست سفر را معسر زد و محترم داشت و گفت موافق شایان
 قیصر نیست تیرداد و استیلم کنم لکن ابتدا از او سهرابی و مساعدت نخواهم کرد
 باین تفصیل دست از ظلم و تعدی کنشید مردم مجدداً بر او شورید منهار کرده
 بخراسان رفت و از طایفه تورانی استمداد نمود استعداد زیادی با هم
 شد با تیه و داد جنگ نموده کاری از پیش رفت او هم پسر کوچک فرهاد را
 که اسیر کرده بود همراه برداشته روانه فرنگ گردید و خود را با اکوست رسان
 این واقعه در سال بیت پنجم قبل از میلاد بود در شبیت و چهار منده مادرش
 نزد قیصر فرستاد پسر خود تیه و داد را خواست قیصر پسر منده مادر را روانه ایران
 نمود و در عوض درخواست کرد بیهیق قما که در جنگ آنظوان گرفتارند بدهند
 و اسیرهای رومی را رها کنند و مصارف معینی برای تیرداد بفرستند منده مادیم

فرستاد پس از این واقعه نامه بدیت سال سلطنت کرد و با دولت روم از
در صدق و صفا بودند و قیصر در کمال اتحاد با نامه دبیر میبرد چنانچه در دست
خود نگهفته بود که دولت حدی معین دارد و تجار از حد و اسباب زحمت
دانند ام است و حد دولت روم را تا فرات قرار داده و باین وصیت ^{کصد} نامه
و پنجاه سال بعد از قیصر هم جنگ سختی میان روم و ایران واقع نشد و در همان
اوقات فرماند سپاهان و عروسان و اغلب سوارهای خود را برای شدت
اطمینان اتحاد بر روم نزد قیصر فرستاد و آنها در آنجا بودند

عقیده بعضی از مورخین این است که نامه چهارم دو سال قبل از میلاد در گذشت
و پسر او نامه داد که از کنیزک ماه پاره رومی که قیصر فرستاده بود بوجود آمد
بود بجای پدر چون دلعهد بود جلوس نمود بعقیده مسترالنس تولد حضرت مسیح
در سال دوم نامه داد (فراماتاسه) بود و بعضی گویند نامه اماتاسه
ترسید پدرش کی از شاهزادگان نجیب دیگر سلطنت انتخاب کند و از روم بجای
با مادرش هم دست گرفته دیده پدر را از همه دادند مدت عمر نامه چهارم شصت
و شش سال بود چون نامه دید و درادران خود را گشت از مکافات دهر

پس اری و بجمال سلطنت بدست زنی گشته شد که معوضه او بود و او را بی اندیشه
دوست میداشت فرماد چهارم اشک پانزدهم است مردی عاقل و نیکو
بود در مقابل رومیها تدبیر نمود و در مدت سلطنت او یک وجب از خاک
ایران را کسی تصرف نکرد پادشاه یهود هیرکان نام را از محبس رها کرده
برق و اسیرای روم را پس فرستاد و این مسئله اسباب استحکام دوستی
رومیا گردید و از پادشاهان بزرگ اشکانی بود

بعقیده بعضی تولد حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام مستارین با سال آخر سلطنت
اشک پانزدهم است

فصل صد و ششم

در احوالات اشک شانزدهم موسوم به فیه ما د پنجم
فرماد پنجم که او را فیه انا تا سه یعنی فیه ما چه میگفتند زیرا در آخر اسم چه معنی
کوچک است مثل باغچه طاقچه بونانیان و فیه یحییان در عوض چه میگذازند
فرماتا سه از موزاد خستر کنیزک ما هر دوی بود که قیصر روم سیه الکبری از برای
فرماد چهارم فرستاد و فرماتا سه از او بوجو آید برای آنکه پدرش او را

و یعهد کرده بود خیال کرد شاید یک وقتی اورا خلع کرد و سایر برادران اورا
 و یعهد کند و سلطنت را دیگران ببرند با مادرش که خیلی محبوب و محبوب فرماد پدرش
 بود دست یکی کرده پدرش را کشت بدین واسطه مردم از او و مادرش متنفر
 گردیده و اورا خلع و هلاک کرده و از نو دنا می را که شاهزاده و از خانواده
 اشکانیان بود بسلطنت انتخاب کردند مستر لنسن انگلیسی مینویسد وقتی که فرما
 پنجم شمول مہام امور سلطنتی شد سفیری بدر باراکوست قیصر روم فرستاد و
 صلح با قیصر کرده در ضمن درخواست کرد که چهار نفر برادران او که در روم
 بودند و پدرش فرستاده بود بایران فرستد بلکه در ضمن آنها را هلاک کند و اینست
 ہم خواست که کافی السابق مطیع و متقاد ایران باشد اکوست فرستاده فرماد
 وقتی نهاد و در کمال بی اعتنائی جواب اورا نوشت و عنوان اورا شاهنشاه و شاه
 نوشت بلکه نماد نوشت و گفت پرموزا قابل لقب شاهنشاهی ایران نیست و
 قشونی که در ارمنستان دارد خارج کنند و در باب برادران ہم جواب نداد
 مقصودش این بود که اگر نماد ببادولت روم طرف شود او هم با یکی از
 آن شاهزاده ها تقویت کرده کار را بپادشاه ایران سخت کند بی اعتنائی

اکوست بخیج نسہ ماد زنف در جواب نوشت این نامه ایست از طرف فرما بجم
 شامشاہ ایران (پارث) بہ سزار الی حسہ قیصر دیدار تہید او کار حسہ
 نشہ مشغول اقدامات کردید پسہ خواندہ خود کا یوس را با قتون رودانہ مشرق کرد
 و گفت باید نفوذ دولت روم را در ارمنستان منستی درجہ برسانی کا یوس و آن
 شد بعد از بحال در یکی از حسہ ایر واقعہ در شط فرات با پادشاہ پارث ملاقات
 کردہ شہ ایط مصالح و عقد دوستی استوار کردید یکدیگر را دعوت بہ مملکت
 خویش کردند و پادشاہ پارث بکلی از ارمنستان صرف نظر کردہ کا یوس بہرہ
 کرد ملت صرف نظر کردن نسہ ماد از ارمنستان اغتشاشات داخلی بود کہ اسباب
 زحمت او شدہ و بکلی از خارج صرف نظر کردہ بمسلوہ بواسطہ بعضی از اعمال
 شنیعہ خود کہ من جملہ نزدیکان کردن او با ما در خود بود کہ او را رب النوع آسمانی
 میدانست و او را ملکہ لقب دادہ و محبتی مفرط باو داشت و صورت او را
 ز روی سکہ نقش کردہ باین واسطہ اسباب سورطن گردیدہ بود و اللہ اعلم
 از آن طرف اعاطسم و اکا براز اعمال و قیجہ قبیحہ او کہ پدر خود را کشتہ بود
 نکشت داشتند کہ زیر بار مادر او بروندان بود کہ بعد از چند سال او را غلع

گردند و از نوذ نامی را از بستگان و شاهزادگان اشکانی که شاید در خارج میرزت
 سلطنت انتخاب نمودند و مدت سلطنت او را محققاً ننوشتند و لی چنانچه متفقاً
 میشود دو سال قبل از میلاد جلوس کرده و در سال چهارم درگذشت

فصل صد و هشتم

در احوالات اشکانی هفدهم موموم برار و د (ارودس)

چون هفدهم را پنجم را بزرگان و اعظم خلع کردند و دس را که از بستگان
 سلطنت بود انتخاب کردند بعد از چندی او هم بنامی کجرفا قری را گذاشت
 همان اشخاص او را از تخت بریز و در تخت تابوت جای دادند و از نوذ محرف
 او مرزوم یعنی بر فراست و بعد از او او نویسن یا و نویسن را که بر عزم اغلب انوش
 پسر هفدهم را چهارم است و بطور کروکان در روم بود طلبیده تخت نشاندند
 سترلنسن انگلیسی از نوذس محققاً معلوم نیست همینقدر مسلم است که اشکانی است
 و شاید هم یکی از شاهزادگان پارت بوده است که بواسطه اندیشه و خوف
 بمالک خارج رفته است ناگاه فرستاده انسانی دولت را دید که او را در
 سلطنت نمودند پس از جلوس باید در صحت عمل و نیکوکاری و عدالت و مرو

عمل کند بر عکس بظلم و تعدی و بی عزتی قیام و استقامت کرد بالاخره مردم از سوا
سلوک او منزه گردیدند امر از شکر بحد ذاریت طغیان برافراشته او را در نصیحت
و جشن یاد رسید و شکار بکشتند بعد مجلسی کرده از قصر انوشن سپهر فرما د چهارم را
خواستند مرخص کرده بایران بیاید مالک تاج و تخت موز و ثی شود و قصر چون
انوشن بآداب و اخلاق و میان تربیت شده است از خدا خواست او را
روانه ایران گرد مدت سلطنت او دس سال و چهار سال بوده

فصل صد و هشتم

در احوالات اشک هیجدهم

اسم اشک هیجدهم را مورخین فرنگ و نون و یون و نوس و اونیوس ضبط کرده
که انوش بوده است بعضی انوش را پادشاه نوزدهم ضبط کرده اند لکن بعد
از تصحیح کتب و تتبع زیاد معلوم میشود که انوش پادشاه هیجدهم است
پس از رسیدن انوش بایران او را تحت سلطنت نشاندند او پسر ارشد
عقل منده ماد بود جلوس او مطابق است با سال چهارم از تاریخ میلادی پس از
جلوس چون شاهزاده در روم تربیت شده بود بسیار علایم و با حسن خلق بود

و چندان بسواری و شکار میایل نبود و تحمل و زینت هم معتقه نبود اغلب در کوچه ها
حرکت میکرد و بدون پیرایه عادات و اخلاق او بکلی مخالف و مباین آداب
اشکانیان بود میان بواسطه از او بزودی مستغفر گردیدند بخصوص که جمعی را از بونان
همراه آورده بود و بآنها احترامات فائده میگذاشت این مسئله بیشتر اسباب نفیض و
حساداتی پارت گردیده حل به بیگاری و عدم بقایت و کفایت او میکردند
عوض امستان و لشکر میقتد این پادشاه جلال و جبروت سلطنت را اندر بدلت
قیصر او را چون فرستاده است همیشه مسببانی با قیصر را اسباب عدم ترقی
این مملکت خواهد داشت رفته رفته دولت ایران رو بقتل میگذارد خلاصه
انوش را از تخت بریز آوردند این واقعه در سال شانزدهم میلادی بود
آنگاه اردوان نامی را از سلسله اشکانی که در دهستان سواحل بحره خزر زندگی
کرده بود و حکومت آذربایجان را داشت انتخاب نمودند از آنطرف انوش که
اغلب عایا با او میل داشتند تجیز قشونی کرده با اردوان جنگ نمود اردوان
مغلوب و منهزم گردید باذربایجان رفت تجیز شکر مجده را با انوش جنگ سختی کرد
انوش مغلوب گردید بشبه سلوسی کنار جسد گریخته از آنجا با رمن رفت اردوان

مظفر و مضور بر سر پادشاهی جلوس کرد این واقعه در سال سیجده میلادی بود از آنطرف انوش وقتی بار من رسید که آنها پادشاهی نداشتند قدم انوش را معتم شمرده او را بسلطنت انتخاب کردند چون دولت ایران ارمن را تابع خود میدانت اردوان رؤی با دایانزد قیصر روم فرستاد که انوش فرا گیرد بار منستان آمده است یا او را روانه دارید یا مهتایی جنگ شود چون انوش خود را در خطر دید نه ار کرده بشام رفت والی شام او را معتم داشت و گرامی نمود گویند این دستور اعلی را قیصر بوالی شام داده بود با جملة دولت روم ژرما تیکوس پسر برادر قیصر ایشامات برای تویه ممالک شرق فرستاد از آنطرف اردوان برزپه خود را بسلطنت ارمن فرستاده بود سه دار رومی باو پیغام داد که از ارمن صرف نظر کن انوش ارمن بمالک دوردست میفرستد اردوان قبول کرد انوش را یکی از ممالک دوردست سهای صغیر فرستاد در ضمن سفارش کرد بود اگر او خواست فرا کند سخت گیری نکنند این بود که انوش فرا کرده از تعاقب مستحقین که بیاختند او را هلاک کردند و آن مرد عجل که در فضیلت از همه معیار خود برتر بود در سال نوزدهم میلادی از عالم بدبختی درگذشت

فصل صد و نهم

در احوالات اشک نوزدهم موسوم بآردوان سوم

آردوان سوم در سال هجدهم میلادی جلوس گردید این آردوان حکومت آذربایجان را داشت و قتل شاهزادگان اشکانی را نسبت باین شخص میدهند آردوان بسیار تند و بد خلق بود باندازه که بنظمی آمد که با اهل مملکت غرض و عداوتی دارد و در زمان سلطنت او مردم راحت و آسودگی ندیدند خلاصه پس از جلوس قشون بآرمین کشید دولت روم را تهدید بیکت نمود که چرا از انوش حمایت و همراهی دارید بالاخره رویه‌ها را از آن پسر زمین بیرون کرده این خبر بد دولت روم رسید رسولان نزد آردوان فرستادند و علت نقض عهد و دوستی را سوال کردند آردوان در جواب گفت ارمن از قدیم الایام ملک طلق ایرانها بوده است شما موقتاً تصاحب و غصب کردید و خزانه و جواهرات و نقود می را بهم که انوش همراه آورده بود پس از کشته شدن بیستی بایران بفرستید تا دولت اشکانی بر سر معااهده صلح خود باقی باشد از خوشبختی آردوان پادشاه اگر بمن هسم این اوقات مرده بود و پادشاهی نمداشتند و قیصر هم بمقتاد و پنجاب نبود

میل و دماغ جنگ نداشت این بود که اردوان در سال سی و چهار لشکری مملکت
 فرستاد آنجا را تصاحب کرده و سلطنت آنرا به پسر ارشد خود داد آن حرکت
 اردوان باعث تغییر تیر قیصر روم بود و بعد از او دانشمندان ایران هم
 این حرکات اوقات تلخی داشتند و لشکریان هم از جنگ با خارجه خائف
 بودند بالاخره مصلحت چنان دیدند که شکایت نزد قیصر برند و یکی از پسرهای سره
 چهارم را با ایران آورده سلطان سره اردهند این بود که قیصر پسر سره را چهارم
 بایران فرستاد اما در شام سره را دفوت شد قیصر بمقام صدی که داشت نایل شد
 اردوان آسوده شد و نامه سخت ناهنجاری بقیصر نوشت قیصر هم تیرسرد
 نام برادرزاده سره را دوتونی را که از نوادگان سره را چهارم بود بجای فرستاد
 فرستاد ملازمان اشک پسر اردوان را ریشه زیاد داد آقایی خود که پادشاه
 ارمنستان بود هلاک کردند ارمنستان از تصرف اردوان خارج گردید پادشاه
 اشکانی پسر خود اردو (هرمز) را مأمور کرد که در آنجا مصاف دهد از آنطرف
 فارس مانس قشون از اقوام مختلفه داشت جنگ سختی نموده در جنگ تن به تن
 مغرور و مغلوب شد و چون دهنده هم خیلی مغشوش بود سرار را به هرکافی رفت

(گرگان) از آنطرف بطیوس حاکم شام از سنه ۱۱۰۰ اردوان که خبر داشت
 باقثون بطرف فرات روانه گردید و تیسره داد را در خاک ایران گردانید
 از خوشبختی تیرداد پادشاه حسینه (مزدپوتامی) باقثون زیادوی با متفق
 گردید جمعی از اکابر اشکانی هم به تیرداد پیوستند بلا دیونان نشین احترامات بجا
 نمودند و از اردوان بدگفتند و او را غاصب تخت و تاج اشکانی خواندند تیرداد
 بطیفون ورود نموده بسد از چند روز سوار نا که سپهسالار بود تاج پادشاهی را
 بر فرق او نهاده تیسره داد اردوان را پس از جلوس تعاقب نکرد و دفع آن بلاد را
 از خود ننمود در مقام امور ملی خصوصاً وزراء و بزرگان از تیسره داد دلستان شدند
 در ضمن نزد اردوان فرستاده او را بسلطنت طلبیدند اردوان که بجات خلعت
 معاش نمیکرد لشکری تهیه کرده روانه مقرر سلطنت شد و جلوس نمود بدون مزاح
 تیرداد از جسد عبور کرده بین لئوسین که رسید عا کر او متفرق شدند تیرداد
 بواسطه ناامنی بشام رفت از آنطرف اردوان چون استعداد خود کامل نندید
 در صدد انتقام از دولت روم که تیسره داد را بجای او نصب کردند درین
 قیصر میل داشت که کار با صلاح بگذرد در سال سی و هفت میلادی مجدداً

در میان دولت اشکانی و دولت روم تجدید مصاحبه گردید بشرطی که دولت
اشکانی از ارمنستان صرف نظر کند و دولت روم هم از مدعیان سلطنت اشکا
ن برای مساعدت نماید قیصر روم در سال سی و هفت میلادی در گذشت از آنظر
باز بواسطه خشونت اردوان شورش نموده اردوان بکردستان رفته محبدا
بر سینا نام که بجای او انتخاب کرده بودند غالب شد و بار سوم در مملکت ایران
استیلا یافت بعد از بیست و هفت سال سلطنت در سال چهل و یک میلادی در

فصل صد و دهم

در احوالات اشک بستم موسوم به اردانش

واردانس یا بردانش را پادشاه بستم اشکانی و کونیند بعضی کتابت رزس را
که گوید در زبانش پادشاه دانش او مردی عالم و بیرحم بود در بدو کار
اردوان برادر خود را با سپه و زوجه او بکشت مردم چون این برحسی را از او
دید برادرش واردانس را که در یکی از بلاد بعبیده بود طلبید و به تخت
نشاند او چون طبعا عاشق تخت و تاج بود بلا مانع جلوس کرده گوید در چون
خود را میسر میدانید همه را کرده و طرف مشرق بحر خزر و گرگان

رفت که تعلق بپارث داشت و اردانش در سیصد و پنجاه میلی از پای تخت
دور بود و در ظرف دو روز خود را بپای تخت رسانید نظیر این سرعت حرکت را
قصر روم که در یک شبانه روز یکصد و هشتاد و چهار میل انگلیسی برای عیادت
برادرش طی مسافت کرد و خلاصه آیا بعد از اردوان سوم بلا واسطه و اردانش
بر تخت جلوس کرد یا گو درز آنچه مستر رنن میویند از سینه چل و دو میلادی تا
چهل و شش آنچه سکه بدست آمده است از و اردانش است و از گو درز ابداً سکه
بدست نیامده است و آنچه استنباط و استفاد میشود مدت شاهی او از و بنفقه
الی و ما بهیتر نبوده با بجه برادرش با مردم کرگان و آن نواحی متفق شده و
استعدادی جمع کرده است که آن صفحات را از تحت تبعیت دولت اشکانی
منتزع نماید و اردانش میخواست خود در آن خود و دولوای استقلال براندازد
آنگاه دست از فتح سلوسی کشیده با لشکر حبه ارباب ختر آمده که با گو درز جنگ
کند پسوز و و برادر مقابل ننده گو درز دانست که بزرگان اشکانی از هر دو بزر
رنجیده و میخواستند همه دو را خلع کنند آنگاه برادر را خبردار کرده با یکدیگر
صلح کردند و مجلسی برای گو درز در کرگان معین کرده و اردانش مجدداً سلوسی آمد

آنجا رانج کرده این واقعه در سال چهل و شش میلادی بود چون وارد انس
از طرف سلوسی و برادر هر دو آسوده خاطر شدند مصمم جنگ گردید که ارمنستان را
تصرف کند حکام که در زمان جنگ قشون میفرستادند صلاح ندیده و از دانش
بایکی از آنها این را تسبب بود بنامی جنگ را گذاشت که گو درز محبّه و ایهوای
سلطنت بنامی شورش را گذارد و او را انس تعیل روانه بطرف کرکان گردید و
برادر مقابل و مشغول جنگ گردیدند گو درز فرار کرده روزی که بوارانش
در شکارگاه بوده او را نزد بکانش گشتند گو درز را بخت نشاندند

فصل صد و یازدهم

در احوالات اشک بیت و یکم موسوم به گو درز

بعد از جلوس او بنامی ظلم و تعدی را گذارد و جلوس گو درز در آن سال
چهل و شش میلادی بوده و در آن سنه هم از او را دانش نگه دیده شده و هم از
گو درز با آنکه اخلاق بد و دشمنی او را از سلطنت انداخت باز تجربه حاصل نکرد
و اصلاح خلق بد و دشمنی خود را ننموده بواسطه کلمات خشن او یبای خود را مستغفر
کرده و ظلم و تعدی او با آنکه شجاعت و رشادت هم داشت مردم را استوار

آورد و در آن سه سینه چهل و نه امانی سفیری نزد کلودیوس قیصر روم فرستاد
و درخواست کرد که دژ محصور را پس از انوش را که در روم بود و در معنی گرفته بود
بایران فرستاده سلطنت را با و تفویض دارند سفیر از طرف امانی ایران تبلیغ
سفارت خود را کرده که گوید در زمره ظالم و متعدي است و تمام بندگان سلطنت
حتی زنهای حامله را هلاک کرده مرد ظالم بکاره ایست بعل و مهنه داد و آداب
اخلاق و میهن تربیت شده است البته حسن سلوک و روابط حسنه بین دو ملین را
منظور خواهد داشت و ما هم مصالحه دو ملین را با شریا پیش استوار میداریم شرح
مفصلی که نوشته بودند بعد از قیصر رسیده بالاخره قیصر مهرداد را روانه
کرده و حیثاً سالم و آوار دروغا که یکی از بلاد شام است گردید جمعی از نجایان
که در این شهر بودند با و ملحق گردیدند که در زمره این ضمن تهنیه لشکر کرده بلکه باز خود را
بسلطنت برساند گویند مهرداد از راه دیار بکر و یل و حسنیر و حرکت کرده
طول و جلد را گرفته از شطرنج رنوده در این وقت که در جنگ را شروع نمود
کار جنگ بطول انجامید در این ضمن گوید در زمره یکی از صاحبان مهر داشت
داده از آن طرف مهر داد و از آن خیر کرده نزد گوید در زمره آوردند او را بر خلاف

انتظار جمع نکشت بلکه گوشهای او را برید که دیگر ستم او را سلطنت نباشد چون قهص
 الأعضاء و زاید الأعضاء را سلطنت انتخاب نمیکردند که در زبده ارفشج برای
 اشتها رآن در عوض اینکه مثل انوش که جدید زنده در لوحه ارنسنگهای کوه
 بی ستون حکم کرد صورت این واقعه را جاری کردند مترسکن میگوبد و که
 جنگ مهرداد و گو در زدریستون نقش شده با اینکه بعضی از آزار مردمان میبوی
 احسن محو کرده اند بتایای آنها هنوز باقی است و مشاهده میشود که گو در جنگ
 دشمن خود را سواره تعاقب مینماید و در آنجا پیکل فتح که پروبال دارد چگونه
 پرواز میکند و استنباط میشود که میخواهد تاج پادشاهی را بر سر گو در گذارد
 گو در زراسا تراب سائر اباها (حاکم حاکما) خوانده است مثل سلطان استیلا
 و او را مغلوب محصور و ادب کرده است جای این کوه حالا و قهصانه شغلیان
 زخمه منقور است که در پس از این فتح چیزی نگذشت که در گذشت و آخر سال
 سلطنت او چاه و یک میلادی و مردی محیل و با تیریه بود چندان تعدی و ظلم
 بعضی او را نمیدانند و بواسطه جنگهای طولانی او با برادر و برادرزاده و بیعت
 از نظام طبیعی انداختند سلطنت او بخیال بود

فصل صد و دوازدهم

در احوالات اشک بیت و دودم موسوم به پلاش اول
 اشک بیت و دودم را فیه یحییان دلوژر و دلاکارنس می‌نویسند بعضی از
 مورخین بعد از گو در زونون یا ونونس را که انوش باشد میگویند جلوس کرد
 نسبت او چندان معلوم نیست و مدت حکمرانیش هم چون چند ماه بیش نبود و در عهد
 سلاطین نیامده اند و بواسطه اینکه معات تاریخی نداشته اش از قلم افتاده است
 این است که پس از گو در ز اختلافت زیاد است اسامی مختلف را ذکر کرده اند
 و جهة این بود که در یک عصر اغلب دو یا سه نفر سلطنت کردند از روی سکه ها
 درست مطلب کشف شده از تاریخ روم و یونان مورخین آنها شنیده است
 فلان کس پادشاه ایران است دیگر اسم آگس دیگر را که ادعای سلطنت کرد
 نوشته این است که باز از روی صحت مطلب بدست نمی آید ولی آنچه به صحت
 نزدیکتر است اشک بیت و دودم پلاش اول است باید دانست از انوش
 دوم به پسر باقی بود پلاش و تیرداد و فیروز که ارشد آنها معلوم نیست
 چون پلاش جلوس کرد حکومت مملکت پدر بعضی روز داد ولی معلوم نیست

کدام بد بوده آذربایجان باید عسرتی تخم بوده و این میفهماند که استان کالی ازین
 داشت آنگاه برای تخیر ارستان مکرر بار و میها مصاف داد بالاخره متعین شد
 که سلطنت ارستان مخصوص تیرداد باشد و احدی دخالت نگیرد پس از فتح ارستان
 مجدداً لشکر بارستان فرستاد و پادشاه ارستان چند مرتبه فرار کرده مجدداً
 معاودت نمود سال پنجاه و چهارم که تمام شده متعین شد لشکر اشکانی آنجا را
 متصرف گردید در این اوان اورمزدان پسر پلاش بر پدرش بوریجمی را دور خود جمع
 کرده در داخله اعتناش انداخت باین موقع صحیح دولت روم باز بواسطه تقارن
 اختلاف سرداران قصد تخیر ارمن را نکرد باری دارد انس (اورمزدان)
 در سال پنجاه و پنج میلادی در پارت سلطنت خود را اعلان کرده پسکند بنام خود
 زده سال پدر و سر جنگ مسکردن تا آنکه پلاش در سال پنجاه و هشت غالب شده
 اورا بکشت در سال پنجاه و پنج میلادی که پادشاه اشکانی کردگان بروم فرستاد
 قیصر دولت روم پس از مدتی جواب بیغیر داد که باید ارستان در تحت تبت
 دولت روم بتصرف اشکانیان باشد پلاش قبول نکرده قشون زیادی برای ملک
 مهرداد بارستان فرستاد از آنطرف که بول سپه دار روم از اطراف قشون

برای کمک حاضر کرد جنگ سختی شد سیه داد بجست خورده ارمنستان بکلی از
 تصرف رومیان افتاد علت بزرگ این کار این بود که در هیرکانی (گرگان)
 شورش بود اوقات پلاش صرف آنجا بود پس از اصلاح مصمم بر هیرکان
 بادولت روم و جنگ و تصرف ارمن گردید مجلسی کرده گفت مملکت مدراجنیروز
 و ارمنستان را به سیه داد داددم رومیها آن مملکت را از تصرف تیرداد در آوردند
 و احوال بی بهره و نصیب مانده است منم برای اینکده گویند از دشمن براسید
 حاضر م شمشیر کشیده آفتد ر بکشم که شاعبرت بکشید آنگاه تاج سلطنت را از سر خود
 برداشته بر سیه داد گذارده مصمم جنگ ارمنستان گردید از آنطرف از دولت
 روم قشونی فرستاده شد جنگ در گرفت تا پاییز مشغول بودند پس در روم
 برای صلح سفیری نزد پلاش فرستاد پلاش جواب داد سنگرمای کوههارا تخلیه
 کنید و آنچه آذوقه دارید بمشون اشکانی دهید و خارج شوید رومیها چون دیدند تا
 مقاومت ندارند و بسیاری از آنها تلف میشود این بود که پسنگرمای را تخلیه نمود بکلی
 در فستد لکن پیش از حرکت دارد سنگرمای آنها شده آنچه تاراج از ارمهنه
 و غیره بدست آورده بودند حتی با سهای آنها را کسند و رومیها را برهنه و آ

نگردند فقط رو میبافان بودند که بسلامت جان بدر برند پاشش مسؤولان برای مصالحه
 نزد نزن قیصر روم فرستاد که ارمنستان را تصدیق کند و تقصیب نماید که تیرد
 در آنجا سلطنت کند قیصر سفرار را بخلعت بنواخت ولی در جواب گفت که این تو همین که
 بدولت روم وارد شده است چاره جسته قتالی نیست این بود که بعد از چندی آن
 سرداران را قیصر معسرول کرد که بول را سه دارقشون نمود و از همه جا بسته
 همراه دارد ارمنستان گردیدند باتیسر داد بنای جنگ را گداده تیرداد
 برای مصالحه چند نفر را نزد سردار فرستاد و تسه را بمصالحه شد بشهر طی که
 تیرداد مجسمه نزن قیصر را ریخته در جای سلطنت خود که اردو علامتی در پائین باقی نموده
 که معلوم شود تسیر داد از طرف قیصر در ارمنستان سلطنت میکند و ضمناً خود تیرداد
 بروم برود قیصر بدست خود تاج سلطنت برپسره او گذارد و برای طمینان رومیها
 دختر خود را که و بانها داده بروم بردند و پسر دار رومی متهم شد در راه و در
 ایطالیای مستهای لوازمات احترام را از تسیر داد بعل آورد تیرداد در عشت
 با جوانان و نجبای ایشکانی و پسران پاشش که سه هزار نفر بودند عازم روم
 گردید در کمال شوکت و کوه که از دوش خاک ایطالیای عبور کرده در تمام شهر

آمین بسته صدانای امانی بشادی بلند بود و با صطلح حالیه هورا میکشیدند
 بعد از نه ماه مدت این مسافرت که کرور پول حالیه مصارف زیاده تر شده بود
 هنگام ملاقات با قیصر گفتند تیرداد شمشیر خود را باز کند قبول کرده اجازه داد
 با شمشیر ملاقات کرد و دستهای خود را بهم نزدیک کرده و آویخته و یک زانو
 خود را بر زمین زد و بقصر تعظیم بعنوان بیغمتمی سلام داد آنگاه رسوم تا جسد از نیل
 آمد مردم چه اغان و شادیدیا نمودند آنگاه در رسترا محلی بوده و دو طرف را
 سربازان و نظایهها جمع شده سپاهطور و تیرداد آن محل رفته مردم در راه
 و باهما مشغول هورا بودند آنگاه در عمارت سلطنتی ورود کرده قیصر روی صندلی
 نشسته تیرداد در پیش روی سپاهطور این خطبه را خواند که من از پشت سلاطین
 اشکانی و برادر فیروز و پادشاهان ستم و غلامی تو را اختیار کردم و تو را خدای خود
 میدانم و برای پرورش اینجا آمده ام و بدستور تو عمل خواهم کرد قیصر جوابی نگفت
 و آنگاه پایین پای قیصر جای گرفت قیصر بدست خود تاج بر سپه او گذاشت
 دو ماه در آنجا مانده منتهای پذیرائی را از او کرده آنگاه مراجعت نمود این مسکه
 اسباب افتخار طریفین شد که پسر و برادر پادشاه اشکانی بقصر اظهار اطاعت نمود

از آن طرف اتحاد با دولت روم اسباب استحکام دولت اشکانی شد و برای پلاش
اسباب رفاهیت مدت سلطنت پلاش راسی و نه سال نوشته اند که از سال
پناه و یک میلادی تا سال نود بوده است بعضی مدت سلطنت او را از سال
پناه و یک میلادی تا سنه هفتاد و هشت که بیست و هفت سال شود نوشته اند
یکی از حوادث مهمه که اسباب زحمت پلاش شد طایفه الانی از جماعت اسکیت
بملکت دناخته شیر و زباد شاه بدر اگر برانند آنگاه بار من ناخته سیر و ادشکست
داده نزد یک بود و دستگیر کنند این خبر پلاش رسید از دولت روم استمداد و
پس از مذاکرات راضی بفرستادن قشون شدند که از بی استرامی که در عنوان کاغذ
بود قیصر رنجید الانیها از من و بدر اغارت کرده اسبر زیاد بزدند در این ضمن پلاش
در گذشت و در معنی مدت پناه و سه سال صلح فیما بین دو لیتن برقرار بود بعد از
زین قیصر نوبت بگالبا رسید او هم بزودی در گذشت نوبت قیصری به سپازین
رسید آنجا از سلطان اشکانی تنای تصویب قیصری و برقراری مصالحه و دوستی
نمود که روابط حسنه و مخالفتی که بود برقرار باشد پلاش قبول کرده و پیغام
داد که برای استحکام کار قیصر چهل هزار سوار اشکانی حاضر است که بایطالیا

آمده اسباب تقویت او شوند چون جنگ و قتل و غارت خارجی را از ویها دوست
نداشتند قبول نکردند ولی اظهار تشکر نمودند

فصل صد و سیزدهم

در احوالات اشک میت و سوم موسوم به فیروز

در باب اشک میت و سوم اختلافات کرده اند اما عقیده مترجمین انگلیسی
این است که فیروز بوده که منہ نچیان او را پاکور (پاکورس) گویند
و او را جانشین پاش اول میدانند آفتاب فیروز عبارت بود از اوژر ترس
دیگانوس ایفانسیل بن آفتاب را اشکانیان هر یک زیاده بخود داده بودند
ولی از عهد پاش اول تا نهمه ارض دولت اشکانی هر کس بر تخت سلطنت جلوس
کرد آفتاب فوق را بخود داد و در عصر پاش اول اغلب دو سپه چار نفر
هر یک و یک قیمت مملکت سلطنت میکردند فیروز چون صورتش بمو بوده در روی
سکه نامعلوم میشود که اقلًا تا سال نود و سپه میلادی سلطنت کرده و شاید مدت
سلطنت او خیلی زیاد تر باشد بجهت اینکه اول تاریخی که روی سکه خسرو جانشین فیروز
ویده شده سکه مخصوصه میلادی میباشد باین دلیل میتوان فهمید که مدت سلطنت

فیروزی سال بوده است و از روی سکه نامعلوم میشود در زمان سلطنت فیروز
 و فیروز پادشاه دیگر هم بوده اند کجی اردوان دیگری هم در قمت دیگر بوده است
 که همه اوقات اسباب رحمت از برای فیروز بوده اند و شاید در آن عصر چهار
 پادشاه بوده است که هر یک خود را فیروزند اشک می نمایند و همان اتفاق
 سلاطین اشکانی را بخود داده در یک قمت ملک صاحب اختیارات و
 اقتدارات نامیده بودند فیروز در سنه یکصد و هشت میلادی وفات کرد و پسر
 داشت که هیچک بعد از او بیاق و قایت سلطنت را نداشتند مجلس شورای
 دولتی و اکابر پارتیاج سلطنت را بر سر خسرو برد فیروز گذاشتند

فصل صد و چهاردهم

در احوالات اشک میت و چهارم موسوم به خسرو

پس از فیروز را این سلطنت بخرورسید بقدری ضعف در دول مشرق زمین
 و اشکانی و ارمنستان روی داد که قصر روم بخیال تسخیر ممالک شرق افتاد
 این بود و قتی که تیرداد پادشاه ارمن وفات کرد فیروز یکفرار پستی
 خود را که اگر زار رس نام داشت بدون اجازه قصر پادشاه ارمن نمود

آن اوان چون تراثران قیصر مشغول جنگ طایفه داسی بود تکل این حرکت پادشاه
ارمنستان را نمود بعد در سال یکصد و چهارده میلادی داسیها بکلی مقهور و مطیع
تراثران گردیدند آنکه قیصر بخمال آسیا افتاد و چون دولت اشکانی را ضعیف دید
بیهانه ارمنستان قصد تخریب دولت اشکانی نمود تقریباً دویست و پنجاه سال بود تا زمان
خسرو و دولت اشکانی کمال اقتدار را داشت در معنی دولت روم در آن عصر
فقط هماوردی که داشت دولت اشکانی بود لکن در زمان خسرو و خسرو شمت و
شوکت دولت پارت را و بضعف و اضمحلال نهاد و از اوج صعود و رُهبسوط و نزول
نموده در سال یکصد و چهارده میلادی بود پستند حرکت قشون گردید خسرو اینج را
شنید سفر را بدر بار روم فرستاد که باز سلطنت ارمنستان بتصویب امپراطور
روم باشد و تاج را هم به طور بدست خودش بر سر سلطان ارمن گذارد قیصر
تحف هدایا را قبول نکرد و گفت وقتی که بشام رسید تکلیف را معین میگم رسولان
مابوس برگشته قیصر از انظار کتبه با تکل و جلال وارد شام گردید از آنجا بخارج رفت
آمده از همه طرف سلاطین و شاهان را دکان با و ملحق میشدند از آن طرف پارتا مازیس
شاهزاده اشکانی عرایض زیاد در باب سلطنت ارمنستان بقیصر نوشته بود چون

جواب نداده بود خودش بار دوی قصر آمده تاج سلطنت ارمنستان را هنگام ملاقات با قصر از سر برداشته در پائین پای قصیه گذارد قصر ابداً اتفاق نکرده سران سپاه بصدای بلند قصر را با سپه اطوری برای اینکه بدو من ناراض صاحب تاج ارمنستان گردید تنبیت و تبریک گفتند پاوشاه ارمن چون دید کار خطی کرده خیال نمیداد نمود دید دور او را دارند و محسوس است استماعی شریفیابی کرده حضور آمده بعضی عساکر ایضاً نموده مورد لطفانی نگردید و دفعه دیگر مجدداً استدعای شرف حضور را نموده وقتیکه شرفیاب شد چون مرد با غیرتی بود و دارای خون غیر فابند عرض کرد من نه در جنگ شکست خوردم و نه دستگیر شدم خودم با پای خود اینجا آمده ام و از اسپه اطور بزرگی که متدن و تربیت شده است این نوع بی اعتنائی را سراوار نمیدانم قصر گفت ارمنستان جزو سلطنت روم است و والی از طرف روم خواهد رفت تو هر جا که با انانی پارت که همسراه داری برو شاهزاده اشکانی حرکت کرده در ضمن قصر یک عده سوار سفارش داده بود و وقتیکه از اردو دور شد او را دستگیر کنند اگر تکلیف نکند او را بقتل برسانند اگر چه در اول قصر میل نداشت او را بجنگ لکن بعد ترسید این شاهزاده دلیر سبب رحمت

از برای قیصر شده اجماع کند حکم داد و در اتفاق کرد و بقتل رسانند این حرکت زشت
و شیخ قیصر که دلالت بر پستی فطرت و دنائت طبع او بود در بطون کتب تواریخ ضبط
و ثبت و اغلب مورخین بقتل اری و نابکاری و رشتی اسم آن پست فطرت را طبع
نموده اند از آن طرف خسرو ساکت بوده و در صد انتقام خون شاهزاده نتوانست
بر آید از طرف دیگر قشون روم بفراات و مراپوتامی یورش برده هر دو جا را استیلا
کردند بالاخره قیصر رستم را با نطایکته پایتخت شام رفته مصمم خیالات خود بود
در سال یکصد و شانزده میلادی اول بهار عا کر تراشان قیصر جبری بسته از شرط
عبور کردند ولی خسرو ابد ابواسطه عدم استعداد یا اعتناش داخله سرحدات را
بجگام سپرده خود افاضه نمی نموده آنحضه و در اقسون رومی تصرف کردند و
و آریل و گلا مالاکا مستخر شکیان قیصر گردید و در کمال سهولت صفحات باین دجده
کوه جبل الطارق را رومیها استیلا نموده و غارت کردند قصد پایتخت نمود و پیشانی
شده بطرف بابل که بزرگترین شهرهای دنیا بود عطف عنان کردند تصرف کرده
شهر سلوسی را این شهر مخزن بودند روانه شهر پایتخت که طیفنون باشد انداخته را هم
بدون مدافعه ای در وازه مارا باز کرده و ارد شدند اما خسرو قبل از وقت

زن و بچه و متعلقان خود را با خزانہ برداشته هرچه قیصر حبسوی آمد اُدعَب میرفت
 تا تمام آن حُصُد در انصرَف کرده که تمام اراضی واقع در امتداد طرف شمالی
 دجله و فرات باشد باز از آنکه تراژان میتوانست خود را بخلج فارس برساند
 باجملة خسرو میرفت در رومیان متعاقب او بودند در شوش تخت طلای پادشاه اشکانی
 با یکی از دخترهای او بچنگ رومیها افتاد و این فقره محقق است قیصر نصیر کرد
 دولت اشکانی زوال نموده و کارش تمام شده و جزو مملکت روم خواهد شد مدتی
 مسافرت او از دجله و خلیج فارس طول کشید که ناگاه خبر شورش انانی بلاد
 تازه تصرف شده را که سلوسی و خضر نصیبین باشد شمشیر بر رویها کشید و قتل و غارت
 میکنند و سه راه مراجعت قیصر را گرفته و سد کرده اند قیصر خیلی متغیر گشته غم
 مبدل بگفت و خودت شده راه رفته را گرفته مراجعت نمود پس داران و سرکرانگان
 برای تسخیر شورشیان فرستاده مجدداً آن شهر را تسخیر نموده انانی را تنبیه
 سخت کرده شهر را آتش زدند و بسیاری را بکشتند قیصر دید که با داشتن گنج
 متصرفه خالی از اشکال نیست کینفر از شاهزادگان اشکانی را که در نواحی سفلی چین
 التهرین را با و تفویض کرده در حضور جمعی خطابه خوانده و لاف زیاد و کراف زد

آنگاه تاج را بادت خود بسره شاهزاده اشکانی گذارد این پستیک اسباب و نحشی
 امانی شد در مراجعت عربهای خضر با قیصر جنگ کرده و بواسطه ننگی آذوقه و کربما
 و باد و طوفان و مکرل که باعث هلاک اغلب لشکریان گردید از این مکان غیر مبمون
 قیصر صرف نظر کرده روانه گردید که در سال یکصد و شانزده پادشاه اشکانی از این صده
 قشون شمره کوچکی بر قیصر خوشوقتانه دارد و عیسفون با تخت خود گردید و حکام رومی را
 فرار داده محبته ذالقا در خود را در صفحات جنوبی بین آهسته کمین اشکانی ساخت
 چون جنبه بقصر آوردند دیگر مجالی چند ان از برای او نبود در سال یکصد و هفده
 وفات یافت آدرین بجای او قیصر شد و اعمال و افعال او را تبسج میکرد و خلافت
 عقل و پستیک میدانت این بود که از متصرفات جدید صرف نظر و پادشاه اشکانی
 فوری تصرف نمود آدرین قیصر روم مملکت ارمن را به پارتا ماسپات شاهزاده
 اشکانی که بر دهم گریخته بود و او در ظاهر در تحت حمایت روم بود در باطن متعلق
 بدولت اشکانی بعضی از مورخین هسم شاهزاده را پارتا مریریس نوشته اند مملکت آهتر
 بهون هم در تحت تصرف دولت اشکانی درآمد و قشون خود را از ولایات ایران خواست
 و دوستی و روابط حسنه بین دولتین مستحکم گردید قیصر با خرو در سه حد شمرتی ملاقات

کرده عهد و میثاق را مستحکم نمودند قیصر و خسر و رانزد پدرش فرستاد و دو کده داد تخت طارا که محل توجه و وابستگی سلاطین اشکانی بود مسترد و اردین بود که در سال یکصد و سی و هشت میلادی آخر پیکه خسر و بود که زد و در گذشت

فصل صد و پانزدهم

در احوالات اشکانی بیت و پنجم موسوم به پلاش ثانی پس از خسر و پلاش ثانی که رقیب او بود و اغلب در یک قمت مملکت سلطنت میکرد جلوس نمود بعضی پلاش ثانی را پس خسر و دانسته اند در مدت نوزده سال پادشاهی پلاش مملکت امن و آسوده بود بعلم اینکه در سلطنت معارضی نداشته است و زمان جلوس از سن او هفتاد و دو سال گذشته بود و پیکه مانیک از پنهان یکصد و سی میلادی تا یکصد و چهل و نه دیده شده فقط سر پلاش ثانی است که دیده میشود که گوشه تاجش با پر یا حلقه زینت گرفته و ماغش بر آید چشمها در پشت زلفش مجعد ریش او افشان و غریبی شکل است فارس مانس پادشاه گرجستان بر ضد دولت اشکانی یک نوع عداوت از قدیم داشت گاهی تاخت و تاز میکرد پلاش ثانی دفع او را از قیصر و خواست از این خواهش بجه معلوم میشود در تحت حمایت دولت روم بوده است قیصر و

اُوراحضار کرد ولی باینکه مقتضی بود که اُور اتسبیه و سیاست کند با اُور در محنت و ماطفت بر آید پلاش بهره جته بود مقتضی ندید که بروی خود آرد و سکوت کرد تا آنکه در سال یکصد و سی و هشت آذین قیصر روم در گذشت پس از اُور اُریوس که قیصر اُور بنزدی قبول کرده بود همه اطور روم گردید پلاش سفیری با تخت و پدا یا باناج طلایی برای او فرستاد و گمان میکرد که تخت طلار که قیصر سابق برده است پس خواهد داد و اینرا بهره حاج کرد و باناج یا تخت را نداد پلاش در سال یکصد و چهل و هشت یا یکصد و چهل و در گذشت مدت سلطنت او چنانچه اشارت شد نوزده سال بود

فصل صد و شانزدهم

در احوالات اشک بیت و ششم موسوم به پلاش سوم

بعد از فوت پلاش دوم پلاش سوم بجای اُور در سال یکصد و چهل و هشت یا یکصد و چهل و نه جلوس کرد و در صد و نهمه جنگ با دولت روم گردید این جنبر را قیصر یانند چون قیصر مایل بجنگ نبود نامه پادشاه اشکانی نوشت و فوائد صلح و ضرر جنگ را باو فغانید این بود که پلاش سوم صرف نظر کرد ولی در فکر بهانه بود که موقی را برای دولت روم نامساعد به بیند و حمله کند این در مدت دوازده سال تمام منتظر و منتظر

وقت بود تا در ششصد و شصت و یک بواسطه اختلافات که در میان اسپه اطوار
که ناپسری اسپه اطور سابق بود و یک ناپسری دیگر که سیم و شریک در سلطنت بودند
اتفاق افتاد پلاش سوم وقت را معا حدید یک عده قشون نگلی بار منستان فرستاد
نیموش که از طرف دولت روم بود خراج کردن نیکران نامی را که از خانواد
سلاطین قدیم ارمن و وارث بلاستحق سلطنت بود بجای او بر سره ار کردند
از آن طرف سوزیانوش پادشاه کا پادس بخمال آنکه خدمتی بقصر کرده باشد قشون
از یک طرف ارمن کشیده همبیکه از شرط فرات عبور کرده دُچار خرد و نامی از
سرگردگان اشکانی گردید سردار جنگ کرد حمله خسرو او و لشکریانش را بملک
نمود چون کار او ساخت شد عساکر اشکانی بر شام حمله کردند و ولایات شرقی را
تا فلطین قتل و غارت نمودند خبر بقصر رسید امپراطور با بسیاری از سرگردگان
و سرداران جنگی باینه و استعداد کاملی بشام آمد خود قیصر در انطاکیه ماند و لشکریان
برای استرداد ارمنستان و بعضی ولایات شام روانه کرد و از همراه بودن
در جنگ احتراز نمود قشون طبرین مقابل شده اشکانیان شکست خورده در سینه
یکصد و شصت و سه میلادی قشون اشکانی را بر حمت از فرات عبور داد و دوازده

تاختند از من را سخر نموده پایتخت آنجا را ویران کرده و شهر سدی از نو خستند
 و یک نفر از طرف دولت روم در آنجا سلطان نمود و پادشاه اشکانی فغانی کرد و نزد
 دولت روم قادرات متصرفات خود را حفظ کند خلاصه کاسیوس پسردا
 رومی با قشون از شط فرات عبور کرده وارد بین النهرین گردید و امتداد شطر اگر قمره
 وارد بابل شد بجنگ در گرفت لشکر رومی غالب شدند پس از آن شهر سلوسی را
 که دارای چهار صد سوار جمیع بود آن را هم کاسیوس استیلا نمود قتل و
 غارت کرده و آتش زد و شهر طیفون را که آن طرف شهر بود تصرف نمود و قصر
 تابستانی پاش را که در این شهر بود ویران گرد و معابد را خراب کرده و از آن
 که احتمال حسنه آن در آن میرفت کاوشش کرده غنایم بسیار بدست لشکر رومی
 افتاد لشکر اشکانی که در هر جنگ شکست میخوردند دست از جنگ کشیده لشکر
 رومی تمام متصرف تراژان قبضه را مجدداً استیلا نمودند باینها هم اکتفا نکرده و
 جبل الطارق شدند و یک قسمت از مملکت بدراهم متصرف شدند باین فتوحات
 ابدان اکثرت غرور تصور میکرد که عیش تمام او نقصان پذیرد این بود که ناگاه مرض
 طاعون در او قاتل که معبد آپلن را غارت میکردند در می را باز کرده بخيال خزان

طاعون را گویا در آنجا طمس کرده اند و بعضی بعضی خارج شده و تمام لشکریان مستهلک
 کرده چه هلاک شدند چه فرار کردند بر ورم رفته از آنجا سرایت کرده تقریباً تمام
 لشکریان و نصف اهل روم و ایتالیا هلاک شدند بعد از مدتی جنگ و جدال متناهی
 بوده قیصر در گذشت پسر کدش بجای او نشست تصور چنان میرفت پلاش با قیصر چون
 جنگ کند از یکطرف قیصر چون مشغول عیش و نوش از یکطرف بکمرن وضع پیری
 پلاش مانع از جدال و قتال بود و همچنان مالک شرق در تصرف رومیها
 بوده پلاش بروی خود غمی آورد و در ستادت دو سال محاصره بودند ابدافرن
 کاری بکار مکن گیرند اشتند تا آنکه پلاش سوم در سال یکصد و نود میلادی یکصد
 و نود و یک در گذشت و نوبت پلاش چهارم رسید

فصل صد و هفدهم

در احوالات اشک بیت و هشتم موسوم به پلاش چهارم
 پلاش چهارم پسر ارشد پلاش سوم در سال یکصد و نود و یک بتخت سلطنت
 جلوس گردید بعضی را عقیده بر این است که پلاش چهارم پسر پلاش سوم نبوده بلکه
 از همان سلسله بوده است در همان اوقات و نفسه سوز و پیکر در باب

امپراطوری روم نزاع داشتند از پادشاه اشکانی قشون کمک خواستند
 ظاهراً با مسیحک بهرای نکرد بلکه اوقاتیکه این دو نفر جنگ داشتند اقوام
 و طلی که آن طرف شطرات بودند وقت رخسیت شمرده امانی بین آنهاست
 (مزد پوتامی) که تازگی زیر بار تیغ روم رفته بودند تمام امانی روم که در
 آن مملکت بودند کشته و شهر نصیبین را محاصره کردند و امانی ادیان و خضر
 که پایتخت اعراب بود و تحت تیغ اشکانی بودند با شورشیان شفق گردیده در
 بین سور برنیکر غالب آمد و او را کشته برای خلاصی امانی و شهر نصیبین قشون
 بطرف شرق کشید امانی بین آنهاست نامه با تحف و هدایا نزد سوز فرستادند و
 کردند که سپه باز و اسیرهای رومی را رها کنند بشرطی که قشون رومی بیرون رود
 و آن مملکت متقل باشد سوز چگونه قبول میکرد بدون جنگ و فتح یک مملکتی را از
 تحت حمایت دولت روم خارج کند و از طرفی هم چگونه میتوانست اطمینان
 بحرف دشمن حاصل کند این بود که اعلان جنگ نمود سوز در بهار یکصد و نود و پنج
 میلادی عساکر خود را از فرات عبور داده متوجه نصیبین شد بدون مشکلات و موانع
 حریت محبت و تمام آن مملکت را منصرف گردید در همین سال در تابستان بقدری

خشت سالی بود که تمام چشمه ها خشک شده قشون رومی تماماً مشرف به هلاکت گردید
 فقط تلفظ آنها آب آب بود بهزار هلاکت خود را از هلاکت نجات دادند از نظر
 متوجه ادیان گردید پادشاه اشکانی چون مشغول دفاع بود نتوانست از او معاف
 کند سورا دیان را هم تصرف کرد و خود را بواسطه افتخارش داخلی در سال یکصد و نود
 و شش بروم رسانید از آنطرف پلایش چهارم خود را بطور رسانید نصیبین
 مزوپوتامی و ادیان و متصرفات رومی را استیلا کرده رومیها خارج نمود لشکر
 اشکانی داخل صحرائی حاصلخیز شام شدند سوره مجبور شد در سال یکصد و نود
 و هفت مجدداً بطرف شرق آید ولایات استیلا کرده را محبوس و تصرف نماید
 این بود که اول ورود لشکریان اشکانی را از شام خارج کرد آنوقت با
 پادشاه ارمن بلاش جنگ نمود قشون رومی با پادشاه ارمن قبل از اینکه
 جنگ کنند پادشاه ارمن صلاح در صلح دید سفیر با تحف و هدایا نزد قیصر
 فرستاد از سوره جده استدعای صلح کرده و قبول کرد در این ضمن پادشاه
 اسرمیون که ابکار نام داشت از در انقیاد و اطاعت درآمده (ابکار
 لقب است که همه سلاطین اسرمیون مثل اشک داشتند) آنگاه بحوالی شمس

باش افتخار
 نام پادشاه
 ارمن بوده

طیفون آمده و شش بزرگ بابل و سلسی را بدون زحمت فتح کرد چون قشون
 رومی شش طیفون رسیدند پلاش چهارم برای غلبه شش در خارج بانگر رومی
 مصاف داد ناب مقاومت نیاورده مجبور به جستن طیفون متحصن گردید
 رومی شش را تصرف شدند و مدت هشتاد و دو سال در ثانی مجبور بمانیخت
 ایران تصرف رومیها درآمد تمام مردمان را قتل و زنهارا اسیر و شهر را غارت کردند
 پلاش چهارم با چند نفر سوار شده اکر کرده قشون رومی از خندان و دغان سلطنتی
 مال زیادی تحصیل کرده و مبالغی از طلا و سکه و پول رواج بدست آورده آن قصر را
 مثل تل خاک کردند و بواسطه بی آذوقه و بی دُچار قحطی و اسهال گردید پلاش را تنگاب
 نموده غم مراجعت کرد از راه فرات برگشت قصد تنبیه و تخریب شهر ضررا نمود این بود
 که اناالی حضرت بده برخاستند بار و میها دفاع نمودند در این ضمن که نام اسپا بهای
 قلعه گیری رومیها را اناالی حضرت گرفتند و بسیاری از سپه بازان رومی را کشتند
 اختلاف کلمه در میان رومیان افتاد و سورد و نفع صاحب منصب را کشته بکاره
 بنای گفتگو در گرفت خلاصه سورد و نفع و ابناهی حله را بطمع مالی که در معبد آفتاب
 جمع شده بود از همه قسم طلا و نقره و جواهرات و غیره بد در کار فتنه نموده فوراً

برحضر حمله برد و خنجرها با آلت آتشین که زو میا نمیده بودند دفاع میکردند و زو میا
 زیاد میترسیدند و فرار میکردند و حضر بیاضل باران تیر بر زو میا میبرختند و در ک
 میکردند بالاخره یک دسته از قشون رومی خود را بسپای دیوار رسانیدند و نورانی
 کرده اجازه نینماخواستند سوار از ترس اینکه مبادا معبد آفتاب را غارت کنند
 و چیزی با و نرسد اجازه نداد و اگر میداشت فقط شهر را غارت میکردند اجازه
 داده بود و قدری تحمل کردند تا نائل نمود که شاید انالی استیمنان بنایند چون دیگر
 اظهار می از طرف انالی حضرت شد و از آن طرف هم سوراخ را گرفتند و از اشیا
 نفیسه معبد آفتاب محروم ماندند چار حاضر شد که نصیب هر بازان شود این بود که مجددا
 حکم پورش داد سپاهیان چون مطلب را دانستند بودند و عده زیادی در سوراخ
 کردن تفت شده بودند و حال هم باید بشوند چار اطاعت حکم سواران نمودند از آن طرف
 گرمای زیاد باعث بروز ناخوشی شده و کرسنگی لشکریان ابد اطاعت نکردند و بعد از
 روز محاصره سواران چار از اطراف شام روانه شدند با این گرفتاریهای سواران
 اشکانی در کمال آسودگی میتوانست با سواران اشکانی که تاب کر ما و سر ما داشتند بر سوار
 رومی که ابد آتاب گرماند داشتند حمله کند و حضرات هم با آنها متفق بودند بالاخره

پادشاه اشکانی افتد امی نکرد تمام ممالک شرق بقصر رومیها درآمد پلاس
چهارم تا سال دویست و هشت یا نه سلطنت نموده درگذشت

فصل صد و سی و پنجم

در احوالات پلاس پنجم واردوان چهارم پسران پلاس چهارم
اشک بیت و هشتم و اشک بیت و نهم پلاس پنجم واردوان برادرش بود سلطنت
اشکانی بوجود آوردان پسر پلاس چهارم خانه و افتراض یافت اگر چه بعضی از
مورخین عدد پلاطین اشکانی را سی و دو نفره و زیاده نوشته اند و پلاس پنجم را
ششم نوشته اند و واردوان و پلاس آخر را پسر پلاس پنجم بنویسند و سه پادشاه بزرگ
قبل از این و پادشاه سیم برده اند پلاس واردوان پسران پلاس چهارم در
سلطنت بایکدیگر جدال و قتال نموده تا آنکه بزرگان اشکانی در سال دویست و
شانزده واردوان را بسلطنت تصدیق کردند و رسم جلوس کرده و از سکه باخان
مستفا میشود که هر یک در یک قسمت مملکت سلطنت نمایند و قریب سیصد سال برار یک
متکی بوده و از سکه دویست و شانزده رومیها واردوان را چون سلطان میدانند
معلوم میشود این پادشاه در آقمار مغربی مملکت سلطنت داشته است و از بعضی سکه ها هم

معلوم میشود برادر دیگر در سمت مشرق سلطنت داشته و ابداد و خالت و ممالک یکدیگر نمیکردند
اما اردوان بسیار مرد با غم و کفایت و باقت و تقابلیت بود سبب انقراض دولت
اشکانی اختلاف شاهزادگان و تقلب امار و امراء بوده است در سال دویست و
یازده کاراکا لوسس پسر سورجی پسر جلوسس که در آن طرف تا سال دویست و شانزده
اردوان بابر در خود تلاش در زد و خورد بود پلاش در آن سال مغلوب شده
اردوان شاهیستقل گردید قیصر از کثرت سخت و غرور عنبرم جهانگیری مثل کینه
نمود و قبلاً خود را پسر خوانده اول کاری که کرد ابلکار پادشاه اسپهبد
احضار کرده حبس نمود ممالک او را جز و ملک روم نمود آنگاه با پادشاه ارمن بن
معاهده را کرد در صورتیکه آن دو پادشاه در تحت تبعیت و بخواه او بودند الهی
ارمنستان از این واقعه غیر منظره بسیار آید سه سال با قشون روم جنگ کرد
آنها را مغلوب و متفرق ساختند قیصر در ظاهر پلاش اظهار دوستی نمود در باطن
در فکر جدال بود پلاش پیغم پانچت مغرب دولت اشکانی را در این ضمن ببرد و
برادر خود داد و این پادشاه را با دولت روم طرف کرد و در سال دویست و پانزده
قیصر نامه ببرد و ان نوشته اظهار مهر و موافقت و اتحاد نمود و تحف و هدایا هم متوسط

سیر فرستاد و اظهار انجا نمود بهترین است که پادشاه اشکانی دختر خود را باین
 رعیت خود بدهد تا بکلی جنگ و جدال بر طرف شود سر بآزان رومی و نسیه اندازان
 اشکانی در دنیا نظیر و بدیل ندارند تمام ممالک رومی زمین مطیع این دو دولت شوند
 پادشاه اشکانی جواب داد که شوهره بآزان اقولاً باید هم زبان باشند ثانیاً آب
 و اخلاق و روش و سلوک آنها یکی باشد تا باعث راحت و روابط حسنه گردد
 و از این دلائل بسیار آورده بملایمت جواب نوشت مجدداً کارا کارا کوس سیری
 فرستاده و فواید این کار را گفت بود بار و دوان بفرماند ار دوان بالبصره جواب
 داده قیصر تغنیر گردیده و تهنیت شکر کرده مصمم جنگ شد از روایات و روایان
 مورخین بزرگ چنین نقل شده است که قیصر روم سفراء در دفعه ثانی فرستاد
 قسمی یاد نمود که من این انجاء و مواصلت را از رومی مخالصت برای شوکت حیات
 و دلتین منچو اہم ند اگر ای طولانی سفراء بار و دوان تمام اظهارات قیصر را
 بیان کردند ار دوان قبول نموده و خواہش کرد اسپه اطور چند بی پایتخت اشکانی
 آمد و عروس خود را بسپرد و آنچه لازم پذیرائی است در ہر نقطه از او میشود امپراطور
 قبول کرد با اعیان و اشرف و مقررین رکاب با بہت و جلال ہمہ جا آمد و در تمام

نقاط پذیرائی از او شده تا وارد حوالی شهر پای تخت که طیفنون بود گردید و پادشاه
اشکان با طمطراق و جلال اسپه اطور را استقبال کرده با طعش از طریق گنبد
فریاد هورا از هر طرف بلند ضیافت و عیش بمرجه تکامل رسید یکده اسپه اطور
غدا حکم بقتل پادشاه و تمام هسرایان داده آنها لباس ضیافت پوشیده
بودند بدون اسلحه قتل گشته شدند اردوان را هم به نوعی بود با سب سوار کرد
فرار نمودند اسپه اطور و لشکریانش تجملات را غارت و مراجعت کرده تمام راهها و
شهرها را غراب و غارت نموده آتش میزدند تا وارد مملکت روم شدند و در آنجا
که واقع در ادیان است دقن میگردند قیصر کال بی حسترامی را با آنها کرده نفسها
بیرون آورده و منتهای در زالت را این شخص رزل که اسپه اطور می یافقه نمود
و صفحات تاریخ را از اسم و ذکر خود موش و کشف کرده حرکات خارج از اعتدال
نمود هر چه از سلاطین پیرامون مردگان بی جان و اجساد بی روح و روان گردید
شبهه عجایب و اراذل حاصل کرده اشخاصی که با معابد و مشهور طرف شده بسیار
دیده شده منور عمومی گردیده و دچار هلاکت گشته خلاصه قیصر خیال داشت
در بهار همان سال محبت و ابرودت اشکانی حمله کند روانه معبد من گد (ماه خدا)

گروید برای تماشای کفنه غفله او را کشت و بیات و کفر اعمال زشت خود گرفتار
شد بعد از او مار کوی نوسن امپراطور شد و شخصاً ابداً مایل بجنگ و خونریزی بود
از آن طرف اردوان در زمستان مشغول تهیه لشکر بوده و بتلافی اقدام نمود
قشون بسطه حدرم آورده خبر قیصر جدید رسید متوخش شده رسولان برای صلح
فرز اردوان فرستاد اردوان قبول صلح کرده بشماره آنکه قیصر آنچه اسیر برد
رد کند شمس مارا که قشون رومی غراب کرده محبت و آسایش خوارات و بی احترامیها
که بمقبره داشته است تلافی کنند و بین الهنرین را با شکانیان و اگر اند قیصر چون
شرایط صلح را خیلی سخت دید اعلان جنگ داده تلافی فریقین در نصیبین شده شبانه
روز جنگ سختی کرده شکریان رومی سوار نموده و امپراطور هم سوار گرد
عقب نشستی با جمعه از کثرت صدمه و کشتار طرفین راضی صلح بودند که جانی بکشت
در برند مخصوصاً لشکر رومی که مضر و مبرم در صلح بودند قیصر راضی شد که مقداری
زیاد از پیادگان اشکانی را پس بدهد و قیمت بانیه غراب شده بواسطه قیصر سابق قدری
نقد بدهد اردوان هم از زمین الهنسرین صرف نظر کند اردوان چون آخر کار را
نمیدانست ناچار نرم شده جواب داد اردوان مساوی داد و داده کرد

پول حالیه با اُسپدار اخذ نمود و اتفاقاً اقتضای تسخیری از برای دولت روم نبود
 بعد از سیصد سال رقابت اسباب افتخاری از برای اُسکانیان و در معنی دولت
 مضحک شده و اردوان جانی داد و خسراییهای سافین را اصلاح نمود اما
 این کفایت و یاقوت ذاتی حبلی اردوان مانع از ضلالت دولت اشکانی نگردید
 چه تنهایی کشته افراض که قوت دولت را بضعف مبدل و تبخیل میکند سبب شد
 و نوبت سلطنت با سانیان رسید

متردسین انگلیسی میگوید: ماند استیم کمرته بالستگی امانی ایران از اعلی و ادنی
 چرا که عدوت با دولت مستبوعه خود بسته بخافت برخاستند و حال اینکه
 اشکانیان نسبت بر عایا از سایر طبقات ظالمتر و مستبدی تر نبودند و در عقاید
 مذهبی رعایا مداخله نمیکردند و در اخذ مالیات بمدر او عدالت رفتار میکردند
 و این مسلم هم است که هر قومی بابتستان خود از غیر بهتر سلوک میکنند فقط
 ما میتوانیم بگوئیم دستگیری امانی از این بود که اشکانیان مناصب عاییه را از لشکری
 و کثوری مخصوص امانی پارت کرده و بر رؤسای و علمای مذهبی چندان احترام
 نیکنداروند و اما که سالها در آسیای مغربی تفوق داریم و پادشاهان بزرگ مثل

سیر و پس اعظم و غیره از ما بوده چسب برتری نمیدهند از آنطرف اردشیر با کلا
 مردم را تحریک میکرد که اشکانیان برای دین پاک زردشت ابدًا احترام
 و امتیازی باقی نگذارده است مردم را که مستغفر بودند بیجان آورده و
 اسبابهای دیگر هم فسخ بود که من جمله عداوت پلاشس با اردوان برادرش
 که امتداد یافت عمده علت انقراض دولت اشکانی گردید با اردشیر همراهی کرد
 اردوان را مغلوب کردند و عمده شیت آبی بوده بفا و اذا اراد الله شیئا یثا
 اسبابها توئی الملك من تشار و تنزع الملك ممن تشار بعضی از مورخین عمده
 سلاطین اشکانی را زیاده از این دانسته اند و از سکه ها هم استنباط میشود نظر
 چنان می آید که در نخستین دولت اغلب بزرگان و شاهسنان و در اقصای
 و اطراف داعیه سلطنت نموده و با آداب و رسوم سلطنتی که زدن سکه و تاج و
 غیره باشد پرداخته و در عداد سلاطین بقلم رفته اند و آنچه را که علمای بزرگ
 تاریخ ذکر کرده اند اردوان آخرین پادشاه

اشکانی است چنانچه اشاره شد

صورت سلاطین اشکانی را چون صحیح تر و شبیه تر از روی سکه ها ممکن نبود تصور شود لهذا

عین صورتی که در تصویر نمودیم
 بوده اند چهره بیست و هشت نفر آنها را
 ذیل است



این صورتی که در تصویر نمودیم
 مقیاس است از برای شناختن
 سکه های عتیقه





آسامی هفت نفر که پسر آنها رانیان شده اند آرتابان چهارم آرتابان چهارم آرتابان چهارم آرتابان چهارم

۳۱ وژر سوم ۳۲ اردوان ۳۳ پاکوردس دوم ۳۴ وژر چهارم ۳۵ آرتابان چهارم

فصل صد و نوزدهم

در احوالات طبقه چهارم از سلاطین ایران که آنها را اساسانی و آن عصر را عصر منور
گویند عده آنها سی و سه نفر بوده که در مدت چهار صد و بیست و نه سال و سه ماه و
هجده روز سلطنت کردند نه نفر از سلاطین اساسانی را بواسطه هم اسمی از قلم انداخته
یکی از آنها یزدگرد است و دو نفر به اسم انا یزدگرد و پدر یزدگرد ایشم است که اعراب
او را یزدجبه گویند او پادشاه عاقل و عادل و محسبان بوده انا و نفس بهرام کی
بهرام بن بهرام بن بهرام است دیگر کی بهرام بن یزدجرد بن بهرام گور پدر یزدجرد
آنچه پس از مدافعه و تسخیر تعداد سی و سه تن سلطنت آنها را که از کتب صحیح و اقوال مؤثر
مؤثق و مستجمع کرده و از روی او که در این متن مستحکم منطبقه اجتماع و تألیف کردیم از فرا

اسم	مدت سلطنت	اسم	مدت سلطنت
اول اردشیر بن کیکاووس	نوزده سال و شش ماه	۲ شاپور بن اردشیر	سی و دو سال و چهار ماه
۳ هرمز بن شاپور	یک سال و ده ماه	۴ بهرام بن هرمز	نه سال و شش ماه
۵ بهرام بن بهرام	بیست و سه سال	۶ بهرام بن بهرام بن بهرام	سیزده سال و چهار ماه
۷ فریبن بن بهرام بن بهرام	نه سال	۸ هرمز بن فریبن	سیزده سال

۹ شاپور و اکتاف ابن هرز هشتاد و دو سال ۱۰ اردشیر بن هرز برادر شاپور چهار سال

۱۱ شاپور بن شاپور هشتاد و دو سال ۱۲ بهرام بن شاپور بن شاپور دوازده سال

۱۳ یزدجست بن بهرام بن شاپور هشتاد و دو سال ۱۴ یزدجرد و خشن بن یزدجرد بیست و دو سال

۱۵ بهرام بن کورین یزدجرد بیست و دو سال ۱۶ یزدجرد بن بهرام کور هجده سال و پنج ماه

۱۷ بهرام بن یزدجست بیست و شش سال و نیم ۱۸ فیروز بن بهرام بیست و نه سال و یک روز

۱۹ پلاش بن فیروز سه سال ۲۰ قباد بن فیروز شصت و هشت سال

۲۱ کسری انوشیروان چهل و هفت سال و نیم ۲۲ هرمن کسری بیست و دو سال

۲۳ خسرو بن پرویز بن هرز سی و هشت سال ۲۴ شیرویه بن خسرو هشت ماه

۲۵ اردشیر بن شیرویه یک سال ۲۶ شهرزاد که ازین خانواده نبوده بیست و یک روز

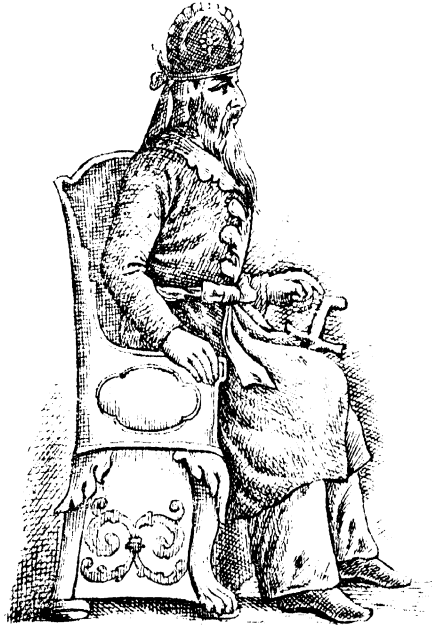
۲۷ پوران دخت دختر خسرو پرویز یک سال و نیم ۲۸ خشن شبنده که ازین خانواده نبوده دو ماه

۲۹ خسرو بن عابد بن هرمن انوشیروان ده ماه ۳۰ فیروز از خلاف اردشیر یک سال و دو ماه

۳۱ ازین دخت دختر خسرو پرویز چهار ماه ۳۲ فرخ بن خسرو پرویز یک سال و نیم روز

۳۳ یزدجرد بن شهسار بیست سال هشت نفر بعد از خسرو پرویز در مدت چهار

سال و شش ماه سلطنت کردند و بعد از آنها یزدجست بن شهسار بود



اردشیر بابکان سرسله ساسانی

فصل صد و بیستم در احوالات اردشیر بابکان

در سال دویست و بیست و شش بعد از میلاد سلطنت ملوک فرپس معروف بسایان
 که دولت اصلی فارس است در مملکت فارس شروع شد و این همان دولت الکاهه
 عجم است که سر سلسله آنها اردشیر پسر بابک است و بابک پسر ساسان
 هضر بن بابک بن ساسان بن بابک بن مهر بن ساسان بن بهمن بن اسفندیار
 بن کشتانب بن لهر است ساسان بنی فطیر و گد است چون ساسان
 بن بهمن مردی بود قهر و دج و خرد اختیار کرده بود و در با پس فقر نیزست
 باین مناسبت او را ساسان میگفتند و اکا پسر و را معرب کرده خرد خوانند
 بعضی نام اردشیر بعضی دیگر اسم جد او را ساسان گفته اند و اردشیر
 از جانب بابک شبانی میکرد و بابک هم از جانب اردوان آخرین پادشاه
 اشکانی حکومت فارس را داشته است شبی خوابی در حق ساسان دید چون
 بیدار شد از رنب او پرسید چنانکه دانست از خانواده بزرگ است و خوش
 باو داد و او را محترم شمرد اردشیر از آن دختر متولد شد بنابراین
 اردشیر پسر ساسان و دختر زاده بابک است و شهر بابک که در وسط

فارس و کرمان است از بنامی جسته مادی همین اردشیر است
 و بعضی اردشیر را میگویند پسر کبفر سرباز بوده و از بطن زوجه پاره دوزی
 که بابک نام پسر باز با او راه داشته بار و شیر حاصل شد چون بابک علم
 نجوم میدانت فهمید که او سلطان بزرگی میشود از عمل منجم او صرف نظر کرد و
 اجبار ضعیفی بهم است که خودش بزوجه خود این تکلیف را کرد اما مستر رنسن
 اول معلم تاریخ میسویسد این اقوال افسانه است و این نسبت و تمها را ردی
 عداوه گفته اند خلاصه اردشیر در سن هفت مشغول تحصیل شد بخمن با و گفته بود
 که تو مالک مالک روی زمین خواهی شد و این واقعه را هم در خواب با و گفته بود
 این خیالات در کلاه او بود تا آنکه در اول حکمرانگی از نواحی دارا بجز در گشت
 و ملک او را استیلا نمود که ظاهر آئینیه بر حالیه باشد آنگاه بملک کوشن
 تاخته منوچهر ملک آن پسر زمین را بهم بقتل رسانید بچنین دارا که پادشاه آن
 نواحی بود دستورال خود را طرف خود نایب الحکومه گذارد بعد از آن عزیمت
 خدمت پدر نوشت که الحمد لله بخت مساعد است لشکر بر پسر جوزهر سپرد و کا
 او را تمام کن بابک او را بقتل رسانید و عریضه بار دو ان ملک جبال نشو

کہ افن دیک تاج بر سپہ شاہ پور برادر اردشیر گذارد و اجازه نداد بلکه متغیر گردید
 اور امتداد نمود بایک قبل از آنکہ نایل بمقصود شود در گذشت شاہ پور ہمان تاج
 جو زہر را بالآخرہ در سر گذاشت و جامی پذیرفتہ نامہ بار و شیر برادر خود نوشت
 اورا احضار کردہ اردشیر عستانی نگہ داشت پور در غضب شد لشکر بجنگ اردشیر
 فرستاد و خود دشمن ہم از اصغر بارادران و خویسان و لشکریان بیرون
 بودند بستگان شاہ پور چون ارسن از او بزرگتر بودند صلاح دیدند تاج و
 تخت را از شاہ پور گرفتہ بار و شیر دہند چون چنین کردند اردشیر سلطان عظیم
 و مقدری گردید ضمناً چون سور قصد برادران و ہمراہانش را در حق خود داشت
 اغلب آنها را بقتل رسانید در این بین امالی دارا بجز دشواریش کردہ بسر
 آنها تاخت و تسبیہ بفرمودہ از آنجا بطرف کرمان را اندک پلاش پاوشاہ
 آنجا را اسیر کردہ آن ولایات را متصرف شد از آنجا با حل در بای فارس
 رفتہ و اسیون پاوشاہ آنجا را بقتل رسانید و ملک اورا ضمیمہ ملک خود ساخت
 بعد بملوک اطراف نوشت و باطاعت خود دعوت نمود ہر یک کہ تمرد کردند
 با آنها جنگ کردہ مستول نمودہ ملک آنها را متصرف میشد در این ضمن نامہ

از اردوان بار د شیر رسید نوشته بود ای مرد گردشیده ام که ادعای
 سلطنت داری و تاج در پس کمر کرده بملکت خود افتد ام کرده اردوین
 جواب نوشت بیاری حق این قدرت را نداری این سلطنت موبست الهی است
 که گرم منم نموده غریب در چنگال نکال و عقاب من گرفتار خوابی شه آنکا
 ارد شیر با صحر روانه شد کصفحات را منظم کرده بطرف اصفهان رفته آنجا
 رسید نمود بطرف اموار نهضت فرمود آسند و در اهرم استیلا کرده بدو بقوت
 الا هو از رابنا کرد با غنایم زیاد بفارس مراجعت نمود مجدداً روانه اموار
 پادشاه میان راکت و در آنجا کنج میان ساخت و مراجعت بفارس نمود آنکا
 اعلان جنگ با اردوان داد اردوان نوشت بعد از مهس ماه در صحرای هریر
 جان با تو مصاف خواهم داد ارد شیر قبل از وقت بان مکان رفته خدتی
 از برای لشکریان خود کنده پڑ آب نمود و قتی که اردوان وارو شد جنگ
 سختی نمودند طولی نکشید که اردوان راکت و مال او را متصرف گرد
 آنکا خود را شانه ها نموده روانه همدان شد آنجا را هم فتح نمود بطرف آذربایجان
 و جبل دارمنیه و موصل را ند تمام آسند و در متصرف کرده و دانه عراق عرب گرد

تائی آسند و در فتح کرده در کنار جسد شهری با سم اردشیر بناموده از آنجا پنا
 آمده روانه بستان و جرجان و نیشابور و غلج و مرو و خوارزم گردید همه آن جسد و
 تصرف و استیلا نموده بغار پسراجبت کرد در جرجان گرفت در آنجا سفری
 ملوک کوسان و توران و کرمان از طرف سلاطین خود با تحف و هدایا آمده فلک
 انقیاد و اطاعت نمودند آنگاه اردشیر به بحرین آمده کار را برپا داد و بحسین
 چنان سخت کرد که خود را از بام قلعه بریزاند خسته هلاک نمود از آنجا بدین
 رفته تاج سلطنت را بدست خود برپه شاپور پسرش گذارد و هشت شهر بسم
 خود بنامود و در آتشکده بتجدد اختیار نموده مشغول عبادت شد او مردی
 پسندیده خصال و در جنگها مغرور و مغرور بود بعد از اردوان چهارده سال یا چهارده سال
 و ده ماه سلطنت نمود بقایای اشکانیان در زمان اردشیر ثبات متواری گردید
 چون منجمین گفتند که تاج تو بر سپهر کی از اشکانیان گذارده میشود تمام اشکانیان
 هر جایافت قبل رسانید از قضایا دختر اردوان شناخته در سرای اردشیر
 بود اردشیر با او هم بستر شد روزیکه دختر حامله بود از نسب او پسرید گفت من و
 اردوان هفتم اردشیر بوزیر حکم کرد که او را زنده در خاک کند دختر اتماس کرد

که باین چنین که از صلب پادشاه در شکم من است رحم کن و زیر رقت کرده اود را
در زیر زمینی مخفی و محترم میداشت و برای این که گمان بد در باره او نشود همان روز
آلت رجولیت خود را بریده و در پارچه بست نزد کبوتر پادشاه فرستاد و مدتی گذشت
وضع حل شد و زیر بنا بست اسم او را شاپور گذاشت روزی اردشیر از روی ندبست
داند و میگفت که جیف این همه زحمات را در دنیا کشیدم و لیکن ده جانشینی ندارم و در
اردشیر را از وجود شاپور سردر کرده تفصیل را بعرض رسانید آنگاه اردشیر حکم کرد که شاپور را
باینرا نفر غفل همین او بایک لباس حاضر کرد و در اردشیر گویا چوکان آورد و گویا
بطرف اندرون انداخت و خراش پورکی جزأت نکرد بطرف اندرون رود و اردشیر
دانست که شاهزاده است از عظم بی اولادی آسوده شد او را و بیعه کرد و پس
از چندی تاج بر سرش نهاد و مقرر سلطنت اردشیر فرزند آباد حایه بود و قلعه عظمی داشت
که اسکندر نتوانست فتح کند و دخانه مارا چون پست بود در آنجا جاری ساخته
ویران نمود و وقتی که اردشیر از آنجا میگذشت تفصیل را بعرض رسانید و حرما و رخنه
ساخت زمین خشک شد مجدداً آنجا را بنا نموده مقرر سلطنت خود را در او اسم نهاد
طوبال نامید آنکه عظمی ساخت و ابنه حایه نمود و برای طفل تعلیم جاری معتمد فرمود



دوم شاپور بن اردشیر

فصل صد بیت و یکم در احوالات شاپور بن اردشیر

شاپور مردی دلاور و جنگجو بود بدو امر در نصیبین رؤیاهای محاصره کرده غنیمت زیادی بدست آورد بسیاری از آنها را کشته روانه شام کرد اغلب از شهرهای آنجا را استیلا کرده آنگاه و البرین امپراطور رومیته الکبری را در انطاکیه دستگیر کرده همراه خود آورد در جسد شاپور سکنی داد این دستگیری بواسطه خیانت برائان قیصر بود هر وقتیکه شاپور میخواست سوار شود پایشت یا گردن امپراطور گذارده سوار میشد و این حرکت خیلی از نزاکت و تمدن و انسانیت دُور بود بعد از چند سال شاپور حکم کرد پُست او را کنند در معبدی آویختند تمدن ایران را تا ابد از رؤیاهای جمل کرد بعضی این حرکت را نسبت بشاپور ذوالاکناف داده اند مدت سلطنت شاپور را از سی و یک سال نوشته اند اعراب این شاپور را شاپور الجوز لقب دادند بجهت این که لشکر زیاد داشت از اتفاقات در میان دجله و فرات شمسی بود موسوم بخصه و پادشاه آنجا ضیفرن که از جرمنه و طایفه قضاغه بود و در بلاد میان دجله و فرات حکمرانی داشت شاپور

دوالی چهار سال با او جنگ کردند و نتوانست قلعه او را فتح کند ضییرن
 دختری داشت که در و جایت شسته آفاق بود روزی مناشای لشکر کا پا
 میکرد چشمش بر جال شاپور افتاد بنای معاشته را گذارد شب در ب
 قلعه را باز کرد شاپور داخل شد ضییرن را کشته با د خرم آغوش کرد
 شب دیگر دید دختر از برکت گلی که در بستر افتاده بود در غیبه شده گفت
 تو این تن را بچسب پروردی جواب داد پدرم مرا معنه قلم گو سفند و شعل
 پرورش داده شاپور گفت تو با هیچ پدری این نوع سلوک کردی
 بامن چه خواهی کرد آنگاه گیس و خنجر را حکم کرد بر دُم اسب بتند و دریا بانا
 را که کردند عجمه شاپور را در شسته شاپور کشیده اند که در عقب سرا و چند نفر
 ایستاده ظاهره و الیرین نهمه اطور روم است که با جمعی حجازی کرده اند
 از شهر مانیکه شاپور بنا کرده فیما پور و میا پور و شاپور و منیر و زشاپور
 و پاشش شاپور و غیره است عربها پور مارا عسب بی کرده پور کردند مثلاً
 فیما پور گفتند شادروان (سرا پرده بیا) شوستر را که یکی از بنایای
 عظیم است از بنایای اوست شاپور مقصیرن را با پستحق تنبیه میکرد و در بهر



توم برزین شاپور

فصل صد و بیست و دوم در احوالات هرز بن شاپور
 هرز از دختر مهرک سلطان فارس بود چون متعین گشته بود ندیکه از اولاد مهر
 پادشاه ایران خواهد شد اردشیر اولاد او را میثت دخترش بیابان مسرا
 کرده نزد شبانی رفت شاپور روزی بشکار رفته او را دید شیفته جمال او شد
 همراه خود بحرم آورد بزنی اختیار کرد بشاپور گفت من دختر مهرک هتم از اردشیر
 میترسم شاپور او را طمسان داده همه فرزاد او بوجود آمد روزی اردشیر در خانه شاپو
 آن سپه را دید سوال کرد تفصیل را شاپور بعضی سانیان اردشیر هرز را سپید و گفت فرزند
 من است هرز فردی با قدرت و جرات بود در صورت قد مثل اردشیر صورت او را
 که کشیده اند سوار شیری است در دست است نیزه و در دست چپ سپری دارد
 او قاتیکه هرز حکومت خراسان را داشت بشاپور بدخواستن او گفت بودند خیال سلطنت
 هرز فهمید دست خود را برین زد پدر فرستاد چون قانونا کسیکه عضو ناقص داشت لایق
 سلطنت نبود شاپور پیغام داد اگر تمام اعضایت را قطعه قطعه کنی باید پادشاه ایران باشی
 چون هرز پادشاه شد بعد التیام نمود مدت یکسال و ده روز و بقولی میت و دو ماه
 سلطنت کرد و شمرام هرز را در رستاق او بنا کرد و آباد نمود



چهارم برام بن اسر

فصل صد و بیست و سوم در احوالات بهرام بن هرگز
 بهرام پادشاهی نیکو خصال و حلیم بود امر را قیاس بر عمر و بن عدی از طرف او حکومت
 بادیه عراق و حجاز و حبشه را داشت و او اول کسی بود که دین مسیح را قبول
 کرد در کتاب صور الملوک شاعر بهرام را سرخ و از ارشش را هم سرخ و تاج آبی
 رنگت باد و کنگره طلا ساخته در دست راستش نیزه در دست چپ شمشیری که
 بآن تکیه کرده استاده است مانی نقاشی که دعوی پیغمبری داشت
 در اول شاپور با و گردیده بود بعد بدین مجوس برگشت قصد هلاک او را نمود
 او سرگردان شده بهندوستان رفت و در کشمیر و ختا و خن کا را و بالا گرفت جمعی
 دور او جمع شده و بر میدان گفت من تا بحال با بمان مسیه و من پس از یک سال
 مراجعت میکنم در غاری مخفی شد در آنجا اشکال و نقشه های بدیع و عجیب در لوح
 یا کتبی ساخت و اسپه آنرا از زمینک مانی گذاشت و ظاهر شد و آن را
 معجزه خود نشاند و مردم بسیار دور او جمع شده و بایران مراجعت کرد
 هرگز علما را برای محاکمه با او جمع کرده او را محکوم ساختند بدار آویخت و
 پوتش را که بر سر او امانش را کینه نمود دین را داشت از زمان مانی شایع شد



نجم بهرام بن بهرام
(r)

فصل صد و بیست و چهارم در احوالات بهرام بن بهرام

بهرام در ابتدا ای سلطنت تمام اوقات خود را صرف لهو و لعب و اتذاز و رحت و تیش کرده بکلی از مملکت و رعیت داری غافل ماند اما ک وقتی در رانبر و دیکان و بنگان سلطنت قبول داد دست تقدی مستخدمین را با اطراف دراز کرده دولت را با بضمحال گذارد و روزی بهرام بشکار میرفت شب مهتاب باشکوهی با موبد نمودن صحبت میکرد تا بحوالی مداین رسیدند خرابه های زیاد دید که در سابق بسیار معمور بودند و دجند (بوم) را دید که صغیر نرینند با ندازه که معلوم بود گنگوئی دارند بهرام گفت آیا کسی زبان این حیوانات را میداند موبد گفت بی من میدانم این جند میخواهد جند ماده را کابین بندد و جند ماده میگویی غیر از این جند را تا کابین نیست باید خرابه بدی که معمور تر و آبادترین جند را باشد جند نر میگوید عنقریب این خرابه با بواسطه تغافل این پادشاه زیاد بتو میدهم بعلت اینکه تمام آبادیها بوبرانی گذاشته است بهرام از این حسه خفا آگاه شده بهوش آمد بانکه زمانی قنای مافات را کرد مناسب این مقام نظامی سوال و جواب انوشیروان دبوذر جهر حکیم را بنظم آورده و اقفا کلمات نصیحت آمیز آن حکیم داشتند باب تنبیه است

صید گمان موکب نوشیروان
 مونس خسرو شد دستور و بس
 شاه در آن ناحیه صید یاب
 تنگ دود مرغ آمده در یکدگر
 گفت بدستور چه دم میزنند
 گفت وزیر ای ملک روزگار
 این دو نواز پی را شکری است
 دختر این مرغ بدان مرغ داد
 کاین ده ویران بگذاری با
 آن دگری گفت ازین در گذر
 گو ملک این است دگر این روزگار
 در ملک این حرف چنان در گرفت
 دست بر بر زد و لمختی گریست
 شاعرش نقش بود و از ارشس سز و خش برنگ آسمان در دست است گمان دست چپ چو تیر داد
 دور شد از کوکب خسروان
 خسرو و دستور دگر هیچکس
 دید دی چون دل دشمن خراب
 دزد دل شده قافیان تنگ تر
 صیت صغیری که بهم میزنند
 گویم اگر شده بود آموزگار
 خطبه از بند زنا شومسری است
 شیر بها خواهد از و باد داد
 نیز چنین چند سپاری با
 جور ملک من بود عشم مخور
 من ده ویران دهمت صد همت
 کاه بر آورد و دفغان سر گرفت
 حاصل بیداد بجز گریه نیست
 دست بر بر زد و لمختی گریست



ششم بگرام بن بگرام بن بگرام

فصل صد و بیست و پنجم در احالات بهرام بن بهرام بن بهرام
 پس از بیست سال سلطنت یا چنانچه در جیب السیر و صاحب روضه الصفا هفده الی پانزده
 سال نوشته اند تخت و تاج بهرام پرش که او را بهرام شکت میگفتند و در زمان
 پدرش حکومت کرمان را داشت رسید قلی اختلاف الروایات مدت سلطنت او
 نژد سال بعضی هم سیصد و برخی دیگر چهار سال نیز نوشته اند در زمان ساسانیان
 و بعد از شاه خطاب میکردند و قتی که جلوس می نمود شاه میخواندند بهرام میگفت
 سلطنت از ما باریده است بطور استحقاق و قتی خواهد بود که رعایا در سایه معدلت
 من زبیت کنند و آسایش آنها را منم ا هم کنم شکریان او را دُعَا و ثنا میگفتند
 شعار این پادشاه آسمانی زنگ و منقش بود و از ارشش سرخ روی تخت نشسته
 بدست و شمیر خویش تکیه کرده تاجش بزر باد و لنگره طلا این پادشاه را
 سلطان شاه میخواندند بجهت این که حاکم بختان بود چند ان طماع و حسیص نبود
 و در امورات بطور اعتدال بود در رعیت پروری و معدلت هم خود را بصرف
 داشت بالفطره و بالطلبه مایل رفایت رعیت بود بجای و طبع اعوجاج نداشت
 و نام نیک خود را در صفحه تواریخ گذاشته و بیکوئی از او یاد میشود و الله اعلم

۲۳۲



هفتم نرسی بن بهرام

فصل صد و بیست و ششم در احوالات نرسی بن بهرام
 لذت سلطنت نرسی را هفت الی نه سال نوشته اند اعدل و اجمع نامیده شد
 و اورا انجیرگان لقب داده بودند ترکب لهو و لعب نبوده و در زمان حیات خود
 قنچ بر سپهر برادرش نهاد و عبادت خداوند مشغول گردید
 گویند نرسی مردمان هنرمند و عالم را با کارهای میکاشت و از بی دانشان و غیل
 امورات ملکی نمیکرد سلطنت شام را به ایسم بن جارش داد و مشغول
 بهیره را با برادرش فرستاد اوقات خود را مشغول امورات لکری و کشوری
 نموده و در عبادت پروردگار پیاپی و جا به بود اهل هنر و کمال را محترم
 میداشت و در ترویج علوم سی جلیل مبذول میفرمود
 گویند شعرا این پادشاه سرخ و منقش و از ارش نیز منقش و بر کنت آسمان
 و تاجش نیز استاده و تکیه بشیر خود نموده است از کلمات اوست که لذت
 عبادت و عداوت اطاعت روحانی و جاودانی است لذت دنیوی جسمانی
 و فانی است اگر لذت ترک لذت بدانی اگر لذت نفس لذت نخوانی این بزرگ
 هوای نیست هرگز نبرد آنکه دلش زنده شد بشوق ثبت است در جریده عالم دوام



هشتم بزمین نرسی
(۲)

فصل صد و بیست و هشتم در احوالات هسرمزین نری

هرمزمردی بود سخت و بد خلق و با سحر خلق رفته رفته بواسطه حوادث تغییر خلق نموده بار عایا سلوک و رأفت می نمود لقب او کوه بد بوده (صاحبیل) هرگز در بطن عدالت و آبادی مملکت و ابدینه و تعمیر بلدان سعی وافر داشته هنگام وفات اولاد وی نداشت بعد از وفاتش یکی از زوجهات او حامله بود فرزند وی آورد که همان شاپور ذوالاکتاف است گویند در خورستان بشت هرمز را بنا کرده مدت سلطنت او و شش سال و پنجاه الی هفت سال و پنجاه نوشته اند شعرا و پسرش و برنگت آسمان تاجش بنزایستاده و تاجیه بر شمشیر خود نموده بقیعه بعضی از مورخین هسرمز قبل از وفاتش کفیه تمجید میداشت که از زوجهاتش که حامله است پسر میسر آید این بود که وصیت کرد بعد از وضع حل این پسر زنده پادشاه است و باید اطاعت او را بکنید رجال دولت پس از هسرمز تاج را در بالای پسر مادرش آویختند و با او بر سومات سلطنتی قیام و افتد ام کردند تا بجهت رجال بزرگ و شجاع مملکت مدتی متوجه این طفل بود و حال آنکه اغلب سلاطین را از خانواده غیر سلطنت انتخاب میکردند پس سلطنت موهبتی آ



نہم شاپور دوالاکتاف

(۲)

فصل صد و بیست و هشتم در احوالات شاپور دوازدهم

سلاطین اطراف چون دانستند شاپور طفل است قصد دست اندازی در مملکت اوز
 نمودن من جمعی از قبیله عبد القیس بجزین بلاد فارس و سواحل اردشیر خوره
 تاختند مال و مواشی زیاد غارت کردند جمعی دیگر دست تعدی ببلاد عراق نمود
 و از کرده چون شاپور بحد رشد رسید آثار جلالت و رشادت از ناصیه او
 ظاهر گردید در سن پنج یا شش سالگی در پایتخت که مداین بود جبری پهلوی جبر بغداد
 ساخت و در سن هفت تاج بر سپه گذارد و در شانزده سالگی مشغول لشکر
 کشی گردید و در جنگ با لشکر سمره بود و با همسران نفر متوجه فارس گردید چه
 گفتند بر عده لشکر بعینه اید قبول نکرد و پیشکرام کرد که بچغنه از اعراب باقی نگذاشتند
 و چنان کردند غنایم زیاد بدست آورده روانه بصره گردید و به عجب آمده قبل
 تیم و کبر و ابل و عبد القیس را معذورم کرده روانه میامه شد تنویه کرد و اظهار کبر
 و غلبه گردید از قتل و غارت کوتاهی نکرد تا آنکه از کشتن بخت آمده حکم کرد
 شانه های رؤسای اعراب را بسین و ن آورد و با سوراخ نموده حلقه در آن
 کرد و بسیم وصل می نمودند و کوهنار را جزو سمره نگاه میداشتند از آنوقت او را

شاپور و الاکاف نماید و اوقاتیکه شاپور بحرین میرفت بنی تمیم منه ار کردند
 خواستند شیخ خود مالک نصر را که بجا در حنیه او نیخته بودند و سیصد سال از عمر او
 گذشته بود همراه ببرد قبول نکرد گفت باید شاپور را نصیحت کنم اعراب او را
 که از ده رفته شاپور و او را در دست سوآل کرد گیتی تفصیل را گفت که اگر
 استیلا می عرب بر عجم ثابت و معتد راست است و واقع خواهد شد آنوقت
 با تو کینه و عداوت زیاد تر کنند و بمکافات دهر که حتی الوقوع است گرفتاری
 جد همین جد شده کاینات مالک بالتفصیل علیه الصلوة
 گفت بشاپور عادات بکیست علت خویشی و این قتل چیست
 گفت درین قرب بحکم نجوم تاجوری آید ازین مرز و بوم
 هست بدتش چه هلاک عجم من ز عرب کینه او میکشم
 گفت که این ادا اگر بود نیست فایده قتل درین کار چیست
 که که ازین قتل نه کشته شود کینه او هم بتو بهر تو شود
 شاپور متنبه گردیده نسبت بان حضرت احترامات فایده مذول داشت
 و از قتل اعراب صرف نظر نمود و سودی گوید این شخص عمر نیم بوده و ده سال دیگر زندگانی کرد

شاپور از آنجا متوجه شام شد در آنجا بنا نهاد و بعضی از امانی روم را هم بقتل
 رسانید آنکه بخیال رفق روم منفسه دافا که از وضع شکری و کثوری
 سیاسی آنجا اطلاع داشت مختصاری حاصل کند تنظیفات داخله را داده بابا سید
 قیطنیه رفت اتفاقاً قصر در آن اوقات جشن و ضیافتی داشت با مردم و از مجلس
 شد چون قصر کفر نقاش فرستاده بود صورت شاپور را کشیده برای قصر آورده بود
 و در طرف و جامه با نقش کرده بودند کفن از ملازمان شاپور را در مجلس شجاعت
 بقصر خبر داد و شاپور را دستگیر کرده و در چشم کاو کردند قیصر در این حال
 غم تغیر عراق و فارس نمود سپاهیان کبر جارسیدند قتل و غارت کردند
 تا بظاهر جند شاپور رسیدند امانی در قلعه متحصن شدند و در بین فتح قلعه کی
 از اعیان رسید قیصر با لشکریان مشغول عیش و ضیافت بودند چندان
 شرب نمودند که بکلی همه چیز را فراموش کردند چون شاپور به تحفظین را مخمور دید
 بعضی از اسپه ای ایرانی که همراه او بودند حکم کردند بکشد از یکدیگر
 برداشتند گفت روغن گاوی حاضر کرده گرم نمودند و در پوست ریختند
 نرم شده شاپور بسیر و ن آمده خود را بباروی شمر رسانید با تحفظین شمر

داده او را با لاکشید با لشکریان بر روی مباحه ببرد و غلام را متصرف نمود
 فیصله گرفتند و شاه پور آوردند شاه پور از قیصر جا کرده او را کشت قرار داد
 خسار تها را تخلفی کند آنگاه فیصله حکم کرد که هر جانبی را عماراتی را خراب کرده بودند
 اصلاح کردند و بجای نخلها که در عراق بریده بودند درخت زیتون آوردند و غرس
 نمودند و آنوقت درخت زیتون در ایران نبود شاه در وان شهر شوشتر را با این
 قطع و سرب ساخت بعد شاه پور او را مرض کرده بر او مرفت بقیعه بعضی
 دیگر پاشنه های پای قیصر را بریده و پستی او را سوراخ کرده و مهار نمود
 بر حنجره سوار کرده روانه روم نمود و ولایت نصیبین را در عوض خسارت
 بشاه پور داد و شاه پور دوازده هزار نفر از استخر و اصفهان کوچانید
 در آنجا سکند و ادشسه مداین ایران و شش شاه پور و شش برنج شاه پور
 در عراق از بنای ایادست شعارش کلی بنفش از ارشس سرخ متغش بنفش
 بزرگین روی تخت نشسته تاجش برنگ آسمان حوالی آن ملون بطلا باد و گلر بزرگ
 آتشکده سروش را ساخت اعراب بنی ثعلب را بحیرین بنی قیس بنی تمیم را بعمان
 و کرمان بنی حنظل را با هوازد و بصره فرستاد و سایرین را بفتاه دیگر



دوم اردشیر بن هرمز

فصل صد و بیست و نهم در احوالات اردشیر بن پور

اردشیر پسر اردشیر بن بود چون قابلیت و استعدادی نداشت بعد از هسپس
 او را بسلطنت انتخاب نکردند تا جی را از بالای پسر شاه پور آویختند بعد از
 شاه پور چون اردشیر مردستی بود او را بسلطنت انتخاب کردند پس از جلوس
 بکینه اینکه او را چهار مرتبه ای سلطنت انتخاب کردند شاه پور را اختیار
 نمودن قتل اعیان و پسران سپاه و بزرگان پرداختن مالی مملکت باین واسطه
 او را از سلطنت خلع کردند باین تفصیل زیاده از چهار سال سلطنت نمود

بعقید بعضی از مورخین شاه پور بن شاه پور چون طفل بود اردشیر متصدی امور
 مملکت گردید پس از چهار سال که شاه پور کار دان شد اردشیر مملکت را با و
 تفویض کرده خود بعبادت پروردگار مشغول گردید شعار او اسمانی رنگ
 و نقش بود از ارش هم سرخ و نقش در دست راست نیزه و در دست چپ
 شمیری دارد که با و حکمیه کرده است تا بش بزرنگ بعضی گویند پسر ارشد
 شاه پور بوده برخی او را هسپس ام چهارم دانند چون کثرت اختلاف و آیت
 در احوالات سلاطین بسیار است همیشه اقوال اشهر موثق را ذکر میکنیم



یازدهم شاپور بن شاپور

فصل صد و سی ام در احوالات شاپور بن شاپور

شاپور بن تمام اُمرا و حکام اُمراء بعد از وفات بارعت فرمود رعایا عهد و محبت او را در دل گرفتند پس از چنان سلطنت اختلاف در میان اُمرا افتاد و طنا به یکدیگر خیمه را بریده و شاد در دوان بپوشش فرود آمده در گذشت بروایتی باد شدیدی آمده طنا بهار را پاره کرده خواب بود سبب هلاکت او گردید خلاصه ژولین قیصر روم بتلافی شاپور و اُلکاناف در زمان شاپور بن شاپور لشکر بلاد عجم کشیده که کینه دیرینه را گسیه شاپور فرستاد و داد لشکر عراق عجم را پادشاه حیره تجنیز نموده بخوزستان آورد و خودش هم از ری با سپاه عظیم بشوئتر آمد در آنجا شکر بیان را سان دیده راند و در حوالی موصل با دشمن برابر شد خصم را شکست داده ژولین در آن مصاف کشته شد در این اثنا ربعیه از اولاد بکر بخیال گرفتاری شاپور افتاد و در سواد عراق او را دفع نمود مدت سلطنت شاپور را پنج سال و چهار ماه و برنجی بیت و یکال با اختلاف نوشته اند شاعرش سرخ و منشش و از ارشش برنگت آسمان و در زیر شاعر خود شاعر دیگر داشته زرتاجش بنو سرخ باد و لنگر طلا و عصای آهنی بدست گرفته سرش مثل سر مرغ است



دوازدهم برام بن شاپور

فصل صد و سی و یکم در احالات بهرام بن شاهپور

بهرام ثقب کبریا نشاء بود بجهت اینکه او را پدرش پادشاه این ولایت کرده بود و بعضی از مورخین بحسب امر او در نیکوکار نوشته اند برخی او را سخت دل و با نخوت و قسطنطنیه و خود را می و خود پسند ابد آگوش بحرف کسی نمیداد و بعضی عارضین نمیرسید و عراضی مطلقین را هم نمیخواند و بقتل رعایا و قتل نمیکند اردچا پنجه بکند از او مبالغی از عسایض مردم سربسته مانده بود همچنان مطالب حکام ایالات و ولایات بی جواب یافتند تا آنکه امانی ملک با دشواری درین دعوا تیری بگویی او خورده هلاک شد باقی صوره روم در صلح بود بروایتی که مانده را او بنا کرده بود مدت سلطنت او را یازده و دوازده و چهارده سال باختلاف نوشته اند شعارش بر بنگ آسمان و نقش بود تا جوش سبز با سه لنگره طلا در دست راستش میندود در دست چپ شمشیری گرفته که بان تکیه کرده است آنچه از کتب تواریخ استنباط میشود به چیز است که هباب انندام دولت ملت میشود بی مبالغاتی در امورات غرور و نخوت عیش و عشرت مدام



سيزدهم يزدگرد (يزدجرد) ائيم

فصل صد و سی و دوم در احوالات یزدجبه و ائیم

یزدجبه و ائیم را بعضی پسر شاپور بن شاپور و برخی پسر بهرام بن شاپور
 دانند او مردی سخت دل و بیروت و صاحب معایب زیاد بود و مقام هم
 خود را در ظلم و تعدی و اذیت و فساد که فطری او بوده صرف کرده
 از جزئیات تقصیر نمیکشت و شفاعت و توسط احدی را قبول نمیکرد و
 صفات ستیخته بکلی عاری نبود ولی عالم دبا هوش و ذکاوت نبود چون
 حمایت صیویان را میکرد و منها ائیم خواندند مورخین را و دبا او را
 از سلاطین بزرگ دانند ظلم و جور بر رعیت را از حد گذرانند تا اتفاقاً
 روزی اسب قوی، سیکی دیدند هیچکس نتوانست او را بگیرد یا زین کند
 یزدجبه و خود پیش رفته او را گرفت و زین نمود در آن بین اسب کدی
 بر سینه او زده هلاکش کرد و آن اسب را دیگر کسی ندید و عمید و بعضی برین
 بود که آن اسب کدی بوده مدت ملک او را میت و دو سال و پنج ماه و
 شانزده روز نوشته است سعودی میت و یکسال و پنجا بعضی هم میت و دو سال
 و پنج ماه و شانزده روز گفته اند شعارش سُرُخ و از ارشش بک آسمان چنان سُرُخ



چهاردهم بحسام کور پسر یزدجرد نهم

فضل صدوسی و ستوم در احوالات بهرام گور پسر یزدجسته دیشتم
 اولاد یزدجسته دچون نماید و میزد و قتی که بهرام بدینا آمد یزدجسته د نعمان بن ایزد
 ایتس که از جانب او حکومت و سلطنت عرب را داشت احضار کرده بهرام را
 باد برای تربیت سپرده بحیره که در حوالی کوفه است و از همه آن نقاط خوش آب و
 هوا تر است برده در آنجا پرورش داد که میرد نعمان او را همراه برده قصر
 معروف به گنبد و سه دیر را ساخت و خورد نگاه نامید اعراب او را
 معرب کرده خوزنق خوانند مشهور است این قصر صبح از رزق و ظهر سفید و
 عصر زرد و شب برنگ ماهتاب بود نعمان بهمار احسان زیاد نمود و بهمار عرض
 کرد اگر میدانستم این نفع احسان در حق من میشود ضرری میباشتم که با آن کتاب
 کردش کن این بهمار از ایزل روم یا یونان بود نعمان گفت خزانه من خالی شد این
 قصر را لابد برای دیگری میسازی حکم کرد او را از قصر برانداختند و هلاک شد
 بعضی گویند بهرام در زمان مندر بن نعمان بدینا آمد علی ای حال پس و ای
 عجم و ترک و عرب برای نعمان آوردند در حسن چپا لگی هم انواع مسکین را
 برای وی حاضر کردند باندازه باهوش و ذکاوت بود که هر مطلبی را که

یک دفعه باو میگفتند فوراً یاد گرفته تفسیر میکرد در سن دوازده سالگی یکی از
 فضلاء عصر گفته بشد منذر اسب اشقری را که برهنه اسبها در دو سبقت
 میکرد تقدیم بهم برام کرد روزی در شکار سوار آن اسب بود و بیری گوز
 خری را صید کرده بر پشت او سوار بود بهرام شیر را اوزد که از شیر و
 گوز خرگندشته قدری هم برین شتر و رفت از آن روز او را بهرام گوز گفتند
 یا از شدت میلی که بشکار گوز داشت لقب بهرام گوز گردید اوقاتیکه نزد
 درگذشت بهرام در حیره بود بزرگان گفتند چون نزد جسته و مرد ظالم دستدی
 بود و بر عتصمات زیاد دما گولاد او را بسلطنت انتخاب نمیکشیم مخصوص که
 بهرام در میان اعراب پرورش یافته آداب و رسوم و اخلاق آنها تربیت
 شده است آنگاه کسری نامی را که نسب بار شیر میرسانید انتخاب کردند
 این خبر بهرام رسید بهرام نغان و منذر پسرش را بار و سوار حاضر کرده
 گفت اگر چه پدرم معجم بدرفتاری کرده اما با شما احسان و نیکی نموده و گذاشت
 ملک و تاج و تخت و مروثی از دست من برد و من در گرفت از این سلسله مضطرب
 نباشید من بتدبیر اصلاح میکنم آنگاه پسر خود را با ده هزار نفر سوار

فرستاده اطراف پای تخت ایران را معشوش کرد و خودش هم در رسید
 بزرگان سفیری نزد فرستاده علت اغتشاش را سؤال کرد و گفت
 برید خدمت بهرام سفیر نزد بهرام آمده سطوت و رعب بهرام او را فرا
 گرفت نتوانست ادای مطالب خود را بکند بهرام با او محسّر بانی کرد
 و وعده های نیکو داد و سفیر مطلب را دانسته و پیغام های بهرام را رسانید
 منذر با سوارهای بسته اعراب پای تخت ایران رسیدند مردم جمع شد
 بهرام بالای کرسی زرین مکتل رفته نظرها نمود مردم گفتند چون پدرت
 بنا نهادی کرده راضی بسلطنت تو نمیشویم بهرام با کلمات لین و اقوال
 ملایم دل آنها را نرم کرد قول و وعده های ملایم و عدل و رافت داد که
 تمام مفاسد اعمال او را تلافی و اصلاح کند و مدت یکسال انتخاب شود
 اگر بعد از انصاف رفتار کرد و استرضای خاطر رعایا را فراموش نهد
 بپادشاه و آقا خود را از سلطنت خلع کند و استعفا دهد بعلاوه تاج سلطنت و غیره
 در میان دو شیر درنده گذارند هر کس برداشت سلطنت را بیاقت دارد
 اعیان قبول کردند تاج و زینت سلطنت را در میان دو شیر گذارند

مؤبد مؤبدان هم حاضر شد بهرام بجسری گفت قدم پیش نه کسری گفت من
 بالا پستخاق سلطنت را مستقر نم و دست تصرف قوی است و تو ادا
 داری اقدام در اثبات داعیه خود کن بهرام حمله بشیر آورد و بشیر
 حمله بر بهرام بهرام بر پشت بشیر بسته پاهای خود را بر رانهای بشیر گذاشت
 با گرز کله او را خورد کرد بشیر دیگر بر بهرام حمله نمود و دو گوشش بشیر فرو
 بیک دست گرفته کله بشیر دیگر را بیک دست دیگر چندان بر هم زد که
 مغز هر دو بسیر خون آمده همه دورا با گرز هلاک کرد تاج و زینت را
 برداشت اول کسیکه تبریک گفت کسری بود بعد بزرگان زمین بعد
 بوسید و تعظیم و تکریم نمودند بهرام با شخصی که با کسری همراهی کرد
 بودند سلوک کرد و عفو عمومی داد در این حال بهرام بیت ساله نوده
 مردم را از پیش و عشرت نمود و چندان بهو و لعب مشغول بودند که ناگهان
 اطراف بطمع گرفتن ملک او افتادند من جمله خاقان ترک و بعضی او را
 خاقان چین نوشته اند با دوست و پناه هزار نفر متوجه ایران گردید
 خبر بهرام رسید بوزار گفت من قصد آتشکده دارم برادرم نرسی را

نایب الحکومه یکسوم و میردم آنگاه با هفت نفر از شاهزادگان و سیصد نفر از
 لشکر روانه شدند و میردم گفتند بهرام پسر ارگرد در خراج دادن بخاقان حاضر نمی
 شدند خاقان با آنها امتیاز و بهرام صید کنان با ذریایان رفته از آنجا از
 طرف مرو و خراسان با همسرار و برادران و بیایانی شیخون بر لشکر خاقان رفته
 نام را منتشر قیام نمود خاقان را کشت تاج و تخت و قیمتی از ممالک او را منتصرف
 گردید همان اوقات با و را در پهنه راقل و غارت کرده آنگاه به سمرق آمده
 حکومت خراسان را بر سر برادرش داد و شهبان را مقرر سلطنت قرار داد و در آن
 بین کینه از بزرگان دیلمی بر وی تاخته قتل و غارت نمود بهرام او را دستگیر
 کرد و قتل رسانید مخفانه روانه هند و پستان شد هفت فیل دیوانه را که از کل بیرون
 می آمده مردم را اهلک میکرد با و گفته بهرام بکان آن فیل رفته قتل او را
 با تیر شکافت از خرطوم او گرفت با چند ضربت پلاکش نمود قصه را بپادشاه
 پادشاه او را طلبید سؤال کرد از اهل کدام مملکتی گفت از ایرانم از عظم پادشاه پنا
 بدستان بندوستان آوردم سلطان او را بنواخت آنگاه شاه دشمنی داشت
 که اعلان جنگ کرده بود خیال صلح داشت بهرام گذاشت با او جنگ کرد و مقتول نمود

پادشاه چند ولایت را با دخترش با و داد و بایران مراجعت کرد پس از آن نرسی برادرش
 بالشکر زیاده بگنجک امپراطور روم فرستاد و بنا را بصلح گذازد بعد از آن بهرام
 به یمن و سودان رفت قتل و غارت زیاده نمود با اسرای بسیار بایران مراجعت کرد
 با بجله بهرام روزی بشکار گوز رفته بود اورا تعاقب کرده در باتلاقی با آب فروفت
 و ناپدید شد بهرام که گوز می گرفت بی همه عمر دیدی که چگونه گوز بهرام گرفت
 مادرش آنکان را کاشش نمود که مرده او را بدست آورده در دهنه سلاطین گذارد
 چیزی از او معلوم نشد بهرام باندازه مردم را بهیش و عشرت و ساز و آواز خیزب
 و تحریر میگرد که اندازه نداشت روزی پرسید که رعایای من از عیش و عشرت
 قصوری دارند بعد خبر رسایند که مردمان متوسط عیش میاز و آواز میکنند فوراً
 بسطغان هندوستان نوشت و دوازده هزار نفره مطرب روانه ایران کرد و اول کسی که
 شعر بفارسی بروش نازی گفت او بود منم آن پیل دمان منم آن شیرید شعرا بهرام
 بگنجک آسمان و از ارشش خبر و نقش جایش نیز آسمانی رنگ روی تخت نشسته و گوزی بدست
 دارد مدت سلطنت او را هجده سال و ده ماه و بیست و نه روز است ای میت سال
 نوشته اند زنا ترو آثار بهرام هفت گنبد است که در واقع قصه و زمان است و مورخین بزرگ هم متفقند



پانزدهم یزدگرد بن بهرام گور (یزدجرد)

فصل صد و سی و چهارم در احوالات یزدجبر دین بهبه نام گور
 بعد از جلوس یزدجبر و قیصر روم خواست در عهد او خود را از خراج دادگاه
 معاف کند یزدجبر دقتون بر روم فرستاد قیصر صلاح در جنگ ندید به این
 خراج راضی شد یزدجبر دس از سیجده سال و چهار ماه یا نوزده سال در گذشت
 مرد عادل و راستگو و درست قول بود شورش سبزو از ارشش بفرست
 سپاه بوده تاجش بر کت آسمان چون سپاه بیاریل داشت او را
 سپاه دوست لقب دادند او قاتلیکه یزدجبر در کران سان مشغول تنبیه یاغیان
 بود در مراجعت مصمم شد که تمام خاک ارمنستان را استیلا نماید تیودور
 که از خیال او مستحضر و مطلع گردید تا قلیوس سپه دار روم را با قتون به
 اسبیار روانه کرد و قتیکه بان خریزه رسید یزدجبر که از شط بنده او گذشته
 بخاک روم می آمد و لشکر که بهم ملاتی گردند سپه دار روم که بجو افروی و
 بزرگ منشی پادشاه ایران صبر بود از اسب پیاده شده تنها بخدمت
 او رفت و تکلیف صلح نمود یزدجبر که از اعتمادی که سردار روم با او نشان
 داد بخاک ایران که وارد شد ندانست صلح و دوستی بسته شد



شاهزاده همایون یزدجبر

فصل صد و سی و پنج در احوالات هرگزین یزدجبه

یزدجرد و دوسر داشت کی هسره فرود گیر می فیسروز هرگز که پسر کو چکر بود و چون شیر
دوست میداشت او را دلچسب کرد و ملک سیستان را به فیسروز واکندار کرد
بزرگتر میگفت اگر چه فیسروز سال از هرگز بزرگتر است اما شایستگی هرگز بیشتر است پس از
یزدجبه هرگز تحت جلوس پس کرد و فیسروز از سیستان به بدخشان نزد خوشنواز
(بخشواد) پادشاه بیاطله رفت (بیاطله صغداست که میان بخارا و
سمرقند است بعضی اسم طایفه را دانند برخی بلادی که در ماوراءالنهر واقع است
مثل بخارا و سمرقند و اکثرا مابین این بلاد را گویند) که پدرم در حق من ظلم
کرده است و سلطنت که قانونا حق من بوده بر او گزیده ام و او است بخشواد
سی هزار نفر لشکر همراه او نموده بر می آمد با برادر جنگ سختی کرده هسره را
کشت و تاج و تخت را متصرف گردید هرگز مدت یک سال سلطنت نمود
این است که برخلاف قوانین و آداب و رسوم و روش عمومی و لوکان
خیلی خیلی ساده هم باشد رفتار کنند و چاره ملک میشوند چنانکه حکار و
بزرگان که برخلاف افکار و روش عامه حرف زدند و چاره رحمت و هلاکت گردید



مقدم فیروز بن یزدجست

فصل صد و بیست و هشتم در احوالات فیروز (فیروز) بن یزید و حبه و
 هفت سال پس از جلوس فیروز مدت هفت سال چنان قحطی و مجامعت شد که ابد
 باران نبارید و قنات خشک شد حیوانات هلاک و اشجار سوخته فیروز حکم
 کرد مالیات نگیرند و غنایای هر ولایت از رعایا بکجه اری کنند اگر یک نفر
 از گرپسنگی میرد از دانه یا مجازات و تنبیه سخت کند پس از هفت سال یک نفر
 مرده بود شود که زانند که برض گرپسنگی مرده است کار قحطی چنان سخت شد که
 خزانه را بذل بستر نمود آنوقت باموید مویدان شور کرده زوی نیاز بدرگاه
 بی نیاز نهاده از صبحه و ناله هنگام عظمی درجه جابر پانمودند باران رحمت بارید
 گرفت نفعت و بار زیاد گدازد خلاصه فیروز با پستمداد پادشاه بیطله
 بمقام سلطنت رسید بعد با او جنگ کرد و بقتل اینکه غرض همسرای پادشاه
 با فیروز بردن حد و مملکت بود و جنگ میان او و فیروز در گرفت سرنگی
 پادشاه گفت دست و پای مرا تا بدبسیه در کار فیروز کنم شاه چنان کرد
 سرینک پیش فیروز آمد گفت من پادشاه نصیحت کردم که با فیروز قدرت
 جنگ نداری مرا چنین کرد و حال بگانی شمارا از راهی برم که غالب شود فیروز بپشت

کرد و چاربی آبی و آذوقه می شده اغلب لشکریان بهلاکت وارد خاک میاطله شدند چار
 بنار ابصالحه که از دفسیر وزیر اجبت کرده مجدداً عذر شکسته تجنیز لشکر نموده بیاطله
 ناخت خسرو از پادشاه میاطله خدقی خبر کرده بود لشکریان در پورش در آن خندق ریخته
 فیروز گرفتار گشته شد زن و بچه اش اسیر شدند اردوی او غارت گردید و تمام ممالک فراتر
 متصرف شدند این خبر در حجاز سوخرا نایب السلطنه فیروز رسید تجنیز لشکر کرده از سجون
 گذشت پادشاه میاطله چون دید قدرت مقاومت ندارد و از در صلح آمده و فرار شد
 آنچه از زن و دفسیر زند و غارت و اسیر کرده است رد کند بشه طمی که از خون فیروز
 در گذرد و خیلی اظهار تأسف و مذمت کرد و شرایط صلح بعل آمد سوخرا امر اجبت نمود
 در این واقعه لقب اسپهبد بزرگان با و دادند که لقب سلاطین بود و از او اظهار شکر
 نمودند مدت سلطنت فیروز را بیست و هفت سال نوشته اند شاعرش سرخ از ارش
 زربفت آسمانی تاجش هم برنگ آسمان بود دفسیر وزیر در داخله هند وری و کرمان
 و آذربایجان و سایر بلاد شمر با ساخت که اسامی آنها لفظ دفسیر وزیر را دارد
 دیوار فاصله میان ایران و توران را که سپهر حد بود فیروز کشید و حکم
 بقتل یهودیهایی اصفهان و آتش پرستی اطفال آنها کرد



ہیچدم پاشا بن فیروز

فصل صد و سی و هشتم در احوالات پلاش بن فسیروز

پس از فیروز پلاش جلوس کرد و با برادرش قباد در سرتاج و تحت نزاع نمود
 پلاش غالب آمد آنگاه سوحه را بنواخت و محترم داشت بقیه و بعضی یک
 سپرد دیگر هم فسیروز داشت که جاماسب باشد که در خیالات پلاش ملک و
 همراه بود با قباد مغایرت و ضدیت کرد و بحسنه اسان رفت و در آنجا بخاک
 ترک یا چین تپتی شد خاقان لشکر عظیمی با او بری فرستاد و وقتی که بشهر ری
 رسید خبر مرگ پلاش را با و دادند در این وقت سوحه را از اکابر و بزرگان ری
 قباد بیعت گرفته بود پیغام داد لازم بشکوفت بی منازع وارد شوید قباد ورود
 و جلوس نمود پلاش مرد خوش سیرت و رعیت نواز و در آبادی ساعی بود
 شهر سادات که مخفف پلاش آباد است در نزدیکی مداین از بنامی اوست
 مدت سلطنتش چهل سال البته او سبزه و از ارشش سرخ بویخ بسیار بی سفید
 بوده و تاجش برنگ آسمان ایستاده و نیزه بدست گرفته و لاشعزده حالتی که
 دهمده است بیان که مانند ان و تویسرکان از بنامی اوست رومیها
 گویند هفت فوت پلاش این بود که نتوانست ایران را از قید سارت خارج کند



نوزدهم قباد بن سیروز

فصل صد و سی و هشتم در احوالات قباد بن فیروز

او قاتی که قباد برای انتزاع مملکت از برادر با ستم داد از خاقان میرفت در نیاباد
و تقریبی از سپه داران را بر وجهت خستیا ر کرده و خربانو شیروان حامله شد صبحی
پدر از حال شوهرش سوآل کرد و دختر گفت نشناختم هیچقدر زیر جامه شش زربفت بود پدر
دانست شاهزاده است قباد چهار سال در نزد خاقان بود با شکر عظیمی مراجعت کرد
در نیاباد که رسید زوجه خود را طلبید با فرزندش نزد قباد آمدند از دیدن منم زنجیلی
شاد شد اسم او را انوشیروان گذارد و همین جا بفرقت پایش را شنید بقال قدم
فرزند را نیک گرفت بپای تخت دارد شد چون مردم را صرف مطیع سو خرا دید و چند
اعتنا با و ندارند او را در زندان خفه کرد چنانچه اغلب بجال اول مملکت بواسطه غرور
و چارهاکت شدند در این زمان بود که مزدک نیشابوری یا صطری طلوع کرده و قوانینی آورد
اغلب موافق قوانین زردشت بود من جمله دلی با محارم را اقله حلال میدانست و مردم را
حکم کرد و مواسات در زوجهات کنند برج و مرج طلبان و دور او جمع شده کار بالا گرفت
حتی قباد را مطیع خود نمود باندازه که میخواست با در انوشیروان دست درازی کند
شاهزاده دست برده کفش او را کند پایش را بوسید از گند پایی او متفرکد و از آن زمان

کینه او را در دل گرفته تا او را هلاک کرد و نزدیک مرگم را از خوردن گوشت منع
 کرده میگفت نباتات و شیر و روغن و تخم مرغ و غیره بخورند خلاصه در زمان
 سلطنت قباد پسر پدر خود را نمی شناخت تا مرگم اجماع کرده قباد را از سلطنت
 خلع کردند و جاماسب برادر او را بر سلطنت انتخاب نمودند لقب او نگارین
 بود قباد خواهر ما هروی داشت که او هم مرگمی بود قباد را از زندان
 خلاص کرده نزد پادشاه هبیا طله رفته استمداد نموده بایران با لشکر عظیمی آمد
 جاماسب را کشته مجده و پادشاه شد با سلطان روم جنگ کرده چند
 شهر فتح کرد بعد حلوان را بنا نموده در گذشت مدت سلطنت قباد
 باش سال سلطنت جاماسب چهل و سه سال بود جاماسب را جزو سلاطین
 نگرفته اند بپس قباد برنگ آسمان و موش بفیدی و سیاهی از ارش
 سرخ تا جش سبز روی تخت نشسته بعد از قباد اوقاتیکه انوشیروان با خانها
 در خراسان و طبرستان مشغول جنگ بود لشکر عظیمی با علمای سبز با استمداد
 زیاد از اطراف لشکر انوشیروان حمله بلشکر خاقان برد و مقتدر کردند انوشیروان
 سوال کرد گفتند پسران سوخرا میباشیم آنها را بخواخت حکومت از ابلتان و طبرستان آنها



بیستم انوشیروان عادل

فصل صد و سی و نهم در احوالات نوشیروان عادل
 نوشیروان بن قباد بن فیروز این عدالتش مسلم و محل اعتبار نیست چنانچه سلطان
 سابق اغلب کلمه عادل را جسته و القاب خود میکرد و ند چنانکه اغلب از شیخ
 و مؤرخین او را پادشاه ظالم و جابری گفته اند من جمله صد هزار نفیس را
 یک روز (از تبعه مزدک که اغلب جاهل و نادان و بیگانه بودند بقتل رسانیده
 بوده) نوشیروان اول مزدک را با هشتاد هزار نفرالی صد هزار نفر از
 اتباعش در میان ناورد و نهروان از خاک عرب بکشت و مردم را را ستمایان
 زد و دشت دعوت کرد و مذہب رپسی همان دین زد و دشت شد روزی با رعایا
 داده مزدکیان حاضر شدند مزدک گفت ای ولد الزنا هر سنو زبوی جو را ب
 پای تو در دماغ من باقی است امروز روزی زمین را از لوث وجود تو پاک کنم مزدک
 گفت همه عالم را چگونه کنی در صورتیکه مطیع من هستند نوشیروان حکم کرد
 او را بدار کشیدند و تمام مزدکیان را بقتل رسانید آنگاه بطرف جبل و باب
 الالباب رفقه آنصفحات را منظم ساخت در حد و باب الالباب سدی بنا کرد
 که هر سنو زبوی است و این سد را اول روزی سنگهای دریابانگ و آهن و فلز

و سرب بانهاده تدریجاً هر چه سنگین شد فرو رفته تا بر زمین محکم گردید در معنی این
 دیوار سدی بود مانع از برای آمدن صفای دشمن و درگاه گذاردند بقیده
 نگارنده این سده در میان دریای خنزر و بحر اسود ساخته شده و قدری از
 آن در بحره خزر بوده و از نواحی کوهستان البتّه زوگرنی و انجا زعبور می نمود
 تقریباً این دیوار صد فرسخ طول و بعضی هم چهل فرسخ نوشته اند و عمده از بنای آن
 دیوار جلوسگیری هجوم و قتل و غارت ترکان دشت قچاق و طوایف و خشی خزر
 بوده و باب الالباب فارسی اش در بند است پس از ساختن این سده بعضی اوقات
 مراجعت کرده و منظره را با دیدن هر طرف بدر بار آمده و منظره فرستاده و قیصر روم
 بود که بدر بار آمده ایوان و حیاط و صحن انوشیروان را نیک پندیده و در گوشه
 اعوجاجی دید پرسید گفتند در گوشه عمارت پرده زنی بود که راضی بفرودش نشد
 انوشیروان فرمود پسره زن را مجبور نکنند بوفیر گفت این اعوجاج بعد از بهتر
 از آن استوار بظلم است انوشیروان با طرف مملکت که عبور میکرد در هر
 مکان مناسبی قلعه یا دژ برجا و دیوار و پل و جسر را زیاد می ساخت آنگاه بشام
 رفته در آنجا اغلب از شهرها را استیلا نمود و بتخییر تصرفات قیصر پرداخت چون

قیصر تاب مقاومت نیاورد و سواره با دایا نزد انوشیروان فرستاد و با او
 از صلح و دادن خراج در آمد انوشیروان درخواست او را قبول کرد
 انوشیروان شهری در نزدیکی مداین بنا نمود که از اهنیه عالیه محسوب بود
 و یواری های آن شصت هزار گز باقی است ولی خود شهر خراب شده است
 خاقان ترک دختر خود و دختر برادر خود را با انوشیروان بزدی داد ملوک
 هند و سند و سایر ملوک از خوف و سطوت او از در صلح درآمد و تحف و
 هدایا فرستادند خاقان چین نامه عجز نوشته و هدیه که فرستاد و بود اسب و
 سواری بود از زر مرصع بلکلی منضود که چشما می فار سپس و فرس از یاقوت
 بود و سایر اعضا می هر دو مرصع و مکل بجو اهر و پارچه های حریر و زربفت
 که صورت انوشیروان در آن نقش شده بود و کینرکی حامل صورت انوشیروان
 بود که در زیر دو گیسوی خود پنهان و در زیر تار مو مثل آفتاب رخشان و در رخشان
 و عالمی را منور کرده بود و سایر تحف و هدایای نفیسه که لایق پهلایین بود برسم
 ارمنان و هدیه فرستاد پادشاه هند هم نامه نوشته تحف و هدایا تقدیم داشت
 هدایای ادیه سرار من عود بود که در کشش مثل موم نرم میشد و دیگر جامی از یاقوت

احم که یک شیر دهنسته آن بود پُر از دُر دیگر ده من کافور که دانه های آن بزرگی
 پسته بود دیگر کسنری که رب النوع حسن بود و فرشی که از پوست مار بود از خیر
 نرم تر همچنین پادشاه بت صد دست زره کار بت و هزار من مشک و صد ثوب
 جامه از پنبه و صد حقه با جعبه کارا که باب صنایع ممتاز همچنین کتاب کلید دُر
 و شطرنج را از هند برای انوشیروان آوردند انوشیروان در حد و بلخ
 از آب مویه گذشت پادشاه (خسرواز) بیاطله را بنحو نخواستی و فیروز
 بدش گشت و ملکت او را ضمیمه مملکت خویش کرد انوشیروان مایات را
 سه قط می گرفت و بر عیایای عیسوی و مایات خراب تخفیف میداد اعراب او را
 کسرای حسیر نامید پیروی هوای نفس خود را نکرد و بعد و فاعل می نمود و در
 انورات باد انایان مشورت میکرد طبقات مردم را علی قدر مراتبم گرمی
 میداشت در کارهای حکام و عمال و قصات تقیث میکرد و از جزای بدکاران غلت
 نمی نمود و زندانیان را بعد از جزا مجوس میداشت و در فواید عامه و ترویج علوم
 و معارف سعی بود در کار نرغ و انعار نظمه کافی داشت مهمات حربیه را
 باقوای عسکریه همیشه حاضر داشت بنگان و صد حرم را تفقد معینه نمود در حد

مقتضی و جاویدین زیاده داشت بباد کار و فساد بعمل ابقا نمیکرد و بهر صلاح العملی
 جزای خیر و نعمت میداد و لوکان هر که باشد همیشه با علما و مورخین که آنها را
 معترین میدانست مانوس بود میگفت اصلاح حال رعایا باعث از دیادمان
 و مالیات باعث ثروت دولت و از دیادشکر گماشت حفظ و حراست و تنوع
 ملک است میگفت مملکت سلطان عادل عاقل لازم دارد و نه وزیر عاقل عادل
 و لا دار شد انوشیروان که نوشن زاد بود چون راه زندگه میرفت او را
 رفته در جندشاپور فرستاد جس کردند و خود بولایاتیکه قیصر روم در آسیا
 داشت لشکر کشید از وقایع مهمه زمان انوشیروان اینکه حضرت
 ختمی مرتبت محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله متولد شد و آن نه معروف
 بعام اخیل گردید و آنحضرت بماباهت فرموده که ولدت فی زمن سلطان
 العادل و تولد حضرت در سال چهل و دوم سلطنت انوشیروان بود در آخر
 سلطنت کسری شغال زیاده ای از ترکستان بعراق آمد مردم از صدای سخن او
 برسیدند و بدموبدان بغال بد گرفت این بود که ترکستان در اقصی ممالک
 دست اندازی کردند انوشیروان دانست از ظلم حکام است مقتضی فرستاد

پس از تحقیق نمودن فتنه از حکام را گردن زد آنوشیروان اول کسی است که
 از طبقه ساسانی لقب کسری گرفت و کسری بمعنی مالک و مملکت و باقی این طبقه
 بعد با شیع کسری گفتند مصنفین که اکاسر گفتند مقصودشان کتیبه طبقه ساسانی است
 در خصوص ایوان کسری اختلاف است بعضی گویند ایوان کسری اسم شهری است
 که شاپور ذوالاکتاف در مدین ساخت و مقبره خود را در آن معروف بایوان
 کسری گردید و پدید برین شهر بنیامین این شهر پرداخت و قول صحیح که این
 بنا را آنوشیروان ساخته باشد در دست نیست و هر جا ایوان کسری میسویند
 طاق طیفون را میخوانند که طول آن چهل و هشت ذراع است قطر دیوار هفت ذراع
 و یکچهارک عرض دهنه طاق سی و چهار ذراع و نیم ارتفاع طاق سی و دو ذراع
 طول درگاه دهنه ذراع عرض چهار ذراع خلاصه اسباب ترقی ملک و ملت و
 سعادت مملکت بوزیر جمعه که معرب بزرگ مهر است که او را بوزیر جمعه نیز
 گویند و سمت وزارت داشت گردید شبی آنوشیروان خواب دید که
 گرازی جام شراب او را گرفته نوشیده و تحت جای او نشست بیدار شد
 مؤبدان را خواست من جمله بوزیر جمعه بود که در مکر بود او هم حاضر شد عرض

مگر خلوت کشید خلوت کرده گفت در حرم پسر امرویی بپاس زنانه باید باشد
 زنهار اسان دید و کیف زن بند بالا میل زید دست او را گرفته تعجب کرد
 دیدند مرد است او را با کینزک پلاک کردند و در جهر بیشتر از سابق تقرب یافت
 و کسری امر کرده بود در جال مملکت هر روز پیش او آمده از نصایح او بهره مند
 شوند با جمعه بود در جهر را خضر پرویز بدار زد انوشیروان بعد از هفتاد و چهار
 سال زندگانی در گذشت

زنده است نام فرخ نوشیروان بعد از که چندی گذشت که نوشیروان نمائند
 لباس نوشیروان سفید بود با نقوشش انوشیروان از ارش برنگ آسمان بر شمشیر
 خود روی تخت تکبیر کرده

از نصایح انوشیروان است که مملکت قوام حاصل لازم دارد و آن قوام
 و زرار حاصل و عالم عادل با تجربه صحیح اهل است و عدالت بمنزله چشمه باشد
 که در میان بر وسیعی واقع شده باشد که آب یافت نشود و قوام
 و طبعاً عام و خوش و طیور از هر طرف بر دور او جمع میشوند هر غیر ذی حق
 عادل بر ذوی الحقوق غیر عادل همه اوقات مستولی و غالب میشود



بیت ویکم برنیزین انوشیروان

فصل صد و چهل و یکم در احوالات هرمز بن اوشیروان

نوشیروان چهار پسر داشت هرمز نوشن زاد شیرزاد ازداندا
 نوثراد کشته شد هرمز که از بطن قائم دختر خاقان چین و از همه کوچکتر بود
 بواسطه شاهنژادگی مادرش و لیعهد شد بسیار مرد عادل خوشبختی بود چه
 قصد میکرد و میر میزد سیزده هزار و سیصد نفر از رؤسا را کشت جمعی را حبس
 کرده با مردمان پست مانوس شد آنگاه گفت چه منی دار و بندگان با بر ما حکم کنند
 مقصودش از موبدان و قضات و وزراء و منای عدلیه بودند همه را کشت و مصلح
 همایگان احتمال ملک را دانسته قصد تصرف نمودند از جمله ثابت بن شیب
 ملوک ترک بود که با چهار صد هزار نفر مرد جنگی گواشت بهرات و خراسان آمده
 طراخه فرزند منی حکمرانان ایشان از طرف دیگر بالشکرمای جسته از سرحد
 گذشته بنای قتل و غارت را گذاردند از طرف دیگر پسر داران روم از
 سمت جزیره بنای قتل و غارت را گذارند از جانب منین شهر آمده تا کاف
 فرات بنای استیلا و تصرفات مالکانه را گذاردند آنوقت هرمز آگاه شد که بارجا
 را از ل ملک دار می نمیتوان نمود مردمان عاقل و کامل لازم دارند پس موبدان

دو انشمنه از اخصار و بکارهای ملکیت اقدام نمودند آنگاه همه بر بزم چوبین را که
 یکی از شاهزادگان اشکانی بود بچنگ ثابت بن شب که بعضی او را ساسا و شاه
 گویند فرستاد و سیصد هزار نشوان او را انگشت داده سپرد و او را بریده برای هرگز
 آورد و سپهر او هم استخلاص نموده امنیت با و داده خدمت هر فرخاض که میدید در آن
 جنگ غنایم بسیار نصیب هر فرزند من جلد خنزین افراسیاب و اموال و جواهرات
 که از سیاهوش گرفته بودند و آنچه بدست ترکان از اموال اگر جانب غیره افراسیاب
 مانده و از جانب آنرا از خنزین این گنایم در شهر بخیر بدست آورده بود و سایر دنیا
 ملوک ترک هر فرزند این غنایم زیاده از حد فرسندید و بهرام را محترم میداشت
 یزدان بخش وزیر هر فرزند به نص رسانید که بهرام چوبینه تمام ذخایر نفیس را خود
 برداشته است و سعادت زیاده نموده و چند فقره دیگر هم علت بی لطفی هرگز گردید
 هر فرزند متغیر کرده و رنجانید همه بر بزم را در غل و زنجیر در آورده حبس نمود
 بهرام چون جان دید غل را در گردن گذارد و چرخ را جلوی خود و سرداران را
 بنخواست گفت پادشاه منم را ملا حظه کنید که من هر فرزند از جنگ خشم قومی
 نجات دادم و او سرزمین مرا چسبیده داده است سران سپاه بلخی از هر فرزند بکس

و دست جانفشانی بهرام دادند بهر سهام خواست فتنه در دولت بر فرزندان از بدینی
 سکه با سیم خسرو پر ویز پس هر فرزند به توسط تجارت در دربار پادشاه منتشر کرده که
 شاه را مفت کند پس از آنکه هر فرزند این مسئله آگاه شد و در باره خسرو بدین مکان
 گردید خسرو بنه ار از ترس با ذریایان و ارمسیه گریخت بر فرزند و بهر وسطام
 که برادر مادری او بودند در بند نمود آن دو نفس جمعی از لشکریان را با خود
 همراه نموده ناگاه با طاق بهر فروار دشت میل در دو چشم او کشیدند این خبر بخبر
 رسید مراجعت کرده نزد پدر آمد و بر ائت فتنه حاصل کرد که من خبرند اشم و
 از ترس فرار کردم بهر فراتج سلطنت را با و تفویض کرد و من نمود که این
 قته بار ابر سهام بر پا کرده باید او را در اجنه داد و خسرو بقصد دستگیری بهرام
 حرکت کرده بهرام بطرف مداین میرفت پرویز در کنار بنه و ان با و رسید
 فاصله میان فستین بود اول کار به پینام و فحاشی کشید با آخره جنگ در گرفت
 بسیاری از قشون پرویز کشته شد مابقی اغلب بهرام پیوستند پرویز بنه را کرد
 نزد پدر آمد صورت خسرو پرویز در دو فرسنگی کرمانشاهان سوار شد بهر (سب)
 در طاق بطام مغوار است در این بین وسطام و پسندید هر فرزند اخنه کردند مدت

سلطنت هرزین انوشیروان دوازده سال بوده لباس سبز و نقش و
ازارش برنگ آسمان و آن نیز نقش تاجش سبز روی تخت نشسته در



بیت و دوم خسرو پرویز

دست راست گرز و در دست چپ شمشیر که نمایی بر آن نموده است

فصل صد و چهل و یکم در احوالات خسرو پرویز

خسرو پرویز یکی از سلاطین با عظمت و جلال و صاحب کج و مال بوده است چه تا زمان خسرو پرویز روز بروز بر قوه و استعداد و مال و منال و کج و ذخایر دولت ساسانی فزونی شده بود و بهرام چوبینه هم از کجهای معروف باوازه و در بدست آورده تقدیم نمود خسرو یکی از سلاطین با عظمت و دانش و عاقل و زکی و با سطوت بود پس از کشتن هر فرزند بهرام چوبینه خود را بمردان رسانید و تحت تاج را صاحب شد از آن طرف خسرو تخت و هدایای مرغوب از قبیل میرنه در می طلبا جوهره نشان و جامی از جنس عیانی پُر از یاقوت و صند فلام و سبده ای از طلا که صد دانه دُر گران بها هر یک بوزن یک مثقال و غیره با نامه به مورقین پادشاه روم نوشت و استمداد خواست و شرایط انعام و احسان با قشون کمک رسانید و قیصر دو هزار هزار دینار و صد هزار سوار برای شش ماه ساسانی از سال داشت با هزار جامه زر بفت و بیت نفر کثیر از انبار ملوک صفایه و جلالت و غیره که بر سپهر یک ناجی مرتفع بود قیصر چون یاقوت خسرو را میدانست برای استحکام دولت روم دختر خود ماریه را بر بنی نزد خسرو فرستاد که او را ماری و مهرب

آن مریم است در جزیره طرک که هر چه انوشیروان از مصر و شام گرفته واکند
 خسرو قبول کرده پهلایین عجم همه اوقات دختر از ملوک هجوار میگرفتند اما این
 خود نمیدانستند که بدیند مثل فریشت در اعراب خلاصه لشکر رومی رسید با اتفاق
 با وزیر بایجان آمده قشون زیادی هم از آنجا بمشکر خسرو متحی شد خبر بهرام رسید
 با قشونی خونخوار در مقابل صف آرست لشکر خورده و فتنه از آنجا برسان و از آنجا
 بجاقان پناهنده شد خسرو هم دنبال او نزد خاقان آمده چون از کار بهرام بفرست
 یافته یعنی با سبب چینی و کمر او را کشتند یا مرد خاقان سپه او را از دهنه در
 آورده بتوسط ماجرایی نزد خسرو فرستاد خسرو بر در قصر آن سپه را آورد و بخت
 بمقر سلطنت معاودت کرد قشون را با پولهای قیصر با بسیاری از تحفه و هدایای
 متنا و انعام و احسان برودم فرستاد و تمام دهنه های خود و فانوند بگذراند
 بهرام قاتلین پدرش را بنا بر وصیت پسر فرستاد تمام امور مملکتی و وزارت خسرو
 پرویز را بوزیر جمهر بود پس از سیزده سال که در حق او بدگمان شد او را کشت
 پس از بوزیر جمهر از نو پس نام وزیر او شد او را هم در دجله غرق کرد و مملکت رو
 به بی نظمی گذارد در این بین بطارقت روم که فانونس نام داشته بر سر پدژن

او بعد بر دقتل رسانیده بجای او کهنه دیگر را گذارد خرد و شکر عظیمی بطرف
 روم روانه کرده سلطان روم مصمم جنگ گردید و خنجر این خود را در هزار شتی
 حل کرده که بجن محلی برساند باد مخالف زمام کشتیها را ربوده سفاین را بطرف
 انطاکیه آورد و شش بار آنها را گرفته نزد خسرو فرستاد و این گنجها را گنج آباد
 خسروان گویند پس از چندی شهریار از خسرو بنجده پادشاه روم پیوست از
 آنجا روانه جنگ خسرو گردید خسرو او را ازین راه برگرداند از نفایس غریبی که
 خسرو پرویز داشت تختی بود معروف بطلا قدیس مدت دو سال ساخته شده بود
 هر روز یکصد و سی نفر اسپهبد و سواران کار میکردند و هر اسپهبدی هم سی نفر شاگرد
 داشت یکصد و چهل سپه از پنج نفره که هر یک از شصت الی صد شقال وزن
 داشتند و یک هزار کوی که هر یک هزار شقال وزن داشته و آویخته بودند و انواع
 کوهرهای گرانبها مضع کرده بودند و صورت و اوزده برج و هفت ستاره را در
 آن نقش کرده خسرو در سه فصلی در یکطرف آن تخت می نشست ارتفاع تخت صد
 ارشش بوده دیگر از اشیاء نفیسه سی سپه از زمین مضع بوده و صد گنج که هر یک
 اسمی داشته یکی از آنها باد آورده دیگر دوازده هزار کسیر ماهرو و یک هزار

و دیت فیل و مقلد از زیادی طلای دست افشار که مثل موم بوده دیگر آب
 شبنم از آبهای خاصه صطبل سلطنتی سواهی لشکری پنجاه هزار را پس بوده باد و از
 هزار شتر بنه قصه خسرو با شیرین که نظامی علیه الرحمه نوشته است این است
 که خسرو در سن طفولیت شیرین را در خانه یکی از بزرگان فارس بعنوان خادمی
 بوده خسرو با آن ماهر و ملاحظه میکرد و او را غدن گردن که با خسرو سخن نشود عشتا
 نگرد و تا روزی خسرو اکثر خود را بشیرین داد صاحبخانه فهمید حکم کرد این بدعل را
 ببر باب فرات انداز چون شیرین را کنار شط آورند جنس و زاری کرده بانور
 گفت خلاف امر مولایم را نکندم او را بجائی در آب انداخت که بتواند بیرون آید
 بیرون آمده نزد راهبی رفت که در آن نزدیکی بود راهب او را پذیرفته مشول خدمت
 بود تا زمان سلطنت خسرو قشون خسرو که از آن محل میگذاشت شیرین بکنفر اکثر راهبا
 نشانی داده که بخبر و عرض کن گنیز تو در فلان مکان است حامل چنین کرد خسرو نیز
 و خواجه پسر ایان فرستاده شیرین را بسرای سلطنت با اعزاز تمام وارد کرد
 مورخین گویند چهل چیز که سبب نکاح حسن بود در شیرین جمع بود بعضی شیرین را بملکه
 آرمن بعضی از شاهزاده خانهای آن مملکت دانسته اند پس از قتل خسرو شیرین

پسرش شیرین صد و طمع داشت و اظهار کرد شیرین گفت مرا اجازه بده یکبار دیگر در کب و خمه خسرو را باز کرده روی او را ببینم آنگاه بر مراد تو باشم اجازه داد شیرین و خمه را باز کرده پس از دیدن روی خسرو فوراً از هر نوشید بقولی در بن ناخن خود داشت میکده و بخمر و محلی شد آفسرین و احسن بر هیچو زن با صفت و وفا از حوادث اتفاقیه آوردن دار حضرت عیسی بود نزد پرویز در سال چهار دهم سلطنت پرویز و رویا مور یقینس پادشاه خودشان را که پدر زن خسرو بود از سلطنت خلع کردند و فو قاپس نام را بجای او نشاند و او هم تمام زن و اولاد مور یقینس را هلاک کرد و بجز یک نفر از پسرهای او را که فرستاد کرد و پیش پرویز آید پرویز شکر زیادی سه قیمت نموده همراه او کرده که ملک مغربی و تاج و تخت پدر را تصاحب کند یک قیمت از شام و بیت المقدس روانه شد دار حضرت عیسی را که بان زده و مصلوب کرده بودند گرفتار برای پرویز فرستادند آن دار را در تابوت زرین نهاده و در زیر زمین دفن کرده بودند قیصر آن دار را به سه زبانی از خسرو خواست نهاد یک قیمت بمصر و اسکندریه اسکندریه را گرفتند آنجا را برای خسرو فرستادند قیمت دیگر بخت

رفته قتل و غارت فوق العاده نمودند تا کین سلطنت پسر موریتس نمرودند اما برای
 بدکاری و فاسد راکشتند و هر قل نامی را سلطان کردند خسرو شکر فرستاده با
 او جنگ کردند شکر خسرو شکست خورده و بسیار کشته شدند آثم غلبت الروم
 فی اکنی الارض و هم من بعد غلبهم سیفون در این واقعه شان نزول یافته و
 از وقایع عجیبه نامه بود که حضرت ختمی مرتبت در سال ششم یا نهم هجرت بخبر و نوشتند
 و او را با سلام دعوت کردند چون نوشته بودند که از محمد رسول الله
 بجبری سلطان عجم خسرو متغیر شد که این شخص کیت که اسم خود را مقدم بر اسم
 من نوشته نامه را باره باره کرده اعتنائی بعبد الله بن خدا فاسد حاصل نامه
 نکرده عبد الله مراجعت کرد و تفصیل را بعرض رسانید حضرت فرمودند مکتب او را
 خداوند پاره پاره کند چنین هم شد آنگاه خسرو بوالی مین که از طرف او بود پیغام
 داد که شخصی دعوی پیغمبری میکند در حجاز و نفس خیر فهم بغرست او را گرفته
 نزد من آورد ما مورین آمدند روز اول حضرت جواب نفرموده روز دوم فرمودند
 که دیشب شیرویه پسر خسرو پدرش را کشته شما مراجعت کنید دیگر از شما مواخذ
 نخواهد بود صدق کلام آن حضرت نزد معلوم شد که شب سه شنبه دهم ماه جمادی

الاولی در سال هفتم هجرت خسرو بدست پسر خود شیرویه کشته شد چون او احسب خسرو
 بیارخت و اماک و بدجنان شده بود سران لشکر و بزرگان جمیع شده
 او را خلع کردند و مجوس نمودند آنگاه از ترس اینکه متخلص نشود شیرویه را
 که اسپم او قباد بود بجای او نشاند و حکم کردند شیرویه او را بفرستند
 برسانید شیرویه بچکس حربت کرد مهر بر نام پسر و ان شاه نمروزی که پدرش را
 پر دیز کشته بود قبول این کار کرده نزد خسرو رفت خسرو گفت میدانم برای چه
 آمده بیا هر کس قاتل پدرش را بکشد عزا داده است مهر بر فرزندش را کشته نزد
 شیرویه آمد گفتا خسرو را حکایت کرد شیرویه گفت پدرم راست گفته حکم کرد
 گردن او را زدند بایس خسرو کلی منقش از ارشش آسمانی زنگنه تاج سبز نیر
 در دست خسرو سپه هزار از عقایل بات دوازده هزار کینرک مغنیه و
 خدمتکار در حرم سرای داشت و شش هزار هزار اول خاصه در حوالی کرمان
 آتشکده ساخت و وقفیات زیاد برای آن نمود مدت سلطنت اوسی و هشت
 سال بود خلاصه بعد از خسرو پرویز ابواب بلایا و رنج بر ایرانیا باز
 شد هم روز پادشاهی را بر تخت نشاند با بخت برگشته بر تخت می افتاد



میت و سونم شیردیه بن پر دیز

فصل صد و چهل و دوم در احوالات شیرویه بن بردیز

شیرویه مرد خبیث الفطره و ذمیم الخصله بود مادرش مریم دختر قیصر در ستمکاری
 او همین پس که پدر خود را کشت و هیچگاه نفریم برادران خود را بتحرکیت شیروز
 وزیر خود نیش بقتل رسانید بجان او را شیرویه مشغوم گفته اند چه در عهد او طاعون
 در ممالک عراق و عسیره بروز کرده نصف یا ثلث مردم را کشت پس از کشتن
 برادران پوران دخت و آزر میدخت خواهران او نزد او آمد گفتند شرم از
 خلق و خد انگر دی از برای ملک دوروزه پدر و برادران خود را کشتی و ام
 خود را در تواریخ عالم ننگ و بیدنی گذاردی ملک تو را نخواهد کرد شیرویه
 متنبه گردیده آفت در گریه و زاری کرد تا در گذشت مدت سلطنت او اشت
 ماه نوشته اند عمر شیرویه بیت و دو سال بود بپاش سرخ و نقش از اشر
 آسمان رنگ تابش سبز آیتا و هشت شیرشیه لقمه در دست راست دارد

شیرویه بار و میان مصالحه کرد باین شرط که ممالک طرفین بجان حد و سابق
 برقرار باشد و پس را را از طرفین رد کنند و چوب دار حضرت عیسی را پس ده
 مصالحه بعد از سی سال خونریزی منعقد شد بعضی گویند برض طاعون در گذشت

فصل صد و چهل و سوم در احوالات اردشیر بن شبرویه
 اردشیر در سن هفت سالگی تحت جوسپس که دشریار از انطاکیه شام آمده اورا بکشت
 بجای او نشست مدت سلطنت او پنجاه بود بعضی مدت ملک اورا یکسال و ششماه نوشته اند



پست و چهارم اردشیر بن شبرویه

صورت اورا داخل صورت ک ایستاده بابا پس آسمانی رنگ منش
 تاجش را سرخ در دست راست نیزه در دست چپ او شمیر که بان تکیه کرده است



میت و بنم شهرزاد

فصل صد و چهل و چهارم در احوالات شیراز (شہر زاد)

بعضی شہریراز را شہر یار و شہران گرا نیز نوشته اند خسرو اورا شہر یار
 لقب داد کہ بمعنی شہر زادہ باشد مثل پرنس کہ فرخیمان بہنہ رگان خود دہند
 باری شہر یار جلو پس کرد چون از خانوادہ ساسانی بود شکریان از او تکلیف
 نہ داشتند تا آنکہ سہ نفر برادر کہ از سہ اولان خاصہ بودند از مقابل آنہا میگشت
 اورا بقتل رسانیدہ پای او را گرفتہ از اسب کشیدند بزرگان آن سہ نفر را
 بقتل رسانیدند مدت سلطت او چل روز بود بعضی بیت روز برخی مادہا
 گفتہ اند آذر میدخت و خمر و اسباب قتل اورا سہ اہم کرد بعضی گویند
 بعد از او جوان شیر پرویز را کہ از بطن کردیہ خواہر بہرام چوبینہ بوجود آمد
 بر تخت نشاندہ و او بعد از یک سال ببرد و سلطنت بہ پورا نداشت رسید چون این
 پادشاہ خاصہ بود در کتاب صور الملوک صورت اورا ساختہ اند تا بہما
 از برای او مسین شود و این صورت از کتاب نامہ خسروان تصویر شدہ است
 مسعودی در رُوح الہب گوید شہر زاد را در شیر راکشت و بعد از چل روز
 او را کشتند و پورا نداشت بخت خسرو را بخت نہا نند



بیت ششم پورا اندخت بت پرست

فصل صد و چهل و پنجم در احوالات پوران خست

چون از خانواده ساسانی سپری و مردی باقی مانده بود بزرگان ایران
 پوران دخت دختر خرد پرویز را که ملکه عافتد و نیکوکار بود بخت نشاندند
 او بامردم سلوک میکرد و بر عایا از مالیات تخفیف داده بامی عدالت را
 مستحکم نمود ابنیه و پنهان آبا و میگرد و از حضرت عیسی را برای قیصر
 روم پس فرستاد و خواهش کرد هر کس از کسان شهریار در آن نوحی
 باشد بکشد قیصر دعوت او را اجابت کرد مدت سلطنت او یکسال و چهار ماه
 بود پس از او شخصی موسوم به حسن شبنده از بنی اعمام او پرویز مدت یک ماه
 سلطنت کرده چون سیره خوبی نداشت لشکریان او را کشتند آلباس
 پوران دخت بفرستش از ارش برنگ آسمان روی تخت نشسته تبرزینی
 بدست گرفته در باب مدت سلطنت پوران دخت اختلاف زیاد
 کرده اند یکسال و چهار ماه نوشته اند چنانچه اشاره شد بعضی شش ماه
 و هفت ماه نیز نوشته اند او بامردم نیکی و دادگری و بخشش زیاد
 میکرد و مردان به امور ات مملکت رسیدگی مینمود



بیت دهمم آرزیدخت بت پر دیز

فضل صد و چهل و ششم در احوالات آذر میدخت

آذر میدخت اول صورت و جبهه مصر خود بوده قریح هر سه فرکه اول رجل بزرگ ایران و اسپهبد خراسان بود برای خواستگاری نزد آذر میدخت فرستاد آذر میدخت گفت کسی که صاحب تاج و تخت است زناشوی را نشاید تو محرمانه نزد من بیا تا کام تو در هم منسج هر فرزند آذر میدخت آمد آذر میدخت بر من مشه اولان حکم کرد و او را کشتند و نقش او را در ب دارالحکومه انداختند مردم و سران سپاه نقش او را ناپدید کردند چون این خبر برستم پسرش رسید از خراسان بالشر جمعی خودش آمده چشمای آذر میدخت را کور کرد و بخت و بقولی بدست یکی از غلامان خود مسموم کرد و بدست ملکش شش ماه بود پس از او مردی کسری نام که نسب بار و شیر با بکان میرساند در اهواز بود بزرگان انتخاب کردند تاج بر سرش گذاشتند بعد از چند روز دیگر در گذشت و بقولی بعد از آذر میدخت خورزاد خسرو از پشت پرور و شکم کرد و به خواهر بهرام چومینه که در نزدیکی نصیبین بود آمده بخت جلو پس نمود پس از چندی سران ملک او را خلع کرده و کشتند مدت ملک او شش ماه بود شعرا آذر میدخت نقش بر نگهای محنته

فصل صد و چهل و هشتم در احوالات فرخ زاد بن خسرو پرویز
پس از شورشها و انقلابات متوالیه بزرگان تفحص و جستجوی بازماندگان شهریاران



بیت هشتم فرخ زاد
بن پرویز

ایران افتادند و فرخ زاد را در نزدیکی خاک روم که از سر زندان پرویز
و از کسپس شریوید فرار کرده بود بدست آورده بخت نشاند پس از یک ماه
یک نفر از کاشته گان او زهر داده هلاک کرد و بقولی سران محکمت او را چنانچه شایسته



بیت و نهم یزد حبس دین شهریار
(۲)

فصل صد و چهل و هشتم در احوالات یزدجرد بن شهربار بن اشیر
 بنجین بنخبر و پریز خبر داده بودند که مملکت ایران را یکی از نواده های تواریست
 میداد که در بدن نشانی دارد خسرو پسران خود را از معاشرت با زنهای عذ
 کرده و در یک خانه جمعی کرده بود و روزی شهربار از شہوت بشیرین شکایت
 کرده بشیرین یکی از بزرگ زادگان عجم را با لباس مردان نزد او فرستاد
 شهربار با او نزدیکی شد و آن یزدجرد حاضر گردید پس از تو که یزدجرد پنج سال
 گذشته بود که پریز او را بدید پرسید از کجاست این پرس گفتند از شهربار است
 او را برهنه کرده نشاندند و از زانوی او دیدخواست و از آنجکه بشیرین مانع
 آنگاه او را یکی از ملا بدیده فرستاد بعضی را عقیده این است آنوقتیکه
 شیرید برادر و برادر زاده های خود را میکشتند و یزدجرد را برداشته بولایات
 بعیده یا استخر رفت تا زمانیکه مشیخ زاد بجهان دیگر رفت بزرگان در غرض او را
 ملوک ساسانی بودند آنگاه او را بعد این آوردند و تحت نشاندند و در معنی سلطنت یزدجرد
 مثل خوابی بود که دیده شود بجهت این که کار با کفایت با وزیر او بود و دیگر اینکه دولت
 ر و بضعف گذارده بود مملکت را قطع قطع کرده عرب پس از دو یا چهار سال

بر عجم حمله کرد و این حمله در سال دوازدهم هجری در خلافت ابوبکر بود که مشنی
 بن حارثه شیبانی با ابوبکر گفت عجم ضعیف شده اذن بده لشکر بخود عراق برم
 آنگاه اجازه گرفت و راه شدند با ابوبکر گفتند این کار خیلی سخت است
 هر چه عجم ضعیف شود این شخص از عهد بنیاید آنگاه خالد بن ولید را فرستاده که
 بالاتفاق جنگ کنند این اقدام طول کشید تا زمان خلافت عمر مثنی بیدینه فته
 حدت خلیفه ثانی عریضه نوشت و از ضعف عجم شرحی بعرض رسانید عمر پس از
 مشورت ابوعبیده بن معرود قنی را با شنی بعراق فرستاده جنگ سختی با لشکر
 عجم کرد که ابوعبیده کشته شد و بسیاری از لشکریان اسلام مقتول گردید و تقریباً
 دو هزار نفر بیدینه مراجعت کردند در این جنگ سپه داران ایران بفرمان
 بهمن جادو معروف بنی الحجاب بودند که او را رستم فرخ زاد سپهسالار ایران
 بتجویز پوراندخت با لشکر بسیار و فیلهای جنگی بخراب اعراب فرستاده بود
 در کنار فرات ابوعبیده با شمشیر خرطوم فیل سفید بزرگی را زده فیل زخمی او را
 تعاقب کرده از خشم او را زیر دست و پای خود انداخته هلاک کرد و این جنگ
 معروف جبراست که ابوعبیده جبری روی فرات بنا کرد و بود و در همین سال که

چهاردهم از هجرت بود عمر حبیب بن عبد الله بجلی اسپه دار لشکر نموده با سبها
 معاونت و ملک مشنی فرستاد از این طرف هم مهران بن بادان با لشکر بجوگیری
 ایشان نامور شد در این جنگ لشکریان عجم شکست خورده هزیمت نمودند و در این جنگ
 گویا صد هزار نفر کشته شدند و ظن غالب آنکه مبالغه باشد و روز این جنگ را
 یوم الاعشار گویند بعلت اینکه صد نفر از شعبان عرب هر یک صد نفر از دیران
 عجم را بقتل رسانیدند و در آن اوان باز از بعضی ادراکه تجار عجم بودند بجلی خاست
 کردند و این جنگ در حوالی کوفه اتفاق افتاد در این اوقات دولت ساسانی با کمالات
 قدرت و کثرت و ثروت چهار اختلافات داخلی گردید شاهنشاهی و گان و حکام در
 هر نقطه که حکمرانی داشتند و کمالات استقلال زدند کار عجمان سخت شد و بایزید و جرج فقط
 اسی بودند بر سیم از این حوادث کار گذاران ملک مستبده آگاه گردیدند و در دوم
 گرد آمده و تمکین دولت متفق الهه و متحد المله گردیدند و دانستند که این اعرابیان
 لاطایلهما از میدان در میسروند و نتیجه گاه محکمی دارند و قصد غریب و عجیبی آنگاه
 متفقاً عریضه بار سولان بید این فرستادند و اطاعت و انقیاد خودشان را اهلای
 کرده و تهدیدات عرب را کمشوف نمودند و بزرگتر در ستم فستخ زاده را که در معینی

سپهسالار بود باشکرز یاد می بجنگ اعراب روانه داشت از آنطرف مشنی آمدن
 رستم را در مدینه بمهر اطلاع داد عسکر هم سعد بن ابی وقاص را امارت و فرمانفرمای
 لشکر داده روانه نمود سعد در حدود سواد آمد و زمستان را توقف نمود آنگاه
 قادیسیه را که در پانزده فسخه سخی کوفه بود بمکر خود متفرقه کرده در این ضمن اجل ثنی
 در رسید و در گذشت عساکر جمعی او بعد بن ابی وقاص پیوسته عمر چند فسخه دیگر
 از ابطال عرب را بایک عده قشون بکک سعد فرستاد آنگاه چند نفر رؤسا
 مثل نعمان و جبر و طلحه با چند فسخه دیگر برسات نزد جبر و فرستاد و پیغام
 داد اگر دین اسلام مقبول کنی و خراج بخشنه اسلام فرستی کسی را با تو کاری
 نخواهد بود و الا آماده جنگ باشی نزد جبر و از تنبیه آئین باسلام و دادن خراج
 ننگ داشته آنگاه توبره پرازا خاک گردن کی از رؤسا انداخته گفت بروید
 برای امیر خود خبر بید از آنطرف رستم فرخ زاد باسی هزار فسخه لشکر و سی
 ز غمخیز از طرف یزد جبر و نامور جنگ گردید با آنکه محکم باید طی مسافت کند
 بتائی راه سپیمود و مایوپس بود ناچار از در صلح درآمد رؤسا نزد سعد و
 فرستاد و اهلار صلح کرده جواب یاس شنید آنگاه طرفین شروع بجنگ کردند

سرداران عرب ارقیصل ابوالمعین و طلحه و عسرو بن معدی کرب و غیره و حمد برشکر
 عجم بُردند چهار روز جنگ سختی شد روز چهارم یک مرتبه لشکر عرب حمد برشکر عجم
 رستم تبری بیای پهل زده که پای او را برکاب دُخت با آن تفصیل خودش را
 برستم رسانیده با شمشیر او را بقتل رسانید و لشکر عجم تاب مقاومت نیاورد و
 فرار نمود درفش کیانی که مرصع بجواهرات گرانها بود بدست ضراب بن الخطاب رسید
 جنگ قادیسیه خاتمه یافت سعد حکم بغارت داده که رستم بنقا هزار دینار و چهار
 صد هزار دینار بود و جامه های جالیوس که نهایت قیمت را داشته باشند داد
 داد و سی هزار دینار عوض درفش ضراب بن الخطاب داد آنگاه خبر فتح را بعمر داد
 که آنقدر غنائم بدست لشکر عرب افتاده است که نهایت ندارد و پنجاه غنایم سعد
 برای عمر فرستاد عمر حکم کرد که در قادیسیه بماند تا بدستور اهل باور پد
 در سال پانزدهم هجرت عمر عتبه بن غزو ان را فرستاد که در آنکه شهری بسازد
 که مراد او پادشاه عجم را با پادشاه هند وستان موقوف کند که نتواند ایران از
 هند وستان استمداد نماید این بود که آمد و شهر بصره را بنا نمود در همین سال
 بدستور اهل عمر سعد و قاص متوجه مداین گردیده و شهر شیر و سا باط مداین را گرفت

لشکر از دجله منتهی ار کرده جسر را کشیدند سده با عمارت خود بآب زده از عطا بن
 کرد چون خبر بزرگ در رسید جواهر و خزانه را برداشت بطرف حلوان رفت
 سده وارد مدین گردید شهر طیفنون پایتخت ساسانی را که ایوان کسری در آن بود
 منصرف گردید غنایم که دُچار لشکر عسکر گردید لاقعد و لاهعی بوده چه حسن از عطا بن
 غنایم و دخا برسی منتهی پادشاه بود از جسد تاج مرصع مکتل کسری و البته او و فرزند
 بوده باند از هشت ذراع درشت ذراع که ساسانیان او را بهارستان یا بهار
 کسری میگفتند و این بساط از جواهره الوان بصورت باغ و بوستان و آب و سبز
 و گل و ربان ترتیب داده بودند در زمستان روی آن نشسته مثل این بود که در میان
 باغ و گلزاری باشند خلیفه آنرا قنوت کرده یک سهم بمحضرت امیر رسید که حضرت
 آن را به بیت هزار درهم یادینار فروختند خلاصه غنایم را بر نهصد شتر حمل
 کرده نزد خلیفه فرستادند باقی را که بشت هزار سوار قنوت کرده بود بهز نفری دو
 هزار دینار رسید خلاصه بزرگ بهر حلوان که بهر حد عراقین بود رفته و فراریان
 لشکر بزرگ بهر و در جلولا آمد بعضی بطرف فارس و برخی بطرف آذربایجان میروستند
 بروند پس از مشورت گفتند اگر ما متفرق شویم دیگر جمع شدن آنها کمال دارد

بهتر است که در اینجا سر راه عرب بگیریم بجای دیگر جنگ کنیم اگر فتح کردیم بنما
 و الا بکلیف آخر خود عمل کنیم آنگاه خدق کشته و خار و خشک آبی زیاده
 ریخته که ستم اسب و پای مرد را سخت مجروح سازد این خبر بعد و قاص رسید
 او بمسیر نوشت عمرناشم بن عتبه را با دو دوازده سوار از نفر بجو لا فرستاد جنگ
 در گرفت مدت ششماه حرب بطول انجامید از این طرف یزدجسه و ملک زیاده
 برای آنها فرستاد در جنگ اخیر صد سوار نفر از طرفین کشته شد آخر جلولای
 لشکر عسقر فتح کردند و خار و خشک بمجها بیشتر از اعراب صد کشته دارد و آورده چون
 خبر یزدجرد رسید راه رومی پیش گرفته غنایم زیاد می هم در این جنگ بدست
 عرب افتاد در سال بعد بمسیر هجرت عربان خورستان را هم فتح کردند و چون
 جنگ اعراب با عجمان در نماند و ند بود که در آنجا کار را تمام کردند و آن جنگ را
 فتح الهی قی گفتند چون یزدجسه و از جلولان منتهی کردند در سنه نوزدهم هجرت
 بهمانست بزرگان آذربایجان و همدان و اصفهان و اهل رومی و غیره نامه نوشت
 سپاه عظیمی جمع آوری کرده و مردان شاه ذوالحاجب را سه و ار کرد و
 درفش کاویانی را سیه و ن آوردند و صد هزار نفر متوجه جنگ شدند که بکلی

عرب را معذورم نمایند چارتن از ملوک فرس با یکدیگر متحد شدند و قسم یاد کردند که
 تا عرب را نهند نمیکنند دست از جنگ نکشند عمار بن ابی سرحینفیه را از این سبک
 مستحق نمود بر عمر بیا را کا رخت شد مهاجر و انصار را اتماما جمع کرده بنای شورش
 نمود عثمان گفت عمر خود بجنگ رود ولی علی بن ابی طالب بم تصویب رای عثمان را
 نکرد و منم نمود نعمان بن عسرو بن مقرن المزنی را باید سپه دار کرد و عسیر خلی
 خوشوقت گردید چنان کرد نامه نوشت نعمان بمضمون نامه علی کرده آنگاه عمر نامه بم
 باجوئوسی اشعری نوشت که ثلث اهل بصره را بمید این فرست تا با دو ثلث از اهل کوفه
 که مأمور جنگ نهادند بمحل مأموریت خود روانه شوند آنگاه لشکر بصره و کوفه
 در کوکشت سفید نعمان پیوستند که زیاد و از سی هزار نفر بودند خلاصه
 لشکریان عرب آمدند تا شهر نهادند رسیدند و لشکر یکدیگر آویختند جنگ سختی
 لشکر عجم شکست خورده هزیمت نمودند در این جنگ نعمان با دو برابر دشمن کشته شد
 آنگاه علم را بجزئیة الیمانی دادند آنروز را جنگ کردند و زد و گیر جنگ شمشیر و
 نیزه و فیلها شروع شد و لا دران طبرقین بنای مقاومت را گذاردند و حیث لشکر
 اسلام گاه غالب و گاهی مغلوب در این جنگ عسرو بن معدی کرب رشادتی

کامل کرد بسیاری از سپه کردگان طبرستان و قتل سواران مستول گردیدند
 پس از جنگهای سخت و قتل دلاوران لشکر اسلام غالب آمد و لشکر عجم هزیمت
 یافت و از آنها و زنده سازد و لشکر اسلام آنها را تا دو فرسنگی تعاقب
 نمودند چه میکشند چه اسیر مینمودند لشکر عرب برگشته داخل نهادند شدند
 لشکر عجم با صفهان و قم و کاشان و غیره رفتند لشکر عرب غنایم را تقسیم
 کرده و شمس آنرا نزد عسمر فرستادند عسمر از مسجد بیرون رفته تمام آن غنایم را
 تقسیم کرد شخصی نزد سایب نام آمد و گفت اگر بمن امنیت دهی تو را از گنج خیرگان
 وزیر زوجه و آگاه سازم باو امنیت داد گنج را نشان داد و سایب آن
 گنج را محرمانه نزد عسمر آورد و عسمر حضرت علی بن ابیطالب و عثمان و دیگران را
 خواسته آن گنج را ارائه داد و از مشاهده آن جواهرات خیره و حیران بودند
 عسمر گفت مرا بآتش جهنم مسوزان گنج بفروشد و پولش را اسیر بشکریان که بجز
 زحمت کشیدن ببدل کن سایب چنان کرد مدت جنگ نهاد چهار روز بود و
 این جنگ را در سنه نوزدهم هجری نوشته بعضی در سال سیم و میثکم
 اما نزد جبه و با صفهان و از آنجا بکربمان و مرو رفته در مرو کشته شد و تمام

مدت سلطنت خود پندجسده مشغول جنگ و جدال بود تا در سال سی و یکم هجری
 در زمان خلافت عثمان در مرو کشته شد ولی بسیاری از جوایز نفیسه و آنچه مملکت بود
 از خزینه و ذخایر میان زنهای او و اولادهای خود قسمت کرد و زمانیکه با صفهان میرفت
 با تخیل زیاد تمیز با هزار نفسه آشپز و هزار نفسه بازو و هزار نفسه یوزدا
 همراه او بود و خورزاد برادر رستم فرخ زاد سپهسالار و در رکاب او بود
 او را با صفهان و کرمان و از آنجا برو آورده تسلیم مایهویه حکمران مرو کرد و توتو
 گرفت پادشاه را صحیحاً سالماء بدتش بسیار و خود با ذریایجان رفت مایهویه
 پادشاه هیاطله را از حال پادشاه ایران باخبر کرد او برو آمد که پادشاه
 ایران را اکبیر دپس از آن در این مملکت کارها کند یزدجسده با خبر شده
 فرار کرد از ترپس باستانی که ریخت آسپایان برای لباس او که جواهرات
 قیمتی داشته یزدجسده در انجشت لباسش سبز و نقش از ارا و آسمانی
 رنگ و نقش و تاجش سرخ در دست نیزه و بشمشیر تکیه کرده و کفش که پا پوشش
 از تمام اکاسه قرمز بود مدت سلطنت او را بیست سال نوشته اند
 و مدت سن او را بیست و هشت سال

حجاز و شام بودند و بسوز مآثر و آثار آنها باقی و حضرت صالح پسر ثعلبه که در عکا
 ساکن بود بر ایشان مبعوث گردید مآثره او را کشتند خداوند بر آنها غضب فرمود
 هلاک شدند و قوم ایکه در مدین ساکن بودند حضرت ثعلبه بر ایشان مبعوث گردید
 او را تکذیب کرده خداوند بر آنها غضب فرموده هلاک کرد و قبیله
 جرهم اولی در حوالی مکه و قبیله حضرموت در یمن سکونت داشتند متدراجا
 باید که تدریجا منفصل شدند بقیه ایشان با سلاله قحطان بن عارب بن شالخ
 اختلاط نموده دستخیز عرب عاریه گردیدند عرب عاریه در یمن حکومت داشتند
 و دولت حمیریه را که پای تحت ایشان شهر سبا یعنی مارب بود تشکیل نمودند
 قحطان را اولاد زیاد بود از آنجمله یارب و جرهم بود یارب اول کسی است
 که بعربی تکلم نمود و یثعب پسرش بسیار فصیح بود و بعد از شمس نام پسر یثعب و
 آفتاب پرست بود و در عربستان این رسم از او جاری شد و او را
 سابعب دادند و سابعب هفتاد سال متصدی امر ایالت بود و پسر داشت
 کنان و مره و حمیر خلاصه شریف ترین قبایل عرب بنی قریش هستند
 سدان کعبه در مکه داشتند و قریش بچند قبیله تقسیم شدند بنی هاشم

بنی اسیر بنی تمیم بنی عدی بنی کنانه شریف ترین این قبایل بنی هاشم
که پیغمبر آسمان از ایشان مبعوث شد.

فصل صد و پنجاهم در تاریخ ظهور حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله
ظهور حضرت ختمی مرتبت در زمان جاهلیت و بربریت بود که جمالت مردوم آن عصر
وفساد عقاید آنها در جهل کامل رسیده خرافات و موهومات باندازه بود که
اقوام عربیه مثل گمانه ماه راجده میکردند و بنی طی نیز پستماره پرست
بودند و بنی حمیر آفتاب را پستمائش میکردند و بنی اسد عطار در امجد خود
میدانستند و اغلب بت شکسته های بامیهار اسجده میکردند و عمل زنا و فحشا
باندازه بود که دهنش در سرایت اولاد نزاع میکردند و از خشیت اطلاق اولاد
خود را میکشند و دزدی و فحشا و شک و مار و قتل و غارت و هب اموالیه
افتخار و شرف آنها بود در حوالی کوه هفت ذریع شیع داشت اول بت
پرستی دوم صابین که آفتاب و ماه و پستمارگان را میپرستیدند
سوم یهود چهارم نصاری که بتئیس قائل بودند پنجم دین سامیون که
از مصر به اسیریت کرده بودند و گو سال را که از طلا ساخت بودند میپرستیدند

دین نردشت خلاصه آفتاب ظهور محمدی از افق بطی طلوع نمود و شش عالم وجود گشت و آیه دانی هدایه بنوالدی نبوت فی الامتین رسولاً منهم تبلیغهم آیات و بزرگیم و فیصلیم الکتاب و الحکمة شاهد حال و مؤید این مقال است و ولادت با سعادت آن حضرت پانصد و هفتاد سال بعد از میلاد مسیح بود و در سال دوازدهم عام الفیل که اگر چه با فیل محمود و شکر جزار برای خراب کردن مکّه آمده بود آن حضرت در دوماگی بی پدر و در شش سالگی از مادریتیم عبدالمطلب آن گویسه وجود را پرورش میداد پس از آنحضرت ابوطالب و در حجر تربیت خود گرفت و در تجارت سفر شام آنحضرت را همراه داشت و در منزل بحیرانام راهب بود راهب آثار نبوت از سیامی آنحضرت مشاهده کرد از نبوت و ظهور آنحضرت خبر داد پس از مراجعت شام پیغمبر خدیجه کبری بنت خویله را بزنی گرفت در کوه حرا انزو اختیار فرمود و در همان کوه جبرئیل وحی با و نازل کرد و بعد تفصیل را بنجدیجه فرمود خدیجه تصدیق نمود و پهلان فارسی که از دین مجوس تنفر کرده بود و در نصرافیت انتظار فارقلیط را داشت و در آفاق از پی او میگشت چه ظهورش را در آن عصر دانسته بود ایمان آورد

بعد کتب اخباریهودی و شمعون نصرانی که از کتب سماوی طور پیغمبر جدیدی را
 حق کرده بودند بکند از ایشان ابو بکر صدیق که درین از کاهنی طور شخص جدا گیرا
 از عرب شنیده بود پس از او ابوذر غفاری و زید بن حارث و زبیر بن
 عوام و عثمان بن عفان و سعد بن ابی وقاص و طلحه بن عبید الله و عبد الرحمن
 عوف و ابو هریره قبول اسلام نمودند و عسیر بن خطاب و حمزه در سال نهم
 از بعثت قبول اسلام نمودند و علی بن ابیطالب از کودکی طابق انقل با نعل میرفت
 اسلام قوتی گرفت و بواسطه حضرت ابوطالب که محترم و کلید دار کعبه بود کسی خست
 چندان اذیت نمیکرد در آن اوقات دوازده نفر مرد و پنج نفر زن که محفل
 بودند آن حضرت آنها را روانه حبش فرمود من جمله طیار بود که قهر آن را خیلی خوب
 فداوت میکرد نجاشی پادشاه حبشه و زنگبار حبشی مسرور شد و از آنها حمایت کرد
 و چند نفر دیگر هم رفتند نجاشی کمال هوسایی را از آنها کرد و حضرت ابوطالب
 وفات فرمود در سال سیزدهم بعثت حضرت بعدینه تشریف بردند این سال
 ابتدا ای تاریخ اسلام است آنگاه حضرت امیرالمومنین که در کعبه مانده بودند
 و دبعه مای پیغمبر را برداشته بعدینه تشریف آوردند و حضرت فاطمه زهرا علیها السلام

تزویج کردند آنگاه حضرت احکام قتل و غزو و فتنه و غارت و قتل و غارت
 و غیره را منسوخ نمودند بعد از آنکه جهاد نازل شد جنگهای آنحضرت زیاده از بیست غزوه
 سی و هفت مرتبه بود که در تمام آنها شریعت کردند و هر جا که خود حضرت سر کرده بشکوه
 غزوه میگفتند و هر جا که صحابه پس کرده بودند سرب میسازیدند غزوه اول بدرست
 در سال دوم هجرت با قریش اتفاق افتاد و در اجابت قریش که بجهت تجارت از شام بکوه
 رفته بودند در حوالی مدینه حضرت سیصد و پنجاه نفر از صحابه با کتار جنگ کردند و اوجیل کشته
 غزوه دوم احد است در سال سوم هجرت بود و سینه عمویمیر و جعفر طیار و پسر عقی
 آن حضرت شهید شدند و دندان مبارک حضرت شکست و حضرت امیر علیه السلام هم زخمی
 برداشتنند غزوه سوم خندق است که عمر و بن عبید و بدست حضرت امیر کشته شدند
 غزوه چهارم حدیبیه است که در سال ششم هجرت با اهل مکّه اتفاق افتاد و غزوه پنجم خیبر است
 که در سال هشتم هجرت بود و بعد از آن پنجاه استند عجم مدینه بیاوردند حضرت دفاع فرمود
 و در جنگ آنحضرت امیر کشته شدند سلام توسعه پیدا کرد و اغلب قبایل و عشایر و حکام مسلمان
 شدند غزوه ششم فحّ که است در سال هشتم هجرت که در انشعخ فرموده حضرت مهر نهاد
 بر دوشش و دزد کرد سیصد و شصت قطعه بهتار شکستند غزوه هفتم حنین است که

این غزوه
 در سال دوم
 هجرت است
 و در آن سال
 حضرت امیر
 علیه السلام
 و جعفر طیار
 و پسر عقی
 شهید شدند
 و دندان مبارک
 حضرت شکست
 و حضرت امیر
 علیه السلام
 هم زخمی
 برداشتنند
 غزوه دوم
 احد است
 که در سال
 سوم هجرت
 بود و سینه
 عمویمیر و
 جعفر طیار
 و پسر عقی
 آن حضرت
 شهید شدند
 و دندان
 مبارک
 حضرت
 شکست
 و حضرت
 امیر علیه
 السلام
 هم زخمی
 برداشتنند
 غزوه سوم
 خندق است
 که عمر و بن
 عبید و بدست
 حضرت امیر
 کشته شدند
 غزوه چهارم
 حدیبیه است
 که در سال
 ششم هجرت
 با اهل مکّه
 اتفاق افتاد
 و غزوه پنجم
 خیبر است
 که در سال
 هشتم هجرت
 بود و بعد
 از آن پنجاه
 استند عجم
 مدینه بیاوردند
 حضرت
 دفاع فرمود
 و در جنگ
 آنحضرت
 امیر کشته
 شدند سلام
 توسعه پیدا
 کرد و اغلب
 قبایل و
 عشایر و
 حکام
 مسلمان
 شدند
 غزوه ششم
 فحّ که است
 در سال
 هشتم هجرت
 که در انشعخ
 فرموده
 حضرت
 مهر نهاد
 بر دوشش
 و دزد کرد
 سیصد و
 شصت
 قطعه
 بهتار
 شکستند
 غزوه هفتم
 حنین است
 که

گفتار منتهی کردند غزوه هشتم محاصر بلائی است که فوج فوج و اصل اسلام شد غزوه
 نهم تبوک است که میان شام و مدینه است بار و میها بود لشکر رومی را متفرق کردند چون لشکر
 قبضه ایرانیان در جنگ بود خیلی متوثر شد مضاعف نمود و باج میداد یکی مجذبا و دواعی که در
 سال دهم هجرت بود بالشکری که زیاده از یکصد و بیست چهار هزار بود و غایت که فرمودند
 بعد از طواف در ارجح در موقعی که آنرا خدیو خم میگفتند بالای جبار شتر رفته مردم را امر
 بخواه فرمودند باید که عقد اخوت بستند آنگاه دست حضرت امیر را گرفتند بی خود
 نصب کرده فرمودند من کنش مولا و نفسی مولا الهی حسنه آن روز نور و عجم و پیغمبر
 ذی الحجه بود پس از رسیدن مدینه لشکری بسمر کردگی و سپه داری اساتید بن زید بن حارث
 برای تخییر شام و جنگ بار و تمهید فرموده این بود که در یازدهم شهر ربیع الاول اترحل
 فرمودند آن حضرت پسر عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن كلاب بن
 لوی بن غالب بن فهر بن نصر بن کنانه بن مدرکه بن ایاس بن نصر بن عدنان است علی
 اختلاف الروایات در سن چهل سالگی بمبوت گردیدند آن شریف آنحضرت شصت و سه سال
 بود رحلت آن حضرت در سال یازدهم هجرت در بیت و پناگی با حضرت خدیجه بنت خویلد
 مرادجت فرمودند آنکاه و آنکاه آنحضرت قاسم و طاهر و عبد الله و ابراهیم بود اولاد آن حضرت

فاطمه زهرا علیها سلام در قیة وزینب ام کلثوم بود زوجات حضرت نه نفر بودند حضرت
 ندیکه عایشه ام حبیبه حصه زینب میوه ضعیفه بود ام سلمه و همام ما انشاء الله تعالی شرف
 تاریخ احوالات حضرت ایامه عزت با هرات در جلد دوم مقدمه قرار داده ذکر میکنیم بگویند
خاتمه جلد دهم از کتب مؤلفه این حمیر و کتوا هفت دست است

که برای استفاده ابناء وطن مقدس کلاس از مقرر و مضای
 وزارت جلیه علوم و معارف بطبع رسیده است

ومن ذا الذی ترضی عبا یاه کله کمنی المرز بنبا ان تعبہ معایبه

اختتام پذیرفت در زمان سعادت تو امان علیحضرت اقدس

السلطان ابن سلطان ابن سلطان و الخاقان ابن خاقان ابن خاقان

السلطان احمد شاه قاجار خلد الله ملکه و دولته

کتابت الخاقان ابن خاقان

در مطبعه استاد ماهر آقا میرزا علی صفرزاده غره بدستاری آقا میرزا حسن بطبع رسیده

از این کتاب در دسترس نیست
 تاریخ احوالات حضرت ایامه عزت با هرات در جلد دوم مقدمه قرار داده ذکر میکنیم بگویند
 خاتمه جلد دهم از کتب مؤلفه این حمیر و کتوا هفت دست است
 که برای استفاده ابناء وطن مقدس کلاس از مقرر و مضای
 وزارت جلیه علوم و معارف بطبع رسیده است
 ومن ذا الذی ترضی عبا یاه کله کمنی المرز بنبا ان تعبہ معایبه
 اختتام پذیرفت در زمان سعادت تو امان علیحضرت اقدس
 السلطان ابن سلطان ابن سلطان و الخاقان ابن خاقان ابن خاقان
 السلطان احمد شاه قاجار خلد الله ملکه و دولته
 کتابت الخاقان ابن خاقان
 در مطبعه استاد ماهر آقا میرزا علی صفرزاده غره بدستاری آقا میرزا حسن بطبع رسیده

